سواد دستخط مهر آیت همایون مبنی بر تمجید و تحسین کتاب درر التیجان که در حضور عرض جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه بشرف صدور یافته است

[illegible]

تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم تاریخ سلاله اشکانیان که چهارصد و هشتاد سال قبل از طبقه ساسانیان

در ایران سلطنت کرده بودند کلیةً معدوم و غیر معلوم بود مورخین بزرگ عرب از قبیل مسعودی و طبری و ابن اثیر

جزری و غیره و مورخین معتبر ایرانی از قبیل فردوسی و خواندمیر و غیره ازین مدت متمادی سلطنت این

سلاطین بزرگ که بواسطهٔ فتوحات کثیرهٔ آنها در روم و هند و ترکستان از پادشاهان نامی عالم

هستند زیاده از چند سطر یا یک دو صفحه ننگاشته بودند و کلیهٔ اساس و اسباب این تالیف

و این رشته تاریخ که فعلاً از اسناد صحیحه و اکتشافات جدیده و اجتهادات تاریخیه است و ضمناً

مینماید که این طبقه از اجداد سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه هستند پیش ازین محو و کالمعدوم بود

و غیر مقدور بود که بدون تحصیل اسباب خارجی این خدمت را بر ادبیات ایرانی توان نمود

این خانه زاد بیمقدار چهار سال قبل مشغول تحصیل کتب تاریخ یونانی و لاتینی و عربی و ارمنی

راجع بتاریخ اشکانیان شد از بعد از معاودت موکب مسعود همایونی از سفر فرنگ بجمع آوری

و تالیف این تاریخ که بهترین آثار تاریخیهٔ عصر همایون است شروع نمود در زیر سایهٔ گردون پایهٔ

ملوکانه دو جلد آن را در ظرف این دو سال تالیف کرد جلد اول که تماماً مقدمه و استبصار

است و مجلد دیگر است با اسامی و ترجمهٔ حال مورخین که مستند با آنها شده بود در سی و سه فصل

و یک دیباچه و یک مقدمه و خاتمه امسال از طبع خارج نمود و آن را موسوم بدرر التیجان فی

تاریخ بنی الاشکان ساخت رجای واثق است که بسلامتی و اقبال همایونی در زیر سایهٔ مبارک

شاهنشاهانه دو جلد دیگر آن را هم در سنوات آینده از حلیهٔ طبع خارج نماید

بهترین تشویقها برای این ذرهٔ بیمقدار این است که انشاء الله این تالیف پر زحمت که فی الواقع در

تاریکی کشف و روشنائی شده پسند خاطر بندگان ستودهٔ سنتهٔ همایون شاهنشاهی گردد

کاری که مورخین تازی و ایرانی از سه هزار سال قبل تاکنون در عهد سلطنت هیچیک

از خواقین نامدار و شاهنشاهان تاجدار نکرده بودند این ناچیز در زمان سلطنت

ابد آیت ملوکانه بحمد الله تعالی بر انجام آن موفق شد

امر امر قدر قدر خسروانه است

هو الله تعالی شأنه

جلد اول کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل اکرم اعتماد السلطنه

محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار

الترجمه و غیرها ادام الله اقباله العالی

فی توشقان ئیل سنه ۱۳۰۸

بسم الله الرحمن الرحیم

سلطنت و دولت آن مالک الملکی دانا و کشور خدای قاهر و توانا است که در جهان هستی و عالم امر و خطهٔ آفرینش و قلمرو حیات حکمش چون آب جیحون و فرات روانست و گذشته و آینده در پیشگاه احاطه و علمش با زمان حاضر یکسان پادشاهی که سریر ابهتش را نام عرش عظیم است و کرسی کبریای حضرتش سما تقدیس و سنا تعظیم بر سر سربلندان دیهیم افسر خسروی او نهاده و شهریاران دادگر را فرمان مملکت ستانی وی داده آنان که در ترک تازی و مردانگی علم گشته کوس فرمانروائی و سکهٔ نامآوری زده رایت استبداد و استقلال افراشته و پا بر فرق فرقدان و ثریا گذاشته چون بدان درگاه آیند جمله رعیتی ذلیل اند و مسکین تر از ابناء السبیل محتاج و مبتذل مندرس و مستعمل سجام عز حکمه و قهر سلطانه وغلب امره و بهر برهانه

تو شاهی و شاهان گدای تواند | من و بندهٔ کیمیای تواند
رخ از نیل تو آبنوسی کنند | در آن آستان خاکبوسی کنند
جهان پهلوان کار فرما سپهر | که در حقه دارد زر افشان مهر
ز نسیم تو سیما نماید سپید | از آن بوستان آورد شنبلید
فروزان کنی گوهر کاینات | نه بینم کسی جز تو قائم بذات

اینجاست که تیر کمانداران بارش بسنگ آمده است و سر خنگ صرصر نژاد بینشان از آن توران لنگ شده نه خاکم بر دهن و زبانم الکن سخن بتناسب نرانده و خزف بجای گوهر نشانده‌ام بارشحلیت سوار تورانی کی پاشنا و ترکستان دانش سهم و قدرش نیست که مرد این میدان باشد با نقش این ایوان آنجا که براق فهم و در فرخ دانش از رفتن باز ماند موری ضعیف و پشهٔ لاغر چه تواند

خورشید چو محو آن جمالست | پیداست که ذره در چه حالست
گل را رخ او چو خوار سازد | خس نزد هوس که زانه بازد
کوثر چو ز تشنگی بجوشد | شورابه بکوی کم خروشد

ما را الها تو بران مایهٔ معرفت نبود که از عهدهٔ حمد و شکرت بر آییم و نفسی نیز حضرت ذات تقدیس و تسبیح نمائیم با من خود در تکمیل عقل و تحصیل علم و طی طریق مجاهدت و آداب ریاضت و تهذیب اخلاق و کشف حجب و جلب فتوحات و شطف نفوس و مشاهدات تقصیر کرده‌ام نرفته‌ام تا بجائی رسم نکردم

ناصاعد

تا صاحب غرامتی شوم و در هر حال قاصر یا مقصر بفضل تو چشم دارم و راه امید بسپارم و تو گفتی
نومید مشوید و براه قنوط نروید توسّل بر گزیده پیمبران و اشرف سروران سند عالم سید عالم پیشوای
اولاد آدم نبی اکرم رسول خاتم احمد مختار محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و عترت طاهره و ذریّه زاکیه او
که ائمه دین اند و اولیاء راشدین و ناهجان مناهج خوالقین و حلیه جمال متقین وجود و ماهیت
ملکوت مثال صورت و هیولای جبروت مبدأ ... تا در کان ماسوی الله و نزدیکان درگاه سوگند میدهم
که از راه راستم دور نیندازی و در بوته حرمان و بی نصیبیم نگدازی بحال خویشم نگذاری
و از سیر جهل و غفلتم بیرون آری در حدائق حقائقم جای دهی و از دنیا حبیبم و از بهار معادم
تاجی بر سر نهی از زیور طاق نصرت نیز دانم که ذاتی و بر دو تحکاه ایقانم نشانی تا بادانم
از فاتحین حصن سعادت دانند و مالک ملک نجات و سلامت خوانند بمنّک الجسیم و احسانک القدیم

امّا بعد

فضلاء مصنفین این عهد ابد مهد و زمان سعادت اقتران اعانهم الله تعالی و کثّر
امثالهم در فنون علوم و فضایل از عالی تا دانی مصنّفات و رسایل پرداخته و کارهای لایق و
شایان ساخته اند و الحق تحسین مرتب این عصر فرخنده و دوران خجسته آثار اقدام علماء
اعلام و حکمای مجد مقدام است که در کثرت و وفور حکم موالید ثلاثه و عناصر اربعه و
حواس خمسه و جهات سته را بهم رسانیده در هر نقطه موجود و برای توانگر و درویش حاضر
و ممکن میباشد امروز تشویق امنای حضرت گردون بسطت علیه ایدهم الله بعمارت
زینت خانها کتابخانهاست و دفاتر و اوراق علمیه لازمه ملزومه کلبها و کاشانه‌ها جز
اینکه در مخازن حکم و ادب و خزاین صحف کتب عجم و عرب جای تاریخ ایران خالی است و از طبقات
سلاطین قدیم این مملکت یعنی پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان که قبل از ظهور
دولت اسلام در این ممالک اسم و رسم شاهنشاهی داشته اند اصلا و مطلقا خبری نیست و
حال آنکه از جمله پادشاهان جهان در آن قرون و ازمنه اولویت و تقدم ایشان را بوده و
نویسندهای خارجه آنها را بهمین سمت ستوده اند راست است که بعضی تواریخ فارسی
و عربی متضمن احوال آن نادار و اوضاع آن اعصار بدست داریم اما جمله با فسانه اقرب است و
از حقیقت امر که مشتمل بر فواید و عواید میباشد ابعد فقراتی ناقص و معیوب و فقراتی
معقّد و مشوب مطالب ناقص و مسائل مبهم از اشکانیان میتوان گفت هیچ نیست و این گنجینه

که با مقصود سیر و اخبار معتبره انبیا نباشد یکباره تهی است و برای ملتی متمدن و امتی نامی
نقصی از این بزرگتر متصور نباشد که تاریخ مملکت خود ندانند و از سوانح سوالف ایام آن
بکلی بیخبر مانند از سود و زیان گذشتگان خویش بتجارب حکم نایل نگردد و عبرت و بصیرت
حاصل ننماید و چنین قومی نباتات را مانند که از ریشه و اصل خود غافلند و از لذت و حظ
مشاعر و مدارک انسانی محروم و بجنبهٔ جمادی مایل نظر باین مقدمه اقل عباد الله و احوجهم
الیه محمد حسن بن حاجی علیخان مراغی ملقب باعتماد السلطنه غفرهما الله تعالی از دیر بر این
شد که این نقص را از میانه بردارد و این جای را خالی نگذارد لهذا سالها در تحصیل اسباب
و اسناد و شرایط و لوازم آن کوشید و چگویم که چه رنجها کشید تا چه مایه زحمت و مشقت مسطورات
یونان و روم و بزانس و فرنگ و ارامنه و یهود و سایر امم را از عرب و عجم تصفح نمود و ابواب تتبع گشود
و از آنجا که از میان طبقات سلاطین فرس حال اشکانیان را مجهول تر دید و جمع و ترتیب
وقایع دوران ایشان را اصعب یافت ابتدا بتألیف تاریخ اشکانیان پرداخت و کتابی در سه جلد
مرتب و مدون ساخت جلد اول که بمنزلهٔ مقدمه است در حل مشکلات تاریخ این طبقه جلد دوم
از سلطنت اشک اول تا اواسط آن سلسله که مقارن است با ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
جلد سیم در تاریخ باقی سلاطین اشکانی که بعد از میلاد پادشاهی داشته اند زینت جلد اول
که همین مجلد باشد تراجم مختصر حال جمعی از فضلای مورخین مصنفین یونان و روم و ارمن و فرنگ و
عرب و عجم و غیرهما است که باقوال ایشان استشهاد و استناد نموده ایم و آن در آخر کتاب الحاق شد و اصل
کتاب عبارتست از مقدمه و سی و سه فصل و خاتمه و فهرستی نیز در آخر کتاب ملاحظه میشود پیرایه جلد
دوم حالات سعادت آیات روح الله مسیح بن مریم میباشد و آرایش جلد سیم صورت نقوش بعضی
مسکوکات اشکانیان و تصاویر برخی از آثار آنها خواهد بود و اگر عمری باقی ماند از تألیف تاریخ سه طبقه دیگر نیز تن نزند
و در انکار اهمال نکند انشاء الله و آخر الامر این سه مجلد را که در اضافت لآلی بهیم کمال و یواقیت افسر سلطان فضل مانند
درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان نامید و بزعم خود این اسم را با مسمی دانسته ارجو که ابنای وطن
عزیز من که عالمان سیر و واقفان خبر و جهانیان افکار متقنه و آراء صائبه میباشند در این نظر دقت ببینند اگر پسند
کنند انعام اجری شایانست و اینم کاری نمایان نخواهم جز این مزد و منت کشم باین مزد و منت هماره خوشم

بنام من این گوهر با بها ز هر چیز و هر کس بس آید مرا
ز من ماند این در جهان یادگار جهان هنر را بباید بکار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

پوشیده نباشد که سوانح و آثار اقطار کرهٔ ارض و موجوداتیکه در آن وجود داشته متأخرین از مورخین که اهل تتبع
و استقصا بوده و انزاء بحث صعب را بپای جهد و اجتهاد پیموده اند منقسم بدو قسمت کرده ماقبل تاریخی و
تاریخی یعنی بعضی از سوانح و آثار موجوداتست که پیش از اوان رسم استکتاب و تدوین دفتر و کتاب سانح
گشته و وجود بهم رسانیده و برخی بعد مثلاً در سنین ماقبل تاریخ فلان انقلاب روداده یا فلان حیوان وجود
داشته و بر افتاده و در قرون تاریخی نسل آن منقرض بوده علمای علم ژئولوژی که طبقات زمین را شکافته و
سرائر آنرا برای العین مشاهده نموده آثار آن انقلاب را کشف کرده یا اسکلیت و عظام آن حیوان را بدست آورده
میگویند آن انقلاب یا آن حیوان از سوانح و موجودات اعصار قبل از تاریخ است و اما آنچه را بعد از تداول و
شیوع تحریر و کتابتست تاریخی است و آن نیز بر دو قسم است قسمتی که متعلق بمتأخرین است اغلب بدرستی
ضبط شده و متمدنین در حفظ و حراست آن ساعی میباشند و از شرایط نشر و طبع آن هیچ فروگذار نمیکنند
لکن تاریخ متقدمین و شرح ازمنهٔ سالفه و احوال امم قدیمه بواسطهٔ ضعف تمدن اقوام و اغراض جاهلانه
طوایف و سایر علل و امراض مشوب و مغشوش گردیده سدها سدید از مشکلات عدیده در راه طالبان معارف
جسته و کشیده داشت و کسی قدم در آن ساحت نمیگذاشت عالمان مقدام و کاردانان با همت را اقدام لازم بود
و پای هر بیابان دون پایه انزاء نمی پیمود چون مرور دهور عقلها را منور نمود و دست عنایت ابواب درایت
بر روی سعادتمندان گشود در اخبار قدما دیده اکثر را از مقولهٔ اساطیر اولین یافتند و جای خالی بر آن نیز
ببینا مشاهده کردند مصمم مجاهده گردیدند با زحمت تمام و کثرت اهتمام بترتیب اسناد پرداختند و بتحصیل
دفاتر و اوراق و منقورات احجار و الواح و سکه‌های کهنه و اشیاء عتیقه و نقاط منقوشهٔ عشایر و سلاسل
و امم و قبایل را همه سایر وسایل ساختند حالات و عادات اجیال و ملل و اعوام تسلط و سلطنت سلاطین
و دول و رسوم و آداب هر شعبه و نقل و انتقال هر طبقه را با اصل و نسب و دأب و حسب آنها مجملاً و مفصلاً معلوم
کرده داخل دفاتر و معارف و علوم نمودند تا سوانح تاریخی آن ادوار بصحت مایل گردید و قابل قبول و پذیرفتن
شد و ما که پیرو آن مجاهدین میباشیم و با مشعل دانش ایشان همان راه طی میکنیم شکر مساعی ایشان را
از اقدم فرایض میشماریم و از ذکر خیر و ادای حقوقشان چیزی فرو نمیگذاریم و تکمیل مرام را گوئیم انتهای زمان
ماقبل تاریخی و ابتدای تاریخ در تمام ممالک و اقالیم در یکوقت و دوره نبوده بعضی از طوایف بنی نوع بشر
زودتر بسر منزل تنبه و تمدن رسیده اسباب تحقیق مطالب و ضبط وقایع را فراهم آورده و زمرهٔ دیرتر قدم

اسکلیت استخوان بندی انسان یا سایر حیوانات است

در پیشاه راه نهاده و مدنیت بالنسبه از دیگران عقب افتاده و از آنجا که آمد و شدی با پیشرفتگان نداشته
از معاونت و امداد آنها محروم مانده و اگر امروز با دوربین علم و اطلاع باعماق افریقا و بعضی اقطار
اقالیم دیگر نظر اندازیم اشخاصی بینیم که هنوز از عده تا ده نتوانند شمرد و از لغت بیش از چند کلمه بیارند
گفت تا چه رسد بشرح جرائم و انساب و فهم شجره اسباط و احزاب حالات گذشته و گذشتگان آنها نامعلوم
و سعادت و شقاوتی که آنها را شامل بوده یکسره مستور و مکتوم است پس شهور و سنین ماضیه آنها سنین
ماقبل تاریخی و شهور بیخبری است و آن دوره طی شده دوره عطلت و بی ثمری از این مقدمه ثابت و محقق
میشود که اهل هر اقلیم وقتی از دوره ماقبل تاریخی داخل در دوره تاریخی شده و قدم در راه تمدن و ترقی
زده و چون مقصود ما نگارش تاریخ وطن عزیز خود ایرانست و تحقیق احوال و اوضاع قدیمه ابنیا مان گوئیم
زمان ماقبل تاریخی این ممالک بزعم آنهائیکه بتواریخ عرب و عجم رابی نباد و کم صحیح میدانند دوره مهاباد و جیان
و شائیان و یاسائیان است اما بعقیده محققین این عصر زمان ماقبل تاریخی این سرزمین قبل از آن است که اصقاع
آنجا جای سکنای طوایف آرین که بنام ایرانی معروف گشته شود و بعد مسخر سلاطین بنی آشور گردد و در ترتیب
تاریخ ایران میگویند ایرانیها که اصلاً از ملت آرین و از قوم اسکیث بوده و بده سلسله منقسم گشته در زمان بسیار
قدیم در مملکتی که پیش از اینها فارستان نام داشته استقرار حاصل نموده لکن هم آنها و هم مردم مملکت عراق عجم و
آذربایجان باشد در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح علیه السلام مطیع شهریاران بنی آشور شدند اما زمام مهام حکمرانی
باز بدست پادشاهان خودشان بود سلاطین خانواده اکمنید که پیشدادیان و کیان باشند باسم پادشاهان
انشان مشهور گردیدند و انشان مملکتی بوده در سرحد مملکت الام (عیلام) که لرستان باشد بعد از انقراض
دولت بنی آشور در سنه ششصد و شش قبل از میلاد غلبه و نفوذ حکمرانان مکدا شد ولی سلاطین انشان بزودی
باستقلال خود نایل گشتند بلکه بر مکدیز غلبه نمودند یعنی هفتمین پادشاه اکمنید کروس یا کورس (کورش) که خسرو
(کیخسرو) باشد چون از سال پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد سلطنت فارس داشت و قوتی حاصل نموده
در سنه پانصد و چهل و نه قبل از میلاد مید را مسخر ساخت و تاریخ دولت ایران از این وقت شروع شده است
مختصر نوزده نفر پادشاه اکمنید سلطنت کردند و نوزدهمی آنها دارا که آخرین سلطان این سلسله است مغلوب
اسکندر کبیر گشت و مقتول شد این طبقه در سیصد و سی سال قبل از میلاد منقرض گردیدند قلیل زمانی
سلطنت ایران اسکندر را بود چون او در گذشت از نژاد سلاطین عجم سلسله معروفه بازرانژی که مجملاً
اشارتی بدانها خواهیم نمود در فارس سریر سلطنت را مالک شدند و باقی ممالک ایران بدست خلفا و سرداران
اسکندر یعنی طایفه سلوکیدسوس افتاد بنابراین طبقه اولی از سلاطین عجم پادشاهان اکمنید بوده

سکیث را بعضی از فرنگیها سیت مینویسند و شرح آن باید

وطبقه

و طبقهٔ سلوکیه در سال دویست و چهل و نه قبل از میلاد پادشاهای آرساکید یا سلسلهٔ اشکانی ایران از تصرف طایفهٔ سلوکیه خارج ساخته خود بحکمرانی پرداختند و سلطنت هشتاد و یکسالهٔ سلوکیدها یعنی اسکندر و خلفای او منقرض شد پس طبقهٔ سیم از سلاطین عجم سلسلهٔ پادشاهای آرساکید یا اشکانیان است و این سلسله تا سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد سلطنت کردند تا آنوقت اردشیر چهارم پسر بابکان نوادهٔ ساسان از اخلاف بازدار ثانی آنها را منقرض ساخته خود بتخت سلطنت ایران جلوس کرد و دورهٔ ساسانی شد و بنصوص طبقهٔ چهارم از سلاطین عجم ساسانیها بودند که تا ظهور دولت اسلام سلطنت نمودند و آخر شخص این سلسله یزدجرد سیم است که بعد از شکستها و ندرسال بیست و یکم هجری که برای مسلمین و اعراب فتح بزرگی بود و بهمین واسطه معروف بفتح الفتوح شد فراری و متواری و نابود گردید چنانکه در محل خود این شرح نگاشته شود حاصل آنکه سلاطین ایران همانطور که مورخین عرب و عجم نوشته چهار طبقه بوده اند جز اینکه آنها طبقات را باسم پیشدادی و کیانی و اشکانی و ساسانی نام برده و اسکندر را بسلاطین کیانی الحاق کرده و حکمرانی خلفای او را از درج کلام ساقط نموده فقط میگویند سلاطین اشکانی بالتخمین دویست بیست تن بوده اند لکن صحیح آن تقسیمی است که متاخرین نموده و گفته اند

طبقهٔ اول

سلسلهٔ اکمنید که پیشدادیان و کیان باشند و ابتدای استیلای آنها در قرن هشتم قبل از میلاد و استقلال ایشان از سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد و انقراضشان در سال سیصد و سی قبل از میلاد است

طبقهٔ دوم

اسکندر و خلفای او میباشند که باسم سلوکیه معروفند و هشتاد و یکسال سلطنت کرده در سنهٔ دویست و چهل و نه قبل از میلاد منقرض شدند

طبقهٔ سیم

پادشاهان آرساکید یا اشکانیان اند که چهارصد و هفتاد و پنج یا چهارصد و هفتاد و هفت سال سلطنت کرده و در سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد انقراض یافته اند

طبقهٔ چهارم

ساسانیان بوده که چهارصد و بیست و هشت سال تقریباً سلطنت نموده اند و انقراض آنها را اکثر در سال سی و یکم نوشته و پوشیده نیست که سنین مذکوره همه شمسی است

اما از طبقات مذکوره تاریخ سه طبقه که اکمنید و سلوکید و ساسانی باشد بالنسبه باسناد صحیحه حاضر و بوجهی معین

و معلوم است چه تاریخ سلسلهٔ اکمنید را مورخین مثل هرودوت یونانی معروف که ملقب بابو التواریخ یا ابو المورخین
که چهارصد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد متولد شده و با آن طبقه معاصر بوده طرف توجه داشته و نگاشته
و اگزنفون یونانی که سی و نه سال بعد از تولد هرودوت قلم بعرصهٔ این عالم نهاده و اکتزیاس یونانی که در چهارصد
و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و هفده سال طبیب اردشیر منیمن بوده و بعضی دیگر نیز اینکار نموده اند
و تاریخ سلسلهٔ سلوکید را هم یونانیهای هم وطن آنها بخوبی ثبت کرده و تاریخ ساسانیها که آخر طبقه میباشند و
چندان قدمتی نداشته اسناد معتبرهٔ عدیده دارد فقط از این میانه تاریخ اشکانیست که مظهر مشکلات شده و در غایت
اختفا و ابهام مخفی گشته طایفهٔ آنرا بدرستی ضبط نکرده و ننوشته و خود نیز ادبیاتی نداشته اند که بواسطهٔ آن
اسامی و سوانح ایام سلطنت و استیلای خود را طوری مشهور و منتشر سازند که توالی شهور و تتابع اعوام آنرا از
الواح و دفاتر ابود و خلود محو و نابود نسازد و پردهٔ نسیان بر روی آن مآثر و آثار نبندد از دو ساسانیها که ایشانرا
از میان برداشتند و افسر دولت آن طبقه را بر سر گذاشتند محض اثبات حق خود و ابطال دعوی مغلوبین و مقهورین
آنها را گمنام خواستند و جداً از اسم و رسمشان کاستند و همانا ملت ایرانی این طبقه را بیگانه دانسته بنظر اغماض
در آنها ندیدند و از گذارش و سوانح روزگار آنها عمداً تن زدند یونانیها هم تا درجه‌ای معرفتی بحال اشکانیان نداشتند
و جمله را ایرانی میپنداشتند مختصر چون هیچکس وقع درستی باین سلسله نگذاشت تا وقتیکه دانشمندان کار آگاه
خواستند تاریخ عجم را بدرستی مرتب و منظم سازند در این رشته و خط اینجای مخصوص را خالی یافتند بجد و جهد
بتعدیل و تسویهٔ این امر و احیا و تجدید آن وقایع و سوانح پرداختند و اینکار را بزحمت و اشکال ساختند اینست که ما
از چهار طبقهٔ مزبوره تاریخ این سلسله یعنی اشکانیانرا پیش انداختیم اسناد آنرا بمرور زمان و صرف اوقات و دست رنج
از هر جهت جمع و شروع بنگارش نمودیم و راهی ناهموار را صاف کرده پیمودیم و در نظر داریم که چون این مشکل
حل شود و اینکار بسر برآید اگر خدا خواهد همت گماریم و سنین پادشاهی و صادرات اعمال و افعال و نوادر رفتار
و اطوار سه طبقهٔ دیگر را مدون و مورخ سازیم و این عمل بوجهی پردازیم که مطبوع صاحبنظران و کاردانان و مقبول
آستان شاه شهریاران ولینعمت عظیم القدر جلیل الشان وارث تاج و تخت کیان خسرو دارا دربان
شاهنشاه صاحبقران مالک الکل ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان اعلیحضرت اقدس همایون
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه گردد و از آنجا که فهم تاریخ اشکانیان موقوف و معلق
بدانستن اجمالی از تاریخ اسکندر کبیر و سلسلهٔ سلوکیداست خلاصهٔ از آن در اینجا نگاشته بعد ابتدا
بمقصود مینمائیم بعون الله و حسن توفیقه

فصل اول خلاصهٔ از تاریخ اسکندر کبیر

اسکندر

اسکندر کبیر فاتح مشهور که پدرش فیلیپ پادشاه مقدونیه و مادرش المپیاس بود و حکیم معروف ارسطو
او را تربیت نموده در سال سیصد و پنجاه و شش قبل از میلاد مسیح علیه السلام در شهر پلا از بلاد مقدونیه
که امروز معروف به پالاتیزیا میباشد متولد شده و در سیصد و سی و شش قبل از میلاد در سن بیست سالگی
بجای پدرش بر تخت سلطنت نشسته و در سیصد و سی و چهار قبل از میلاد با سی هزار پیاده و پنج هزار سوار
عازم تسخیر ایران شده و در قلیل زمانی قسمتی از افریقا و اغلبی از ممالک آسیا و بعضی اقطار فرنگ بتصرف او در
آمده و با عمر کوتاه او را سرگذشتی طولانی و اعمال و سوانح مهمه است که در اینمحل حسب المناسبه باید مختصر از برخی از
آنرا اشاره نمائیم بنا بر این گوئیم

یونانیهای حقیقی هرگز اهالی مقدونیه را جزء خود ندانسته آنها را ملتی اجنبی و وحشی میشمردند فیلیپ پدر
اسکندر چون مردی مدبر و رشید بود مردم یونان از او احتیاط میکردند اما در تمام سلطنت او بالمنادله تبعیت
ننهادند پس از او اسکندر را نیز با آن قدرت و جهانگیری از خود نخواندند و او را و اعقاب او را یونانی حساب نکردند
بلکه از این نسبت ننگ میداشتند فقط اهالی مقدونیه با اسکندر محبت میورزیدند بلی بعد از غلبه بر ایران
چون آن غالب کاردان در جذب قلوب مغلوبین ساعی بود مردم اینمملکت نیز در اواخر سلطنت او مجذوب آن دلربا
و شوکت و جلال که در دیده ایشان همان چشم که در کیخسرو دیده بودند در او میدیدند و میخواستند نسب وی را بهر دستی
پائی که باشد بسلاطین کیان رسانده و او را از این راه نجیب کنند و بگویند از خون شریف کیخسرو و قطراتی در عروق
او هست این بود که شهرت میدادند که اسکندر پسر فیلیپوس نیست زاده دارا است و از طرف مادر کیانی چنانکه
اشکانیان نیز را هم بکیان منسوب میکردند و در شاهنامه و در تاریخ ابوطاهر طرسوسی و بعضی کتب دیگر
مسطور است که فیلقوس پدر اسکندر با دارا جنگ کرده مغلوب شد و قبول خراج کرد و دختر خود را نیز بدارا
داد شب زفاف دارا از دهان عروس استشمام بخر نموده وی را بیونان فرستاد اما دختر همان شب حمل برداشته
بعد از رسیدن بیونان اسکندر از او بوجود آمد بعضی از مورخین دیگر گویند اردشیر کیانی که باصطلاح
فرنگیها آرتاکزرسس اخس باشد سفارتی مأمور دربار فیلیپ پدر اسکندر نمود المپیاس مادر اسکندر با سفیر
اردشیر یا یکی از اجزاء سفارت او همی بهم رسانید و اسکندر از صلب آن سفیر یا از صلب یکی از همراهان او
وجود یافته ارباب خبر دانند که اینجمله از زیور حقیقت عاطل است و در تواریخ صحیحه یونان نوشته اند
وقتی فیلیپ پدر اسکندر از المپیاس مادر اسکندر بیزار شد و او را طلاق داد و کلئوپاتر نامی را در حباله
نکاح خود در آورد ملکه جدید شهرت داد که اسکندر پسر فیلیپ نیست نتیجه زنای المپیاس است و اسکندر
خود وقتی در افریقا بمعبد آمون رفت از فرزندی فیلیپ تبرا کرد و خود را پسر آمون نامید ایرانیها که این بشنیدند

فیلیپ را یونانیها فیلیپوس مینویسند اعراب آنرا معرب کرده فیلقوس گفته اند و فیلقوس بواسطه تحریف کتاب فیلفوس شده است

کفتند

گفتند چه ضرر دارد که ما اسکندر را از نسل کیخسرو بدانیم فرزند همان رب النوع خیالی که خود میدانند
بخوانیم و ممکن است قبل از این نسبت مجعول را با سکندر عرضه داشته باشند در صدد انکار بر نیامده و مشعوف
شده باشد بالجمله آنوقت که اسکندر مصمم تسخیر ایران شد لشکری که بدان مستظهر بود همان عساکر مقدونیه
بودند یونانیها اضطرارا چند دسته قشون در رکاب آن پادشاه فرستاده لکن آنها از صمیم قلب خدمت نمینمودند
و اگر قهرمان مقدونیه بر ایران غالب آمد بقدرت عسکریه نبود ضعف دولت کیان و انزجار طبع رعایای ایران
که طالب انقلاب و انقراض آن دودمان بودند اسباب فتوحات اسکندر گردید و از این راه این پیشرفت او را حاصل شد
ابن مقفع گوید دارای اکبر با چهرزاد غلامی بری نام داشت از سفله و اراذل مسلط بر اعمال و مشاغل و امر او کار
راه افراط و تفریط میرفت و کارهای بیقاعده میکرد رجال دولت دلتنگ شده بدارا شکایت بردند و گله
کرده بر تسلط بری افزود و ظلم و تعدی بری زیاد گشت و با امیری راستین نام متحد گردید مبلغی رشوه باو داد
راستین ظاهرا با بری دم از اتحاد میزد و باطنا قبایح اطوار او را بعرض دارا میرسانید دارا که بری را خیلی بلند کرده
و خود بواسطه ضعف نفس از دفع او بیم داشت ناچار غلام را مسموم و هلاک ساخت بعد از فوت دارا نوبت سلطنت
دارای ثانی شد و او مردی ظالم بود برادر مهتری را که حیات داشت وزارت داد و وزیر تازه بخونخواهی برادر راستین
و کسان او را بکشت این واقعه اسباب هرج و مرج مملکت گردید و چون اسکندر بسرحد ایران رسید مقدم او را میمون
دانسته باستقبالش شتافتند و کار اسکندر را آسان کردند اگر چه بعد از گذشتن کار پشیمان شدند انتهی
چون جهت استیلای اسکندر بر ایران معلوم شد گوئیم پس از آنکه این قهرمان فتح بابل و سوس و اصطخر و همدان و
ری را که از بلاد معظمه این کشور بود بکرد عازم اراضی پارث که بعدها تعیین میشود شد یعنی دارا از پیش بجانب باختر
میگریخت و اسکندر او را تعاقب میکرد تا در یکی از قرای این مملکت موسوم به تارا با چار سرداران دارا پادشاه خود را
بکشتند لهذا اسکندر در شهری که در حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت انداخت و مدتی بعیش و استراحت
پرداخت اسم ایرانی این شهر معلوم نیست چه بوده اما یونانیها آنرا هکاتم پیلس میگفته اند اسکندر در این بلد در
گنجینه عطا گشاد و مال وافر بکلیه همراهان و عساکر داد و اول بار که لباس پادشاهان عجم پوشید و خود را باین هیئت
بامرای عسکریه نمود در اینجا بود و میتوان گفت از آنوقت هم اسکندر خود را بالاستحقاق سلطان ایران میدانست
هم ایرانیان او را دارای این سمت میدانستند مورخین یونانی و رومی حتی بعضی نویسندهای متعصب این عصر
اسکندر را ملامت مینمایند که چرا زی ایرانی را اختیار کرد و باین لباس ملبس شد اما صاحبنظران دانند که او مردی
مدبر بود و گمان نمیکرد با عظمتی که او را حاصل شده در جوانی از اینجهان میرود و خلفی او را نمیماند که در ممالک
وسیعه اسکندری خلیفه وی باشد میخواست بنای سلطنت خود و اخلاف را بهم نزدیک کردن آمر و مامور و پادشاه

ورعیت

آمن

در لغت اهالی فنیسیه بمعنی آفتاب است و اهالی لیبی که اسم مصر باقسمت واقعه در شمال مصر باشد آنرا میپرستیدند و ژوپیتر آمن میگفتند و در لیبی معبدی معروف بوده مجسمه ژوپیتر آمن را از طلا ساخته در آن گذاشته بودند و سر آن مجسمه سر گوسفندی شاخ دار بوده اسکندر کبیر وقتی باین معبد رفت بواسطه سدنه این معبد خود را پسر ژوپیتر آمن نامید

هکاتم پیلس بزبان یونانی یعنی شهر صد دروازه است و مقصود از شهر صد دروازه شهری است که در اول درجه آبادی باشد نه اینکه فی الحقیقه صد دروازه داشته باشد و بعضی گفته اند چون هکاتم پیلس در محلی واقع شده که از آنجا بهمه جا راه بوده موسوم باین اسم شده

ودر رعیت شید و محکم نماید دلیل این مدعا آنکه با کمال قدرت قوانین جمهوری و رسم آزادی یونان را بحال خود گذاشت
و استقلال ایران را چنانکه بود حفظ نمود مثلا در زمان کیان ولات در ولایات تسلط کامل داشتند و نسلا
بعد نسل حکمرانی مینمودند بعد از دارا هم منقلب که تمکین اسکندر کردند او وضع آنها را بهم نزد و حکومت آنها را تصدیق
نمود و سرداران یونانی را که با او بودند بفرمانفرمائی ولایات بتاراج کردن آن چشم داشتند فقط باعتبارات
و امتیازات و مال ساکت و راضی ساخت حتی آنها را در مشاوره که راجع بمهام و امور ایران بود دخالت نداد
در این باب تنها عقلا و وزرای ایرانی طرف مشورت او بودند اگرچه یونانیها در نفس الامر مکدر گشتند و از
نظامی و قلمی بلکه فلاسفه و علمای یونان عاقبت با هم در قتل اسکندر مواضعه کردند چنانکه بعدها بدان اشارت
خواهیم نمود

اسکندر در پائیز سال سیصد و سی قبل از میلاد در هکاتم پیلس اقامت کرده باستمالت مردم ایران پرداخت
و چون این کار بوجهی بساخت بعنوان و بهانه خونخواهی دارا قصد تسخیر بلاد شرقی و تدمیر قاتلین دارا که از آنها اندیشه
داشت کرده عزیمت باختر نمود اما مستقیما متوجه نصوب نشده راه مازندران و گرگان پیش گرفت که ابتدا
این دو ولایت را مسخر سازد بزعم بعضی از مورخین اعقاب طوایف تورانی که با افراسیاب متحد بوده و در امن متصرف
بودند تا آن زمان در کوهستان مازندران که رویان و طبرستان حالیه باشد سکنی داشتند و آنها را مردیا مینامیدند
میگفتند اسکندر تا حوالی آمل راند و بزحمت این طایفه را منقاد نمود و مازندران و گرگان او را شد آنگاه
بباختر شتافت سیستان را فتح کرد و از آنجا بهرات تاخت بعد از آن در حوالی بلخ از جیحون گذشت و چندی روز
در شهر زاریاسب اقامت نمود

مخفی نماند که رود جیحون را در آن زمان زاریاسب میگفتند و شهر باختر که بلخ حالیه باشد در کنار این رود
نیز همین اسم داشته و از کارها که اسکندر در زاریاسب کرده این بود که بزرگان قبایل ساکنه در این قسمت
ایران یعنی باختر و مرو و سمرقند و خوارزم حتی در حوالی کاشغر را طلبید و از آنها برای خود بیعت و قول گرفت که
نسبت باو حالت تمکین داشته باشند بعبارة اخری پارلمنتی از روسای ملل و طوایف مختلفه و حکام بلاد منعقد نمود
و در امور و مقاصد آتیه با آنها مشورت کرد و آنها را باستقرار و استقلال که داشتند اطمینان داد ارباب
خبرت که در سوانح اواخر عهد کیان نظری دارند دانند که پادشاهان اخری این سلسله بواسطه ضعف تا
بلو خوارزاد در تحت تسلط داشتند از دره خوار با نظر فقط تا ساحل سیحون یا کنار رود پنجاب اسما در
تملک و اطاعت آنها بود سائر جاها یعنی والیهای مستقل در هر ولایت حکومت میکردند جزئی مالیاتی
بسلاطین کیان میدادند و در وقت لزوم و استمداد لشکری بخدمت میفرستادند اسکندر در زاریاسب در

مجلس بود باین وضع سایر اینها تصدیق کرده و از ایشان بعهدی قناعت نمود بعد از آن رکسان پادرخشان
دختر والی سمرقند را بحبالهٔ نکاح خود درآورد و نوبت بزرگی داد و بعضی رکسان را دختر یکی از اعاظم باختر
دانسته‌اند هم در زمان باب اسکندر دو نفر از بزرگان یونان را بکشت و در بهار سال سیصد و بیست و هفت
قبل از میلاد در همین شهر نزدیکان این پادشاه در قتل و متفق شدند لکن یکی از آنها ماجرا را بعرض او رسانیدند
قهرمان مقدونیه باستنطاق آنها پرداخت در شکنجه اقرار کردند که هرمولائوس پیشخدمت باشی محرک آنها است و
کالیستن حکیم برادرزادهٔ ارسطو نیز با خائنین همدست میباشد آن فیلسوف و جمعی از نزدیکان اسکندر جان بر سر
این بدعملی نهادند و جهت اتفاق کالیستن با جوانان در این سوء قصد آنکه اسکندر در باطن یونانیان را از این مبدا
که رسم مردم ایران که پادشاه خود را پرستش مینمایند و سجده کنند یونانیها از اینکار تحاشی و ابا داشتند و
مخصوصا فیلسوف مشارالیه استعمال را شرک و زشت میدانست و اعدام اسکندر را ثواب میپنداشت خلاصه
بعد از آنکه آن پادشاه ظفر همراه سمرقند و تمام بلاد جیحون و سیحون را دید از راه افغانستان بهند رفت
و در مراجعت بسند آمد و از آنجا بکیچ و مکران و کرمان و فارس و خوزستان راند و در پنجاه دختر بزرگ دارا را
بهمسری و زنی اختیار کرد اسم این دختر را بعضی باربسین نوشته و جماعتی بوران دخت و پری دخت حکیم امجد
نظامی علیه الرحمه روشنک نظم کرده مورخین یونان بارسینس که پری زاد باشد ضبط نموده‌اند بهرحال
اسکندر در این موقع هشتاد نفر از شاهزاده‌خانمهای ایرانی و نجیب‌زاده‌های این مملکت را بهشتاد نفر از سرداران
خود که موسوم بهنر بودند تزویج نمود و در یک مجلس عروسی کرد و بنیچون جشن آراسته شد و خوانها گستردند
اسکندر خود در صدر مجلس نشست و آن هشتاد نفر سردار بر حسب شان و رتبتی که داشتند در دو طرف او
قرار گرفتند عروسها را یکمرتبه وارد مجلس کردند دختر دارا را در کنار اسکندر نشاندند و سایر دخترها
نیز در پهلوی شوهرهای خود جا یافتند اول پادشاه دست حایله خویش بوسید پس از آن سرداران پیروی اینکار
کردند مخارج این عروسی و جهاز عروسها تماما اسکندر از خزانه داد و مقصود اسکندر از این مخالطت و
مواصلت این بود که مردم ایران با اهالی یونان راه مودت و مخالصت پیمایند و خیال مغایرت و طغیان ننمایند
پس فتوحات فاتح مقدونیه را چنانکه پیش اشاره نمودیم نباید فقط حمل بر شجاعت و بسالت او نمود ضعف
دیگران بخت و اقبال اسکندر میزند بر صاحب این پادشاه راهنمائیهای ارسطو و لشکر دنیا پای ایران جمله
اسباب آن استیلا بوده نهایت آنکه جرات و جلادت هم باینکار کمک نموده است مختصر هر روز اسکندر
بوضعی از قاطنین این کشور دلجوئی میکرد چنانکه در ایام اقامت شوش حکام جدید بلاد مفتوحه بحضور آمدند
و نفر سی هزار نفر جوان نورسیده در جزو تقادیم آنها بود اسکندر آنها را اپیگون یعنی خلفا لقب داد

و آداب جنگ آموختند بزرگان و سردارهای یونان از ین فقره رنجیده گفتند اسکندر بعد از آنهمه خدمت میخواهد
ترک ما گوید و اجنبیها را دور خود جمع کند جبهٔ دراز ایرانیان پوشید این ننگ بار آورد دخترهای
ایرانیرا تزویج نمود با این پوستینهای ملعون پادشاه ایران بزبان فارسی سخن میگوید از باختری و سغدی
و پارتی و غیره قراول خاصه میگیرد وای بحال ما

پوستینهای اجنبیها

اما اثر فتوحات اسکندر در ایران یکی این شد که زبان یونانی که بهترین لسان آنزمان بود در ایران رواج
یافت و بجهت امتیاز آن زبان آنکه اشعار آبدار بآن لغت میگفتند و علم طب و فلسفه را بآن لسان مینوشتند
صرف و نحوی مرتب و معانی بیانی منظم داشت و آخر الامر بعد از آنکه آن فاتح بختیار که در معنی رئیس
شورشیان ایران محسوب میشد سلطنت قدیمهٔ کیانرا بدستیاری سعادت و اقبال منقرض ساخت بسا نواحی
و حدود در این دو خود بوعده و وعید نصاحب که در لیاقت و استعداد لشکر کشی خود را در بین النهرین
جیحون و سیحون ظاهر و موجه نمود و ممالک مالک وسیعه گشت از خوزستان ببابل آمده در آنجا در سال
سیصد و بیست و سه تا بیست و چهار قبل از میلاد درگذشت و متملکات خود را برای خلفا
گذاشت فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه

اما حدود مملکت اسکندری در آنوقت که براه آنجهان رفت از یکطرف کشمیر بود و از طرف دیگر رود دانوب
(طونه) از جانبی خرطوم سودان از جهتی مسکن طوایف اسکیث در شمال بحر خزر یعنی دشت قبچاق
از سمتی رود گنگ و بنادر خلیج فارس و مدت عمر اسکندر سی و دو یا سی و سه سال بوده است

فصل دویم در بیان مجملی از احوال سلسلهٔ سلوکید

اسکندر کبیر بعد از استیلا بر اغلب ممالک آسیا و بلاد اروپا و قطعهٔ از افریقا در همان وقت که
میخواست تمام ملل با تمدن عالم را در تحت رایت واحد جمع کند و مطیع یک سلطنت نماید و دولت عظیمی
تشکیل دهد از بدبختی راه آخرت پیش گرفته درگذشت و حال متصرفات او دیگر گون گشت یعنی
آن قهرمان قاهر خلفی قابل و قادر نداشت که خلیفهٔ او گردد و آن بنای عالی که وی در نظر داشت بسازد
بلکه اخلاف او ساختهها را خراب کردند و آبها را سراب نمودند مقدمه که بواسطهٔ اسکندر ترتیب
یافته بعکس نتیجه داد بجای اینکه اروپا و آسیا یکی شود چنان بازار ستیزه و آویز رواج یافت که اقلیم ها
میدان حروب دائمی و عرصه گاه مغایرت و نفاق شد و حال آنکه از ابتدای دولت با عظمت بنی آشور
تا زمان انتقال دارا یوش کدمان آخرین پادشاه کیانی که در کتب عرب و عجم او را دارای اصغر مینویسند
تقریبا مدت هزار سال اقطار غربی آسیا که از بحر ابیض باشد تا افغانستان بلکه تا هندوستان

در تحت تصرف و اطاعت یکنفر بود در امتداد مدت مزبور دولتهای آشور و مدی و ایران متوالیاً
اقتدار و استیلا بهم رسانیدند و از این سه دولت ایران بیشتر از همه اسباب اتحاد و اتفاق طوایف
و ملل مختلفه کثیره را فراهم آورد چه سلاطین کیانی که ابتدا با حسن سلوک سلطنت و حکمرانی مینمودند
مدت دویست سال تمام ملل ساکنه در آسیای غربی را با طوایف ساکنه در شرق متحد داشتند
یعنی از صحاری هند و تبت تا آرشیپل و دریای مدیترانه بلکه ممالک مصر و شمال شرقی لیبی و سیرن
و برقه که قسمت بزرگی از اقلیم افریقا میباشد و یونانیها آنرا معمور ساخته بودند در تحت تملک
و اطاعت آنها بود و سکنه آن ممالک جمله خود را در تبعیت یک پادشاه و اهل یک مملکت میدانستند
نتیجه فتوحات اسکندر این شد که اتحاد این ملل را بهم زد و حکومتهای متخالفه تشکیل یافت و جنگهای
سخت پی در پی در گرفت

تفصیل این اجمال آنکه بعد از اسکندر سرداران او که هر یک در مملکتی حکومت داشتند راه خود
سری پیش گرفته رایت استقلال برافراشتند و برای اینکه اگر در میان آنها اختلافی روی دهد بمحکمه
بیطرفی رجوع کرده در آنجا قطع و فصل گفتگوی خود نمایند نا قابلترین اشخاص معاصر را که فلیپ
ملقب به آریده برادر صلبی اسکندر باشد اسم سلطنت دادند و پادشاه خواندند مادر آریده
معشوقه مطبوعه فلیپ پدر اسکندر و خود او نزد پدر عزیز و گرامی بود و المپیاس مادر اسکندر بر
معشوقه مزبوره رشک میبرد و میترسید فلیپ انکار ولد مشروع خود کند و آریده را ولیعهد نماید
خیالات زنانه او را بر این داشت که دوائی مزیل عقل به آریده خوراند و دماغ او را مختل سازد
چون اینکار کرد و سلب شعور از آریده شد در میان یونانیها بلاهت ضرب المثل گشت نیز رکسانا
بارخشان[٧] نام سمرقندی یا باختری که در حباله نکاح اسکندر بود زمان فوت او حملی هفت ماهه
داشت بعد از وضع آن پسری آورد و او را نیز اسکندر نام نهادند یونانیها این نورسیده را بسلطنت
برگزیدند پس بعد از اسکندر کبیر دو تن اسم پادشاهی یافتند آریده ابله و اسکندر رضیع و از حکمرانی
هیچیک از این دو تن بوی خیری نمی آمد لهذا پردیکاس نامی از سرداران و خواص اسکندر کبیر را که اعظم
رجال دولت او بود و در وقت انتقال اسکندر در بابل اقامت داشت و اسکندر مهر خود را باو
سپرده بقیمومت و نیابت سلطنت منتخب نمودند و این انتخاب در دوازدهم ماه نوامبر سنه سیصد
و بیست و چهار قبل از میلاد و چهار صد و بیست و پنجسال بعد از تاریخ بخت النصری بود چون
نیابت سلطنت پردیکاس را شد برای استعظام و اظهار علو شان و مقام خود کلیوپاتر خواهر اسکندر

[٧] این زوجه اسکندر را فردوسی در شاهنامه دختر پادشاه هند دانسته

کبیر را

کبیر را در حبالهٔ تزویج در آورد و نعش اسکندر را که دو سال در بابل بطور امانت بماند با تابوتی طلا باسکندریهٔ مصر حمل کردند تا در آنجا بخاک سپارند اما خلفای اسکندر که سی و سه بودند و ملوک الطوایف که در سیر عرب و عجم ذکر آنها شده این سی و سه نفر میباشند چون اتفاق و اتحاد آنها صورت نمی بست با هم بنای جنگ را گذاشتند بعد از مبلغی زد و خورد ممالک اسکندر بچهار قسمت منقسم و چهار دولت تشکیل یافت دولت مقدونیه و دولت مصر و دولت آسیای صغیر و دولت سوریه و در این تقسیم چیزی به سلوکوس نیکاتُر بانی و مؤسس سلطنت سلسلهٔ سلوکید داده نشد

پردیکاس هم از ممالک منقسمه حصه و قسمتی نداشت چه نیابت سلطنت بلکه شاهنشاهی در همه جا خاص او گردیده اما وی مردی مغرور و بدخو بود و از نیزه سلاطین دول اربعه را بر خود بشورانید و اول کسیکه سر از فرمان او بتافت بطلمیوس سلطان مصر بود پردیکاس قشونی آراسته بجانب مصر راند درین سوق عسکر آریدئه ابله و اسکندر صغیر با او بودند چون بساحل نیل رسیدند بدون آزمودن معبر متهورانه قشون را از محل خطرناکی عبور داد و بسیاری از آنها در آب غرق شدند باقی طغیان کرده بخیمهٔ او حمله بردند وی را با جمعی از سرهنگان معتبر بکشتند و این در سیصد بیست و یکسال قبل از میلاد بود

پس از این واقعه دو سه قشون پیتون نامی را بجای پردیکاس بامیری و نیابت سلطنت اختیار نمودند و قیمومت دو پادشاه را بر عهدهٔ او موکول داشتند زوجهٔ آریدئه با نایب السلطنهٔ تازه عداوت ورزیده بزودی او را مجبور باستعفا نمود امرای عسکریه ناچار آنتی پاتر را که از سردارها بود بادادستد در امور لشکری و کشوری مستقل ساختند و او را اختیار مطلق دادند وی از نو ممالک اسکندر را تقسیم کرده و حدود تازه برای دول اربعه معین نموده هواخواهان پردیکاس و اومن را که سردار سوارهٔ خاص اسکندر بود محروم و بیدخل ساخت و حکومت ایالت بابل و کوتوالی قلعهٔ آن را به سلوکوس نیکاتُر پسر آنتیوخس که پدر بر پدر نخله شکار اسکندر و اجداد او بود داد باینمعنی که بطلمیوس پادشاه مصر چون با سلوکوس قرابت و صلتی داشت در محضر آنتی پاتر نایب السلطنه لیاقت این سردار را معلوم کرده اسباب این حکومت را برای خویش خود فراهم آورد و این ابتدای حکمرانی سلوکوس نیکاتُر مؤسس اساس سلطنت سلسلهٔ سلوکید یعنی سلاطین منسوب به سلوکوس گردید و باید دانست سلوکید در لغت فرانسه بموجب املائی که دارد سلوسید خوانده میشود پس هر جا سلوسید دیده شود همان سلوکید است

در سال سیصد و هفده قبل از میلاد اومن سردار سوارهٔ خاصهٔ اسکندر که مرد رشیدی بود و سواران
او همه سپرهای نقره داشتند قشون بجهتی نمود که بر آنتی گون حاکم آدانا و لوای تکه و کوتاهیه حالیه در
اناطولی حمله کنند و در اینوقت از سلوکوس فرمانفرمای بابل کمک طلبید سلوکوس اقبالی باو نکرد اومن با
قشون خود بطرف بابل رانده در حوالی فرات اردو زد سلوکوس تدبیری اندیشیده سدی را که در آنجا دو
برای بردن آب فرات بمزارع بسته بودند شکسته آبادی اردوی اومن را فرا گرفت و مجبور بفرار شد عجب آنکه
سلوکوس با آنکه دفع خصم آنتی گون را از و نمود چیزی نگذشت که خود مطمح نظر طمع او گردید باینمعنی که آنتی گون
ببابل آمده از سلوکوس مطالبهٔ صورت خرج و دخل آن ایالت نمود سلوکوس که خود را مستقل میدانست و
شان خود را اجل از اینکه صورت حساب بدیگری دهد اعتنا بگفتهٔ او نکرد آنتی گون جنگ را آماده شد سلوکوس
خود را مرد میدان ندیده با پنجاه سوار بمصر گریخته به بطلمیوس پناه برد و شکایتنامهٔ مصدق بتصدیق
پادشاه مصر به کاساند پادشاه مقدونیه و لیزیماک سلطان رومیلی حالیه نوشت و چارهٔ کار
خود را درخواست کرد آنتی گون چون از عریضهٔ مزبوره خبردار شد و دانست دول مصر و مقدونیه و رومیلی
حامی سلوکوس خواهند بود راه نرمی و مداهنه پیش گرفت و در صلح زد متحدین که او را متلون المزاج
میدانستند وقعی بتملق و اظهار موافقت او ننهادند و کار بجدال انجامید بعد از چند سال زد و خورد
سلوکوس و حامیان او غالب گشته در سال سیصد و دوازده قبل از میلاد مجدداً سلوکوس مظفر و
منصور وارد بابل شد و اهالی وی را با کمال شعف پذیرفتند و حکام مضافات بابل خود را باز در تحت
حمایت او قرار دادند و در اینوقت بسطی در متصرفات او حاصل شده چنانکه سوریه و تمام بلاد عراقین
و ایران و باختر و قسمت عمدهٔ از اناطولی را در تصرف داشت

سلوکوس نیکاتر که طبعاً عادل و منصف و با مروت و طرفه مهر و محبت رعایا و قشون خود بود و در
التزام رایات ظفر آیات اسکندر دلیری جنگ آزما گردیده در اینحال ولایت را دون رتبهٔ خود دیده قدم
بالا نهاده بدعوی سلطنت پرداخت و خویش را پادشاه سوریه نامید و در عالم تاریخ دیده نمیشود
که تا آن زمان کسی چنین اسمی بخود داده باشد مختصر چون سنهٔ مزبوره یعنی سال سیصد و دوازده
قبل از میلاد سال جلوس سلوکوس است تاریخ سلوکید را که امروز معروف بتاریخ رومی و اسکندری
میباشد وضع نمود و این تاریخ را عجم و عرب از آن رومی گفته اند که از قلت اطلاع مقدونیه و یونان را
جزو روم میدانسته اند و اسکندری از آن نامیده که اسم سلوکوس نیکاتر اسکندر بوده پس بعقیدهٔ
آنها اسکندر رومی واضع این تاریخ بوده اینست که معروف بتاریخ اسکندری و رومی گشته

جناب حاجی میرزا عبدالغفار نجم الملک معلم کل علوم ریاضی صاحب مصنفات جلیله
فصلی در باب تاریخ اسکندری و رومی نگاشته مزید بصیرت را بعینه در اینجا درج مینماید فرموده اند
در خصوص مبدء تاریخ رومی که باسکندر و سلوکوس هر دو نسبت میدهند آنطور که از تواریخ
فرنگی بر می آید مبدء تاریخ رومی قریب چهل و چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر میشود و قریب چهل
و دو سال بعد از تولد سلوکوس چرا که تولد اسکندر را سیصد و پنجاه و شش سال قبل از میلاد مسیح
ضبط کرده اند و تولد سلوکوس را سیصد و پنجاه و چهار سال قبل از میلاد و مبدء تاریخ رومی
سیصد و دوازده سال قبل از میلاد است از اینقرار باسکندر کبیر تعلق نمیگیرد و آنطوریکه در
شرح زیج الغ بیگ آورده اول این تاریخ روز دوشنبه بوده است بعد از وفات اسکندر بن فیلفوس
رومی بدوازده سال شمسی و بعضی از اهل تاریخ گفته اند که مبدء این تاریخ اول ملک اسکندر است
و ظاهرا آنرا قیاس کرده اند به بعضی تواریخ دیگر و بطلمیوس در مجسطی تاریخ بعضی ارصاد را از سال
وفات اسکندر ساخته است و گفته که این در سال چهارصد و بیست و پنج بود بعد از تاریخ
بخت نصر و در موضع دیگر هم از مجسطی گفته است که اول تاریخ رومی موافق سال چهارصد و سی
و هفتم است از تاریخ بخت نصر و کوشیار در زیج جامع آورده است که اول این تاریخ اول سال
هفتم است از ملک اسکندر و در آن سال از ولایت خود که مقدونیه است بیرون آمد و در
اطراف عالم سیر کرد و آن بعد از گذشتن چهارصد و سی و پنج سال و سی و سه روز بود از مبدء
تاریخ بخت نصر و حکیم محیی الدین مغربی گفته است درست تر آنست که ابتدای این تاریخ اول
ملک سولوقس بن انطیوخس باشد که بنای انطاکیه از پیش او بوده و شام و عراق و بعضی بلاد
هند و چین را مسخر نموده پس اول این تاریخ مؤخر است از اول تاریخ بخت نصر بچهارصد و سی
و پنج سال فارسی و سیصد و بیست و شش روز و اهل شام و آنحدود این تاریخ مستعمل
میداشته اند و بعد از آن باسم اسکندر مشهور شده است و گفته اند که اهل روم این تاریخ
استعمال نمیکنند و مستعمل ایشان تاریخ دیگر است انتهی

ازین جمله بر می آید که مبدء تاریخ معروف برومی و باسکندری جلوس سلوکوس نیکاتور است و
بعضی از قلت اطلاع دوچار سهو و اشتباه شده اند بالجمله در همین سال که سنه سیصد
و دوازده قبل از میلاد باشد سلوکوس نیکاتور شهری در کنار نهر عاصی که آنوقت موسوم به
ارنت بود بنا ساخت و آنرا باسم پدر یا پسر خود آنتیوش نامید چه آن هر دو انطیوخس نام

داشتند

داشتند و آنتیوش همان شهریست که اعراب معرب کرده انطاکیه گفته اند اینشهر پای تخت
سلوکوس شد و عظمتش از بابل درگذشت و آنرا ملکهٔ مشرق خواندندی محیط اینشهر زیاده
از ده هزار پا نبود بعد ها بمرور زمان سلاطین سلوکیدیه سور دیگر بر دیوار اولی افزودند
فاضل نحریر ژرژ رلنسن که معلم علم تاریخ و از اعاظم دانشمندان انگلیس است گوید برای
ممالک وسیعهٔ سلوکوس نیکاتر پای تختی لازم بود و میبایست نقطهٔ از نقاط دره بین
النهرین دجله و فرات اختیار شود چه نسبت بسایر نواحی مملکت حالت مرکزیت داشت
و حاصلخیزترین اراضی محسوب میشد ابتدا محل نینوای قدیم و بلاد سوس و بابل را در مد
نظر گرفتند بعد بملاحظهٔ امور تجارت و اقتضای وقت بخیال مکانی افتادند که از نینوا
نزدیکتر بدریا باشد خلاصه سواحل دجله و فرات را مناسب دانستند و اخر الامر سلوکوس
بابل را بپای تخت اختیار کرد اما طولی نکشید که تغییر رای داده شهر سلوسی یا سلوسیا را
در کنارهٔ دجله در مقابل مداین بساخت و کرسی ممالک خود را بدانجا نقل و انتقال داد و
آن بمسافت چهل میل از بابل بود اینشهر که پیش از سنهٔ سیصد و یک از میلاد پای تخت
شده مانند بابل مرکزیت داشت و برای اقامت پادشاه مناسب مینمود پس از جنگ ایپسوس
که شرح آن بیاید تغییرات کلی بظهور رسید سلوکوس بواسطهٔ حفظ ولایات مغربی که
تازه متصرف شده بود بجهة آگاهی از حال و خیال همسایه های مقتدر خود بطلمیوس و
لیزیماک ثالثاً بتغییر پای تخت پرداخت شهر انطاکیه را در ساحل نهر عاصی که در خضارت
و صفا نظیر نداشت بساخت و در آن محل اقامت انداخت مزوپوتامی یا بین النهرین که
در مرکز ممالک بود در انتهای شرقی مملکت واقع شد اهالی ولایاتی که از پای تخت خیلی دور
ماندند رنجیده خاطر گردیدند و تغییر پای تخت در سیم دفعه اسباب وهن و سستی سلوکوس
نیکاتر گردید انتهی

در یکفرسخی نهر عاصی در طرف جنوب در دامنهٔ تلی جنگل کوچکی بود با چشمه های متعدد خوش
منظر و با صفاترین امکنهٔ حوالی انطاکیه محسوب میشد سلوکوس معبدی در آنجا بنام ماه و
آفتاب بنا کرد و آن باسم معبد دفنه معروف عالم گردید

اوقاتیکه سلوکوس اقتداری حاصل کرده تاج سلطنت بر سر نهاد ولات ولایات تابعه را
تغییر نداد و از آنجمله نیکاتر نامی بود حکمران عراق عجم و قدرت و استیلای سلوکوس او را

منزل داشت دفع نزلزل رایت طغیان افراشت با ده هزار پیاده و چهار صد سوار
بسواحل دجله راند سلوکوس با سه هزار پیاده و چهار صد سوار در آنجا بود و آسوده قشلاق
میکرد ناگاه طلایه قشون نیکانر را دیده از دجله گذشته بطرف عراق عجم آمد و خود را در
باتلاق و نیزاری پنهان کرد نیکانر بیخبر از عبور سلوکوس بکنار دجله رسیده در صدد فراهم نمودن
سفاین و گذشتن از آب بود که سلوکوس از پشت سر برا و حمله نمود آب از پیش و دشمن از پس
نیکانر با جمعی کثیر مقتول و بقیة السیف متفرق گشتند بعد از آن بنیان سلطنت سلوکوس
در خوزستان و فارس و عراق عجم بیشتر مستحکم گردید و در بلاد مرکزی ایران مشغول تصرف
متصرفات جدیده بود که آنتی گن پسر خود را با بیست هزار قشون مأمور تسخیر بابل نمود حاکمی که
سلوکوس در بابل گذاشته تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اما سلوکوس پسر را شکست داده و باره
بابل را مالک شد و از آنجا که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و سایر بلاد خارج از متصرفات
سلوکوس باهم مشغول زد و خورد و ریختن خون یکدیگر بودند او وقت را غنیمت شمرده تا
حدود هندوستان رانده برساندرکوت پادشاه هندوستان اعلان جنگ کرد و وقتی
فریقین تلاقی نمودند سلوکوس ششصد هزار مرد جنگی با فیلهای بسیار در برابر خود دید
پشیمان شد و قرار بر مصالحه داد و با پانصد زنجیر فیل بغل بها گرفته بایران برگشت و این در
سال سیصد و هفت قبل از میلاد بود

چند سال بعد سلاطین مصر و یونان عزم دفع آنتی گن نمودند و میدان جنگ در حوالی شهر
ایپسوس که حالا موسوم به بولاوادین میباشد و در لوای افیون قره‌حصار آناطولی واقع است
قرار دادند سلوکوس هم عساکر خود را بامداد سلاطین متحده حرکت داد و چهار صد زنجیر
فیل با خود داشت این معاونت اسباب غلبه سلاطین مزبوره گردیده آنتی گن در جنگ
کشته شد و لشکرش متفرق گردیدند و اکثر از مورخین این واقعه را از سوانح سال سیصد
و یک قبل از میلاد دانسته‌اند در هر حال سلوکوس در این میدان جنگ شهری بنا کرده و
آنرا باسم خود موسوم نمود

پرفسر رلنسن گوید سلوکوس نیکاتر بعد از جنگ ایپسوس در میان سلاطین عظمت و اعتباری
کامل حاصل نمود و تمام ممالک آسیائی که اسکندر فتح کرده بود باستثنای سوریه سفلی و بعضی
قطعات آسیای صغیر از او راشد نیز منسوب گردید حدود متصرفات این پادشاه از طرف مغرب با بیت

بیت المقدس و از سمت شرق وادی رود سند و زنجیرهٔ کوه بلور و از جهت شمال بحر خزر و
رود سیحون و از جانب جنوب خلیج فارس و محیط هندوستان بود بعضی از مورخین در حدود شرقی
ممالک سلوکوس تردید کرده گفته‌اند قبل از جنگ ایپسوس بعضی از متصرفات هندوستانی
خود را به ساندراکوتوس واگذاشته در هر حال مملکت سلوکوس را سوریهٔ علیا و بین النهرین
دجله و فرات و قسمتی از نواحی کاپادوسیا و فریژیا و ارمنستان و آسیریه و مید و بابل و سوس و
ایران و کرمان و ساکانی و گرگان و پارت و باختر و سغد و هرات و سیستان و ساکاستانا
و زدرزیا و بعضی از نواحی هندوستان نوشته‌اند جز اینکه بترل وال کشیش میگوید ارمنستان
قبل از جنگ ایپسوس در تحت سلطنت آردوات ارمنی مستقل بود و پس از جنگ مزبور سلوکوس
از آن فراغت یافت که بتسخیر این مملکت پردازد بنابراین تا سال صد و نود قبل از میلاد بحالت
استقلال ماند بالجمله سطح ممالک سلوکوس تقریباً دو کرور و دویست هزار میل مربع ضبط
شده و از آنجمله سیصد الی چهار صد هزار میل صحرای قفر و باقی حاصلخیز بوده است

چون آنتی گن از میان برفت و جنگ ایپسوس بانتها رسید سلاطین اربعه ثالثاً بتحدید حدود
پرداختند یکسال بعد که سنهٔ سیصد قبل از میلاد باشد در میان سلاطین اربعه نقاری در
گرفت و دو دسته شدند سلوکوس با دمتریوس پسر آنتی گن متحد شد و باید دانست که دمتریوس
بعد از شکست و قتل پدرش بطرف یونان و مقدونیه رفته و در آنجا برای خود سلطنتی ترتیب
داده بود سلوکوس بعد از اظهار اتحاد با دمتریوس پسر خود را بیونان نزد او فرستاده دختر
وی را خواستگاری نمود دمتریوس را این خواهش خوش آمده با دختر بکشتی نشسته بطرف بنادر
سوریه راند سلوکوس نیز از بابل حرکت کرده باستقبال عروس به بندر روسوس از بنادر شام
آمد چندروزی در این بندر با عروس خود مشغول عشرت شده بعد از آن دو پادشاه بممالک
خود مراجعت نمودند و این بقول بعضی از مورخین از وقایع سال دویست و نود و سه قبل از
میلاد بوده است

از عجایب آنکه آنطیوخس پسر ارشد سلوکوس عاشق دختر دمتریوس زوجهٔ پدر خود گردید و
از این درد بیمار شد چه مشار الیها آبستن بود و وصلش مشار الیه را محال مینمود اراسیسطراط
حکیم یونانی که اول طبیبی است که تشریح بدن انسان کرده هر چه در معالجه دقت کرد مرض رو
بشدت مینهاد آخر الامر دانست علت نفسانی است ابتدا گمان کرد عشق تخت و تاج او را بآن

روز نشانده از این در سخن داناتر نه بند فهمید محبوبهٔ او را بمحبت خود مقید ساخته اما آن
کدام دختر و زنست که دیدارش پسر پادشاه را دشوار است البته کسی است که مانع دینی و
دنیوی در پیش دارد حرمخانهٔ سلوکوس را در مدت نظر آورده و ملتفت شد دختر دمتریوس این
فتنه انگیخته و این نظیر قصهٔ آن کنیزک است که مولانا جلال الدین رومی علیه الرحمه در ابتدای
دفتر اول مثنوی بنظم آورده میفرماید پادشاهی بکنیزکی عاشق شده او را خرید کنیزک در
حرمخانهٔ سلطان بیمار شد اطبا از معالجهٔ او عاجز شدند حکیمی حاذق دانست مرض نفسانی است
نبض او بگرفت و از شهر و دیار ها که کنیزک دیده بود سخن گفت و وی را بحرف آورد او شرح
همه جا بگفت

شهر شهر و خانه خانه قصه کرد	نی رگش جنبید و نی رخ گشت زرد
نبض او بر حال خود بُد بی گزند	تا بپرسید از سمرقند چو قند
آه سردی بر کشید آن ماه روی	آب از چشمش روان شد همچو جوی
گفت بازرگانم آنجا آورید	خواجهٔ زرگر در آن شهرم خرید
در بر خود داشتم شش ماه و فروخت	چون بگفت این زآتش غم بر فروخت
نبض جست و روی سرخ و زرد شد	کز سمرقندی زرگر فرد شد
چون ز رنجور آن حکیم این راز یافت	اصل آن درد و بلا را باز یافت

دانست کنیزک عاشق خواجهٔ زرگر است اراسیسطرات حکیم نیز همان فراست و هوش را بخرج داده
خلاصه چون ظنش بیقین مبدل گشت بی پرده سلوکوس را خبردار ساخت و پسر را چون بی اندازه
دوست داشت بر خلاف قوانین دولتی و ملتی شورای عسکریه ترتیب داد و با سران سپاه در
این باب مشورت نمود و رای خواست جمله چون هواخواه انطیوخس بودند گفتند حفظ آن نفس
محترم واجبست سلوکوس قبول آن اشارت را از فرایض دانسته زوجهٔ خود را بحرمخانهٔ پسر فرستاد
اما از آن وقت بعد دل از مهر دنیا برید و فی الحقیقه در کنج عزلت خزید

اما مقتل سلوکوس باید دانست که بطلیموس بن بطلیموس شاهزادهٔ مصر بواسطهٔ بی لطفی که پدرش
در سال دویست و هشتاد و پنج قبل از میلاد نسبت باو کرده برادر کهترش را ولیعهد
نموده رنجیده از مصر خارج شده نزد پادشاه اتراس که از طرف خواهر با او قرابت داشت رفت
اما آن پادشاه قبل از رسیدن شاهزادهٔ مصری باتراس در جنگ سلوکوس مقتول شده بود

بطلمیوس بدربار پادشاه مذکور یعنی سلوکوس آمد و در کمال ملاطفت پذیرفته شد بعد از
چندی سلوکوس هوای وطن اصلی خود نمود چه از وقت خروج اسکندر از مقدونیه دیگر او
مسقط الرأس و اقوام و عشیره خود را ندیده بود لهذا ایالتی را که در آن جای داشت موقتاً
به آنطیوخس پسر خود واگذاشت و با بطلمیوس راه مقدونیه پیش گرفت و بین راه پای تلی معبدی
دید از همراهان نام آن پرسید گفتند موسوم به آرگس است چون این اسم شنید بر خود بلرزید
چه کهنه او را گفته بودند مقتل تو در حوالی معبد آرگس است با این قلق قصد زیارت و عبادت
در آنمحل نمود هنوز به در معبد نرسیده و از اسب فرود نیامده که بطلمیوس از پشت سر خنجر
پهلوی او درید و سلوکوس در آن سر زمین بخون خود غلطید شاهزاده مصری قاتل سلوکوس
خزاین و اموالی را که این پادشاه با خود بمقدونیه میبرد در میان لشکریان شهریار مقتول
که معدودی بودند بخش کرد و بواسطه استمالت آنها توانست خود را پادشاه خواند

مدت عمر سلوکوس هفتاد و سه سال و سلطنتش سی و دو سال تولدش در سنه سیصد و پنجاه
و چهار قبل از میلاد و وفاتش در دویست و هشتاد و یک بمکارم اخلاق معروف و بمحاسن
اطوار ممتاز از تمام سرداران و خلفای اسکندر وی بزرگتر و بزرگوارتر بوده مهما امکن کارها را
بر طبق عدالت مینموده داد رس مظلومان و خانه کن ظالمان جلب آور و دشمن مال و مشوق
و مربی ارباب صنایع و علوم و کمال در ایام سلطنت خود سی و چهار شهر بساخت و از
خدماتی که بوطن خود یونان نمود این بود که کتابخانه آتن را که اگزرسیس پادشاه ایران غارت
کرده کتب آنرا باین مملکت آورده سلوکوس آن کتابها را جمع نموده باز به آتن فرستاد از حرفهای
بزرگ او است که پادشاهی و سروری کاری بس دشوار است رعایا ودایع خداوند میباشند
و سپرده بسلاطین اگر مردم بدانند حفظ این امانت تا چه حد مشکل است فرضاً تاج سلطنت
در میان راه افتد در صورتیکه بدانند آنرا بر نمیدارند و بر سر نمیگذارند

و از زور و قوت سلوکوس حکایتی که کاشف مطلب غامضی میباشد اینست که یونانیان روزی
از ایام سال عادةً شاه و گدا قربانی میکردند یعنی از حیوانات ماکول اللحم ذبح نموده گوشت
آنرا بفقرا میدادند در یکی از روزها قربانی گاو عظیم الجثه را با طنابهای سخت بسته بنزد
اسکندر کبیر می آوردند که بدست خود ذبح کند اسکندر با تیغ برهنه رو بگاو آمد چون
چشم گاو بمجمر افتاد طنابها را پاره کرده گریخت اسکندر که با شاگردی ارسطو اعتقادی

بنظر تفأل داشته قرار گاو را بفال بد گرفته رنگش تغییر کرد سلوکوس که حاضر بود ملتفت
حال اسکندر شد دوید و شاخهای گاو را محکم بگرفت وکشان کشان نزد اسکندر آورد
قهرمان مقدونیه آن گاو را بکشت و تغیرش رفع شد و از جلادت سلوکوس نهایت مسرور
شده او را نیکتر یعنی صاحب دو شاخ لقب داد و ارباب خبره دانند که سلوکوس را نام
اسکندر بوده و ذوالقرنین ترجمهٔ تحت اللفظی صاحب دو شاخ یا نیکتر میباشد پس آنها
که گفته اند اسکندر ذوالقرنین بخطا رفته اند و مقصود ایشان همان سلوکوس است که دارای
صفات حمیده و سجایای کریمه بوده است پس آنهمه تاویلات و تطویلات که نموده اند ظاهراً
لاطایل باشد

اینهمه در جام جم   حاجت تاویل نیست

در مسکوکات سلوکوس در یکطرف صورت خود این پادشاه است که کلهٔ شیری بجای خود بر سر
دارد و در طرف دیگر گاو وحشی ساخته اند و اینجمله از واقعهٔ گاو حکایت میکند و یکی دو
از مسکوکات سلوکوس با وصفی که ذکر شد نزد نگارنده موجود است
پرفسر رالنسن فاضل انگلیسی میگوید چند چیز از قوت و استدامت دولت سلوکوس نیکاتر
بکاست یکی تغییر پای تخت که پیش بدان اشاره نمودیم دیگر تخلف از طریقهٔ اسکندر کبیر که
میخواست در میان تمام رعایای خود مساوات قرار دهد و راجح و مرجوح را منزلت دارد
و اهالی آسیا و یونان را بواسطهٔ مواصلت و مزاوجت متحد سازد سلوکوس بهتر این بود
که این روش را از دست نداده و آسیائیها را موافق خیالات یونانی در مدارس تربیت
کند و مشاغل را از درباری و غیره خاص قومی دون قومی ننماید و بر آسیائیها معلوم و مبرهن
سازد که نزد او همان قدر و منزلت یونانیها را دارند افسوس که سلوکوس و اخلاف او بسبک
قدیم ایرانیها و میدها حرکت کردند بزرگان را محترم و سایر را عبد قرار دادند سلوکوس قلمرو خود را
بهفتاد و دو حکومت تقسیم کرده مناصب و حکمرانیها را مخصوص اهالی مقدونیه و یونان داشت
والبته اهالی آسیا نمیخواستند که تابع خارجه باشند بخصوص در صورتیکه چندان تجلو تعدی
حکام و ارباب مناصب گرفته نمیشد اگر سلاطین سلوکید شرایط مزبوره را مرعی و منظور
داشتند و با همسایگان مغربی خود یعنی بطالسه مصر و شاهزادگان آسیای صغیر نمی جنگیدند
و با آنها بگیر و دار و مریز یعنی فقط بمدافعه میکردند و داخلهٔ خود را بدرستی منظم و رعایا را

آسوده میکردند البته امتداد سلطنت آنها زیاده براین بود بلکه پیوسته بر شوکت و عظمت
آنها می افزود چون چنان کردند چنین شد و آن آفتاب دولت سایه نشین گردید

بعد از اسکندر سلوکوس نیکاتُر پسرش انطیوخس اوّل ملقّب به سُتِر یعنی نجات دهنده بجای
پدر بسلطنت جلوس کرد اگرچه سلوکوس او را دوست میداشت امّا باید گفت که ناخلف
فرزندی بود ضعیف النّفس و سخیف العقل در جنگ شجاعتی داشت امّا در مهام ملکی بخطا میرفت
چنانکه زمام امور پادشاهی را بدست معشوقهٔ خود دختر دمتریوس داده خود غوری در کارها
نمیکرد و از سوء اعمال او اینکه از قاتل پدر انتقام نکشید و او را از مملکت خود بیرون ننمود بلکه
با او مصالحه و وصلت کرد حکّام بلاد که ضعف نفس او دیدند از وی بریدند و بدشمنان او پیوستند
بطلمیوس قاتل سلوکوس و غاصب قسمتی از مملکت او در جنگ با طایفهٔ گُل کشته شد و بسزای خود
رسید و انطیوخس در چند سال سلطنت خود دو سه جنگ با مصریها و طوایف دیگر کرد و غالباً
مغلوب شد شهوت پرستی و میل بتجمّل آن جزئی قدرتی را که او را که در زمان پدر داشت از میان
برد و وضع سلطنت مختلّ و مغشوش شد در اوان پادشاهی خود سه شهر ساخت یکی در حوالی
مرو که انطاکیه نامید و دیگر در اناطولی که اسم مادر خود آپامی را بآن داد و سیّمی را تقریباً در
یکفرسخی شهر طهران در طرف شمال که آنرا نیز باسم مادر خود آپامی موسوم ساخت

پرفسر رلنسن میگوید جانشینهای سلوکوس اوّل پیروی پلتیک این پادشاه کردند باینمعنی که
سلوکوس بواسطهٔ ادّعائیکه بر مملکت سوریهٔ سفلی داشت اسباب جنگ با بطالسهٔ مصر را
فراهم آورده بود انطیوخس سُتِر پسرش در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد لشکری
آراسته شخصاً عازم جنگ بطلمیوس فیلادلفوس گردید و در آسیای صغیر با او زد و خورد
کرد امّا سودی او را حاصل نشد نیز میخواست مملکت بی تی نی را که قسمت شمال شرقی اناطولی باشد
ضمیمهٔ ممالک خود نماید و از سال دویست و هشتاد تا دویست و هفتاد و هفت قبل از میلاد
برزی پوتاس و نیکومِدِس سلاطین این مملکت حمله کرد نیکومِدِس از جماعت گُل کمک خواست
انطیوخس در بعضی محاربات غالب و در بعضی مغلوب شد و در یکی از جنگها که با طایفهٔ گُل کرد
و فتح نمود ملقّب به سُتِر یعنی نجات دهنده گردید و در یکی از این مصافها خود نیز مقتول شد
نیز از مسطورات پرفسر مشار الیه معلوم میشود که انطیوخس سُتِر دائماً با والی مِدِ در
جنگ بوده والی مد که از طرف خود او مامور بود غالباً با او مخالفت مینمود

جلوس آنطیوخس اول در دویست و هشتاد و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و شصت
و دو و مدت سلطنتش تقریبا نوزده سال بوده

بعد از آنطیوخس اول پسرش آنطیوخس دوم ملقب به خدا بر تخت سلطنت جلوس کرد و مادرش
همان دختر دمتریوس بود بنابراین او را حرامزاده دانسته‌اند در اوایل سلطنت یعنی از سنهٔ دویست و
و شصت قبل از میلاد تا دویست و پنجاه غالبا با فیلادلفوس پادشاه مصر میجنگید و میدان جنگ
اغلب آسیای صغیر بود بعد دختر آن پادشاه را بزنی گرفت و جنگ بصلح مبدل شد بطلمیوس
مصر جهیز و اسباب تجمل بسیار با دختر خود همراه کرد بعلاوه مخارج تمام ایام سال او را امداد
حتی ماکول و مشروب او را حمل مینمود چنانکه آن دختر آبی جز آب نیل نمی آشامید پس از مدتی
پادشاه مصر درگذشت و آنطیوخس ثانی دختر آن پادشاه را مطلقه ساخت و زوجهٔ اولی خود را
که دو فرزند از او داشت بعد از مزاوجت با شاهزاده خانم مصری از او جدائی اختیار کرده مجددا
بحرمسرا طلبید این ملکه بواسطهٔ دلتنگی از عمل آنطیوخس و عدم اطمینان بقول و ثبات رای او
وی را مسموم نمود و پسر خود سلوکوس دوم را بجای او بتخت پادشاهی نشاند

آنطیوخس دوم متکبر و بدکردار بود غالبا بعیش و طرب و لهو و لعب میگذرانید کنیزها مورد مملکت
نظر داشت معشوقها و معشوقه‌ها او در کارها مختار بودند و آنچه میکردند مواخذه و تنبیهی
در کار نبود نه رعایا را بیمی نه پادشاه را احترامی حکام هم بعضی پیروی سلطان خود مینمودند و بعضی
که بآن اعمال راغب نبودند بهیئت خودسری و طغیان میکردند

پرفسور رلنسن گوید در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد آنطیوخس ثانی با صلح فیلادلفوس
سلطان مصر با والی باغی مدینه‌ای جنگ را گذاشت در این زد و خورد و در همین سال بود
که رایات شورش در ولایات شرقی افراشته شد اول حاکم باختر دم از استقلال زد بعد
پارتها پیروی او کردند و سلطنت اشکانیان شروع نمود چنانکه شرح آن بیاید

جلوس آنطیوخس دوم در سال دویست و شصت و دو یا شصت و یک قبل از میلاد و وفاتش
در دویست و چهل و شش و مدت سلطنتش تقریبا شانزده سال بوده گویند چون شر
تیمارکوس نامی از اهالی گل را از مملکت دفع نمود باو لقب تئوس یعنی خدا دادند

نگارنده گوید چون مقصود وصل شدن تاریخ خلفای اسکندر بتاریخ اشکانیان بود از شرح
سلطنت سایر سلاطین سلوکیه صرف نظر نموده فقط فهرستی از اسامی و مدت ملک ایشان

سلاطین مصر یعنی آنهائیکه از نژاد بطلمیوس سردار اسکندر بودند و بعد از این پادشاه سلطنت کردند معروف به بطالسه میباشند

در اینجا منکادیم و هی هذه

سلوکوس دویم ملقب به کالی نیکس جلوس دویست و چهل و شش قبل از میلاد

انطیوخس سیم ملقب به هی یراکس جلوس ۲۳۹

سلوکوس سیم ملقب به کرنس جلوس ۲۲۶

انطیوخس چهارم جلوس ۲۲۲

ایضا انطیوخس سیم جلوس ۲۲۲

ملن غاصب ۲۲۰

اخیس غاصب ۲۱۴

سلوکوس چهارم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۱۸۷

انطیوخس چهارم ملقب به تئوس جلوس ۱۷۵

انطیوخس پنجم ملقب به اپاتر جلوس ۱۶۴

دمتریوس اول ملقب به سوتر جلوس ۱۶۲

تمارخس مگاس اعظم غاصب ۱۶۲

الکساندر اول ملقب به بالا جلوس ۱۵۲

ارثنا اول

دمتریوس دویم ملقب به تئوس جلوس ۱۴۶

انطیوخس ششم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۴۵

تریفن ملقب به انکراتس جلوس ۱۴۲

انطیوخس هفتم ملقب به سی دتس جلوس ۱۳۹

ایضا دمتریوس دویم ملقب به تئوس جلوس ۱۳۰

الکساندرس دویم ملقب به زابینا جلوس ۱۲۹

کلیوپاترا ملقب به تیا جلوس ۱۲۵

سلوکوس پنجم جلوس ۱۲۵

انطیوخس هشتم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۲۵

انطیوخس نهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۱۱۶

سلوکوس

سلوکوس ششم ملقب به نیکاتر جلوس ۹۶

آنطیوخس دهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۹۴

آنطیوخس یازدهم ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲

فیلیپس ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲

دمتریوس سیم سُتِر کالی‌نی‌کس از نود و دو الی هشتاد و هشت این سه نفر سلطنت کرده‌اند

آنطیوخس دوازدهم جلوس ۸۹

تیگرانس غاصب ۸۳

آنطیوخس سیزدهم جلوس ۶۹

پوشیده نماند که در سال شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت سلوکیدها منقرض شد و مملکت سوریه بعدها یکی از ایالات رومیه الکبری گردید و پس از آن سلاطین ایران یعنی ساسانیها آنرا از رومیها انتزاع نمودند و مجدداً بتصرف سلاطین رومیه الصغری درآمد و اعراب از آنها بگرفتند

عالم و مورخ مشهور ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری در تاریخ خلفای اسکندر گوید بدانکه بعد از فوت اسکندر آن قسمت از قشون او که یونانی بودند بوطن خود که یونان باشد مراجعت نمودند ممالک اسکندر منقسم بدو قسمت شد تمام قلمرو واقع فیما بین دجله و جیحون که عبارت از ایران باشد یعنی عراق و بابل و اصفهان و فارس و قهستان و ری و طبرستان و گرگان و خراسان محکوم سلاطین خود یا ایالات مسطوره یعنی ملوک الطوایف گردید هر شهری پادشاهی داشت و هر دهکده حاکمی هیچیک تبعیت دیگری نمینمود و هیچیک از آنها بان دیگر خراج نمیداد فرقی میان بزرگ و کوچک و ضعیف و قوی نبود و آنطرف دجله یعنی آن قدری از عراق که آنطرف دجله بود با موصل و جزیره و کوفه و صحرای قفر عربستان و حجاز و مصر و یونان و یمن تا سرحد مغرب متعلق بسلاطین یونانی که از خانواده اسکندر بودند شد

وقتیکه اسکندر درگذشت رئیس عساکر او نعش او را بیونان حمل کرد اسکندر پسری داشت موسوم به اسکندروس که پدرش او را بارسطو سپرده بود و او آن پسر را تربیت کرده و مطالب عقلی آموخته و وقتیکه قشون یونان با تابوت اسکندر بان مملکت باز گشتند او را دفن

کردند

کردند و در الکسندروس جمع شدند و زمام مملکت را باو تفویض نمودند اما او قبول نکرده گفت
من خود را خاص پرستش پروردگار نموده ام و قابل حکمرانی و سلطنت نیستم پیش از این احدی را
از سلطنت حاصل نشد که بید مرا شد مع ذلک آن پادشاهی او را نماند پس از این گفته اسکندروس
از میان مردم خارج شده اوقات خود را وقف عبادت خدا نمود قشون سرگردان ماندند و آخر
الامر سلطنت را بشخصی موسوم به لاکس که از خانوادهٔ اسکندر بود تکلیف و تفویض کردند
و تمام عساکر امرا و را گردن نهادند او در یونان و مصر و شام و یمن و مغرب و عراق تا ساحل
دجله بحکمرانی پرداخت و در بیت المقدس از بنی اسرائیل شخصی را انتخاب کرد که بر آنها رئیس
باشد و اجرای قوانین دینی و دولتی نماید پادشاه مزبور را که لاکس باشد در یونان بطلمیوس
مینامیدند و معنی این کلمه شاه بزرگ است و هر پادشاه عظمی را در یونان بطلمیوس میگفتند چنانکه
در ایران کسرای سلاطین را خسرو و در روم قیصر مینامیدند در عصر علوم عقلیه و هیئت و نجوم
در یونان رونق و رواجی بهم رسانید

لاکس اول بطلمیوس بود که در یونان سلطنت نمود و بعد از سی و هشت سال پادشاهی درگذشت
بطلمیوس دیگر که دسنانوس نام داشت بجای او بتخت سلطنت یونان جلوس کرد در بعضی از
تفاسیر دیده ام نوشته اند اصحاب کهف از دست این پادشاه گریختند بالجمله سلطنت یونان مدتی
متمادی بطلمیوسها را بود بعد از دویست و چهل سال از دست آنها خارج شده بتصرف رومانها
درآمد و شخصی که از نژاد عیص و پسر اسحق بود و اغسطوس نام داشت بسلطنت برقرار شد و
پنجاه و شش سال پادشاهی کرد در سال چهل و دوم سلطنت او حضرت عیسی علیه السلام متولد
شد فاصله فیما بین اسکندر و حضرت عیسی سیصد و سیزده سال است

فصل سیم

فصل سیم در سلطنت اشکانیان و عقاید مورخین عرب و عجم در این باب

مؤلف گوید چون بنحو اجمال احوال ملک اسکندر و سرداران خلفای او را بیان نمودیم اینک
میپردازیم بشرح دولت اشکانیان یا پارتها که اصل مقصد همانست و باقی مقدماتی که محض
توضیح نگاشته شده و ابتدا میکنیم باقوال المصنفین و مورخین عرب و عجم بنا بر این گوئیم عالم یگانه
ابو علی مسکویه در تجارب الامم میگوید چون اسکندر درگذشت سلطنت را بپسرش تکلیف
کردند و خواستند او را بتخت پادشاهی جلوس دهند او ابا نمود و اعراض کرد و راه نسک
و عبادت پیش گرفت بنا بر این بطلمیوس نامی را یونانیها بپادشاهی برداشتند و بعد از او
چند تن دیگر بهمین اسم سلطنت آن مملکت کردند و آنها را بطالسهٔ یونان گویند چنانکه سلاطین

عجم را

عجم را اکاسره نامند و جماعتی از یونانیها بر مصر و شام غالب شدند و در عداد ملوک الطوایف
که در اقلیم بابل حکمرانی داشته‌اند اختلاف است و پس از ملوک الطوایف اردشیر بن بابکان
بمملکت ستانی برخاسته ایرانرا منتظم ساخت و مقصود از ملوک الطوایف حکمرانان معاصرین
طبقهٔ اشکانیان است که در ولایات و ایالات ایران مستقلاً حکومت کرده‌اند و اول شخص
اشکانیان اشک بن اشکان نام داشته و بزعم بعضی او پسر دارای اکبر بود اشک جمعی را جمع
نموده بقصد محاربهٔ انطیخس انتهاض کرده در بلاد موصل فئتین تلاقی نمودند انطیخس کشته
شد و اشک بر سواد استیلا یافت و از موصل تا ری و اصفهان او را شد و چون مردی
بزرگوار بود ملوک الطوایف او را معظم و بزرگ شمرده پادشاه خواندند و اسم او را همه جا
بر اسم خود مقدم نوشتندی و هم در نامه‌ها که بآنها مینوشت نام خود را مقدم میداشت
بالجمله اشک قوتی بهم رسانید ملوک الطوایف هدایا بحضرتش ارسال داشتند و او حکمرانی
هر یک از آنها را تصدیق نموده بدون اینکه احدی از آنها را معزول کند یا اسم عاملی بر آنها گذارد
همه را در ارائک خود باقی گذاشت بعد از اشک کودرز بن اشکان سلطنت یافت و او است
که مرةً ثانیه با بنی اسرائیل جنگ کرد و این بعد از آن بود که آن قوم حضرت یحیی بن زکریا علی
نبینا و آله و علیهما السلام را کشتند خداوند تبارک و تعالی کودرز بن اشکان را بر آن قوم
مسلط کرد او بسیاری از آنها را بکشت و بعدها برای آنها قوت و قدرتی نماند و شوکتی
بهم نرسانیدند و نبوت از میان آنها رفع شد و مذلت خاص آنها گردید و داب و رسم عجم
بعد از اسکندر این شد که هر کس جبال را در تصرف داشت با و تمکین و اطاعت مینمودند این
بود که تبعیت اشکانیان را اختیار کردند یکی دیگر از سلاطین اشکانی شاپور بن اشکان است
و در زمان او حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در ارض فلسطین ظهور نمود بعد از شاپور
کودرز بن اشغانان الاکبر سلطنت یافت بعد از آن نرسی اشغانی بعد کودرز اشغانی
بعد نرسی اشغانی بعد هرمز اشغانی بعد اردوان اشغانی بعد کسری اشغانی بعد بلاش
اشغانی بعد اردوان اصغر اشغانی بعد اردشیر بن بابکان بر اردوان غلبه کرده سلطنت و
مملکت را از این سلسله انتزاع نمود مدت سلطنت این طبقه تا آن وقتیکه اردشیر بر اردوان
تاخت و او را بکشت و مملکت عجم را منتظم کرد دویست و سی و شش سال بوده و چیزی که
بجز این از آن مستفاد شود از اخبار و تدابیر آنها مسموع نشده است که نگاشته آید انتهی

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری میگوید بعد از اسکندر ممالک ایران از اینطرف دجله
از سرحد عراق تا سواحل جیحون در دست حکمرانان ایالات ماند و هر یک در مملکت محکومهٔ خود
بسلطنت پرداختند و حال بر اینمنوال بود تا بعد از پانصد سال اردشیر بابکان تمام را مطیع
نمود و از دجله تا جیحون او را شد

در ظرف پانصد سال مذکور در ساحل دجله پادشاهان پیدا شدند و در اینطرف شط ممالک
سواد و عراق و مداین و ری و اصفهان را متصرف شدند اما سلاطین ایالات تمکین و اطاعت
آنها نمینمودند و پادشاهان مزبور را سلاطین اعظم مینامیدند و نخستین پادشاه از این سلاطین
اعظم اشک پسر دارای اول بود و آغاز سلطنت او از اینقرار است

وقتیکه سلطنت از یونانیها به رمنها منتقل شد پادشاهی نهضت کرده آمد و از دجله عبور نمود
و اهواز و فارس و ری را مسخر ساخت و او خود را انطیوخس مینامید اما سلاطین ایالات تمکین
او ننمودند زیرا که هیچ دلیل جای نمیدانستند در تحت انقیاد شخصی از اهل رم باشند پسر دارای
اول اشک نام که از زمان اسکندر مانده و وقتیکه اسکندر برادر او دارای دوم را کشت او
طفل بود و هیچ نمیتوانست کرد وقتیکه انطیوخس بایران آمد و ممالک را متصرف شد اشک بزرگ
شده بود و با او مقاومت نمود و سلاطین ایالات قشون و پول او را کمک کردند اشک طلب عساکر کرده
نهضت نموده با انطیوخس جنگ کرد و او را بکشت و قلمرو او را که از دجله تا ری بود متصرف شد
اما نتوانست سلطنت را از سلاطین ایالات منتزع نماید بعد از چندین سال پادشاهی از رم
موسوم بقسطنطین بر این شد که با استعداد کامل بر اشک حمله کند و از رم که در آن وقت
بزرگترین شهر رمن بود حرکت کرد و بطرف اشک آمد که انتقام خون انطیوخس را از او بکشد
اشک که میدانست قوهٔ مقاومت با او را ندارد فرستادگان نزد سلاطین ایالات فرستاد و از
آنها لشکر امدادی طلبید هر یک مخصوصاً برای او قشون و نقود فرستادند و او چهار صد هزار
مرد جنگی آماده کار کرد پادشاه حضر که آنرا صاحب الحضر مینویسند نیز خود بنفسه حاضر شد و
یکی از سلاطین ایالات و پادشاهی بزرگ بود اشک سرداری قشون را باو داده و او را مقابل پادشاه
رم فرستاد پادشاه حضر با رمنها جنگ کرده عدهٔ کثیری از آنها بکشت و بسیاری را اسیر کرد و باقی را
منهزم ساخت قسطنطین را تا رم تعاقب نموده و بانهدام شهر پرداخت پادشاه رم باز راه فرار
پیش گرفت و در آن مملکت شهری بنا نمود بنهایت مستحکم و آنرا قسطنطنیه نامید پس از آن پادشاه حضر

بمملکت خود باز کشت و فشون اشک را نزد او فرستاد اشک دسته جات فشون را انعام داده بنزد
سلاطین ایالات که صاحب آن دسته جات بودند کسیل نمود

اشک تمام ممالک منبسطه از ساحل دجله تا دریا در تصرف داشت و بعد از ده سال سلطنت
قدم بجهان دیکر کذاشت بعد از او عدهٔ کثیری از پادشاهان بهمان وضع او سلطنت کردند از
میان سلاطین ایالات بعضی آن پادشاهان را اطاعت مینمودند و بعضی دیکر تمکین نداشتند
امّا در اقتدار آنها حرفی نداشتند و بمنازعه و مشاجره نمیپرداختند و آنها را اشکانیان میکفتند

اشکانیان بعد از اشک پسر دارا دویست و شصت سال دارای آن سلطنت بودند اوّل جانشین
اشک اشک بن اشکان بود که ده سال سلطنت نمود بعد از او برادرش شاپور بر تخت پادشاهی
جلوس کرده و شصت سال حکمرانی نمود در ایام سلطنت او بنی اسرائیل یحیی پیغمبر پسر زکریا علیهما السّلام
کشتند عقاب خداوند آنها را مقهور شاپور ساخت و از آنها بسیاری بکشت و بسیاری را اسیر
کرده طوق عبودیت بر کردن آنها نهاد و آنقدر بر آنها سخت کرفت که بنوکدنزر (بخت نصر) که
بیت المقدس و مسجد اقصی را خراب کرد آنقدر بر آنها سخت نکرفته بود در سال چهلم سلطنت
شاپور عیسی بن مریم پیغمبر علیه السّلام ظاهر شد

بعد از شاپور برادرش خسرو اوّل بجای او پادشاهی یافت و ده سال سلطنت کرد او آخرین
خسرو بود از دو خسرو اشکانی بعد از او بائرن پادشاه شد و بیست و یکسال سلطنت کرد
پسر از او خسرو دوّم که نوزده سال پادشاهی داشت بعد از آن اردوان اوّل بعد کوسیر اکه
چهل سال سلطنت نمود بعد بلاش با بیست و چهار سال سلطنت بعد از آن اردوان دوّم
با سیزده سال سلطنت در زمان او اردشیر بابکان ساسانی پیدا شده او را بکشت و مملکت را
از او منتزع ساخت و سلاطین ایالات را معدوم نمود و سلطنت آنها را مالک شد و با رومیٔن
جنک کرده سوریه و مغرب را از آن دولت بکرفت

(مقصود اسکندر کبیر بوده)
از زمان ذو القرنین تا زمان او پانصد و بیست سال بود قبل از جلوس اردشیر در میان بنی
اسرائیل حوادث بسیار حادث شد از جمله خداوند زکریا را بنبوت بر کزید و او را بر بیت المقدس
و مسجد اقصی مسلط و مختار کردانید و اخیشاد زن او شد و مریم دختر عمران بدنیا آمد
و او را خاص خدمت مسجد اقصی کردند و محرره قرار دادند و هنوز طفل بود که او را بمسجد بردند
و از جمله (قبل) یعمز بوره تولّد یحیی بن زکریا بود و ولادت عیسی بن مریم است و تمام این حوادث

در زمان

در زمان سلطنت اشکانیان خراب شده است انتهی

نگارنده گوید چون در فصل فوق ذکری از صاحب الحضر شد لازم آمد شرحی از اینشهر نویسد
تا از استقصای در مطالب چیزی فروگذار نکرده باشد بنابراین گوید

حضر شهری بوده است مقابل تکریت در بیابانی که مابین تکریت و موصل و فرات افتاده و این شهر
از بیوتات و ابواب و سقفها جمیعاً با سنگ تراشیده باندازه و اندام ساخته شده بوده است
میگویند که شهر حضر شصت برج بزرگ داشت و میانه هر برجی تا برج دیگر نه برج کوچک
و در ازاء هر برج کوشکی و برکنار کوشک حمامی بود و رودخانه ثرثار که از نهرهای بزرگ
بشمار می آمد بر مدینه حضر میگذشت و بر جوانب این رود سار قری و باغات بسیار بود
و اصل ماده و منبع این آب نهر هرماس که رود نصیبین است بوده و رودهای بسیار نیز
ضمیمه ثرثار میگردید تا بحدی بزرگ و سرشار میشد که بر روی آن کشتی میراندند یاقوت حموی
میگوید ولی در این عصر ما از شهر حضر چیزی برجا نمانده است الا آثار باره و سور و علائم
و بقایای عماراتیکه بر جلالت و عظمت آن شهر گواهی میدهد یکی از مردم تکریت گفت من
خود وقتی برای شکار بر موضع مدینه حضر گذار کردم آثاری که بر خرابه جدران و سوری بر
بقایای حیطان هنوز باقی است برای العین مشاهده نمودم ملکدار و حکمران این خطه را
ساطرون میگفته اند در حق صاحب حضر و ملک این سرزمین عدی بن زید یادی گفته است که

وأری الموت قد تدلی من　　　الحضر علی رب ملکه ساطرون

از شرقی بن قطامی روایت است که گفته چون قبایل قضاعه از یورت دیرینه پراکنده شدند
گروهی از ایشان بسمت جزیره آمد شیخ و حکمدار آن گروه ضیزن بن جلهمه نام بود و او یکی از احلاف است
(احلاف قومی از قبیله ثقیف را میگویند که با یکدیگر هم قسم شدند بر یاری یکدیگر) و بقولی این
ضیزن پسر جلهمه نیست بلکه نژاد او چنین است که ضیزن بن معویة بن عبید بن احرام بن عمرو بن
نخع بن سلیح بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه و اینشخص را پادشاه تمام جزیره می پنداشتند
تا سرحد ملک شام از سمت جزیره حکم میرانده است باری ضیزن با قبایل مهاجر از قضاعه بخطه
حضر نازل شد و اینشهر را چنین ساخته و طلسم کرده بودند که هیچ دشمن آنرا نتواند فتح کرد
و خراب نمود الا بخون کبوتر خاکستری رنگ و حیض زن کبود چشم ضیزن روزگاری در حضر
قامت داشت و بر قضاعه و اهالی جزیره حکم میراند و بر قلمرو پادشاهان ایران نیز همی حمله میبرد

وسچلع

وسرحدات بلاد فرس را غارت میکرد و هر وقت که زنی زرقاء (کبود چشم) در آنشهر حایض میشد اورا بموضعی که مخصوصًا برای اینکونه زنها درین عادت بیکسوی شهر مهیا کرده بودند موقتًا نفی میفرمود که مبادا بخون معتاد وی طلسم شهر را باطل سازند وقتی ضیزن بعراق عرب وسمت سواد غارت برد از اتفاق ماه خواهر شاپور الجنود بن اردشیر الجامع را اسیر آورد و این شاپور که ضیزن با او معاصر بود شاپور ذوالاکتاف نیست چرا که این شاپور پادشاه دویم از ساسانیان و پسر اردشیر است بلا واسطه و از ذوالاکتاف تا اردشیر هفت پدر فاصله است باین سیاق شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور البطل که شاپور الجنود صاحب این قصه است بن اردشیر الجامع پس از ذوالاکتاف تا اول سلسلهٔ اکاسره هفت طبقه فاصله میباشد و شاپور که خواهر او را ضیزن از سواد عراق اسیر برد شاپور اول و ثانی اکاسره و پسر بلا واسطهٔ اردشیر است بعضی از روات در این خصوص اشتباهی عظیم و خبطی فاحش کرده و خداوند این واقعه را شاپور ذوالاکتاف گفته اند الفصه جدی بن دلهاث بن عشم بن حلوان قضاعی در باب سه حمله که بنی قضاعه و اهالی حضر در تحت رایت ضیزن بملک شهرزور برده اند بسبیل مفاخره و این حماسه میگوید

دلفنا للأعادی من بعید | بجیش ذی التهاب کالسعیر
فلاقت فارس منا نکالا | وقتلنا هرابذ شهرزور
لقیناهم بخیل من علاف | وبالدهم الصلادمة الذکور

اینکه شاعر مذکور گفته است که ما بر بارکیهای از علاف نشسته لشکر شهرزور را دیدار کردیم مقصود از علاف ربان بن حلوان بن الحاف بن قضاعه است که اسبهای علافی باو منسوب میباشد الغرض چون خبر غارتگری ضیزن پادشاه حضر بسمع شاپور رسید سخت خشمکین شد که ضیزن بر اسیری خواهر وی تجری کرده بود پس با لشکر خود بسمت جزیره حرکت نمود و شهر حضر را در حصار گرفت و تا دو سال آن بلد را در محاصره همی داشت و نتوانست گشودن که گفتیم حکماء آن عصر در حین بنیاد آنرا طلسم کرده بودند و اجنبی را بر شکستن آن طلسم راه نبود تا اینکه نضیره دختر ضیزن را عادت نسوان در همین اوان اتفاق افتاد پادشاه علی الرسم او را بموضع تبعید آورد که آنچون اخراج فرمود و آنموضع گفتیم بر کنار باره شهر بود و در اینوقت شاپور الجنود عزم رحیل فرموده بود یکروز نضیره را بر شاپور نظر افتاد و شاپور نیز او را بدید و بشناخت از دو جانب سلسلهٔ عشق

جنبیدن گرفت نضیره کس فرستاده از عشق خود شاپور را مخبر ساخت وهم پیغام داد که اگر من ترا
بر طریق فتح اینشهر دلالت نمایم ومقصود تو حاصل شود اجر من چه خواهد بود شاپور گفت ترا بزنی
میگیرم وبالاتر از همه زنان خویش قرار میدهم همینکه این پیمان استوار شد نضیره پیغام فرستاد
وگفت که این کشور بدست مردم دانشور طلسم شده است اگر فتح یا هدم آن خواهی خون حایض زن زرقا
بدست آور وبا خون کبوتری همرنگ زرقاء آمیخته کن وبا آن دو خون مقصود را برنگار ونگاشته خویش را
بر گردن طایری که آنرا ورشان گویند ببند همینکه آن مرغ در طیران آید وبا آن نوشته بر سر سور
حضر نشیند در حال باره وبروجش از جای بر آید ومنهدم گردد شاپور چنین کرد وسور چنان شد
پس شاهنشاه حکم یورش داد وشهر حضر را فرو گرفت واز قبیلهٔ قضاعه قریب یکصد هزار مرد
از شمشیر گذرانید ودر بسیاری از قبایل چنان کشتار کرد که یکجا نابود شدند وتاکنون جز اسمی از
ایشان در دنیا نیست جدی بن دلهاث که در غارت شهر زود بدست ضیزن شعر گفته وحماسه کرده
بود در ویرانی حضر واستیصال قضاعه وعاقبت احوال ضیزن وسپردن شاپور ملک جزیره را
بپای پیل این اشعار سروده است

الم یحزنک والانباء تنمی — بما لاقت سراة بنی العبید
ومقتل ضیزن وبنی ابیه — واخلاء القبائل من تزید
اتاهم بالفیول مجللات — وبالابطال سابور الجنود
فهدم من بروج الحضر صخرا — کان ثقاله زبر الحدید

پس شاپور از خطهٔ حضر حرکت کرده بعین التمر آمد وآنجا با نضیره دختر ضیزن علی المعاهده زفاف
کرد نضیره آن شب را تا بامداد همی در فراش بر خود بپیچید ومثل مار گزیده هیچ نیارمید شاپور گفت
هان ای دختر ضیزن ترا چه میشود گفت من تاکنون بر فراش خشن نخفته بودم از اینجهت دوش
همی پیچ وتاب داشتم شاپور گفت آیا بساط وپوشش خوابگاه را خشن میخوانی وآیا تاکنون هیچ
پادشاهی بر نرمتر از رختخواب آرامش وجامهٔ خواب من خفته است چون شاپور در مقام تفتیش
از سر اینسخن شد دید برگی از درخت مورد بر رختخواب او افتاده بوده است وآن برگ
در میان شکنهای شکم نضیره مانده وموجب زحمت او گردیده است شاپور از نازکی اندام آن
نازنین شگفتی گرفت وگفت آیا پدر تو ضیزن بچه قسم ماکول ترا میپرورد گفت با انگبین مگسی که
سال نخستین از شهد آوردن او بود با مغز کندمسکه بوستا از آن نیک بر میگرفتند وقلم گوسفندی

جوانه که بسال سیم درمی آمد پادشاه از این اهتمام در خورش و پرورش آن دختر و بیوفائی
و پر جفائی وی درحق پدر عبرت گرفت و گفت با پدری این چنین وفا نکردی آیا با من چه خواهی کرد پس
فرمان داد تا بنائی بلند برپا کردند و نضیره را بر فراز آن برد و گفت با تو عهد کرده بودم که تو را
از جمیع اهالی حرمخانه خویش بالاتر قرار بدهم اینک بعهد وفا نمودم گفت آری پس بفرمود تا دو اسب
سرکش حاضر آوردند و گیسوهای آن دختر را بدم آنها محکم ببستند و بتاختند و آن ناسپاس حق نا
شناس را که بویژه مهربان و قبایل خویش شمشیر هلاک عام کشیده بود باین عمل قطعه قطعه کردند
عدی بن زید مشهور در این معنی گفته است که

والحضر صبت علیه داهیة ... شدیدة اید مناکبها
ربیبة لم ترق والدها ... لحینها اذ اضاع راقبها
فکان حظ العروس اذ جشر الصبح دماء تجری سبائبها

و هم اعشی در محاصره دو ساله شهر حضر بدست شاپور و انقراض نعمت و زوال راحت اهالی آن
خطه میگوید

الم تر للحضر اذ اهله ... بنعمی و هل خالد من نعم
اقام به شاهبور الجنود ... حولین تضرب فیه القدم

میگویند اصل بانی شهر حضر ساطرون بن اسطیرون جرمقی است و او با چهارصد هزار لشکر
بجنگ بنی اسرائیل رفت حضرت ارمیاء پیغمبر علی نبینا و آله و علیه السلام بروی نفرین کرد ساطرون
با آن قشون یکجا هلاک شدند (از این خبر معلوم میشود که بانی حضر و حکمران آنجا عجمی نژاد بوده اند
که جرامقه بزبان عرب گروهی از عجم میباشند که بموصل سکنی داشته اند) گویند که در کوه طود
عبد بن معصره یافته شد (معصره آلت فشار و مقصود در اینجا گودال انگور فشردن و جای آب
انگور گرفتن است) دیدند از میان آن معصره جوئی است در زیر زمین که بقلعه از زیر (قلعی)
ساخته و ریخته و پرداخته شده است چون جوی را دنبال گرفتند و برفتند مصب آنرا در خانه
مسین از شهر حضر یافتند میگویند شراب پادشاه آن ملک را در طور میفشرده اند و عصارهٔ
آنرا از زیر زمین بواسطه این جوی از زیر وارد این میخانه مسین از داخل حضر میکرده اند بعضی هم
گفته اند که این تفصیل در سنجار بوده است
عدی بن زید در استحکام آن باره و بروج بسنگ مرمر و ساروج و تسلط باج ستان آن کشور و

ویرانی

ویرانی آنشهر و هلاک سکنه و اهالی این شعرها سروده است

واخو الحضر اذ بناه واذ دجلة یجبی الیه والخابور

شاده مرمرا وجلله کلسا فللطیر فی ذراه وکور

لم یهبه ریب المنون فباد الملک عنه فبابه مهجور

کذا فی معجم البلدان از این اشعار معلوم میشود معنی اینکه گفته اند دیوان و دفتر تواریخ عرب اخبار و وقایع قبایل آن اشعار ایشان است که اگر چه خط نداشته اما وقایع عمده را بقید نظم و ضبط شعر حفظ نموده ضایع شدن و از میان رفتن نگذاشته اند والسلم ابو الحسن علی بن حسین بن علی المسعودی در تاریخ خود موسوم بمروج الذهب شرحی در باب ملوک الطوایف و اشکانیان نگاشته حاصل و مفاد آن از قرار ذیل است

ما بین طبقهٔ اول از ملوک عجم و طبقهٔ ثانی که ساسانیها باشند طبقهٔ بوده اند معروف بملوک الطوایف و در نسب این طبقه گفتگو بسیار شده که آیا اصلا عجم بوده اند یا از طایفهٔ نبط یا عرب جماعتی از مورخین که در تاریخ قدیم تتبع و استقصا نموده گفته اند پس از آنکه اسکندر بن فلیپس دارا بن دارا بکشت حکمران هر ناحیه خود را در قلمرو حکمرانی خویش مستقل دانسته دم از استبداد زد و مملکت و ولایت محکومهٔ خود را ملک خویش شمرد حکمرانان نیز بعضی عجم و برخی نبط و عرب بودند اسکندر با آنها بنای مکاتبه را گذاشت و مقصودش تفریق کلمهٔ آنها بود و سعی مینمود که باهم متحد نشوند و در تحت رایت واحد و سلطنت واحده در نیایند و بدفع او نتوانند پرداخت اما اکثر حکمرانان مطیع و منقاد اشکانیان شدند و اشکانیان ملوک جبال بودند از بلاد دینور و نهاوند و همدان و ماسبذان و آذربایجان و از آنجا که کلیهٔ سلاطین این مملکت یعنی جبال را اشکان میگفتند ملوک الطوایف یعنی حکمرانان سایر ممالک را که دم از اطاعت و انقیاد اشکان زده باین مناسبت بهمین اسم خواندند محمد بن هشام الکلبی از پدر خود و سایر علماء عرب نقل کرده گوید اولین ملوک روی زمین پادشاهانی بوده اند موسوم به اسکانیان و آنها از سلاطین طبقهٔ اول عجم که نام بردیم دانسته اند تا دارا بن دارا بعد از این پادشاه سلسلهٔ اردوان است و این سلسله حکمرانان نبط و از ملوک الطوایف بشمار می آیند و در خاک عراق از آنجا که قصر ابن هبیره است و دره فرات و جامعین و سوری و احمدآباد و النرس تا حیا و تل فخار و طفوف و سایر امکنهٔ این ناحیه را در تصرف داشتند اما ملوک عرب از نژاد مضر بن

نزار بن معد و ربیعة بن نزار و انمار بن نزار بوده و نضر تیره از بنی نضر از یمن و طبقات دیگر از قحطان
هر یک حکمران مخصوص اختیار نمودند چه پادشاه واحدی که بر جمله مسلط شود و همه را در زیر یک
بیرق در آورد نبوده یعنی اسکندر کبیر بموجب یکی از رسائل ارسطو استاد و وزیر خود نگذاشته
است اتحاد و اتفاقی مابین ملوک الطوایف حاصل شود توضیح آنکه ارسطو با سکندر در یک نامه
دستور العمل میدهد و میگوید اگر بخواهی در ممالک متصرفی خویش بی منازع و آسوده باشی
حکمران هر ناحیه را مستقل و مختار نما و او را بحالت اقتدار نگاهدار و خراج مملکت محکومه
او را بوی واگذار تا آنان میل باتفاق و دفع تو ننمایند اسکندر چنین کرد و حکمرانان هر یک متفقن
ماندند بلکه در خیال بسط و وسعت ناحیه خود بودند و با هم رقابت مینمودند سر سازش با یکدیگر
نداشتند و پس از هر حکمرانی بجانشینش ملکش میرسید و اینطریقه معمول و مجرا شد و بگفته آنهائی که در اخبار
قدما و معرفت سیر آنها ید طولی دارند مدت سلطنت ملوک الطوایف پانصد و هفده سال طول
کشید و آن از زمان سلطنت اسکندر بود تا خروج اردشیر بن بابکان که اقتداری بهم رسانید و بر ملوک
الطوایف غالب آمد اردوان پادشاه عراق را بکشت و تاج سلطنت او را بر سر گذاشت و جنگ اردشیر
با اردوان تن بتن و بطور مبارزت و در ساحل شط بغداد بود و اول روز از سلطنت اردشیر
همان روز قتل اردوان است چه از آنوقت بر سایر ملوک الطوایف مسلط شد و تمام مملکت مخاطه
جمعی مخصوص شخص او گردید مختصر اردشیر بن بابکان بعضی از ملوک الطوایف را بکشت و برخی را
منقاد ساخت ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی از عمر کسری در کتاب اخبار عجم که طبقات ملوک آنها را
از سلف و خلف شرح داده و سیر و خطب و انساب هر سلسله را با ابنیه و بلادیکه آباد نموده اند
و انهاریکه حفر کرده و اسامی بزرگان هر قوم و القاب ایشان نگاشته نقل مینماید و میگوید
اول ملک ملوک الطوایف اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اس الجبار بن سیاوش بن
کیکاوس پادشاه بوده و بیست سال سلطنت نموده بعد از او اشک بن شاپور بن اشک شصت
سال پادشاهی داشته و در سال چهل و یکم سلطانی وی حضرت مسیح علیه السلام در نزدیکی اورشلیم
از بلاد فلسطین متولد شد پس از اشک بن شاپور گودرز بن اشک بن اردوان بن اشغان سلطنت
یافت و ده سال پادشاهی کرد بعد بیزن (نوفود) بن شاپور شاه بن اشک شاه پادشاه شد و
مدت ملکش بیست و یکسال بود گویند در زمان او تیطوس بن اسفیانوس پادشاه رومیه الکبری
به بیت المقدس رانده این شهر را خراب کرد و بعضی از مردم آنرا بکشت و برخی را اسیر نمود و این چهل

سال بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام بود بعد از نوذر بن شاپور پسرش گودرز بن نوذر بتخت
سلطنت نشسته نوزده سال پادشاهی کرد پس از او ونش (نرسی) بن نوذر چهل سال بعد از و
برادرش هرمز بن نوذر بیست و پنج سال پس از او اردوان بن هرمز بن نوذر پانزده سال بعد از و
کسری بن اردوان چهل سال پس از او پسرش بلاش بن کسری بیست و چهار سال بعد از او پسرش اردوان بن
بلاش سیزده سال سلطنت نمود مسعودی میگوید این جز غیر از وجهی است که پیش گفتیم و در تاریخ
سنین ملوک الطوایف نیز غیر از آنچه ما ذکر نمودیم نگاشته و مدت ملک این طبقه را اکثر نوشته است
امّا آنچه ما اوّل ذکر نمودیم بیشتر طرف اعتماد است و مشهور همان میباشد اگر چه در تواریخ در
این موضوع تباین و اختلاف زیاد مشاهده میشود و چیزی که مؤیّد قول اوّلی میتواند بود اینست که
ما آنچه گفتیم از تواریخ عجم اخذ کرده ایم و تواریخ سلف را آنها از سایر بیشتر طرف دقت قرار
داده و در تصحیح آن کوشیده چه آن تواریخ قولاً و عملاً مبنای دین آنهاست و سایر ملل که متدیّن
بدین و آئین عجم نبوده چندان داعی و محرّکی برای استقصا و تحقیق کامل نداشته و فقط بقول
و قصه اکتفا نموده اند انتهی کلام المسعودی

تاریخهای فارسی نیز در باب ملوک الطوایف و اشکانیان تقریباً نزدیکست بتواریخ عرب بلکه
در بعضی ضعف اقوال بیشتر مشاهده میشود مگر معاصرین یا متاخرین از نویسنده های
عجم که کلماتی چند از مصنّفین فرنگ و یونان شنیده و ترجمه نموده اند نادراً مطلبی قرین بصحت
راجع باین قسمت از تاریخ ایران نوشته و ما تکمیل مطلب را سطری چند از آنجمله مینگاریم
میرزا محمد تقی مستوفی ملقّب بلسان الملک متخلّص بسپهر که اوّل مورّخ این دولت ابد آیت بود در
کتاب ناسخ التواریخ شرحی از اشکانیان مینویسد که خلاصهٔ آن از قرار ذیل است

اشک را نیز پدر اشک نام بوده و لقباً و اشکانا است از این روی او را اشک بن اشکان گویند و
اشکان پسر دارای اکبر است چون اسکندر مملکت ایران را بر پادشاهزادگان عجم قسمت کرد از کنار
دجله تا انتهای اراضی ری بهرهٔ اشک افتاد و از جانب او همی حکومت کرد و بعد از اسکندر چهار
سال انطیخس (آنطیوخس) یونانی را امکانت تمام مینهاد و پیشکشی میفرستاد انطیخس بدین مایه
قناعت نکرد چه در خیال استقلال کلی بود بر اشک حمله کرد از شوشتر تا همدان را گرفت و بری
تاخت در آنجا با اشک مصاف داده کشته شد و کار اشک بالا گرفت و بر دیگر ملوک الطوایف
فزونی یافت اگر چه بوی خراج نمیدادند اما بر خود بزرگش میشمردند از این روی ملوک الطوایف را

بوده منسوب نموده اشکانیان گفته‌اند درفش کاویانی نزد وی بود در زمان اشکانیان تاریخ عجم غیر
مسطور ماند چه کار پیوسته بر قتال بود مردم زراعت و صناعت و حرفت را فراموش کردند نوشتن و
خواندن از میان رفت ایام عید و روزهای ماتم را کسی نمیشناخت و این جمله بواسطه فتنه بود که
اسکندر در میان انداخت اشک پانزده سال بعد از بطلمیوس سلطنت ایران کرده و درگذشت

بعد از اشک شاپور پسرش پادشاهی یافت لقبش زرین بود بحکم او جسری آهنین بر دجله بغداد بستند
و تا زمان کسری استوار بود شهر همدان را نیز او بنیاد نهاد با عدالت و فتوت و مایل باکتساب علوم
بود علما و حکما را محترم میداشت از اولاد حضرت یوسف ع زنی در سرای داشت مدت سلطنتش
شصت سال گویند و پیشو و دامین در روزگار او بودند

پس از شاپور پسرش بهرام بسلطنت جلوس کرده و بمزید قدرت اختصاص یافت اراضی عراق عرب
بگرفت و در آنجا عمارات کرد در نزدیکی نیزارانش شهری بنا نمود که بیشتر بنیان آن از احجار منقوره
بود آتشکده بزرگ و محکم نیز بساخت مدت ملکش چهل و هشت سال گویند لقبش گودرز بوده

بعد از بهرام پسرش بلاش جای پدر بگرفت مملکت بابل و دیار بکر را مسخر کرد در زمان او انطیوخس
با رومیان صلح کرد و از شام لشکر به بیت المقدس کشیده صدمه زیاد به بنی اسرائیل وارد آورد بلاش
این شنیده بتجهیز لشکر پرداخته عازم شام گردید در سرحد شام تلاقی فریقین شد و جنگ درگرفت
انطیوخس مقتول گشت و لشکرش منهزم شدند این خبر بروم رسید مشوره خانه روم حکم کرد قشون
بجنگ بلاش رود بلاش نیز از اینسو چهار صد هزار مرد جنگی بسرکردگی حاکم دیار بکر بمقابلت فرستاد
در حدود شام جنگ بسختی کردند رومیان شکست خورده گریختند و غنیمت زیاد نصیب حاکم دیار بکر
شد خمس آنرا برای بلاش فرستاد و باقی را بر لشکریان قسمت کرد و خود نیز حصه برد مدت سلطنت
بلاش شانزده سال بود

بعد از بلاش پسرش هرمز بن بلاش بن بهرام بپادشاهی نشست و بواسطه شجاعت عجم او را سالار لقب
دادند دولت شام و مصر رسولان نزد او فرستادند و جلوسش را تهنیت گفتند دار الملک او سهر
دی بود گویند روزی در شکارگاه آهوئی تعاقب کرد آهو بغاری رفت هرمز داخل غار شد و کمی
راه پیمود بکاخی رسید که در چهار سوی آن چهار خم نهاده بودند و بر سر هر یک خشتی زرین گذاشته
و لوحی از مس بر در آن کاخ منصوب بود و با خط عبری بر آن نگاشته که این گنج خانه فریدون است
هرمز خمها را که پر از مروارید خوشاب بود برگرفته بر سپاهیان قسمت نمود مدت ملکش نوزده سال

قادسیه و نهروان از بناهای اوست

بعد از هرمز برادرش نرسی بن بلاش سلطنت یافت حکمرانان بیت المقدس بمناسبت حمایتی که بلاش از ایشان کرده بود هدیه و رسول بدربار او فرستادند مدت سلطنتش چهل سال و بعدالت پادشاهی کرده

بعد از نرسی فیروز بن هرمز پادشاه شد گرجستان و ارمن را به تگران که مردی دلاور بود سپرد و فرمان داد لشکر به ارزن الروم و شام کشد و آن نواحی را متصرف شود امرای مشورتخانهٔ روم که این خبر شنیدند قشونی بسپهسالاری سیلا بجنگ تگران فرستادند و تگران را از تصرف شام مانع آمدند و چون میخواست جمهوری روم را براندازد و خود بسلطنت پردازد بعد از چند جنگ با تگران برومیه الکبری مراجعت نمود فیروز چون پادشاهی ظالم بود مردم در دارالملك ری بر وی بشوریدند و خلعش نمودند و چشمش را میل کشیدند و فرزندش بلاش را بجای او نشانیدند مدت سلطنتش هفده سال بود

بعد از فیروز بلاش دوازده سال سلطنت کرد و تگران را حکومت گرجستان و ارمن داد و حکم نمود متعرض بلادی که منسوب بدولت روم است نشود بلدهٔ لار را در فارس او ساخته

بعد از بلاش خسرو بن بلاش بن نرسی پادشاهی یافت و در دارالملك ری در قصری رفیع که او را بود بلهو و لعب و شرب مدام پرداخت و از هیچگونه مناهی دست نکشید با خواهر خود هم بستر شد و مهر دوشیزگی او بر گرفت از هر کس رنجه میشد او را شکنجه میکرد و از بام قصر بزیر می افکند پاپنی که در اینوقت سر کنسول دولت روم بود قصد تسخیر ارمن و گرجستان نمود تگران این مطلب را بعرض خسرو رسانید خسرو حکم کرد لشکر آذربایجان بمعاونت تگران روند تگران با قشون ارمن و گرجستان و آذربایجان تا بارزن الروم باستقبال پاپنی شتافت و در آنجا جنگ سختی کردند تگران شکست خورد پاپنی او را تعاقب نموده بارمن و گرجستان آمد و مردم را بضرب شمشیر مطیع ساخت و آن نواحی را بتصرف در آورد و خسرو که رعایا و اهالی از او رنجیده بودند و بدینواسطه ضعیف گشته نتوانست تلافی کند و ارمن و گرجستان را باز پس گیرد و بعد از چهل سال سلطنت بمرض اسهال درگذشت

بعد از خسرو بلاشان بن بلاش بن فیروز بن هرمز بتخت سلطنت جلوس کرد در زمان او عمال اگوست (اغسطس) که در اینوقت سلطنت رومیة الکبری داشت از اراضی شام قصد حیره کردند تا عراق عرب را مسخر نموده بتسخیر ایران پردازند مالك بن فهم حکومت حیره داشت بدربار بلاشان آمد و قصه را

بعرض رسانید بلاشان لشکری جرار از دیار بکر و عراق عجم فراهم کرده چندبار با سپاه اگوست مصاف داد
و اغلب غالب آمد شبی در خواب دید فرشته با و فرمود مرگ تو بدست قیصر است پس از آن تا بود مهموم بود
روزی در سراپرده بر ستون خیمه تکیه داد ستون بر سرش افتاد و درگذشت مدت سلطنتش
بیست و چهار سال بود

بعد از بلاشان پسرش اردوان بسریر پادشاهی نشست و او شهریاری بلند قدر بود مردم عرب او را
احمر لقب داده بودند پس از نظم ممالک و ثغور سفیری بدربار اگوستا امپراطور ممالک ایطالیا
و بعضی ممالک فرنگ و مصر و شام و یونان و ارمن فرستاد و پیغام داد آنچه دولت روم از متصرفات
و بلاد ایران گرفته باید مسترد نماید و اسرای ایرانی را رها کند و اموال منهوبه را باز پس دهد
تا بنیان مودت مستحکم باشد اگوست چون شهامت و جلادت اردوان را میدانست اراضی ارمن را
تفویض کرد و مردم مرکب آنچه گرفته و برده بودند پس داد لهذا صلح کردند و دوستی فیمابین
استوار شد چون سیزده سال اردوان بن بلاشان سلطنت نمود اردوان بن اشغ او را مقهور
ساخت و خود بشهریاری پرداخت در زمان اردوان بن بلاشان سه سال خشکسالی شد و مردم
بزحمت قحط و غلا مبتلا گشتند

چون اردوان بن بلاشان مقهور اردوان بن اشغ شد سلطنت از آن خاندان باین دودمان منتقل
گردید اردوان بن اشغ از بزرگ زادگان ایران بود و نسبش بفریبرز بن کاوس میرسید در مملکت
ری میزیست و حشمتی بسزا داشت و در حضرت اردوان بن بلاشان او را مکانتی لایق بود چون بدرستی
کارش بالا گرفت با صنادید عجم بساخت و بر اردوان بن بلاشان بشورید و بر سر او تاخت و در حدود
ری با او جنگ سختی کرده لشکرش را منهزم و خودش را مقتول نمود و تاج خسروی بر سر نهاد ملکزادگان
و حکام ایران تمکین او کردند و در مواقع لازمه بکمک او پرداختند و اولاد اشغ را اشغانیان گفتند
و اشغ معرب یا سغ است بالجمله اردوان نامه به اگوست قیصر روم نوشت و با او عهد مودت محکم
کرد مدت ملکش بیست و سه سال در عهد او بیشتر از مردم ایران آئین بت پرستی گرفتند

بعد از اردوان بن اشغ برادرش خسرو بن اشغ سلطنت یافت و ری را دارالملک نمود و در عهد او
تبریس قیصر روم و ایطالیا درگذشت و کالاقولا بجای او نشست خسرو برای تهنیت سفیری با هدایا
بایطالیا فرستاد و با او عهد مودت محکم کرد و بر عمال خویش که در ارمن و جزیره و سایر ممالک بودند
استیلای تمام حاصل نمود مدت سلطنتش نوزده سال بود

بعد از او بلاش بن اشغان پادشاه شد جذیمة الابرش که در اینوقت سلطنت حیره داشت با او از در ضراعت درآمد و هدایا فرستاد و در عهد او نرون در ایطالیا قیصری یافت بلاش بن اشغان رسولان بدربار او مأمور نمود و تهنیت گفت و کار بمودت گذشت

بعد از او پسرش گودرز بن بلاش سلطان گردید در زمان او تیتس در ایطالیا و دیگر ممالک قیصری یافت گودرز سفیر بدربار او فرستاده عهد مودت بست و تیتس بعزم خونخواهی یحیی مظلوم از اغریپس ملک یهود خواست لشکر بر بیت المقدس کشد و آنجا را خراب کند از گودرز معاونت و همراهی خواست گودرز حکم کرد عمرو بن عدی مردم خویش را آماده دارد و اگر قیصر بخواهد از حیره بحضرت او فرستد خود او نیز سپاهی آراسته از راه اهواز و شوشتر بخدمت قیصر فرستاد و او کار بیت المقدس تمام ساخت مدت ملک گودرز سی سال بود

بعد از او پسرش بیژن بپادشاهی نشست و با دامیشن که در اینوقت ملک روم بود عهد مودت محکم کرد مدت پادشاهی بیژن بیست سال بود

بعد از او پسرش گودرز بن بیژن سلطنت یافت و بعضی از ممالک ایران از قبیل ارمنیه و جز که ترازان امپراطور روم از تصرف بیژن بدر کرده بود گودرز مجددا بگرفت عمرو بن عدی خراج گذار او گشت و ترکونس غابور که حکومت ادربایجان داشت مطیع او گردید مدت سلطنتش ده سال بود

بعد از او برادرش نرسی بن بیژن پادشاه شد و او مردی راحت دوست بود و بنخجیر میلی مفرط داشت لهذا ملقب بشکاری گردید مدت ملکش یازده سال بود

بعد از او اردوان پسرش پادشاهی یافت وی از همه ملوک الطوایف و اشغانیان بزرگتر بود سفرا بمملکت ایطالیا بخدمت حدرین قیصر فرستاد و عهد دوستی با او استوار کرد در زمان او اردشیر بابکان قوت گرفت و اردوان را در میدان جنگ بکشت و دولت اشغانیان را منقرض ساخت پای تخت اردوان شهر ری بود و گاهی بلهو از سفر میکرد مدت پادشاهیش سی و یکسال بود

پوشیده نباشد که مرحوم لسان الملک طاب ثراه جلوس اشک اول را در پنجهزار و دویست و نود و نه بعد از هبوط آدم ع نوشته و چون ما در اینخلاصه مدت ملک هر پادشاه را نوشته ایم معلوم میشود که جلوس هر یک چند سال بعد از هبوط است اختصارا بذکر آن نپرداختیم انتهی کلامه

در تاریخ منتخب مسطور است که اسکندر قبل از آنکه راه جهان دیگر پیش گیرد ممالک ایران را به امرائی که مقهور کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان که فرمان پذیرد او مقرر داشت هر یک معتمدی

معین

معین لشکر داشته باشند گویند اینکار را بدستور العمل ارسطو کرد چه او میدانست که امراء
مزبور را در مزاج اهالی ایران رسوخی تمام است کشتن آنها خلاف عدالت میباشد و اقبال آنها
اسباب اقبال اهل مملکت باید آنها را طوری نگاهداشت که مایهٔ منفعت باشند و مضرتی در وجود ایشان
منصور نباشد اسکندر پیروی نصیحت استاد و وزیر خود نمود لکن بعد از مرگ او امرا بخلفای او
تمکین و اطاعت نکردند بآئین خود اتفاق نموده دولتی ترتیب دادند که در واقع نوعی از جمهوری
بود بعضی اوقات باهم متحد و گاهی مخالف و ضد و با انحلالات و تغییرات مختلفه دورهٔ ملوک الطوایف
بعد از اسکندر در ایران زیاده از سیصد سال امتداد یافت

بعضی از مصنفین نقل از مورخین یونان کرده گفته‌اند ایران را با بلاد شام بعد از فوت اسکندر
سلوکوس نیکاتر که از سردارهای معتبر او بود تملک نمود پسر او انطیوخس سوتر جای او بگرفت
چون او در گذشت انطیوخس تئوس بر سریر او جلوس کرد در عهد این پادشاه یکی از امرای
خراج گذار که ارساس نام داشت خروج کرده آگاتوکلس را که از جانب انطیوخس فرمانفرمای ایران
بود بکشت و رایت استقلال برافراشت و این ارساس سر سلسلهٔ ارساسیان است که در پارتیا
سلطنت کرده و نسبش به اشک از سلاطین قدیم ایران میرسد صاحب زینة التواریخ میگوید
ارساس با ایرانیان گفت چون دارا از اسکندر شکست خورد عم من دارای اکبر درفش کاویانی را
از میان برده پنهان ساخت و آن حالا نزد من است ایرانیها که این شنیدند باو گرویدند کار او قوت
گرفت و بعد از غلبه بر آگاتوکلس و قتل او وی را پای تخت خود قرار داد و بحکام و ولایات پیغام
فرستاده گفت در جنگ با اولاد سلوکوس مرا معاونت کنید اگر بمقصود رسیدم از شما خراج نگیرم
و فقط برئیس بودن بر شما قانع باشم و شما از تبعیت خارجه بیرون آئید حکام مزبور گفتهٔ او را
پذیرفتند و ملوک الطوایف در ایران شروع نمود

یکی از مورخین میگوید دولت پارتیا هیجده سلطنت قسمت شد بنابراین معلوم میشود مقصود
از پارث یا پارتیا ایرانست اما نگارنده گوید این مورخ سهو کرده یا در عبارت مسامحه نموده
باید گفته باشد سلاطین متفرقهٔ پارث یا پارتیا هیجده سلطنت منقسم گردید چه مملکت پارث قسمتی
از ایرانست و عنقریب ذکر حدود آن بیاید

دیگری مینویسد بعد از اشک دویم شاپور پادشاهی یافت و مدتی با انطیوخس بزرگ جنگ کرد
و مکرر از او شکست خورد و عاقبت کار بمصالحه انجامید و در این صلح و معاهده انطیوخس م

ذالك پادشاه وهیرکانیا حتی بهم رسانید

بعضی اشکانیان و اشغانیان را دو سلسله نوشته و گفته اند اشغانیان معاصر اشکانیان بوده اند
صاحب تاریخ گزیده میگوید دارا پسر اشغ که سلطنت اشکانیان برانداخت نسبش بکیکاوس میرسد
در تاریخ جلالی میگوید اشغانیان و اشکانیان هر دو از یک سلسله اند جماعتی از ارباب خبر و اصحاب
سیر بکلی منکر اشغانیان گشته اند

سرجان ملکم در تاریخ خود میگوید از فوت اسکندر تا سلطنت اردشیر قریب پانصد سال میشود
و این مدت منادی از تاریخ مشرق افتاده و حال آنکه چون مسطورات رومیان را ملاحظه کنیم دانیم
ایرانیان باید بوقایع مدت مزبور فخر نمایند و پادشاهان پارث که امروز در تاریخ ایران اسمی ندارند
همان سلاطینی بودند که در عین اقتدار رومیها با آنها برابری و مقاومت نموده اند بلکه مکرر بر
عساکر رومی غالب آمدند و این تنها از شجاعت آنها نبود بلکه طریقهٔ حرب مخصوصاً تیراندازی
پارتها و چیزهای دیگر نیز مدخلیت داشته و در هر حال معتبرترین از سردارهای روم وقتی سخن از
جنگ با پارتها میشد حتی الامکان شانه خالی میکرده

نیز سرجان ملکم میگوید پارتها از دریای خزر تا خلیج فارس با رومیها حدود داشته و اینقسمت
از کوههای بلند خشک و دره های طولانی سخت و دشتهای قفر وسیع بنابراین قشون روم هر طرف
رو مینمود پارتها نواحی را از آذوقه پاک میکردند و این نیز یک فقره علت شکست رومیها میگردید
جلال الدین میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه در نامهٔ خسروان که بنگارش صرف فارسی است
گوید نخستین اشکانیان را فرنگیان ارزاس خوانند گویند سرنازی بود از ایران و برخی برآنند
که از بزرگان پارس بود که این سرزمین را از چنگ سلوکوس سردار اسکندر بیرون آورد و با پادشاهان
روم همسایه شد و بیشتر با ایشان در کارزار بود دویست و پنجاه سال پیش از عیسی ع بتخت
نشست پس از گرفتن همهٔ ایران آسیای بزرگ را نیز بچنگ آورد پایه تخت خود امغان داشت در
سال دویست و بیست و شش عیسوی دستوردش از پادشاهی ایران کوتاه شد شهریاری
اینان بساسانیان رسید و این گروه سی و پنج تن بودند که در ایران شهریاری کردند
نگارنده گوید با آنکه شاهزاده جلال الدین میرزا خیلی مختصر از اشکانیان نوشته باز از راه صواب
دور نبوده اگر چه در همین مختصر مبلغی مسامحه هست آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی از اعاظم فضلا
و مصنفین عصر که در تاریخ و جغرافیا مخصوصاً مهارتی بکمال دارد میگوید ملوک الطوایف ایران

گرما بین

که ما بین کیان و ساسانیان بوده اند و طایفه اولی را اشکانیان خوانند و دویم را چون نامی
نمیدانستند بتعریب همین اسم اشغانیان میگویند و این هردو طایفه قریب پانصد سال در ایران فرمانروا
بوده و اول شخص طایفه اولی اشک نام داشته و از نژاد پادشاهان نبوده بلکه بتحقیق یکی از فضلای
انکلیس ساکن ینکی دنیای شمالی که کتابی در تحقیق اصل و نسب طوایف روی زمین نوشته و خیلی
محقق و داناست و کمال دقت را در تألیف خود نموده اشک اول از اهالی داغستان آنطرف دربند
بوده بعد از آنکه ظلم و بیحسابی خلفای اسکندر که مدت پنجاه سال بدون دغدغه حکمرانی ایرانرا داشتند
اکثر مردم را بستوه آورد این اشک که مردی دلیر و با همت بود بر آنطیوخس سیم پادشاه از خلفای
اسکندر خروج نمود و مردم ایران بمدد او کمر بستند جمعیتی عظیم دور او فراهم آمد و میان اشک و
آنطیوخس جنگی بزرک واقع گردید آنطیوخس که مقدمه دعوی خدائی را ترتیب میداد و خود را انتیوس خدا میخواند
در آن جنگ کشته شد و خیلش بجانب شام و انطاکیه گریختند و دست ستم اهل یونان از ایران کوتاه
گشت و دیگر بخیال آنجا نیفتادند اما اشک چون مردی دانا بود میدانست با وجود عدم نژاد خاندان
شاهی و ترک بودن سلطنت تمام ایرانرا پارسیان باو نخواهند گذاشت و تمکین او نخواهند کرد
لهذا بکسانیکه تقویت و اعانت او نموده بودند رعایت نموده هریک را قطعه از مملکت ایران داده
و خود قسمت بزرگتر را گرفته مقدم و رئیس کل گردید بشرط که در جنگ دشمنان هم پشت بوده
خارجی را بمملکت راه ندهند و نگذارند و همینطور اولاد او نسلاً بعد نسل سلطنت نموده و
دیگران باطاعت آنها بودند و با رومیان که طمع بایران داشتند جنگهای مردانه کردند و بازعاج
ایشان پرداختند اهل ایران هیچ جا ذکر از شرح حالات آنها خبری ننوشته اما رومیان فضایح شکستهای
خود را از آنطایفه ثبت کرده و تفصیل داده اند جنگ ژولیان و غیر آن مشهور است و خیلی نقل
دارد و مقدمه‌ها اینطایفه که از نژاد اشک بوده اند زیاده از دویست سال ریاست نموده
و بعد منتقل بطایفه دویم گردید اینطایفه از نژاد پارسیان بوده و باز بهمان قاعده حکومتی
نموده و اکثر با اهل روم جنگ داشتند و در اغلب معارک بتدابیر عاقلانه و مهارت در تیراندازی
فایق آمدند در اواخر زمان لشکری بشام و بیت المقدس برده قتل و نهب زیاد بخونخواهی یحیی مظلوم
نمودند و حال بر اینمنوال بود تا زمان خروج اردشیر بابکان که از نژاد کیان و نبیره دختری
بابک و پسر ساسان نام داماد بابک مذکور بود مردی مردانه و جوانی عاقل و باکیاست و از مدبرین
بشمار می آمد در کرمان خروج کرد و اردوان مقدم ملوک الطوایف لشکر بر سر او برده در صحرای

مقصود دشت قپچاق است

هرموز من اعمال کرمان جنگی عظیم میانهٔ ایشان واقع شد لشکر اردوان مقهور و خودش نیز کشته گشت
اردشیر باقی ملوک الطوایف را از میان برداشت و خود شهنشاه ایران گردید و او اول کسی است
در دنیا که نام شهنشاهی بر او گذاردند و در القاب او بزبان قدیم پهلوی نوشتند (اردشیر بابکان
ملکا ملکان ایران وانیران) یعنی اردشیر بابکان شهنشاه ایران و غیر آن و الف و نون آخر بابکان الف
و نون نسبت است مختصر بسعی اردشیر سلطنت ملوک الطوایف برافتاد و مردم از ستم آنها فارغ
آمدند انتهی

نگارنده گوید این بود تمام تحقیق مصنفین عرب و عجم از اوائل و اواخر در باب اشکانیان و محققین
دانند برای یک طبقهٔ سلاطین نامی ایران که سالیان در این ممالک و مضافات سلطنت نموده و دوران
آنها مشحون بمغازی و مفاخر و آثار و مآثر بوده این شرحها مشبع و کافی نیست علاوه بر اینکه ابرهای
مظلم حوادث و اغراض مانع وصول اشعهٔ حقایق گردیده اصل مطالب مجهول و فروع آن مجهول تر
و گذشتن اعصار و ادوار گرد مجهولیت بر محو نمودن هر گونه اثر است پرده ها بر روی شاهد این مطلوب
انداخته و بنحوی آنرا مستور و محجوب ساخته که دیده را امید دیدار آن نمانده و هر خواننده بعد از
تعمق بسیار آیهٔ یأس خوانده اما از آنجا که امروزه طالبان معرفت و آگاهی برای فهم یک مطلب خود را
بر آب و آتش میزنند و راجلاً از مشرق بمغرب میروند این بنده بمقداری که دوستدار اهل علم و
دانش است و هواخواه رهروان راه بینش فریضهٔ ذمهٔ خود میشمارد که در حل این معما از بذل جهد
و ترک آسایش و جد کامل چیزی فرو گذار نکند اصل و فرع و جزء و کل تاریخ اشکانیان و اصل و
نسب و عوائد و رسوم ایشانرا از روی اسناد صحیحه که بهمت فاضلان مجد و ناقدان کاردان
مستعد بدست آمده باز نماید و این در بسته را بر روی مقبلان و خواهشمندان کامل بگشاید بعون
الله و حسن توفیقه پس ابتدا فصولی در مولد و نژاد و عادات و آداب و احوال و البسه و اسلحه
و دین و آیین این طبقه سلاطین مینویسد پس از آن بشرح سلطنت هر یک میپردازد امید که این
قلیل زحمت در عالم علم و مجمع انسانیت مقبول افتد و صاحبان مدارک عالیه و مشاعر مضیئه را
قبول شود

فصل چهارم

در تحقیق نسل و نژاد قوم پارث که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده اند

متاخرین

متاخرین از مورخین که تاریخ را از افسانه جدا کرده و بدلایل علمی غث و سمین آنرا باز نموده بدرستی دریده و فهمیده اند که سلاطین اشکانی برخلاف عقیدهٔ قدمای ما اصلاً و نسلاً ایرانی نبوده بلکه از طایفهٔ تورانی معروف به پارت که تلفظ صحیح آن پارث بثای مثلثه است میباشند و در اصل و نسب اینقوم تحقیقات انیقه و شواهد بینه از قول علمای فن دارند و از آرای آنها اگرچه خالی از اختلاف نیست حقیقت مطلب مکشوف و معلوم میگردد و شرح آن از قرار ذیل است

آنها که در اصل و نژاد بشر و تفرق و انتشار آن استقصا نموده یافته اند که مردم روی زمین سه شعبه اند شعبهٔ اولاد سام و شعبهٔ از پشت حام و شعبهٔ سیم فرزندان یافث اند و سام و حام و یافث پسران حضرت نوح علیه السلام بوده اند و یکی از شعب ثلاثه را که فرزندان یافث باشند اسکیث نامیده اند و بعضی از اهالی فرنگ اسکیث را اسیت تلفظ مینمایند قوم اسیت پس از دیری توالد و تناسل و تکثر اولاد و احفاد قبایل و سلاسل عدیدهٔ کثیره تشکیل دادند یکی از آن قبایل طایفهٔ پارث است که سلاطین اشکانی معروف از آنطایفه بوده اند و مورخین عرب و عجم را خبری درست از آنها نبوده تا بان سایر ملل از روی اسناد تاریخی که در مقدمه ذکر آن شده احوال آنها را انکاشته من جمله بعضی از محققین گفته اند طایفهٔ پارث که یکی از قبایل اسکیث بوده اولا پارتی یا آپارنی نام داشته دستهٔ از آنها از سمت شمال دریای آزف جلای وطن کرده بایران آمدند و قسمت عمدهٔ در همان حدود ماندند

برخی گویند پارثها از ملت پرجمعیت اسکیث جدا شده بخراسان آمده در آنجا سکنی کرفتند یکی از مورخین میگوید اسکیثها که یکی از شعب ثلاثهٔ بنی نوع بشر میباشند از جنس مردم گندم گون بشمار می آیند و قبایل و طوایف عدیده بوده بر اقتضای قرون اولیه بشهر نشینی و مدنیت میل نداشته بزیر چادرها بسر میبردند و گله داری میکردند پیوسته نقل مکان مینمودند و عرصهٔ نقل و انتقال آنها وادیهای بحر خزر و دریای سیاه بوده مردم اینطایفه را قفقازیهای مغربی میگفتند و جهت آنکه آنها از کوههای قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیهای مشرقی سکنهٔ هندوکش میباشند چه اینکوه را قفقاز مشرق و قفقاز هند نامیده اند در اینصورت اکثر اهالی فرنگ را با پارثها نوعی اخوت است چه همه از قوم اسکیث اند و معرفت باحوال طوایف اسکیث را اهمیت زیادی است و بر ما است که بتحقیق حال آنها بپردازیم

محققی از اهل فرنگ میگوید سلسلهٔ نسب اسکیثها بیافث بن نوح منتهی میشود و یافث از جانب پروردگار

هندوکش

یا هندوکوه که سرحدار اسکندر محض تملق بآن پادشاه این کوه را قاف نامیدند و قاف همان قفقاز است و از آن پس مورخین و علمای جغرافی یونان و روم آنرا قفقاز هندی گفتند اما پیش از آن نویسندگان یونانی از قبیل هردوت وغیره آنرا پاروپامیزا یا روپامیزس خوانند و آن از جبال عظیمه منقسمهٔ آسیای مرکزی است که انعقاد [illegible] شروع شده و تا سواحل چین و پنجاب امتداد یافته و در سمت جنوب ترکستان و بدخشان و شمال افغانستان نیز اینکوه دیده میشود کوه هندوکش وصل است بکوه هیمالیا از دامنهٔ جنوبی اینکوه رودخانه‌های زیاد جاری و داخل جیحون میشود و مرتفع ترین قلهٔ اینکوه هفت هزار و دویست متر ارتفاع دارد

۱۲

پروردگار بکثرت ذریت بشارت یافته بود (این فقره ناظر است بآیهٔ بیست و هفتم از فصل نهم سفر
تکوین تورات که میفرماید خدا یافث را توسیع بدهد و در چادرهای سام بنشیند و کنعان او را بنده
باشد) اخلاف یافث اگرچه دیرتر از اولاد سام و حام برادران او رو بازدیاد گذاشتند اما بعد از
آنکه کثرتی بهم رسانیدند در قوت و اعتبار از بنی اعمام خود درگذشتند و مزیتی حاصل نمودند مردم فرنگ
که در فنون فضایل تقریباً کامل شده بعد از تنبع کاوی در بیخ و بن امهات و آبای ملل و نیل معرفت قبایل
خود قائل گردیده که از فرزندان یافث و از جنس اسیکثانند یا با اسکیثها سمت برادری دارند و
میگویند پدر ما از دو برادر خود سام و حام در ترتیب امر خود نایل گشت یعنی ذریهٔ او پس از ذریهٔ
برادران او رو بازدیاد نهاد اما بعد از زیادتی اولاد او برای فرزندان برادران پیشی نیکو شدند
و روزی آید که ابواب معارف و فضایل و صنایع و بدایع بر روی آنها باز کنند و ایشان را باوج عالم
انسانیت در رفاه و حریت صعود دهند

هرودوت که او را ابوالتاریخ یا ابوالمورخین گویند میگوید اسکیثهای بزرگ که نیز معروف به مساگتی
میباشند در زمان قدیم با مصریها محاربه داشته و بطوریکه سلاطین مصر که بنام رعاة یعنی شبانان
مشهور شده اند از طایفهٔ اسکیث بوده اند

اکثر فضلا تصریح کرده اند که اسلاوها یعنی صقالبه و اهالی آسیای صغیر نیز اصلاً از قوم اسکیث بوده
همچنین طایفهٔ سلت را که فرانسویهای قدیم باشند باسم هندی ثرمنی نام برده و گفته اند سلت و
اسکیث و گت همه یک لفظ بوده باختلاف تلفظ تغییر کرده اما یکی از دانایان مساکن سلت و اسکیث را
مشخص نموده میگوید اسکیثها در حوالی بحر خزر و دریای سیاه جا داشتند و طایفهٔ گری و سلت
و گلها یعنی فرانسویهای قدیم نزدیک بمصب رود دانوب و خاک فرانسه سکنی گرفته و بعضی از آنها نیز
در جنگلهای مازندران و استراباد بوده اند

بطلمیوس عالم معروف مصر ملل سلت را باسم ساک و تیتان و سلت اسکیث نام برده و او و بسیاری
از مصنفین اهالی ختا و اکثر از طوایف تاتار را از قوم اسکیث دانسته اند

مالتبرون از متأخرین علمای فرنگ که در اصل نژاد ملل مهارتی کامل داشته گوید جمیع ملل اروپا
از نسل سلت بوده اند و بنابر شرحی که پیش ذکر شد سلت همان اسکیثاست

بعضی بر این اند که سلت طوایف و سکنهٔ اصلی فرنگ بوده اند اسکیثها بر سر آنها تاخته و بنیاد
آنها را بر انداخته جای آنها را بگرفتند چنانکه اهالی فرنگ به ینگی دنیا رفته همینکار را با اهالی

امریکا نمودند

استرابن از مشاهیر علمای جغرافی یونان که شصت سال قبل از میلاد متولد شده گوید اهالی تراس کرفتیمه از روملی است بطایفه گت شبیه اند و گت همان اسکیث است که محض شیرینی تلفظ گت شده است نیز گوید بعضی از جغرافی دانهای قدیم همه ملل ساکنه در اقطار شمالی را سلت و اسکیث یا اسکیث دانسته اند

دیودُر مورخ سیسیلی مینویسد اسکیثها مخصوصاً از ارمنستان و ایبری عبور نموده اند

پلینی مینویسد نه تنها تمام طوایف ما بین ارمنستان و شمال هندوستان از قوم اسکیث بوده بلکه ملل سارماسی و المان هم از همین جماعت میباشند

اکثر مصنفین گفته اند ملل فرنگ بطور یقین از آخرین هجوم جماعت اسکیث بآن اقلیم تشکیل یافته باسم ژرمن و اسلاو در ممالک اروپا منتشر شده اند و پیش از آن هم بآن اقلیم مهاجرت کرده و حمله برده بودند

یونانیها و رومیها اهالی هند اروپائی و طوایف تورانی را از یکجنس و از قوم اسکیث دانسته و گفته اند اسکیثها طوایف صحراگرد بوده بعضی از آنها زیر چادر منزل داشته برخی در گردونها والاچیقها و با حاصل گله های خود معاش مینموده اند و مردمان بی تربیتی بوده زندگانی خود را به پشت اسب بسر میبرده اند

بعضی اسکیثها را طوایف صحراگرد شمال شرقی اروپ و شمال غربی آسیا و اجداد سارماسیها دانسته اند

یکی از مورخین مینویسد اسکیثها از یکطرف تا حدود چین و از طرف دیگر تا حوالی طرابزون سکنی داشتند و اگزنوفون مورخ معروف اسکیثهای حوالی طرابزون را تاهیا نامیده است

بعقیده بعضی اسکیثها در هزار و پانصد سال قبل از میلاد بآسیای صغیر و یونان رفتند و پانصد سال بعد بطرف ایطالیا و المان حالیه راندند

نیز هرودوت میگوید اسکیثها از طرف شمال ایران بطرف ارمن و کوه قفقاز حرکت کرده اند و شاید مقصود او شمال شرقی ایران باشد نیز در کتاب چهارم خود در صفحه ششم میگوید اسکیثها خود را اسکولت مینامیدند و المانها آنها را اسکویوتان گفته اند

در کتاب لغت لیتره مینویسد اسکیثها طایفه بودند در شمال شرقی آسیا و اروپا و مردمان خشنی بودند و بخشونت و خودرائی ضرب المثل شده چنانکه وقتی روسها مسکو را برغم انف

ناپلیون

ناپلیون اول آتش زدند گفتند اینها آدم نیستند اسکیث اند

اسکیثها را چینیها سرنامیده اند و بعضی از یونانیها ساکا و وکی گفته اند

دیودر میگوید طایفهٔ اسکیث تا سواحل هند سکنی دارند

پیکتیه از دانشمندان فرنک که در سال هزار و هشتصد و هشتاد و چهار وفات نمود کتابی

در احوال ملل قدیمه و اسباب مهاجرت آنها نوشته و اسم آنرا اُدیژین اندو اُرُپئن یعنی اصل ملت

هند و اروپائی گذاشته در آن کتاب طایفهٔ آریا یا آرین را به هشت شعبه و بیست سلسله منقسم

نموده و گوید از آنجمله نیز بیست و دو شعبهٔ دیگر منشعب شده و یکی از آن شعبه ها اسکیثها را

دانسته و شعبهٔ دیگر ایرانیها را

در تواریخ قدیم هند مسطور است که فریدون پادشاه عجم ایران و توران را از هم جدا و قسمت

کرده هر قسمت را بیک پسر خود داد و کوه توروس و کوه سینا هنوز موسوم بر تور (طود) و تور است

و جماعت هندی ایرانی که باسم ساک و اسکیث معروف شدند تمام جبال قفقاز را تصرف کرده

در آن سکنی گرفتند و پوشیده نیست که این گفته نزدیک بهمان حرفیست که در تواریخ عرب و عجم

نوشته شده میگویند فریدون ایرانرا بپسر خود ایرج داد و توران را بپسر دیگر خود تور بخشید

و ایران از اسم ایرج این نام یافت و توران از اسم تور

یکی از محققین گوید جمشید در اصل ژاماشائث بوده یعنی اسکیث درخشان و این مناسبت

با آنچه امروز در معنی جمشید میگویند و برآنند که شید آفتاب است و جم چون تاجی درخشنده

داشت باین اسم موسوم شد پس در این لفظ جمشید باشد یا ژاماشیث درخشندگی ملحوظ است

و معلوم میشود که جمشید هم از قوم اسکیث بوده

هرودت در آنجا که اسامی طوایف ساکنهٔ در مملکت سیتی را میبرد میگوید یکی از آن طوایف موسوم

به ایرک میباشد و پمپونیوس ملا از علمای جغرافی رومن که در سال چهل و سه میلادی کتابی

در جغرافیا تالیف کرده ایرک را تصحیح نموده گوید صحیح آن ترکوا و ترک است و اهل فن این تصرف را

تصدیق و تحسین کرده اند

نیز هرودت میگوید باختر و مساکت یعنی اسکیثها مقدار زیادی طلا داشتند و نویسندهٔ دیگر

گوید گله های جماعت اسکیث از رود سیحون سیراب میشدند و این طایفه در این رود

سفاین داشتند

آیین مارسلن

آمین مارسلن مورخ لاتینی که در سال سیصد و بیست میلادی متولد شده گوید اسکیتها و
ایرانیها از یک نسل و نژادند
آنکتیل دوپارن که در سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی در پاریس متولد شده و از اوضاع
اقلیم آسیا اطلاعی کامل داشته تقویت قول هومر شاعر معروف یونانی را کرده گوید در باب
انواع اسکیتها و ایرانیها شبیه بهم بوده است
دیگری از اهل خبر میگوید مدها یعنی اهالی عراق عجم و آذربایجان که در لشکرکشیها با اسکیتها
همراهی مینموده ایرانیهائی بودند که بشهرنشینی و انتخاب امکنهٔ جیده میل داشته اند و ایرانیهای
ساکن بلاد که باسم زند معروف شده خود را از قوم اسکیث جدا نسته اند
دانشمندی مینویسد چند مائه قبل از میلاد مسیح علیه السلام اسکیتها که داهها باشند در سواحل
جنوب شرقی بحر خزر سکنی داشتند و هنوز بلاد آنها را دهستان میگویند و دهستان مخفف
داهستان است

غرض از بطول کلام و نقل اقوال آنکه مطالعه کنندگان بنظر تعمق در کلمات اکابر قوم و اساتید فن
دیده بدانند سرزمینی که قطعهٔ از آنرا ایران و ناحیهٔ را توران میگویند چونکه قبایل اسکیتها
صحرانشین بوده و آن طوایف که از پشت یافث بن نوح آمده در اصقاع این دو مملکت ییلاق و
قشلاق مینموده اند یعنی از کوه هندوکش تا جبال قفقاز و از کنارهٔ فرات تا ساحل رود سند را این
جماعت نگاه و سیاه مضرب خیام خود داشته اند و بسیاری از آنها بفرنگ و سایر ممالک مهاجرت نمود
اما این مطلب از ما نحن فیه خارج است و از آن سخن نمیگوئیم مطلب ما اینست که اسکیتهای منتشر در
این دو مملکت یعنی ایران و توران را وطن اصلی همان توران و سواحل جیحون و سیحون و آنحدود
بوده از آنها جماعتی که با قضای طبع و طبیعت بظرافت و لطافت مایل بوده اراضی ممالک مارا که حالا
بایران موسوم است حسب التناسب پسند کرده از رملهای مواج طوفان زای ترکستان حالیه یا
توران اعراض نموده در این ناحیه رحل اقامت انداختند و بنای ساختن شهر و شهرنشینی را گذاشتند
و خشنهای آنها در جزایر بری آن دشت فتنه خیز سایهٔ چادر و پشت اسب و شکار وحشیان و آزار
همجنسان و آب جیحون و سیحون و کریزگاههای کوه و هامون را اعظم نعما پنداشتند با آنهمه معرکه
بساختند و پیوسته هر سو تاختند معین است ترکستان هم وقتی دارای اورگنج و کات یا امثال
و نظایر آن شده بعبارهٔ اخری چنین که می بینیم شهر و قصبه بخود دید لکن منشأ آن رشک و رقابت

هومر
شاعر یونانی در سال هفتصد و
قبل از عیسی ع زندگانی داشته
و در کتب عرب و عجم او را اومیرس
مینویسند و او را اهالی فرنگ
خاصه یونانیها چنان دانند که ما
فردوسی علیه الرحمه را

و همچشمی

وهمچنین با نوع شیراز و اصفهان و جنس یزد و کاشان بود اسکیثهای خشن نخواستند از برادران
خود که لطیف طبع داشتند باز مانند بر خلاف طبیعت خود کار کردند مختصر زادگان یک پشت و شکم
با اختلاف طبیعت و جنس نژاد و طایفه شدند تورانی و ایرانی و خود لفظ توران و ایران از ادلهٔ
واضحهٔ این گفتار است چه توران مشتق از تور tur است و تور بلغت سانسکریت بمعنی چالاکی
و شتابست و از این ماده است تُوتُورا tutora و تُوتُرا tutura بمعنی شتاب کردن و توار
turan بمعنی شتابنده‌تر و توراگا turaga بمعنی تند و اسب تند و توراڭن یا توراگن
turagin بمعنی اسب یا سوار یا آزاد و تورائی گاما turaygam^a بمعنی سوار یا آزاد
و تورانا turana بمعنی شتاب و در لغت زندی توریا tuirya صفتاست از تورا
tura یعنی جنس تورانی و مخفی نماند که لفظ توران چنانکه ذکر شد ابتدا سانسکریت
بوده بعد زندی آنرا قدری تحریف کرده و داخل در لغات خود نموده است و بعضی گفته‌اند
که توران مشتق از تورا tura میباشد و این لغت زندی است و معنی آن شتاب و تند رفتن
سوار است و مقصود سلسله و طایفهٔ بدوی و وحشی و شکارچی میباشد اما لفظ ایران از لغت
آریا aria که بمعنی کار و زحمت و زراعت و شهرنشینی باشد ساخته شده و آخر الامر باید
گفت ایرانیها اسکیثهای لطیف طبع بوده و تورانیان اسکیثهای خشن تند جنگی و ابتدا باهم مخلوط
و در بر ترکستان ساکن و آنهائیکه از ماوراء جیحون و سیحون بمملکت ما آمده‌اند در اقطار آنجا
گرفته بساختن بلاد پرداخته و کار زراعت و سایر شرایط مدنیت را ساخته مشهور به آریا و این
شده‌اند و از این الفاظ ایران و ایرانی اشتقاق یافته است اما اسکیثها یا ترکها که در توران
یا ترکستان مانده و ترکمانهای حالیه هم یکی از همان قبایل است بعضی بتقلید ایرانی بشهرنشینی
و زراعت میل کرده بلاد آباد نموده و راه ترقی پیش گرفته‌اند و برخی مثل ترالکه همان راه اولی
خود را رفته از سواری و شکار و آزار برادران هنوز هم دست نکشیده‌اند و از همین جنس بوده‌اند
طایفهٔ غز که بواسطهٔ سوء رفتار و ناهنجاری بر افتادند و یکباره از صفحهٔ عالم محو و نابود
شدند و آنها همان طایفهٔ ماساگت بودند که کیخسرو بقصد تسخیر آنها از آب آمویه
و سیر دریا یعنی جیحون و سیحون گذشت و با آنها جنگید و تصریح شده است که ماساژتها
قبیله از اسکیث بوده‌اند و ما مخفف مها است که بلغت پهلوی بمعنی بزرگ است و ژِت یا
گت از لفظ اسکیث اشتقاق یافته یعنی اسکیث بزرگ که مقصود قبیلهٔ اسکیث پر جمعیت است

ودیت باگث رفته رفته در زبان فارسی و عربی تغییر شده و از این تصحیفها و تغییرها میتوان استنباط
نمود که سیت و اسکیث و سیته و سکستان و سکسر و سکسار و سکزی همه یک لفظ بوده که باختلاف
امم و السنه و اوقات مختلف شده است

چون بتصریح اکثر محققین معلوم شد هر طایفه که باسم اسکیث خوانده شده اصلاً و نسلاً تورانی
هستند و ضمناً نیز محقق شد که پارثها طایفه از اسکیث بوده حالا باید تقریباً معلوم نمائیم این
طایفه در چه عصر و زمان از توران بایران آمده اند و در کدام خطه سکنی گرفته و آیا اسم آن خطه
پارث بوده آن قبیله باسم مکان موسوم شده اند یا مکان باسم آنها نامیده شده است

بزعم بعضی سزستریس که اشهر سلاطین مصر و پادشاه سیم از فراعنه دولت نوزدهم آنمملکت است
و تقریباً هزار و پانصد سال قبل از میلاد درگذشته چون بعزم جهانگیری باسیا رانده و بر اسکیثها
حمله نمود پارثها را از اسیقوم جدا کرده و در جبال واقعه در مشرق بحر خزر سکنی داد ولی این قول
ضعیف است و مورخین اینعصر و زمان چنانکه فاضل نحریر فردرک لنسن انگلیسی معلم علم تاریخ
گفته سزوستریس را با اسکیثها از مجهولات مصریها دانسته اند و فرضاً که صحت هم داشته باشد
مراجعت او از امکنه اسکیثها از طرف شمال و مشرق بحر خزر هیچ وجه صحت ندارد

مالالا از مورخین یونانی که تاریخ منتظمی در ده جلد نوشته و از بدو خلقت عالم است تا فوت
ژوستی نین امپراطور معروف   در سال پانصد و شصت و پنج میلادی میگوید سزوستریس
فرعون مصر که از قهرمانان بزرگ عالم محسوب میشود و در سنه پانصد و شصت و پنج قبل از میلاد
سلطنت داشته وقتی از توران بمصر مراجعت میکرد شانزده هزار جوان رشید جنگی از مردم
توران منتخب کرده و باخود بایران آورد و آنها را در اختیار مسکن و یورت مختار ساخت و
ایرانیها آنها را پارث گفتند و پارث بلغت ایرانی همان معنی اسکیث یا تورانی را داد اگر این گفته
حقیقت داشته باشد تقریباً سه هزار و چهارصد سال است که پارثها بایران آمده اند مورخ
مشار الیه در ذیل این شرح میگوید هنوز آن پارثها در ایران سکنی دارند و البسه و زبان و رسوم
و عادات و رشادت اجداد خود را از دست نداده مردمان جنگی میباشند

در لوحه بزرگی که در بیستون بامر داریوش بن هیستاسپ دارای اول منقور شده فقراتی
بخط میخی مسطور است و از جمله آن فقرات این عبارتست که با کمال دقت ترجمه شده
داریوش پادشاه میگوید اینست ایالاتیکه مطیع من شده و بتأیید ارموزد اسم من پادشاه

آن ایالات

آن ایالات شده ام

پارسا یعنی پارس اوواژ یعنی سوس یا بیروس یعنی بابل آتورا یعنی آسیری ارابایا یعنی عربستان

مودرایا یعنی قبط یا مصر

و از ایالات واقعه در حوالی دریا سپاردا یونا (ایونی) ماداکه میدی باشد ارمینا که ارمنستان باشد کاتاپاتوکا یعنی کاپادسیا که قطعه است از آسیای صغیر و امروز متعلق است بعثمانی از ولایات سیواس و قرهان پارشا که پارثی و همان قراکاه پارتها باشد زارانگا که درانژین باشد و بعدها توضیح شود هاراوا که آری باشد آوارزمیا که خوارزم باشد باکتریش که باختر باشد سوگوداکه سغد باشد گانداراکه ایالتی است بر ساحل رود سند هندسا که مملکت سکیتها باشد ثاتاگوش که مملکت ساتاگیدها است در کابلستان هاراتوواتیش یعنی آراشزی که سیستان حالیه باشد ماکا که مکران باشد

از این لوحه معلوم میشود که پارتها در زمان داریوش بن هیستاسپ کیانی در ایران بوده و ایالتی داشته و آن مطیع آن پادشاه مقتدر گردیده است

هرودوت که در سال چهارصد و پنجاه و شش قبل از میلاد تاریخ خود را نوشته نیز از طوایفی که در تحت حکم سلاطین کیان بوده اند نام برده و از آنجمله است طایفه پارث پس معلوم و محقق میشود که اینقوم قبل از هرودوت از سرحد طبیعی ایران که رود جیحون باشد عبور نموده و باینمملکت آمده اند اکتزیاس طبیب و مورخ مشهور یونانی که در دربار بهمن کیانی مستخدم بوده گوید در سلطنت آستیبارا یا آرتیبارا پادشاه مد پارتها بر او بشوریدند و طایفه ساس یا ساک را که با آنها هم جنس و هم نژاد بودند بکمک طلبیدند پادشاه مد بعد از جنگ سختی بر پارتها غلبه کرد و سلطنت آستیبارا هفتصد الی هشتصد سال قبل از میلاد مسیح و پیش از پادشاهی آستیاژ بوده

از مطالب مسطوره معلوم میشود که بیشتر از دو هزار و چهارصد سال است که پارتها از اسکیتهای تورانی جدا شده و بایران آمده چه داریوش اول در سال پانصد و بیست و یک قبل از میلاد جلوس کرده و حالا دو هزار و چهارصد و یازده سال شمسی از سال جلوس او میگذرد و در آنوقت چنانکه ذکر شد مملکت و طایفه پارث در ایران وجود داشته و تا سه هزار و چهارصد سال هم تاریخ اینواقعه را یعنی آمدن پارتها را بایران میتوان پیش برد و آن باعتبار قولهائی است که شرح دادیم اما بالاتر نمیتوان رفت چه اگر تا سه هزار و هفتصد بالا بریم مفاد آن

میشود

میشود با عصر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و اگر در آنوقت پارتها بایران آمده بودند و در ناحیه سکنی داشتند اسمی از آنها و ایالت آنها در تورات برده میشد و حال آنکه هیچ ذکری از آنها در آن کتاب مقدس نشده است

اما در باب اینکه مکان باسم پارتها موسوم شده یا آنها باسم مکان ظاهر آنست که اینمسئله پر واضح و آشکار باشد و هر کس فی الجمله تأمل نماید میتواند یقین کند که پارتها اسم خود را از مکان گرفته چه آنها را پارتین مینویسند و اینقسم نسبت در السنه شایع است مثل رُمَن و امثال آن و اکثر از محققین اهل تاریخ نیز تصریح باینمطلب نموده اند و هم اکنون نقشه هائی که وضع قدیم ممالک را در آن رسم مینمایند ناحیه از ایرانرا باسم پارث مشخص و معین میکنند و معمول نیست که اسم قوم را بجای اسم مملکت بنویسند مگر اینکه سرزمینی بی اسم باشد و محل طایفه در اینصورت مینویسند محل فلان طایفه باینمعنی که اگر مقصود از ناحیه پارث محل اقامت پارتها میبود مینوشتند محل طایفه پارث نه اینکه مثل عراق و فارس و کرمان مطلق بنویسند پارث [۷] و چون مسئله واضح و بدیهی است زیاده از این باطناب و تفصیل نمیپردازیم و اگر ملا لا مورخ یونان در این باب سهوی کرده باشد یا دیگران بغلط مطلبی را والقا نموده باشند با بعد مسافت و مکان و اختلاف لغت و زبان امر بسیار عجیبی نیست

فصل پنجم
در تحقیق مملکت پارث و تعیین حدود آن

بعضی از مصنفین قدیم و مورخین مغرب گمان کرده اند مملکت پارث که قوم و سلسله اشکانی در آن توطن اختیار کرده همان پارس است که فارس معرب آن میباشد و سلاطین پارث را همان سلاطین فارس دانسته اند اما این سهو بینی است چه هرودوت و مورخین مخصوص اسکندر و مورخین رومی از قبیل آقاتانجلوس و فسطوس و البزه و موسی خورنی و لازار و غیرهم بتوضیح اینمسئله پرداخته و باز نموده اند که پارث اقامتگاه اشکانیان بدریای خزر نزدیک است و در سمت مشرق آن واقع و حال آنکه فارس در جوار دریای عمان میباشد بعلاوه تمام علمای جغرافی یونان و روم تصریح کرده گفته اند پارتی یا پارتین یکی از ایالات پرس است که ایران باشد ژوستن مورخ لاتینی که در مائه دوم مسیحی بوده و تاریخ بزرگ پمپه لاتینی را که در مائه اول مسیحی مینوشته تلخیص نموده شرحی در باب اشکانیان مینویسد و چون آن هردو با این طبقه از ملوک

[۷] ویمکن بمناسبتی که بعد ها ذکر خواهد شد ابتدا ناحیه از قوم اسم گرفته باشد و لی اخر الامر پارث اسم مملکت شده و پارتین اسم سکنه آن چه پارتین بمعنی پارثی است که یا و نون حرف نسبت است

عجم معاصر بوده اند آنچه ژوستن در اینباب نوشته طرف وثوق واعتماد است از جمله میگوید
سلاطین اشکانی اصلاً پارثینی نبودند تورانی وباختری بودند مملکت پارثینی را بغلبه گرفتند و
مرکز دولت خود قرار دادند وباینجهت معروف بسلاطین پارث شدند ووجه تسمیهٔ آن ناحیه بپارث
اینکه قبل از غلبهٔ اشکانیان بر مردم این ناحیه در عهد قدیم مهاجرین وفراریهای قوم اسکیث از توران
باینجا آمده رحل اقامت انداختند وپارث در لغت اسکیث یعنی مهاجر یا نفی شده است بمناسبت
مهاجرین وفراریهای مزبور اینجا معروف وموسوم بپارث شد پس فراریها ومهاجرین اسکیث اسم
خود را باینمکان داده واینمکان اسم خود را بسلسلهٔ اشکانی واین منافی نیست با آنچه در آخر فصل
سابق گفتیم ودر اینصورت ریشهٔ لغت پرث وپرتا بسته که پارث وپارثوا شده وبعد باختلاف
لهجه پارت وپارثوا کردید
نیز ژوستن میگوید سکنهٔ پارث چه در سلطنت بنی آشور وچه در حکمرانی سلاطین مدی مردمان کم
قدر پستی بودند ودر عهد کیان هم باز بواسطهٔ بی استعدادی ترسکی نمودند از این گفتهٔ ژوستن
نیز معلوم میشود که پارثیها را نسبت ناحیه از آنست خلاصه مصنف مزبور میگوید حال بر اینمنوال
میگذشت وپارثها نسبت بسکنهٔ بلاد مجاور حالت عبودیت داشتند تا طلوع اختر ارساس
پادشاه اول که این ملت گمنام را نامی نمود وبجائی رسیدند که با قیاصرهٔ روم زد وخورد میکردند
نیز برای اینکه بیدرستی مدلل شود که اشکانیان موسوم بپارث نبوده واسم خود را بمملکت پارث نداده
استشهاد مینمائیم بقول استرابن یونانی که از علمای تاریخ وجغرافیا بوده وپنجاه سال قبل از میلاد
متولد شده این مصنف میگوید ارساس که نسلاً اسکیث بود بامداد طایفهٔ دائی یا داهی که پارنی
هم نامیده میشدند ودر سواحل جیحون در بادیه سکنی داشتند وارد پارث شد وآنجا را تصرف
نمود ابتدا در کمال ضعف وذلت میزیست وبا چندتن از فرزندانش بزحمت مشغول مدافعه بود
واز دست سلاطینی که بر آنها شوریده بود آرام نداشت رفته رفته قوت گرفته بر همسایه ها غالب
آمد وفتوحات نصیب او شد وبعد از او اخلافش از فرات تا پنجاب را مالک شدند با سلاطین
اگراتید یعنی باختر نیز جنگ کردند وبا قوم اسکیث مصاف سختی دادند وقسمت عمدهٔ باختر را هم
متصرف شدند وحالا که من بتألیف این کتاب مشغولم اشکانیان در مملکت وسیعی سلطنت میکنند
وحق همسری با دولت معظمهٔ روم دارند واین قدرت آنها را حاصل نشده مگر از وضع زندگانی
که بطرز صحراگردان اسکیث است اگرچه اسکیثها وحشی اند اما زندگانی سادهٔ دارند که اسباب

خیلی

خیلی پیش رفته شناسنی
از این عبارات بالصراحه معلوم میشود که مملکت اشکانیان قبل از خروج ارساس یا اشک اول
پارث یا پارثیا نام داشته اینک باز برویم بر سر مطلب
یکی از مورخین میگوید زمین دو قسمت متساوی شده قسمتی آن رومیها است قسمت دیگر از پارثها
واین کلمات واقتدار کلی پارثها امر راد رتحدید حدود مملکت پارث بر بعضی نویسنده ها مشتبه کرده
زمره تمام ایرانرا پارث دانسته جماعتی دایره را ازاینهم بیشتر وسعت داده اند لکن بهچنین است ناحیه
یا مملکت پارث عرصه بسیار وسیعی نبوده نهایت اینست سلاطین اشکانی که منسوب باین ناحیه
شده اند تمالک ممالک وسیعه کرده وخودرا بدرجه و رتبه ام مشهوره معظمه دنیا رسانیده اند
یکی از علمای جغرافی مینویسد حد مملکت پارثا از سمت مشرق هراتاست و از جانب جنوب کرمان
واز طرف مغرب عراق عجم وگرگان وسواحل بحر خزر واز جهت شمال صحرای وسیع طوایف اسکیث
یا سیتها یا سکسار یا ترکمان که مسکن آنها از یکسمت برود جیحون میرسید لیکن ناحیه که جغرافیادانهای
قدیم پارثی میگفتند ولایت بسیار کوچک محقری بوده در سمت مشرق بحر خزر وچندان بعید
نیست که پارسیان نام داشته وبمرور پارثیان شده باشد چه در آنحدود هنوز قریه ایست که آنرا
فارسیان میگویند یعنی دو قریه است یکی موسوم بفرنگ دیگری بفارسیان وغالبا اسم ایندو ده را
باهم میبرند وفرنک وفارسیان میگویند وآن هردو در بلوک کوهسار از بلوک استراباد واقعست
وفارسیان حالا دارای چهار صد خانوار سکنه است وممکن است فارسیان معرب پارسیان باشد چنانکه
فارس معرب پارس است بالجمله مصنف دیگر مملکت پارث را تحدید کرده گوید از طرف مشرق محدود است
بهریرود واز جهت مغرب وشمال بگرگان از سمت شمال براتک از جانب جنوب بترشیز اما هرودوت میگوید
مملکت پارث محدود بوده است بخوارزم وهرات وگرگان وجیحون ومرو ودر زمان جهانگیری
اسکندر کبیر پارثها درهمین ناحیه سکنی داشته اند ژرژ رولنسن از فضلای انگلیس که معلم علم تاریخ است
گوید مملکت پارث عبارتست از خراسان حالیه که امتداد آن از سردره خوار تا هریرود بوده است
بنابراین سمنان ودامغان وشاهرود وبسطام وسبزوار ونیشابور ومشهد وترشیز وسایر بلاد
خراسان همه داخل مملکت پارث بوده وسطح مملکت مزبور مساوی است با ایرلند وباویر سلسله
کوه بخط متوازی از مغرب بمشرق مایل بجنوب امتداد دارد رشته اول اتک ورشته دویم میرابی یا
آلاداغ است که عبارتست از کوههای دررود وگلستان باشد رشته سیم کوه جغتای که نیشابور

وسبزوار

عجم معاصر بوده اند آنچه ژوستن در اینباب نوشته طرف وثوق و اعتماد است از جمله میگوید
سلاطین اشکانی اصلاً پارثینی نبودند تورانی و باختری بودند مملکت پارثینی را بغلبه گرفته و
مرکز دولت خود قرار دادند و باینجهت معروف بسلاطین پارث شدند و وجه تسمیهٔ آن ناحیه بپارث
اینکه قبل از غلبهٔ اشکانیان بر مردم این ناحیه در عهد قدیم مهاجرین و فراریهای قوم اسکیث از توران
باینجا آمده رحل اقامت انداختند و پارث در لغت اسکیث یعنی مهاجر یا نفی شده است بمناسبت
مهاجرین و فراریهای مزبور اینجا معروف و موسوم بپارث شد پس فراریها و مهاجرین اسکیث اسم
خود را باینمکان داده و اینمکان اسم خود را بسلسلهٔ اشکانی و این منافی نیست با آنچه در آخر فصل
سابق گفتیم و در اینصورت ریشهٔ لغت پرث و پرتا بست که پارث و پارثوا شده و بعد باختلاف
لهجه پارث و پارثوا گردیده
نیز ژوستن میگوید که پارثیها در سلطنت بنی آشور و چه در حکمرانی سلاطین مدیه در زمان کم
قدر پستی بودند و در عهد کیان هم باز بواسطهٔ بی استعدادی شکی نمودند از این گفتهٔ ژوستین
نیز معلوم میشود که پارث ایرانی نیست ناحیه از آنست خلاصه مصنف مزبور میگوید حال بر اینمنوال
میگذشت و پارثها نسبت به سکنهٔ بلاد مجاور حالت عبودیت داشتند تا طلوع اخز ارساس
یا اشک اول که این ملت گمنام را نامی نمود و بجائی رسید که با قیاصرهٔ روم زد و خورد میکردند
نیز برای اینکه بدرستی مدلل شود که اشکانیان موسوم بپارث نبوده و اسم خود را بمملکت پارث نداده
استشهاد مینمائیم بقول استرابن یونانی که از علمای تاریخ و جغرافیا بوده و پنجاه سال قبل از میلاد
متولد شده این مصنف میگوید ارساس که نسلاً اسکیث بود بامداد طایفهٔ دائی یا داهی که پارنی
هم نامیده میشدند و در سواحل جیحون در بادیه سکنی داشتند وارد پارث شد و آنجا را تصرف
نمود ابتدا در کمال ضعف و ذلت میزیست و با چندتن از فرزندانش بزحمت مشغول مدافعه بود
و از دست سلاطینی که بر آنها شوریده بود آرام نداشت رفته رفته قوت گرفته بر همسایه‌ها غالب
آمد و فتوحات نصیب او شد و بعد از او اخلافش از فرات تا پنجاب را مالک شدند با سلاطین
اکرائید یعنی باختر نیز جنگ کردند و با قوم اسکیث مصاف سختی دادند و قسمت عمدهٔ باختر را هم
متصرف شدند و حالا که من بتألیف این کتاب مشغولم اشکانیان در مملکت وسیعی سلطنت میکنند
و حق همسری با دولت معظمهٔ روم دارند و این قدرت آنها را حاصل نشده مگر از وضع زندگانی
که بطرز صحراگردان اسکیث است اگرچه اسکیثها وحشی اند اما زندگانی سادهٔ دارند که اسباب

خیلی پیش رفته شناسند

از این عبارات بالصراحه معلوم میشود که مملکت اشکانیان قبل از خروج ارساس یا اشک اول
پارث یا پارتیا نام داشته اینک باز برویم بر سر مطلب

یکی از مورخین میگوید زمین دو قسمت متساوی شده قسمتی آن رومیهاست قسمت دیگر از پارتها
واینکلمات واقتدار کلی پارتها امر داد در تحدید حدود مملکت پارث بعضی نویسنده ها مشتبه کرده
زمره تمام ایرانرا پارث دانسته جامعی دایره را از اینهم بیشتر وسعت داده اند لکن بچنین است ناحیه
یا مملکت پارث عرصه بسیار وسیعی نبوده نهایت سلاطین اشکانی که منسوب باین ناحیه
شده اند مالک ممالک وسیعه گردیده وخودرا بدرجه و رتبه ام مشهوره معظمه دنیا رسانیده اند
یکی از علمای جغرافی مینویسد حد مملکت پارثا از سمت مشرق هراتاست و از جانب جنوب کرمان
واز طرف مغرب عراق عجم و گرگان و سواحل بحر خزر و از جهت شمال صحرای وسیع طوایف اسکیث
یاسیته یا سکسار یا ترکان که مسکن آنها از یکسمت برود جیحون میرسید لیکن ناحیه که جغرافیا دانهای
قدیم پارتی میگفتند ولایت بسیار کوچک محقری بوده در سمت مشرق بحر خزر و چندان بعید
نیست که پارسیان نام داشته و بمرور پارتیان شده باشد چه در آنحدود هنوز قریه ایست که آنرا
فارسیان میگویند یعنی دو قریه است یکی موسوم بفرنک دیگری بفارسیان و غالبا اسم این دو دهکده را
باهم میبرند و فرنک و فارسیان میگویند و آن هردو در بلوک کوهسار از بلوک استراباد واقعست
و فارسیان حالا دارای چهار صد خانوار سکنه است و ممکن است فارسیان معرب پارسیان باشد چنانکه
فارس معرب پارس است بالجمله مصنف دیگر مملکت پارث را تحدید کرده گوید از طرف مشرق محدود است
بهریرود و از جهت مغرب و شمال بگرگان از سمت شمال باترک از جانب جنوب بترشیز اما هرودت میگوید
مملکت پارث محدود بوده است بخوارزم و هرات و گرگان و جیحون و مرو و در زمان جهانگیری
اسکندر کبیر پارتها در همین ناحیه سکنی داشته اند ثرد رلنسن از فضلای انگلیس که معلم علم تاریخ است
گوید مملکت پارث عبارتست از خراسان حالیه که امتداد آن از سر دره خوار تا هریرود بوده است
بنابراین سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور و مشهد و ترشیز و سایر بلاد
خراسان همه داخل مملکت پارث بوده و سطح مملکت مزبور مساوی است با ایرلند و باو پر سلسله
کوه بخط متوازی از مغرب بمشرق مایل بجنوب امتداد دارد رشته اول اتک و رشته دویم میرانی یا
آلاداغ است که عبارتست از کوههای دررود و کلستان باشد رشته سیم کوه جغتای که نیشابور

وسبزوار نیز نیشابور در دامنه‌های آن واقع شده این سلسله زنجیر کوه از مغرب بمشرق متوازیاً امتداد یافته فی الجمله بطرف شمال غربی و جنوب شرقی مایل گردیده و هر سه در مملکت پارث بوده و آن اراضی که مملکت مزبوره عبارت از آنست حالا اکثر خراب و بایر و لم یزرع میباشد ولی از آثار باقیه معلوم میشود که وقتی خیلی آباد و حاصلخیز بوده و هوائی خوش و مرتعهای نیکو داشته و همسایگان بتصرف آن مایل و بهمین جهت جنگهای عظیم بر سر آن شده که از چنگ پارتها بیرون آرند و پارتها از میان همسایگان خود از مدتها خیلی میترسیدند چه قوهٔ حربیه آنها کامل بود اما از سکنهٔ آریا که هرات حالیه باشد چندان وحشتی نداشتند و سیستان که در جنوب شرقی آنها بود چندان آباد نبود وخیلی کمتر از مملکت پارث شمرده .... طرف جنوب محدود بود بکویر و جز در کنارهٔ کویر که آبادی تون و طبس مشاهده میشود دیگر سکنه وجود نداشت که محل ملاحظه باشد در جهت مغرب و شمال غربی پارث گرگان باشد مملکت خود حاصلخیز بود و کوهها مستور در جنگل و اهالی چندان جنگجو نبودند بهر جهت باید گفت پارتها از حیثیت همسایه آسوده بوده اند انتهی

مورخ دیگر مینویسد پارتها ابتدا در ناحیهٔ بسیار کوچکی حکمرانی بهم رسانیدند اما در همان اوایل شورش مملکتی را که مالک شدند دارای چند شهر بزرگ بود از قبیل ایراطیس و اورپوس و آرساکیا و هراکلیا و آپامیا و آرتاکوانا یا آرتاکانا و آسپا و هکاتم پیلوس و شاید بلاد دیگر هم بوده که علمای جغرافی ضبط نموده اند و آخر الامر بسط ملکشان از پنجاب بفرات رسید نیز همین مورخ میگوید پارث و پارثی یکی نیست بلکه دو طایفه جداگانه است و مؤید این گفته قول هرودوت است که مینویسد طایفهٔ پارث یکی از طوایف پارسیان است و سلطان پارتی بتبعیت دارد جمعیت آن کم و ناحیهٔ که در آن سکنی دارند محقر و در سمت مشرق ایرانست مورخین رومی مثل آقاتانجلوس و فسطوس و موسی خورنی و لازار که در همان زمانها بوده بجهت اینکه یک طایفه از طوایف اشکانی مدتی در مملکتشان سلطنت کرده در تاریخ کلیهٔ اشکانیان دقت نموده و یکی نبودن پارثیان و پارتیان را بخوبی ظاهر ساخته و هنوز بخط خود شان اینها و کلمه را بدو املای مختلف مینویسند علاوه بر این ماژور رولنسن انگلیسی که از هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی الی چهل و نه بخواندن خطوط الواح بیستون که بسه زبان مسطور و منقور است و بحکم داریوش اول نقر شده پرداخته گوید در آن الواح ایران را پارسا و پارسیا نوشته اند و طایفهٔ پارث را باملای دیگر و پارث و انگاشته و در خطوط تخت جمشید که مسیو لاسن خوانده ایران را پارسها و طایفهٔ مزبوره را پارث و پارث و اضبط نموده و عقیدهٔ

او اینست

او اینست که پارث یا پارثوا کلمهٔ تورانی و بمعنی فراری است چنانکه ژوستن مورخ لاتینی هم همین طور گفته و اشاره نمودیم بالجمله نگارنده بعد از آنکه بکثرت تتبع در کلمات مصنفین قدیم و جدید و ملاحظهٔ نقشه‌ها یقین نمود مملکت پارث که اشکانیان بدان منسوب شده عبارتست از دهستان قدیم و دره اترک حدود آنرا چنین یافته نمود

از طرف شمال شرقی حد مملکت پارث کوه اتک است و از جانب جنوب کوه البرز که فاصله مابین خوشان و بجنورد و نردین و فاصل بین نیشابور و سبزوار و شاهرود و بسطام و دامغان میباشد از سمت مشرق محدود به آق دربند است و از طرف مغرب بطبرستان

فصل ششم
در اسامی و القاب سلاطین اشکانی یا پادشاهان پارث

پادشاهانیکه باسم سلاطین اشکانی موسوم و معروف شده چهار شعبه بوده‌اند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن اشکانیان کوشان و افغانستان[۷] اشکانیان دشت قبچاق و موضوع و مقصود ما اشکانیانی هستند که در ممالک ایران و مضافات حکمرانی و سلطنت داشته و مورخین عرب و عجم برای تمایز یکشعبه را اشکانی و اشکانیان و شعبه دیگر را اشغانی و اشغانیان گفته‌اند اما اسامی آنها اکثر از کتب تواریخ و سیر عرب و عجم افتاده حکیم اکمل ابو القاسم فردوسی علیه الرحمه در کتاب شاهنامه بیش از هشت نفر را اسم نمیبرد و جز داستانی از اردوان و اردشیر و انقراض اشکانیان و ظهور دولت ساسانی شرحی نمیدهد و غیر از حکایت مزبور تمام تاریخ اشکانی در شاهنامه منحصر و مقصود است بچند شعر ذیل که میفرمایند

[۷] تا سند و پنجاب

پس از روزگار سکندر جهان — چه گوید که را بود تخت مهان

چنین گفت گوینده دهقان چاج — کزان پس کسی را نبد تخت عاج

بزرگان که از تخم آرش بدند — دلیر و سبکسار و سرکش بدند

بگیتی بهر گوشهٔ هر یکی — گرفته ز هر کشوری اندکی

چو بر تختشان شاد بنشاندند — ملوک الطوایف همی خواندند

از اینگونه بگذشت سالی دویست — تو گفتی که اندر جهان شاه نیست

نکردند یاد این از آن آن از این — بر آسود یکچند روی زمین

سکندر سگالید از اینگونه رای — که تا روم آباد ماند بجای

نخستین اشک بود از نژاد قباد — دگر گرد شاپور خسرو نژاد
دگر بود گودرز از اشکانیان — چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ — چو آرش که بد نامدار و سترگ
چو زو بگذری نامدار اردوان — خردمند و با داد و روشن روان
چو بنشست بهرام از اشکانیان — ببخشید گنجی به ارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ — که از میش بگسست چنگال گرگ
ورا بود شیراز با اصفهان — که داننده خواندیش مرز مهان
باصطخر بد بابک از دست او — که تنین خروشان بد از شست او

باقی سرگذشت اردوان و اردشیر است و شک نیست که فردوسی از اسامی اشکانیان بیش از این میدانسته و در کتبی که اساس و مأخذ شاهنامه بوده و حکیم امجد پیش نظر داشته بیشتر از هشت نفر از اشکانیان را نام برده‌اند تا در نظم ذکر بعضی اسمها اسباب صعوبت و اشکال و سستی شعر میشده از آن در گذشته است ابو علی مسکویه در کتاب تجارب الامم دوازده نفر از سلاطین اشکانی را ضبط کرده بدین صورت

اشک بن اشکان   گودرز بن اشکان   شاپور بن اشکان   گودرز بن اشغانان الاکبر   نرسی اشغانی   گودرز اشغانی   نرسی اشغانی   هرمز اشغانی   اردوان اشغانی   کسری اشغانی   بلاش اشغانی   اردوان اصغر اشغانی

ابو جعفر طبری برخلاف بعضی از مورخین بدون اینکه شعبه اشکانیان را از اشغانیان جدا کند در جائی شانزده نفر از این سلسله را نام میبرد بدین ترتیب

اشک   بهرام   هرمز   فیروز   خسرو اول   اردوان اول پسر یزدوان   خسرو دویم   بلاش دویم   رذی   اشک دویم پسر بهرام   گودرز اول پسر اشغان   گودرز بن فیروز   هرمزان بن بلاش   اردوان دویم از طایفه اشغ   گودرز سیم   اردوان سیم

در جای دیگر ده تن را نام میبرد بدین صورت

اشک پدر دارای اول   اشک بن اشکان   شاپور بن اشکان   خسرو اول پسر اشکان   باترن (شاید بیژن باشد)   خسرو دویم   اردوان اول   کوسترا   بلاش   اردوان دویم

مسعودی در مروج الذهب از ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی و او از عمر کسری نقل کرده و

یازده تن از اشکانیان را اسم برده بدین ترتیب

اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اس بن الجبار بن سیاوش بن کیکاوس پادشاه اشک بن شاپور بن اشک گودرز بن اشک بن اردوان اشغان نوزر بن شاپور شاه ابن اشک شاه گودرز بن نوزد نرسی بن نوزد هرمز بن نوزد اردوان بن هرمز بن نوزر کسری بن اردوان بلاش بن کسری اردوان بن بلاش

صاحب خلاصة الاخبار دو شعبه را تفکیک نموده از اشکانیان چهارده نفر را نام میبرد بدینصورت

اشک پسر دارا شاپور پسر اشک بهرام پسر شاپور بلاش پسر بهرام هرمز دویم پسر بلاش نرسی یا انوش دویم پسر بلاش فیروز پسر هرمز بلاش سیم پسر فیروز خسرو پسر بلاش بن نرسی بلاش چهارم پسر فیروز بن هرمز اردوان اول پسر بلاشان

از اشغانیان هشت نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دویم پسر اشغان فرو بلاش پنجم گودرز اول بیژن پسر گودرز گودرز دویم پسر بیژن نرسی سیم پسر بیژن اردوان سیم پسر نرسی

صاحب روضة الصفا در ضمن تاریخ ملوک الطوایف سلاطین اشکان را دو شعبه نموده از شعبهٔ اول که معروف باشکانیان میباشند یازده تن را نام برده باینصورت

اشک شاپور بهرام بلاش هرمز انوش فیروز بلاش دویم خسرو بلاش سیم خسرو دویم بلاش سیم اردوان

از شعبهٔ دویم که اشغانیان باشند شش نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دویم بلاش گودرز بیژن گودرز دویم اردوان سیم

صاحب تاریخ جعفری نیز همین هفده تن را نام برده بدون اینکه آنها را دو طایفه نماید

غیاث الدین خواندمیر صاحب حبیب السیر نیز چون اکثر مورخین اشکانیان را دو شعبه نموده از شعبهٔ اول که اشکانی باشند یازده نفر را اسم میبرد بدینصورت

اشک بن دارا شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش نرسی بن بلاش مشهور بانوش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بلاش بن فیروز اردوان اول پسر بلاش

از شعبه

از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند شش تن را نام برده باین ترتیب
اردوان دویم پسر اشک خسرو دویم کودرز اول پسر بلاش بیژن پسر کودرز کودرز دویم
پسر بیژن اردوان دویم پسر نرسی
صاحب ناسخ التواریخ نیز سلاطین اشکانی را دو شعبه کرده از سلسلهٔ اول که اشکانیان
باشند یازده نفر را اسم میبرد بدین صورت
آشک بن اشکان شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش
نرسی بن بلاش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بن نرسی بلاشان بن بلاش بن
فیروز اردوان بن بلاش
از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند هشت تن را اسم برده باین ترتیب
اردوان بن اشغ خسرو بن اشغ بلاش بن اشغان کودرز بن بلاش بیژن بن کودرز
کودرز بن بیژن نرسی بن بیژن اردوان بن نرسی
سایر مورخین عرب و عجم نیز همینطور ها گفته و نوشته ما احتراز از تکرار را همین قدر
اقتصار نمودیم اما مورخین فرنک که باسناد علمی تاریخ از قبیل مسکوکات و الواح و
سایر آثار متمسک و مستند میباشند سی و چهار و سی و پنج نفر را نام میبرند و گاهی عدهٔ
این طبقه را بسی و هفت و سی و هشت میرسانند و در مؤلفات آنها از پادشاهان
اشکانی یا پارت اسامی مسطور در ذیل ثبت است
آرساس یا آرشاک که اشک اول باشد تیریداد اول که تیرداد باشد آرتابان
اول که اردوان باشد فراآپاتس یا فراآپاتوس فراآت اول که فرهاد باشد
متریدات اول که مهرداد باشد فرهاد دویم اردوان دویم مهرداد دویم
ناسیکرتس سیناآترسس یا سیناترس فرهاد سیم مهرداد سیم اردس یا ارد
اول فرهاد چهارم فراآتاسس یا فراتاس اردس دویم ونونس اول اردوان
سیم تیریدات که تیرداد باشد اردوان چهارم واردانس یا واردان کودرز
ونونس دویم ولوگازس یا ولوژزس یا ولوژذ اول فیروز خسرو ولوژز دویم
ولوژز سیم اردوان پنجم پاکوروس ولوژز چهارم ولوژز پنجم ولوژز ششم
اردوان ششم

و باید دانست

وباید دانست این طبقه بترتیبی که اسامی آنها نگاشته شد خلفاً عن سلف ولایت عهد
یافته و سلطنت نکرده اند بلکه یکوقتی دو شعبه پادشاه شده هر شعبه در قسمتی از ممالک ایران
ومضافات حکم رانده وبعضی با بعض دیگر معاصر بوده واینست که مورخین عرب و عجم
آنها را دو شعبه نموده یکی را اشکانیان ودیگری را اشغانیان گفته وچندان غلط
نرفته اند نهایت استقصا وتحقیقی بسزا نکرده یا راه واسباب انکار نداشته وتا همین
حد هم که آمده اند جای تشکر وامتنان وتمجید فراوانست شکر الله مساعیهم ودر آنجا که
ما شرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی را بالاختصاص مینگاریم بسیاری از مبهمات
معلوم واکثر مشکلات حل میشود اگر توفیق رفیق باشد وحضرت باری عز اسمه وجل ذکره
مدد نماید

اما القاب سلاطین اشکانی پوشیده نیست بلکه مقرر وطبیعی است که ابتدا این سلسله مثل
سایر ملل که حائز رتبه ومقام منیع سلطنت شده در بدو امر چون بدرستی استقرار و
استقلالی نداشته چندان در فکر القاب وامور دیگر راجع بتزیینات وبروز شأن و
عظمت است نبوده فقط بتشیید مبانی دولت وسلطنت پرداخته بعد از استحکام دعایم
وارکان پادشاهی واعلای لوای شوکت وحشمت وفراغتی بالنسبه بخیال اظهار تجبر
وجلال ونشر القاب شامخه وامتیازات جلیله افتاده اند مثلاً سلاطین اولیه اشکانی
فقط خود را علاوه بر اسم خاص آرشاک شاه میگفته اند پس اولین لقب آنها همین آرشاک است
که آرساس یا اشک اسم سر سلسله وبانی ومؤسس اساس سلطنت اشکانیان باشد و
این سلسله محض احترام اشک اول تا آخر همه خود را باین اسم ملقب ساخته پس اشک یا آرشاک
یا آرساس در این سلسله مثل قیصر است در سلسله قیاصره وکسری در اکاسره وتبع در تبابعه و
امثال آن وبعد از آنکه قدری اشکانیان صاحب قوت واستقلال شدند لفظ کبیر را ضمیمه
لقب مزبور نموده خود را آرشاک شاه کبیر گفتند چون قدری اقتدار زیادتر شد یک کلمه
جلیل هم بر کبیر افزوده آرشاک شاه کبیر جلیل شدند همینکه بکمال قدرت وتمکن
رسیدند خود را پادشاه پادشاهان نام دادند وگفتند پادشاه پادشاهان آرشاک
شاه کبیر جلیل وما شرح این مختصر را با بسطی لایق در فصل ذیل که در باب اوان حصول اقتدار
سلاطین اشکانی است خواهیم نگاشت انشاء الله تعالی

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی همینکه
بکمال قدرت رسیدند وبسط مملکتشان زیاد
شد خود را برادر ماه وآفتاب خواندند وگفتند
این دو نیر را نسبتاً باین هم اکتفا ننموده لقب
تئوس یعنی خدائی بخود دادند وبعضی گویند
یونانیها تملقاً این لقب را بمهرداد اول داده اند
وبر خلاف اول دولت که سادگی اختیار کرده
بودند تمام تجملات سلاطین کیان را قبول
نمودند وبعد از مرگ باحترامی آنها را در دخمه
میگذاشتند که مافوق نداشت
مورخ دیگر مینویسد از سلاطین آسیا جز
پادشاهان ایران کسی خود را شاهنشاه
نمینامید واین کلمه مرادف است با امپراطور
که معمول فرنگ است وغیر از سلاطین ایران
هر کس این لقب را اختیار کرده ظرف
استهزا شده چنانکه بعضی سلاطین یهود
بیت المقدس برای تخفیف اشکانیان این
لقب را بخود دادند مسخره شدند واشکانیان
از سلطنت مهرداد ششم پادشاه اشکانی
خود را شاهنشاه خواندند وقبل از
آن قدرت وبسط ملک ایشان نبود که
باین مرتبه افتند واز ملوک الطوایف
وسلاطین خارجه هم تا آنوقت ملاحظه
میکردند ونمیخواستند آنها را برنجانند

برمطالعه کنندگان مخفی نماند که آرساس یا اشک را مخصوصاً ارامنه آرشاک میگویند و هم
اکنون در این ملت بسیاری موسوم به آرشاک میباشند

فصل هفتم
در اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی

از تتبع در اخبار و سیر و مسکوکات و غیره مستفاد شده که پادشاهان اشکانی ابتدا
خود را سلطان اعظم یا پادشاه کبیر یا شاهنشاه نخوانده چون دوره سلطنت بمهرداد اول
پادشاه این سلسله رسید نوبه ملک الأعظمی بدرش زدند و صادقترین شاهد این
مدعا خطوط منقوشه در مسکوکات آنهاست پس از پادشاه اول تا پنجم حال سلاطین اشکانی
حال مشایخ اعراب و رؤسای غارتگر قبایل بوده است و با رؤسای طوایف دیگر که غیر پارث
بودند در دفع سلوکیدها معاهده داشتند و چون در دست قوت نگرفته اگر اظهار مزیت و
رجحانی میکردند رشته موافقت گسسته میشد و امر جلوگیری سلوکیدها مختل میگشت
از این رو میبایست خود را در عرض سایر رؤسا دانسته با آنها اظهار خواجه تاشی نمایند
و بمعاونت آنها از عهده خصم قوی برآیند بعلاوه تا زمان پنجمین پادشاه اشکانی شعبه
از یونانیها با کمال قدرت در باختر و ترکستان و افغانستان سلطنت میکردند و ممکن نبود
اشکانیان خود را شاهنشاه نامند نیز از باب خبر دانند که در سال دویست و چهل و
هفت قبل از میلاد سلوکوس کالینیکوس پادشاه سلوسی شام بمملکت پارتی حمله نمود
و با تیری داد (تیرداد) اول که دویمین پادشاه اشکانی بود مصاف داده او را منهزم ساخت
پادشاه اشکانی بطایفه اسکیت پناه برد اما چون در مقر سلطنت سلوکوس کالینیکوس و
بعضی از بلاد دیگر او انقلاب و شورشی روی داد مجبوراً با تیری داد صلح کرده و ظن قوی آنکه
اگر این سانحه سانح نمیشد دیگر دست اشکانیان بکنگره قصر رفیع سلطنت نمیرسید
همچنین در سال صد و شصت و پنج قبل از میلاد آنتیوکوس اپیفان پادشاه دیگر سلوسی
با جنود نامعدود بسمت مشرق مملکت خود راند و با آرتابان (اردوان) اول پادشاه اشکانی
جنگ کرده او را بطرف گرگان و جنگلهای مازندران گریزانده و دواند بعد عهد مودتی
باهم بستند و بموجب آن اردوان شاهنشاهی آنتیوکوس اپیفان را تصدیق نموده و
متعهد شد قشون خود را با عساکر شاهنشاه سلوسی همراه نماید متفقاً بر پادشاه

یونانی

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

دسترسی شما به این صفحه منع میباشد

سکهٔ دیگر باز روی آن مثل سکهٔ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته و نیک را بدست گرفته نیک گل و بوته و عصای سلطنتی بفرهاد تقدیم مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر فرهاد است و در عقب آن عقابی میباشد که تاج افتخاری در منقار دارد و بر سر او میگذارد پشت سکه اشک اول نشسته عقب او نیز عقابی است که تاج افتخار در منقار دارد

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه صورت گاوی کوهانه دار در سم شده

سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است در جلو آن ستاره و در عقب عقابی میباشد که تاج افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته و در عقب او صورت ستاره ایست

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سکه صورت شکل بالداری از جنس ربالنوعها ذکور نقش کرده اند

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است در پشت آن صورت اسفنکس میباشد که در عربی به ابوالهول ترجمه کرده اند

سکهٔ دیگر روی آن باز سر فرهاد چهارم است در جلو آن ستاره و ماه و در عقب نیک با تاج افتخار دیده میشود پشت سکه لوح خشنی است و اشک اول نشسته در عقب او ستاره میباشد

سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد چهارم است و در جلو آن ستاره و ماه و در عقب عقابی که تاج افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری میباشد که تاج کنگره دار دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق و در پشت آن صورت ملکه ایست که تاج بر سر دارد

سکهٔ دیگر که مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ سابق است و پشت آن صورت آکیتاس که ربالنوع عدالت باشد ترازو در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن معلوم نیست که همان لوح است با تغییری دارد ذانیفرم در این لوح دیده میشود و آن سر شکلی است از ارباب انواع از ذکور با سر دو صورتی که سر ژانوس باشد و ژانوس از سلاطین بسیار قدیم رُم بوده و ارباب خبر از تاریخ و ترجمهٔ حال او بیخبر

بجبر میستدند

سکهٔ دیگر که از فرهاد چهارم یا از شخص غاصبی است که در آن زمان بناحق سلطنت کرده روی سکه سر یکنفر پادشاه است که نیم تاج دارد پشت سکه همان پادشاه نشسته جلو او صورت فرشتهٔ شهر نیست با تاج افتخار که علامت نصرت میباشد و عصای سلطنتی این سکه در زمان فرهاد چهارم ضرب شده لکن صورت شبیه بفرهاد نیست

سکهٔ دیگر روی آن سر تیرداد دویم است که با فرهاد چهارم معاصر بوده در پشت سکه همین پادشاه نشسته با نیك و عصای سلطنتی

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه تیرداد روی تخت نشسته جلو او فرشتهٔ شهری رسم شده که تاج کنگره دار برسر دارد و تاج افتخار که علامت نصرت میباشد با عصای سلطنتی در دست اوست

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح با صورت اشك اول که نشسته

سکهٔ دیگر که روی آن فراآتاسس میباشد با نیم تاج و غدهٔ روی پیشانی در پشت سکه همین پادشاه نشسته صورت فرشتهٔ شهری تاج افتخار باو میدهد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت اشك اول که نشسته و کمانی در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن صورت فراآتاسس است و در هر طرف آن نیك میباشد که تاج افتخار بسر او میگذارد پشت سکه همان شرح است با صورت اشك اول نشسته

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت سکه زنجیره های مدور از نقطه و پادشاه روی اسب سوار است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت آن همان زنجیره و شکل زنی که تاج افتخار علامت نصرت [در دستش] دارد و در قربانگاه قربانی مینماید

سکهٔ دیگر روی آن سر فراآتاسس است با نیم تاج در جلو آن نیك میباشد که تاج بر سر او میگذارد پشت سکه سر موزا مادر فراآتاسس است که نیم تاج بر سر دارد و باز در جلو او نیك است که تاج بر سر او میگذارد

سکهٔ دیگر روی آن سر فراآتاسس است و در طرفین آن نیك میباشد که تاج افتخار بر سر او میگذارد

در پشت

در پشت سکه سر موزا با نیم تاج دیده میشود در عهد این پادشاه در مسکوکات تفصیلی که نوشته
میشد موقوف و متروک میشود و بجای آن زنجیره از نقطه قرار میدهند
سکه دیگر روی آن سر ناپارس پادشاه باختری الاصل است با تاج و در عقب آن دو حرف پهلوی
و پشت سکه صورت اشک اول است سانا پارس ظاهراً ابر فرآآتاسس یاغی بوده
سکه دیگر روی آن سر ارود دویم است با تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته کمان و عصای
سلطنتی در دست دارد
سکه دیگر روی آن سر ونونس اول است با تاج در پشت سکه صورت نیک است در یک دست تاج
افتخار و در دست دیگر شاخه از نخل دارد که نشانه نصرت است
سکه دیگر مثل سکه پیش است و پیدا است که روی سکه فرآآتاسس و موزا مجدداً ضرب شده
سکه دیگر روی آن سر ونونس اول با نیم تاج و در پشت سکه صورت نیک است با شاخه نخل که
علامت نصرت میباشد
سکه دیگر مثل سکه پیش است و باید دانست که ونونس بسبک رومیها تربیت شده و تا زمان
او اسم هیچ پادشاه از سلاطین اشکانی روی سکه نقش نشده مگر اسم ارودس و پاکوروس
سکه دیگر روی آن سر اردوان سیم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته
رب النوعی از جنس اناث شاخه نخلی که علامت صلح و رفاهیت است باو میدهد و رب النوع
دیگر از جنس ذکور زانو زده تاج افتخار باو عرضه میدارد
سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش و در پشت آن صورت اردوان است نشسته از صورت فرشته
شهری که شاخ حیوان در دست دارد شاخه نخلی دریافت مینماید
سکه دیگر روی آن سر اردوان است بطور مستقبل و نیم تاجی دارد در پشت سکه صورت همین
پادشاه است سواره از شکل فرشته شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار که
علامت نصرت است دریافت مینماید
سکه دیگر روی اردوان است با نیم تاج و در پشت آن نیز صورت همین پادشاه است نشسته
سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت آن صورت سر کیفرند دیده میشود
سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت سکه کاهن ایست شبیه بگلدان دسته دار
در عهد اردوان سیم نقش و خط سکه رو ببدی شدن و صنایع رو بکشتن گذاشتند و رفته رفته طوری
میشود

میشود که بعد از صد سال دیگر خطوط مسکوکات خوانده نمیشود

سکهٔ دیگر روی آن سر واردانس اول است با نیم تاج و غدهٔ پیشانی در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از فرشتهٔ شهری که شاخی در دست دارد تاج افتخار که علامت نصرت است دریافت میکند

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بدون غدهٔ پیشانی و در پشت آن همان لوح است ولی ضایع شده و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ پیش و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری است روی تخت نشسته شاخ که علامت وفور نعمت است در دست دارد

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است

سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ سابق در پشت سکه صورت نیک میباشد که تاج افتخار در دست دارد زنجیرهٔ مربعی نیز از نقطه در آن ملاحظه میشود

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت عقابی است تاج افتخاری در چنگال نگاهداشته و همان حاشیهٔ مربع در این سکه هم دیده میشود

سکهٔ دیگر روی آن سر گودرز است با نیم تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از دست صورت فرشتهٔ شهری که شاخ علامت فراوانی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک اول که نشسته است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت سر ملکه که تاج دارد و در دور آن زنجیره از نقطه میباشد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن صورت پادشاه است که در قربانگاه قربانی میکند و همان زنجیره را هم دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن در قسمت بالای صفحه شکل آرتمیس ملکهٔ هالیکارناس دیده میشود که تیر و کمان در دست دارد و همان زنجیره هم در این روی این سکه هست

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه سر مردی است با نیم تاج و ریش کمی دارد

و همان

وهمان زنجیره نیز در آن دیده میشود

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد و در پشت آن سکه صورت اشك اول است نشسته

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است

سکهٔ ونونس دویم هیچ دیده نشده

سکهٔ دیگر روی آن سر ولگاوس یا ولوژز اول است با غدهٔ پیشانی در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه همان شرح است با صورت اشك اول که نشسته است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه صورت سر اسب رسم شده

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سر پادشاه حروف (ول) بخط عبری نوشته شده

سکهٔ دیگر که روی آن سر وارداتس دویم با نیم تاج و غدهٔ پیشانی است در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن سر وارداتس میباشد بطور مستقبل که نیم تاج دارد و در هر طرف آن صورت ستاره است در پشت سکه صورت اشك اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس دویم با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری شاخهٔ نخلی دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشك اول که نشسته است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد پشت سکه کاوسوس که عصای آپلن باشد و بال در سر عصا دیده میشود و زنجیرهٔ مربعی هم از نقطه دارد

سکهٔ دیگر روی آن سر پاکوس دویم است با نیم تاج خیلی جوان بنظر می آید در پشت سکه صورت همین پادشاه است از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه همان شرح معمولی اما لابقرهٔ و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت ظرفی میباشد

سکهٔ دیگر باز روی آن سر پاکوروس است که کمی ریش دارد و کلاه خود بر سر گذاشته در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و پشت سکه شرح معمولی و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهر است

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان چهارم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری نیم تاجی که در حالتیکه باز است دریافت میکند

سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با نیم تاج در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهری است

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بطور مستقبل و پشت آن مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاجی که سه کنگره دارد در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری میباشد که تاج افتخاری بدست گرفته

سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با کلاه خود توپی زره دار در پشت سکه شرح معمولی میباشد ولی ضایع شده و صورت اشک اول است که نشسته در اواخر سلطنت خسرو ولگازس نامی خیلی سکه های چهار درهمی زده ولی معلوم نیست که در کدام ناحیهٔ مملکت حکمرانی داشته

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم است با نیم تاج در پشت سکه بخط عبری مخلوط با یونانی نوشته شده (مزدت ملکا) و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه سر هرقل با سر یکی از ساتراپها است چه تاج ندارد و سر برهنه است چون وضع سکه مثل سایر سکه ها نیست ممکن است یکنفر از حکام مهرداد چهارم ضرب کرده باشد

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم با اردوان چهارم است پشت سکه ضایع شده و صورت اشک اول در آن نشسته نقش است

سکهٔ

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است

ایضاً سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت عقاب میباشد

سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه ببر سکهٔ پیش در پشت سکه صورت گاومیزی است کوهان دار و بالای آن صورت ماه است

سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس سیم است با تاج و در اطراف آن چیزی است مانند حلقه در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصا در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر سکهٔ پیش است در پشت سکه بخط یونانی تاریخ نوشته

سکهٔ دیگر روی آن سری است در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری است نشسته با نقاب

سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس سیم است در پشت سکه لوحی است ضایع شده و صورت فرشتهٔ شهری است نشسته شاخ نخلی در جلو دارد

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته و شرحی که روی سکه نوشته شده لایقرء میباشد

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر حروف واو و لام عبری است و در پشت سکه صورت عقابی نقش شده

سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم است با کلاه خود و توپی زره از عقب افتاده در پشت سکه صورت همین پادشاه میباشد نشسته و از فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر صورت فرشتهٔ شهری

سکهٔ دیگر روی آن سر است با خود و توپی زره

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری است نشسته تاج افتخار و شاخی در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم میباشد و در پشت آن سکه علامتی مذهبی است

و بخط عبری نوشته شده است (ولکشی ارشک ملکین ملکا)

سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس پنجم است که صورت آن بطور مستقبل دیده میشود و زلفهای مجعد از دو طرف دارد در پشت سکه علامت سکهٔ پادشاه پیش نقش شده و همین پادشاه نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری که عصائی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است اما بطور نیم رخ و پشت سکه مثل پشت سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن باز سر ولگازس پنجم است و صورت آن مستقبل و در پشت سکه نوشته شده (ولکشی ملکا) و خطی است بزبان یونانی ولی ضایع شده و صورت ارشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس ششم است با کلاه خود و توپی نیزه در پشت آن علامت خطی است نامعلوم و مثل پشت سکهٔ اول و دوم ولگازس پنجم میباشد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سر پادشاه حروف واو و لام عبری نوشته اند در پشت سکه صورت ارشک اول است با خط یونانی غیر معلوم

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان پنجم است با کلاه خود و در پشت سکه نوشته شده (هربه ملکا) و بعضی خط یونانی که ضایع شده با صورت ارشک اول که نشسته

سکهٔ دیگر روی آن سر آرتاوازدیس است با کلاه خود و توپی نیزه دار در پیش آن شخص دو شاخه است در پشت سکه بخط عبری نوشته شده (ادبزه ملکا) و این خط ضایع شده و صورت ارشک اول است نشسته و ظاهراً آرتاوازدیس از حکام اشکانیانست

این بود سکه های معتبر که از اشکانیان بدست آمده و ملاحظاتی در این مسکوکات است که ذکر آن موجب توضیح و فهم بعضی مطالب میشود و آن ملاحظات این است

سکه های مهرداد دوم و مهرداد از نقرهٔ خالص بوده اما مسکوکات سلاطین بعد کم و زیاد بار داشته و اینکار را مخصوصاً و حسب المصلحه کرده اند بعلاوه چنانکه ذکر شد ظرافت سکه هم کاسته شده اگرچه صورت ظاهر آن همانست چنین بنظر می آید که مادامیکه عملجات دار الضرب اشکانی یونانی بوده سکه ها با ظرافت و قشنگ ضرب میشده همینکه کارگرها را تغییر داده از خودشان اشخاص را بکار واداشته اند بواسطهٔ عدم مهارت در صنعت از ظرافت و قشنگی افتاده است

از سکه های ملل غالباً آداب و رسوم آنها بدست می آید و اگرچه از این مسکوکات اشکانیان این مقصود

کمتر حاصل

کمتر حاصل میشود ولی باز چنین نیست که بکلّی فاقد فواید منظوره باشد
اشکانیان از سه محل آداب و رسوم خود را اخذ کرده اند یکی از اجداد اسکیث خود که تورانی
بودند دیگر از طوایف ایرانی و بنی آشور که قرنها آداب و رسوم آنها در آسیا شایع بوده
سیم از یونانیها که همراه اسکندر بایران آمده و در اینجا مانده بودند و از آداب و رسوم
این هر سه قوم روی سکّه های آنها آثار مشاهده میشود

صورت اشک اوّل موسّس اساس سلطنت اشکانیان که روی اُمفالُس کشیده اند به آپلُن
تقلید کرده که صورت او را در شهر دلف روی اُمفالُس قرار داده بودند و بر ژوپیتر که در
سکّهٔ اسکندر کبیر روی تخت جای دارد و این دلیل حرمتی است که اخلاف اشک اوّل نسبت
باو منظور میداشته اند و باید دانست که در تمام سکّه های سلسلهٔ سلوکید آپلُن دیده
میشود که روی اُمفالُس نشسته جمیع پولهای یکدرهمی و چهاردرهمی سلاطین اشکانی از اوّل
تا آخر بیک شکل است و در اکثر صورت اشک اوّل دیده میشود

اغلب سلاطین اشکانی وقتی بتخت سلطنت جلوس میکرده ریش داشته اند و نقّاشهای این
طایفه آنقدر ماهر بوده که اختلافاتی که بعدها در بشره پیدا میشده ظاهر ساخته
در سکّه ها محسوس نمایند

در مسکوکات اشکانیان ابتدا تاریخ نگاشته نمیشده بعدها باینصرافت افتاده اند
چنانکه در مسکوکات مصرحا نشینهای ارود سال ضرب دیده میشود و در پول چهاردرهمی
این پادشاه علاوه بر سال ضرب ماه نیز نقر و ثبت شده

تاریخی که اشکانیان معمول داشتند تاریخ یعنی سلوکیدی (اسکندری) بوده و آن تاریخ چون شمسی نبوده
تطبیق آن با تاریخ میلادی مشکل است فقط میتوان گفت سال صدم تاریخ سلوکید
مطابق است با سال دویست و سیزده یا دویست و دوازده قبل از میلاد

سال اشکانیان دوازده ماه بوده و اسامی آن از اینقرار است دیوس آپلاوس
اُدیناوس پریتیوس دیستروس ژانتیکوس آرتمیزیوس دازیوس
پانموس لوئوس گرپیاوس هیپربرتاوس و یکماه فوق العاده در هر چند
وقت یکبار بملاحظهٔ فصول اختیار مینموده اند چون ماه این طایفه قمری بوده و با فصول
سازش نداشته میبایست هر سه سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی و فصول موافقت پیدا

و اینماه زیادی را آپلی موس مینامیده اند

بعقیدهٔ اکثر مورخین با تحقیق در اواخر مائهٔ اول میلادی سلطنت اشکانیان منشعب بشعبات شد و هر شعبه که در تحت شاهزادهٔ از شاهزادگان اشکانی بود خود را مالک بالاستحقاق تخت و تاج سلطنت میدانست و از آن وقت پادشاهان اشکانی اسم خود را نیز روی سکه ها نقش کردند و الا قبل از آن فقط اسم اشک اول را رسم مینمودند و از وقتی که اسامی اشخاص سلاطین اشکانی روی مسکوکات دیده شد شرح معمولی سکه از اسم پادشاه و دار الضرب و غیره بخط پهلوی نیز نگاشته آمد و بزعم بعضی در آنزمان دیگر اشکانیان زبان یونانی نمیفهمیدند اما پیش از آن این زبان زبان علمی و رسمی اشکانیان بود

بعضی گفته اند تا قبل از فتوحات مهرداد و استیلای اشکانیان خط و نقش مسکوکات آنها یونانی بوده که این طایفه حرف میزده اند اما این عقیده ضعیف بلکه واهی است

لقب فیل هلن که اول دفعه در روی سکه فرآپاتس دیده میشود علت را برخی این نوشته اند که بعضی از شهرهای یونانی که در تحت تملک پادشاه اشکانی بودند چون مورد مرحمت پادشاه شدند این لقب را بپادشاه خود دادند

بعضی از مورخین و آنهائیکه در علم مسکوکات مهارت دارند تیگرونس [میپسندید] در آسیای صغیر و شامات باجازهٔ پدر خود لقب پادشاهی اختیار کرده و سکه هائیکه باسم این پادشاه دیده میشود در رد و مملکت مذکوره ضرب شده

صورت لنگری که در بعضی از سکه های اشکانی دیده میشود تقلید بسلاطین سلوکیدا است چه این سلسله این آلت را در اسلحهٔ خود نقش مینموده و اغلبی از پادشاهان آسیای مرکزی در مسکوکات خود صورت لنگر را قرار داده اند و برآمدگی روی پیشانی ارودس را نیز بعضی از اخلاف او پیروی کرده اند

بعقیدهٔ جماعتی از مطالب مهمهٔ تاریخ اشکانیان یکی اینست که سه پادشاه یعنی پاکوروس و آرتابانوس و ولگازس در یکوقت سلطنت کرده و باهم معاصر بوده اند بنا بر این لازم دانسته اند که بعلاوهٔ اسم اشک که حسب الرسم در مسکوکات رسم میشد اسم شخصی خود را نیز نقش نمایند تا اسباب اشتباه نشود و در صورت غفلت از این مطلب شک نیست که مطالعه کنندگان دوچار التباس خواهند شد

در سکه‌ها هر وقت صورت ماه و آفتاب مشاهده شود ظاهراً کنایه است از اینکه پادشاه
خود را سلطان المشرق والمغرب میدانسته و بعضی تصور کرده اند که این بواسطهٔ تبعیت مذهب
عجم و علامت پرستش این دو سیارهٔ متبوعه و تابعه میباشد

گویند بعضی از اشکانیان لقب خدائی بخود داده اند اما در مسکوکات آنها این لقب دیده نشده
بلکه لقب تئوپاتر که بمعنی ابن الله است دیده میشود و اما آنها هم که لقب خدائی قبول کرده
مقصودشان این نبوده که خالق عالم اند بلکه تئوز که برخی خدا ترجمه کرده اند در لاتین به
دیووس ترجمه شده و دیووس انکسی است که بخواست خدا قوی شده باشد و نظیر همین
لقب است خداوندگار که سلاطین عثمانی دارند

صورت دو رب النوع در سکه‌های سلاطین اشکانی دیده میشود یکی صورت نیک که حاکی از [illegible]
صلح است و در زمان مهرداد اول اینصورت را روی سکه نقش کردند و بعد از آن کمتر
پادشاهی است که این صورت را روی سکهٔ خود رسم ننموده باشد و رب النوع دیگر که آنرا طالع
بلد میدانسته اند در روی مسکوکات فرهاد چهارم و سلاطین بعد از و مشاهده میشود و تاج پادشاهی
بپادشاه عصر میدهد و معلوم نیست که این دو رب النوع در ملت پارت قبول عامه بهم رسانیده
باشند بلکه چنین بنظر می آید که ارباب انواع بزرگ یونانی در میان پارتها بیشتر طرف
توجه شده چنانکه صورت آنها را در روی پولهای سیاه اشکانیان که خیلی خشن و بد
ترکیب است و کار خود ملت بی صنعت پارت رسم نموده اند نیز صورت پالاس که بعقیدهٔ
یونانیها رب النوع حرب است با شکل زنی مسلح که منتهای شباهت را به پالاس دارد و از
ارباب انواع جنس اناث یونانیها میباشد در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز و ولگاس
روی سکه‌ها نقش شده

صورت آرتمیس ملکهٔ هالیکارناس در عهد گودرز روی سکه رسم شده همچنین صورت
ژوپیتر که رب النوع است و عقاب و عصای سلطنتی که از خصایص خدای بزرگ
میشمرده اند بدست او میباشد در روی سکهٔ وردانس سیم دیده میشود

و سری شبیه بسر آپلن پسر ژوپیتر در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز روی سکه نقش
کرده اند و ممکن است همان سر آپلن باشد و آپلن را رب النوع آفتاب و نور و صنایع
و ادبیات و طب میدانسته اند

وژانوس

وژانوس و آگیناس که از ارباب انواع یونانیهاست و نمزیس که آنرا رب النوع انتقام میدانسته اند
در سلطنت فرهاد چهارم روی سکه ها رسم شده

نیز در سلطنت فرهاد چهارم و آرتابانوس صورت فرشته پردار از جنس ذکور در روی
سکه ها دیده میشود که خوشهٔ انگوری در دست دارد

و در سلطنت وارادانس صورت فرشته یا رب النوعی از جنس ذکور نقش شده و آن صورت
شاخ حیوانی در دست دارد و دست خود را بطرف سر خود بلند کرده احتمال داده اند این
شکل صورت هادیکرات باشد که او را رب النوع سکوت میدانسته اند

صور هراقلس رب النوع قوت و زوپیس و دیوس کوری فرزند ژوپیتر که اولا نقوش
مسکوکات یونانی بوده در زمان مهرداد اول روی سکه نقش شده است

صورت کادوسه که در روی تمام سکه های اشکانیان نقش شده بعقیدهٔ بعضی متعلق
بهرمس یعنی عطارد است اما بزعم برخی چنین نیست بلکه تعلق به بنك یا ایرن دارد (کادوسه
عصائی بوده است که بر سر آن شکل دو بال مرغ میباشد و دو مار بدور آن بیکدیگر پیچیده اند
و این شکل اختصاص بعطارد داشته و علامت صلح میباشد

اسفنکس را که سر زن داشته و بدن شیر و مصریها ابوالهول ترجمه کرده و میپرستیده اند
احتمال دارد که پارتها هم پرستش مینموده

اشکانیان در وضع سکه اگر پیروی یونانیها و سلوکیدها را نموده اند امری غریب نیست
و نظر آن بسیار واقع شده از آنجمله در اسلام چنانکه چند سکه نزد نگارنده موجود است
که در حکومت زیاد بن ابیه در بیضای فارس ضرب نموده اند خط آنها پهلوی است و
صورت یکی از سلاطین ساسانی هم روی آن نقش شده با اینکه مدتی بود اعراب ایران را
متصرف بودند و حال بر اینمنوال بوده تا در سلطنت هشام بن عبدالملک اموی بصوابدید
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسکوکات را تغییر و ترتیب دادند

در خاتمهٔ این فصل باید تصریح نمائیم باینکه پادشاهان که در تحت تبعیت شاهنشاهان
اشکانی بوده سکه میزده اند و خطبه بنام آنها خوانده میشده و جقه و بعضی شئونات
سلطنتی داشته چنانکه مسکوکات باختریان و سکه های پازرکیان که در فارس سلطنت
داشته اند موجود است و همینطور بوده است حال طایفهٔ هفوا که در کرمان حکمرانی
مینموده

مینموده وسکهٔ از یزد نگارنده دیده که یکطرف آن حک شده ود وطرف دیگر کلمهٔ ایزتو
وسیستم وایزتو همان یزد است وتاریخ سکه مقارن بود با سنهٔ پنجاه میلادی که عصر گودرز
اشکانی است ویزد را آبست که بست باشد وآن شهری است در جنوب سیستان درکنار
رود هیرمند وساحل دریاچهٔ هامون واران نامی سکه میزده ودر عراق عجم سکهٔ دیده شده
که در یک روی آن صورت شخصی است با تاج سرکنگره ودر دو صورت نوشته اند ارتابان
آراق مالکو) یعنی اردوان مالک عراق ودر فسای فارس سکهٔ ضرب شده که در یک روی آن
اسم فسا رسم شده ودر روی دیگر اسم هرمز ودر هرات نیز شخصی فرهاد نام سکه میزده و
خود را آرتیرکاناساها میخوانده یعنی شاه آرتاکن وآرتاکن همان آرتی واریای عجم ویونان است
وسکهٔ دیگر از همدان دیده شده که روی آن نگاشته اند ارود مدائی ودا هیورجا یعنی
ارود پادشاه مد ودهستان وسکه های دیگر هم یافت شده که مسلما از عهد اشکانیان است
وذکر آن موجب تطویل بلاطائل

پس از نگارش این ملاحظات ما توضیح مطالب وتکمیل مقاصد را بشرح ذیل پرداخته گوئیم
اسکندر کبیر چون بر ممالک ایران دست یافت جمعی کثیر از مردم یونان را کوچانیده در
اقطار ایران سکنی داد بعد از وخلفای او هم مادامیکه حکومت این نواحی را داشتند این نظر
او را پیروی نمودند بنابراین در شهرهای بزرگ عراق عرب وشامات وآسیای صغیر و
ایران وترکستان بلکه تا حدود هندوستان مهاجرین یونان جای گرفته بودند واینان
در تربیت وتمدن بهیچوجه با ملت پارت واشکانیها طرف مقایسه ونسبت نمیشدند
چه ملت یونان در آن دوره از حیثیت علوم ومعارف وحرف وصنایع وفنون نظامی
وآداب قشون کشی اعم از اینکه بحری [illegible] باشد باندازهٔ [illegible] با ایرانیهای قدیم هم نسبتی نداشتند
تا چه رسد به پارتها که از حلیهٔ این مزایا بکلی عاطل بودند وآنجا که هیچ دولت وسلطنتی را
از وجود هنرمندان عالم وکاردانان عاقل وصاحب صنعتان ماهر ونویسندگان کافی
گریزی نیست آنجماعت یعنی یونانیهای متمدن طرف ملاحظه واحترام اشکانیان گردیدند
وبامتیازاتی خاص اختصاص یافتند ورعایتها از آنها دیدند از جمله در بلاد عظیمه از قبیل
سلوسی وبابل ودر سایر امصار ومدائن که بیشتر سکنهٔ آن یونانی بود سلاطین اشکانی
حاکم مقتدر بحکومت نمیفرستادند بلکه آن شهرها را اختیار داده که مجلس بلدیه برای رتق

وفتق

وفق امور خود ترتیب دهند و محتاج بوجود شخص حکمران نباشند بنابراین اماکن و آبادیهای
یونانی نشین تقریباً بوضع جمهوری سر میبردند و اشکانیان تصدیق آنها کرده بودند
و مؤید این مطلب آنکه بعضی سکه‌های اشکانی که در دست داریم در یک روی آن صورت شخصی است
نیم تن با تاج و این علامت سلطنت است و در روی دیگر شخصی نشسته را نقش کرده اند که
ملبس بلباس مشرق زمینی است و کلاه فریژی بر سر دارد و اینکلاه علامت جمهوری میباشد دیگر آنکه
محض دلجوئی یونانیها نه بعلتی که سابق ذکر شده سلاطین اشکانی خود را فیلهلین یعنی محب
یونان میگفتند و کثر سکه یونانی دیده میشود که اینکلمه در آن نقش شده باشد دیگر آنکه لقب
اپیفان را که بمعنی جلیل و از القاب سلوکیدها و اصلاً یونانی است محض همرنگی و خوش آمد آنها
اختیار کرده چنانکه از سلطنت مهرداد اول تا انقراض سلسلهٔ اشکانی همهٔ سلاطین ملقب به
اپیفان بودند اما اینکه خطوط سکه‌های اشکانی یونانی و عبارات آن نیز بلغت اهل همان
مملکت است دو جهت دارد اول آنکه خط و زبان یونانیهای عالم قهراً خط و زبان رسمی اشکانیان
شده بود چه خود چنانکه گفتیم خط و سوادی نداشتند و جهت دیگر باز همان استمالت
یونانیها بود و مزیداً للتوضیح گوئیم آنچه از مسکوک اشکانی دیده میشود خطوط آن
جمله یونانی است و سکه که بخط دیگر باشد کمتر یافت شده و در کتابی مخصوص معرفت سکه‌های
قدیم در لندن در سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت میلادی طبع نموده اند تصریح باین
مطلب شده و علت را نه تنها مستضعفین از اهل علم بلکه محققین ندانسته و در شبهه و
حیرت مانده و اعتراض کرده اند که اشکانیها با وجود آنکه میخواستند بواسطهٔ منتسب بودن
خود بدودمان کیان خویش را اصیل و نجیب سازند و بتألیف قلوب ایرانیان پردازند چه شده است
که در نقش سکه‌های خود از خط کیانی یا ایرانی اعراض کرده خط یونانی را اختیار نموده بلکه
عبارت سکه‌های آنها نیز بزبان یونانی است غافل از اینکه اسکندر و خلفای او در مدت
تملک و سلطنت ایران از خط و زبان کیان محض مصلحت خود چیزی باقی نگذاشتند و همت
خود را مقصور برین داشتند که ذکر کیان را بر طاق نسیان گذارند مآثر و آثار آنها را محو و نابود
سازند و نام آنها را از ذهنها اندازند تا ذیحق بودن خود شان در ممالک ایران نضج و
قوامی گیرد و ایرانیان نام سلاطین خود و اعقاب آنها را فراموش کنند و یونانیان با شاهد
دولت دست در آغوش نمایند و نظیر اینکار در متقدمین و متأخرین بسیار اتفاق افتاده

چنانکه

چنانکه در بیست سال قبل فرانسویها در همان وقت که صیت تمدنشان بشرق و غرب رسیده
قصر تویلری پاریس را بهمین قصد و نیت آتش زدند و ارباب خبر دانند که یونانیها علاوه
بر برانداختن ناموس نشان کیان همه موبدها و دستورها و هیربدهای عجم را که علمای آن
زمان بودند مقتول نمودند ابنیه را خراب کردند کتب را سوختند به ضرب و تبدیل سکه‌ها
پرداختند اینست که از سلاطین کیان نادراً سکه بدست افتاده و معدودی از سکه‌های داریك
که داریوش اول است در موزه‌های معتبر فرنگ هست و بهمین جهت بعضی از فضلا که در شناختن
و امتیاز مسکوکات مهارتی دارند گمان کرده‌اند قبل از داریوش اول که دارای کبیر باشد
در ایران سکه نمیزده‌اند و این وهم و خیالی باطل است چه پادشاهی بزرگ مثل کیخسرو که
اکثر از محققین ورا سرسلسله دانسته محققاً سکه میزده در صورتیکه سلاطین مد که پای
تختشان همدان و سلاطین بنی آشور که همسایهٔ سلاطین مد بوده و جزو سلطنت کیان شده
خیلی پیش سکه داشته چگونه کیخسرو بعد از استقلال تمام سکه نمیزده است پوشیده نیست
که سکه‌های داریك را که ذکر شد خیلی پیش از این در همدان یافته‌اند و اگر حالا یکی سکهٔ
کیانی ببینند باید بدانند قلب است اصل نیست چه یهودان که در همدان و عراق عرب سکنی
داشته‌اند از هفتاد سال قبل الی الآن ملتفت شده‌اند که ملل فرنگ میلی مفرط بسکه‌های
قدیم دارند هر چه بوده است شبیه آنها را ساخته و فروخته‌اند

بعضی بر اینند که از سکه‌های اشکانیان آنها که ضرب بلاد یونانی نشین است از قبیل سلوسی
وغیرها بخط و زبان یونانی است بلکه گفته‌اند کلمهٔ فیلهلن یعنی محب یونان نیز در این قبیل
مسکوکات نقش شده و این هم سهوی بیّن است چه مسکوکات بسیار که از اشکانیها بدست
آمده اکثر در اراضی ری و همدان و دامغان و بعضی بلاد خراسان بلکه سیستان پیدا شده
و نقش جمله بخط و زبان یونانی بوده و اگر گویند آن نقود را از سلوسی و امثال آن بآن
اماکن برده‌اند گوئیم دلیل دیگر هست که ابطال این گفته مینماید و آن اینست که آن سکه‌ها
در ظرافت نقش و خوبی خط و شکل باهم فرق و تفاوت محسوسی دارد و چنانکه پیش
اشاره نموده‌ایم معلوم میشود آنها را که ضرابهای یونانی زده‌اند چون در نقاشی و حکاکی
وغیرها مهارتی داشته‌اند بهنر بعمل آورده و از هر جهت ظریفتر است و آنها را که ضرابهای
پارث یا ایرانی بتقلید یونانی ضرب کرده ناهموار و بدنقش است و خطوطشان نیز چندان

خوانا نیست پس شک نیست که عمدهٔ مسکوکات اشکانی بخط و زبان یونانی بوده و
توضیح را گوئیم پادشاهای بی علم و صنعت ایرانی که علم و صنعت کیان را فاتحین پامال
کرده بودند احتیاج بعلم و صنعت یونانیها داشتند پس دبیرشان یونانی ادیبشان یونانی
طبیبشان یونانی صانعشان یونانی معلم نظامشان یونانی عاقله و مدبر امورشان
یونانی بود بلکه بعد از میلاد هر وقت میخواستند اطفالشان را تربیت کنند به رُم و
فلسطین و آن طرفها میفرستادند در اینصورت چگونه رعایت و ملاحظهٔ آن ملت را
ننمایند و اظهار محبت بآنها نکنند و پیرو ایشان نباشند و حال آنکه خود نیز بواسطهٔ
جنسیت یعنی تورانی بودن آن ذوق و فطرت نداشتند که در تربیت اهل علم و صنعت
سعی و کوشش نمایند و از زیر بار غیر بیرون آیند نکتهٔ دیگر نیز هست و از اینست که ملل وحشی
یا نیم وحشی در هر عصر و زمان باقتضای ضعف بصیرت و کوته نظری جامد بوده و سرعت
انتقال نداشته اند و دیر منتقل بعضی مطالب میشده یا اصلا نمیشده بنابراین میتوان
گفت پادشاها ابتدا بضرورت و احتیاج محب یونان و پیروان آن ملت شدند چون قدری
انس برسوم آنها حاصل کردند و بآداب و عادات آنها مؤدب و معتاد شدند فراموش
نمودند که این از بیچارگی بود حالا که قدرت و اختیار داریم بتغییر این اوضاع همت گماریم و این
مطلبی شایع است و نظیر آن بسیار مگر ما خود هنوز در محاسبه و معاملات نمیگوئیم یک
عباسی دو عباسی سه عباسی چهار عباسی مگر عباسی مبلغی نیست که شاه عباس صفوی
قرار و رواج داده نه تنها ما عباسی میگوئیم در ارمنستان بلکه در مسکو همین عقد
متداول است و از همین قبیل میباشد سکهٔ شاهی که در بعضای فارس در حکومت زیاد بن ابیه
ضرب شده و شرح آن پیش گذشت و آنها که در امور عالم نظری دقیق و تدبری بسزا دارند
هیچ استبعاد نمینمایند که در مملکتی زبان و ادبیات و آداب مملکتی دیگر چندی بجهتی
شایع و معمول شود بلکه غیر آن ممنوع باشد مگر در همین ایران سالهای دراز زبان
عربی زبان رسمی نبود آیا در آن سنین فرمانی و رقمی بزبان فارسی نوشته میشد
یک مطلب دیگر هم پادشاها را بر آن میداشت که با یونانیها مهربانی کنند و گرم بگیرند و آن
این بود که خود را مثل آنها اجنبی میدانستند از بیم آنکه ایرانیهای حقیقی بواسطهٔ خارجی
بودن ایشان بر آنها بشورند باستمالت یونانیها میپرداختند که اگر غائله و مخمصه رخ نماید

کمک و رفیق داشته باشند و از عهدهٔ طاغیان بر آیند
ممکن است کسی بگوید پس چرا اشکانیان با یونانیها میجنگیدند در جواب گوییم مقصود ما
از اظهار عقیدهٔ مزبوره و مطالب مسطوره در فوق این نیست که اشکانیان بجنس یونانی
از دل و جان عاشق و مایل بوده البته در جنگ با یونانیهای معاند کمال ایستادگی نموده اند
و در همان وقت رعایای یونانی خود را حسب المصلحه مستمال داشته و سر موئی از جانب
داری آنها فرو نمیگذاشته اند یا اگر دولت فرانسه وقتی بخواهد بموجبی با مراکش
بجنگد رعایای الجزایر خود را باید قتل عام کند یا آنها را زیر بار ظلم و بیحسابی کشد
چنین نیست دشمن را میگدازد و رعیت را مینوازد با آنکه هر دو عرباند حاصل کلام
اینکه سکهٔ اشکانیان تا آخر بجهاتیکه ذکر شد عمده بزبان و خط یونانی ضرب شده و در
اکثر عبارت فیلهلن منقوش است چنانکه وجدان و شهود گواهی میدهد و احدی را
جای انکار نیست

فصل یازدهم
در وضع سلطنت سلاطین اشکانی

سلطنت پادشاهان اشکانی یا پارتها صدر اوانی که باوج عظمت و اقتدار نرسیده
بودند دو صورت و حال داشت یکی نسبت بخود ملت و رعیت پارت که همجنسان آنها
بودند دیگر نسبت با بالاییکه جنساً تورانی و پارت نبودند اما پارتهای تورانی
الاصل با کمال جسارت و بی پروائی حرکت مینمودند و هیچ حالت رقیت و خشوع و عبودیت
در آنها مشاهده نمیشد و بدون ملاحظه و بعضی رعایتها در بسیاری از امور ملکی و
دولتی مداخله میکردند مخصوصاً در وقتیکه پادشاهی زندگانی را بدرود میگفت و
باید پادشاهی دیگر بجای او بر سریر سلطنت جلوس نماید هر ادنی شخصی از ملت پارت
دخل و تصرفها در اینکار میکردند و بسا میشد که در تعیین شخص پادشاه کار بمشاجره
می انجامید و شمشیرها کشیده میشد و خونها میریختند تا اینکار را فیصل میدادند
راست است که سلطنت مخصوصاً حق خانواده و سلسلهٔ اشک بود و قانون اینکه ارشد
اولاد ولیعهد و جانشین باشد اما چون شرایط دیگر از قابلیت و کفایت و شجاعت و
غیرها داشته جای حرف و مناظره و اختلاف باقی بوده و پارتها خصوصاً و سایرین عموماً در این

مورد خیلی کشمکش و دخالت میکرده اند و از نیز هم نادر اتفاق افتاده که پادشاهی از سلاطین
اشکانی بمیرد و بعد از او وارث و ولیعهد او اعم از اینکه پسر یا برادرش باشد بدون تنازع و
تشاجر بجای او بتخت سلطنت نشیند و مکرر اتفاق افتاده که پسران پادشاه بواسطهٔ
اینکه رشید و جنگجو بودند از سلطنت محروم میشدند و از بنی اعمام و منسوبان دور
پادشاه متوفای اشکانی شاهزادهٔ بپادشاهی منتخب میشد و این انتخاب در مجلس شورائی
که اعضا و اجزای آن اعیان و بزرگان پارث و رؤسای قشون و امرای عسکریه بودند
بعمل می آمد

اما رعایای غیر پارث سلاطین اشکانی بزور شمشیر کمال اطاعت و انقیاد و بندگی و خشوع
نسبت بپادشاهان و امنا و ارکان دولت داشته و عمل حکومت و لایات و ایالات این
دو حالت مخصوص بوده یکی ولایاتیکه حاکم پارث و اشکانی داشته این ولایات از هر جهت
محکوم و مطیع بوده اند دیگر ایالاتیکه در تحت ولاة یا ملوک الطوایف بسر میبرده این قسم
حکمرانان اظهار اطاعتی بسلاطین اشکانی مینموده و در قلمرو حکومت خود اختیار کامل
داشته در تنبیه و مجازات و کم و بیش کردن مالیات و سایر اعمال بهیچوجه بدربار دولت
اشکانی رجوع نمیکردند و مجبور باعلام و حصول اجازه از سلاطین اشکانی و امنای
او نبودند فقط علامت تبعیت و اطاعت آنها این بود که خراج معینی میدادند و در وقت
لزوم و هنگام جنگ قشونی تجهیز کرده بمیدان جنگ یا محل مخصوص میفرستادند و حکمرانی
آنها موروثی بود و از پدر بپسر میرسید و سلاطین اشکانی نمیتوانستند غیری را حاکم
و مأمور آن ایالات و نواحی نمایند بعبارة اخری حال ولاة نیز بوده حال صوبه داران هند
بود و تقریباً همین رسم و وضع حکومت تا مائهٔ دوازدهم میلادی در تمام فرنگ معمول
بود هر تاجیتری را برسم سیورغال و تیول بیکنفر دوک یا مارکی یا کنت یا بارون اعطا و
تفویض مینمودند تاجیتر بزرگتر را به دوک و بالنسبه کوچکتر را به مارکی و کوچکتر را به
کنت و خیلی کوچکتر را به بارون و آن نواحی را دوشه و مارکیزا و کنته و بارونه میگفتند
بعدها این رسم متروک شده برافتاد و بعضی گمان میکردند این وضع حکمرانی خاص
فرنگستان بوده و فرنگیها این رسم را ابداع نموده و حال آنکه از سوالف ایام و اعوام و ازمنهٔ
قدیمه این رسم در ایران و هندوستان مجرا میشده و ولاة ملوک الطوایف بتعهٔ

اشکانیان چنانکه ذکر شد همین حالت داشته اند

از مسطورات مصنفین معتبر چنین مستفاد میشود که ولاة و ملوک الطوایف تابعهٔ اشکانیان بعضی لقب پادشاهی داشته از جمله وقتی هفت نفر باین لقب ملقب بوده اند و سلطان اشکانی را شاهنشاه خطاب میکرده اند و در حقیقت دولت اشکانیان را باید دولت نظامی دانست و این وضع سلطنت اختصاصی باین طبقه نداشته قبل از آنها هم دولت بنی آشور و سلطنت مد و سلاطین کیان هم همین رویه را پیشنهاد کرده و همین را مرعی داشته اند سلاطین کیان بلکه کلیهٔ پادشاهان ایران لقب شاهنشاهی داشته و اگر اسکندر کبیر سلطنت کیان را منقرض نمیساخت یقیناً پادشاه یونان هم یکی از ملوک تبعهٔ ایران میشد خلاصه دایرهٔ عظمت و قدرت اشکانیان آن وسعت یافت که در ساحل رود دانوب (طونه) با رومیها جنگ میکردند و از طرف دیگر با چینیها زد و خورد داشتند ممالک اشکانیان منقسم بچهار قسمت و شعبه شده بود اما در وقت ضرورت هر چهار قسمت متفق و ید واحد شده بدفع غیر میکوشیدند و آن چهار شعبه از قرار ذیل بوده است

شعبهٔ اول آنها که لقب شاهنشاهی داشتند و ریاست کلیه و سلطنت ایران ایشان را بود شعبهٔ دویم اشکانیان ارمن یعنی سلاطین آن سرزمین شعبهٔ سیم سلاطین باختر و ترکستان که بسط ملکشان از طرفی به پنجاب و دهلی میرسید و از سمتی طوایف تورانی ساکنهٔ در اقطار شمالی را در تحت تبعیت داشتند شعبهٔ چهارم حکمرانان دشت قبچاق که ممالک جنوبی حالیهٔ روس باشد و بعضی از محققین فرنگ بر این اند که شعبهٔ بزرگی از طایفهٔ تورانی که موسوم به داس بوده و در عهد قدیم از طرف چین و سیبیری مهاجرت کرده بساحل دانوب رفته ماوا گزیده بودند از آنجا مجدداً بکنارهٔ جیحون آمده و پارتها یعنی اشکانیان از این طایفهٔ بزرگ خارج شده و مجارهای حالیه بلکه غالب طوایف فرنگ از المان وغیره نیز داس بوده اند چون درست بنیم دانیم که المانها و مجارها نسبت و قرابت نزدیک باشکانیان دارند اما باید دانست که حرکت پارتها از آسیا به روپا و بازگشت آنها از اروپا بآسیا امری مستبعد است و در هر حال تاریخ اشکانیان بمثابهٔ عمارت و قصری بسیار عالی است که بکلی منهدم شده باشد و ترتیب آن چنانست که مهندسی با فراست و معماری عالم و باخبر باستعانت بناهای استاد و نجاران و حجاران ماهر و نقاشان کامل هنر و سایر ارباب صنایع دوباره این کاخ رفیع را بسازد و برپا نماید بعبارة اخری باید باقوال یونانیان و رومیان و شامیان و اعراب و ارامنه وغیره وغیرها متمسک شد و نظر بقیقی هم در مسکوکات

و منقورات و الواح و سایر اسناد تاریخی داشته تا کاری از پیش رود

نوشتن مورخ لاتینی در وضع سلطنت اشکانیان گوید رئیس عامهٔ ناس و دولت شخص پادشاه
بود و بعد از آن آرای جمع بر همه چیز تقدم داشته یعنی مجلس پارلمنت مانندی از اعیان اهل مملکت
تشکیل مییافت و امور دولت بمشاوره و صوابدید اجزای اینمجلس رتق و فتق میشد قواد عساکر
و سران سپاه و قضاة و عمال و ارباب مناصب را این مجلس منتخب مینمود چه از خود اعضای مجلس
و چه از خارج و از خصایص اشکانیان آنکه اگر در داخلهٔ مملکت شاهزاده یا حکمرانی بنای
سرکشی و طغیان میگذاشت و اتفاقاً در همان وقت لشکر خارجه بمملکت حمله میکرد آن طغیان را
برکنار گذاشته همه با هم متفق شده دشمن خارجی را دفع میکردند

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی ششماه از سال را در طیسفون سر میکرده و ششماه
دیگر را در ییلاقات طبرستان و مازندران و شاه کوه و استراباد بوده نیز نویسندهٔ مینویسد
مجلس شورای اعیان در دولت اشکانیان طوری مقتدر بود که اگر لازم میدید شاهنشاه را
خلع مینمود و دیگری را بجای او نصب میکرد و در تغییر سلطنت منصب ولیعهدی هیچ طرف اعتنا
نمیشد هر کس را مجلس بهتر میخواست و مصلحت میدانست اعم از اینکه پسر پادشاه باشد
یا برادر یا عم یا یکی از بنی اعمام او وی را بسلطنت جلوس میداد و در قانون اشکانیان اقتدار
مجلس اعیان مخصوصاً میبایستی از پادشاه بیشتر باشد مگر آنکه در جنگ بروز رشادت و قابلیت
دهد آنوقت بدرجهٔ استبداد میرسید بهمین جهت اکثر سلاطین اشکانی بجهت اسباب جنگهای
سخت فراهم می‌آوردند تا برتبهٔ استقلال و قدرت کامل نایل شوند و چون این مقصود ایشان را
حاصل میشد تجمل کیان و سلوکیدها و غیره تقلید میکردند زیرا که خود صورت عقاب دو سر که شعار
خاص قیاصرهٔ روم بود یا هلال و ستاره که آن با بلیها بود نقش مینمودند تاج مرصع بسر میگذاشتند
بسبک کیان جبهٔ بلندی مروارید و جواهر دوز در بر میکردند و این جمله در انظار خارجه اسباب
کمال عظمت آنها میشد و ایشان را پادشاهی بزرگ جلوه میداد اما در داخله باز از مجلس اعیان
بدرستی تمکین داشتند و سلطنت آنها مثل سلطنت حالیهٔ انگلیس مشروطه بود نه مستبده
و اخر الامر سلطنت شاهنشاهان اشکانی منقرض نشد مگر بدست یکی از ولاة و حکام تابعه
خودشان و آن اردشیر بابکان رئیس سلسلهٔ بنی ساسان بود که این طبقه را بعد از چهارصد
و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت سال پادشاهی مقهور ساخته و ملکشان را بدست زوال

بعضی از مورخین مینویسند دربار دولت اشکانیان را دو مجلس شورا بوده اجزای یک مجلس شاهزادگان خانواده سلطنت بوده اند و اعضای مجلس دیگر عقلا و کاهنین و علمای دین و این هر دو مجلس قدرت کامل داشته حتی در تعیین و تغییر سلاطین این سلسله و حکام و غیره
مح

داد امّا سلاطین اشکانی ارمن و سلاطین اشکانی ترکستان مدّتی بعد از اشکانیان ایران
حکمرانی داشتند اشکانیان ترکستان در مائهٔ پنجم عیسوی مغلوب اتراک هون و هیاطله گشتند
و اشکانیان شمالی مقهور آتیلا شدند و باز از نسل و نژاد این سلسله تا هفصد سال قبل از این
در ایران سلطنت کرده اند چه سامانیان ترکستان از همین پشت و دوده بوده اند و از همین
سلاله نیز در قسطنطنیّه بشهٔ قیصری و امپراطوری یافته اند

فصل دوازدهم
در قانون ولیعهدی در سلطنت اشکانیان

بنا بر مسطورات ژوستن مورّخ وغیره سلاطین اشکانی قرار داده بودند فرزند ارشد
خود را ولیعهد نمایند و او بعد از پدر بار یکهٔ سلطنت جلوس کند امّا باقتضای استبداد
و خودسری که داشتند چندان مقیّد به پیروی این قانون نبودند و همه وقت ملاحظهٔ مهتری
و کهتری نمینمودند بلکه گاهی رشد و قابلیّت ملحوظ بود و زمانی مهر و محبّت پدر و وقتی ملاحظات
دیگر و این تخلّف اکثر اسباب جنگ و جدل میشد یعنی پادشاهی در میگذشت فرزندان که
جای خود داشتند بیشتر از اقوام او از اعمام و بنی اعمام بداعیهٔ سلطنت بر میخاستند و امرا و
رجال و حکّام بلاد و اعمال هریک فایده و صرفهٔ شخص خود را در همراهی با شاهزاده میدیدند
نفاق و خلاف در میگرفت و نزاع در کار بود تا ملکزادهٔ بواسطهٔ لیاقت و استعداد فطری
یا بموجب اتّفاقات خارجی بر سایر غلبه مینمود آنها را مضمحل میساخت و خود مستقلاً بسلطنت
میپرداخت همچنین گاهی منتسبین سلطنت که در ایالات سلطنت داشتند بعد از فوت سلطان
در مراکز حکمرانی خود دم از استقلال زده دعوی شهریاری میکردند پس در انتقال هر پادشاهی
چه در داخله و چه در خارجه انقلابی بروز میکرد بلکه بعضی اوقات که پادشاهی را ضعف پیری
ضعیف میکرد این فقره اسباب طغیان برخی از قوا میگردید و مملکت دوچار هرج و مرج
میگشت پسر پادشاه با جمعی همدست شده پدر را بزور اسلحه مقهور میساخت و بترک تخت و تاج
مجبور مینمود برادران آن پسر و خویشان پادشاه که حکمرانی ولایات میکردند در اینموقع
از کشمکش و اغتشاش چیزی فرو نمیگذاشتند و رایت استبداد می افراشتند بنا بر این
مکرّر اتّفاق افتاده که سلاطین اشکانی فرزندان صلبی خود را هلاک کرده اند که در اواخر
عمر از شرّ آنها محفوظ مانند یا اگر مهر پدری مانع اعدام شده بنفی و تبعید آنها پرداخته اند

یعنی

یعنی بهانهٔ تربیت یا بعنوان خصوصیت بدربار سلاطین معاصر فرستاده چنانکه فرهاد چهارم
پسران خود را بروم نزد اگوست قیصر رومیة الکبری فرستاد و ولوجز اوّل فرزند خود را بجهت
نزد قیصر همان مملکت گسیل نمود و بعضی دیگر اولاد خود را به بیت المقدس یا بپای تخت
سلاطین عرب روانه کردند و چون از خیال آنها آسوده و فارغ شدند آن پسری را که با او
بیشتر مهر و محبت داشتند در حیات خود لقب پادشاهی دادند بلکه در سکه‌ها صورت
او را در پهلوی خود نقش نمودند و از کسانیکه اینکار را صورت داده پدر فرهاد سیم است
و چند تن دیگر از اشکانیان این راه رفته و شعبهٔ ازین سلسله که در ارمن سلطنت داشتند
بتقلید اشکانیان ایران جز ولیعهد شاهزاده دیگر حتی صبایای خود را در پای تخت نمیگذاشتند
آنها را بحکمرانی بلاد و امصار داخله میفرستادند یا ببهانهٔ باصقاع و اقطار خارجه می انداختند
و اتفاق افتاده که از سلاطین اشکانی ایران پادشاهی از اوّلین زوجهٔ خود چند فرزند
بهم رسانیده و یکی را ولیعهد نموده بعد تجدید فراش کرده و از بانوی دوّمی نیز صاحب اولاد
شده بواسطهٔ مهر یکه بهم بالین تازه داشته ولیعهد اوّلی را خلع نموده طفل رضیع منکوحهٔ
ثانوی را ولایت عهد داده و قبل از آنکه کودک بسنّ رشد رسد پادشاه بدرود زندگانی
گفته ولیعهد اوّلی متوسّل بدول اجنبی شده با عساکر خارجه بایران آمده بر سر تاج و تخت
خونریزیهای سخت کرده مختصر غالباً مغلوبین فراری شده پناه بقیاصرهٔ رومیة الکبری
میبردند آنها بحمایت ایشان برخاسته اسم پادشاهی بر سر آنها گذاشته و قشون مستعدی
با ایشان همراه کرده بایران می آمدند و با پادشاه مستقلّ این ممالک میجنگیدند و بنابراین
غلط کاریها گاه شده است در یک زمان در اکناف و اطراف ایران دو سه پادشاه بتخت خسروی
جلوس کرده با افسر سلطنت بر سر داشته پس از مبلغی مناقشه یکی دو نفر از آنها مقتول یا مسموم
گردیده و دیهیم شهریاری بی منازع آن دیگری را شده است و همین خود سبب عمده در اختلاف عدّهٔ
سلاطین اشکانی و مدّت ملک آنها میباشد یعنی محقّقین از مورّخین فقط از سلاطین
ذوی الحقوق نام برده و باقی را که برادران و منسوبان آنها بوده اگرچه چند سال اسم
پادشاهی داشته و سکّه زده اند بر طاق نسیان گذاشته و از شهریاران حقیقی ایران نشمرده
و برخی برخلاف بتعداد جمله پرداخته و فرقی میان غاصب و محق ننهاده اینست که سخنان
نویسندهای عرب و عجم و رومی و یونانی و ارمنی و غیرها در اینموضوع باهم وفقی ندارد

ومورّخین

ومورّخین ارمنی که این دوره تاریخ را از دیگران نزدیکتر بصحت نوشته اند با آنکه مدّت سلطنت
اشکانیان ایران را چهارصد و هفتاد و شش سال ضبط نموده زیاده از چهارده پادشاه را
نام نبرده پس معلوم میشود که متغلّبین را ترک کرده آنچه گفته اند از وارثین بالاستحقاق
تخت و تاج گفته و نکتهٔ دیگر نیز هست که باید ملحوظ باشد و آن اینست که بعضی از سلاطین
اشکانی ایران زیاده از چند ماه سلطنت نکرده اند یعنی بعد از فوت پدر سالها با معارضین
مشغول زد و خورد بوده چون ملک را مصفّی نموده و در پادشاهی مستقل شده اجل او را
امان نداده که چند گاهی بحکمرانی با کامرانی پردازد بنا بر این مقدّمه باید گفت سلاطین اشکانی
کلیّةً در تعیین ولیعهد مختار مطلق نبوده بلکه طریقه و ترتیب معیّنی هم نداشته اند بلی
از مسطورات ارباب خبر و سیر چیزیکه مستفاد میشود اینست که اغلب اوقات مجلس شورای
دولتی شاهزاده را بولیعهدی معیّن میکرده امّا در موقع اختلالات دنیا و طامعین
و متغلّبین آن حکم را ناسخ شده و نگذاشته است مجرا شود مگر بعد از زحمت بسیار و رنج
بیشمار

فصل سیزدهم

در اندازهٔ اقتدار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان

اکابر و اعیان و نجبای دربار اشکانیان بیشتر از رجال و بزرگان سلاطین کیان و سلوکیدها
مقتدر بوده و غالباً شئونات از پدر به پسر بمیراث میرسیده و انجمنی داشته اند شبیه
بمجلس لردهای انگلیس و مجمعی که بعضی از دول فرنگ از کاردانان دارند و باسم سنا معروفست
انتخاب پادشاه با این انجمن بوده یعنی وقتی در وجود مالک تخت و تاج بجهتی تردید حاصل
میشد اکابر و اعیان مجلس مشاوره ترتیب میدادند و از خانوادهٔ سلطنت شخصی را که قابل
و سزاوار میدیدند برای اینکار خطیر و مقام منیع انتخاب میکردند همچنین این مجمع که باید بمجلس
اعیان تعبیر نمود اگر پادشاه را ظالم یا ناقابل میدیدند خلع مینمودند این بود که سلاطین
اشکانی از این انجمن و نجبا کمال ملاحظه و تشویش را داشتند و همواره باحترام آنها
میپرداختند و اگر یکی از آنان حکمران مملکت و بلدی بود نسلاً بعد نسلٍ او را و اعقاب او را
در آن حکمرانی میگذاشتند و از این راه اقتدار کلّی خود را حفظ میکردند چه اگر یکی از نجبا
مقصد خلافی میکرد یا پادشاه بهوای نفس یا بعلّتی با وی بی‌میل میگشت و میخواست تنبیه او

پرهاز دسایر نجبا باشخص مقصر همدست شده با پادشاه میجنگیدند در حقیقت نجبا بر پادشاه
بیشتر مسلط بودند تا پادشاه بر نجبا و وضع سلاطین فرنک هم تا چهارصد یا پانصد سال
قبل همین طور بود بالجمله اگر در زمان سلطنت اشکانیان نجبا و مجلس اعیان باین اقتدار نبودند
قدرت این طبقه سلاطین خیلی بیشتر از آنچه بود میشد و فی الحقیقه همان تسلط نجبا اسباب
انقراض آن سلسله گشت و اردشیر ساسانی که از جانب اردوان آخر پادشاه اشکانی حاکم
بعضی قطعات فارس بود و در عیت و تبعه آن پادشاه بر او بشورید و جمعی از نجبا و اعاظم را
با خود متحد ساخت و بر اردوان غالب آمد و سلطنت را از دست او بگرفت و شرح این ماجرا
در مقدمه تاریخ ساسانیان بیاید انشاء الله تعالی اما نجبا در دربار و دولت اشکانی
بچند رتبه و درجه از یکدیگر متمایز بودند بعد از پادشاه بالاترین مناصب و مراتب منصب
سورنا بود که سپهسالاری باشد خانواده سورنا از حیثیت مکنت و قدرت یکدرجه از
پادشاه کمتر بود و سورناها علاوه بر سپهسالاری کل قشون اشکانی از خود هم تا ده هزار
قشون در میدان جنگ حاضر مینمودند و وقتیکه سلاطین اشکانی میخواستند بتخت
سلطنت جلوس نمایند سورنا باید تاج سلطنت را بسر پادشاه گذارد طبقه دوم نجبا
آنهائی بودند که یا مستشار مخصوص پادشاه میگردیدند یا از وزرای دولت لباس نجبا
به ملابس پادشاه شباهت داشت و فرقی که در میانه دیده میشد این بود که نجبا بجای تاج
در مهمانیها و جشنها کلاههای طبیعی بر سر میزدند و هر وقت میخواستند بحضور پادشاه
آیند با یکنوع حربه قمه مانند مسلح میشدند در اواخر سلطنت اشکانیان که سادگی و
حالت رجولیت اولیه آنها از میان رفته بود نجبا البسه زربفت و کلابتون دوزی هم
میپوشیدند و باید دانست که هر وقت دولت را قشونی لازم میشد نجبا از ایالات و
ممالک محکومه خود جمع کرده برکاب پادشاه یا هر جا که حکم شده بود حرکت میدادند

فصل چهاردهم

در آداب سفارت که در دولت اشکانیان بود و روابط و معاهده و مقاوله ایشان با دول خارجه

در موقع جلوس سلاطین همسایه عموماً و قیاصره رومیه الکبری خصوصاً پادشاهان اشکانی
سفرای بتعزیت و تهنیت آنها میفرستادند و هدایای نفیسه گرانبها با آنها ارسال مینمودند

وطرف مقابل هم همیشه تحف و تقادیم برای سلاطین اشکانی گسیل و ایصال میداشت
چنانکه اگوست قیصر دوم از جمله چیزها که برای فرهاد چهارم فرستاد دختر صبیح المنظری
بود ایطالیائی موزا نام که در این کتاب ذکری از او شد و خواهد شد و ارتابانوس (اردوان)
از سلاطین اشکانی شخصی بلند قامت یهودی را در جزو هدایا بدربار طیبر قیصر فرستاد
از ماموریت سفرا بعضی اوقات فقط مقصود تبریک و تهنیت و تعزیت و تسلیت بود و گاهی
فیصل دادن امور پلیتیکی و در چنین صورتی سفیر حامل نامه بود که در آن مطالب مندرج
شده و مأمور از خود رائی نداشته و نمیتوانسته در حل و عقد مسئله دخالتی کند باید نامه را
بدهد و دریافت جواب نماید مگر اینکه نویسندهٔ نامه مطلب را مبهم نوشته باشد و در
تصریح آن اهمال نموده آنوقت سفیر آنرا توضیح میکرد و جواب شافی کافی که اسباب حصول
مطلوب بود میگرفت و فرضا در جواب هم تعقیدی و اشکالی دیده میشد سفیر چون سؤال
وجواب هر دو را ملتفت شده بدفع و ایضاح آن میپرداخت

سلاطین اشکانی همیشه ساعی بودند و اهتمام مینمودند که مردمان آزموده کاردیدهٔ دانا را
بسفارت فرستند و وقتی که از خارج سفیری عازم دربار ایشان میشد خیلی دقت و مراقبت
داشتند که از ورود بسرحد تا روز خروج او از خاک آنها بعزت و حرمت و امنیت و رفاه
وخوشی گذراند

اما معاهده و مقاوله که با دول خارجه می بستند اگر در غیر اوقات جنگ و لشکرکشی
بود بآمد و شد سفرا منعقد میگردید و اگر بعد از سوق عسکر بود اعم از اینکه قبل از
محاربه باشد یا در بین جدال همینکه میخواستند با دشمن بمذاکره پردازند قشون اشکانی
زه کمان خود را باز کرده کمان باز شده را بدست چپ میگرفتند و دستها را بلند مینمودند
از این علامت معلوم میشد که خواهان صلح یا متارکه اند آنوقت اگر در وسط دو لشکر
پلی بر رودی رودخانه یا جزیره در وسط آب بود مامورین جانبین سر آن پل یا در آن جزیره
بمکالمه و مذاکره می نشستند و اگر پل و جزیره نبود مسافه را از دو طرف پیموده در وسط
حقیقی دو وارد و قرار میگرفتند و بگفتگو میپرداختند و دو سپاه از دو جانب مستعد
قتال می ایستادند تا گفت و شنید سفرا تمام میشد اگر کار بمصالحه انجامیده بود سران
دو سپاه بی اسلحه بارودی هم آمده یکدیگر را مهمانی مینمودند شراب میخوردند و عیش میکردند

بعده

بعدها مصالحه نامه مینوشتند و طرفین مهر و امضا میکردند آنگاه دستهای یکدیگر را گرفته سوگندها یاد مینمودند که تخلف و نقض عهد ننمایند پس از آن مراجعت باردوهای خود نموده روز بعد قشون طرفین میدان جنگ را خالی کرده راه بلاد خویش پیش میگرفتند و اگر مسائل متنازع فیه و مشکلات حل نمیشد مأمورین باردوهای خود برمیگشتند و قشون دست باسلحه میبردند و جنگ در میگرفت

بعضی از مورخین مینویسند اشکانیان زه کمان خود را که باز میکردند و بطرف مقابل وانمود مینمودند که طالب مذاکره و صلح اند اغلب محض این بود که دشمن را غافل کنند تا نزدیک آیند و اینها بر آنها حمله نمایند خصم گول فریب ایشانرا میخورد و بدون ملاحظه و احتیاط پیش می آمد اشکانیان بجای زه را بکمان می انداختند و کار رقیب خود را میساختند اما این حرف چندان راست نیست یعنی در ظرف مدت سیصد سال که با رومیها میجنگیدند یکدفعه این کار واقع شد و آن در جنگ باکراسوس سردار رومی بود

و باید دانست زبان رسمی اشکانیان در صورتیکه با رومیها هم طرف سؤال و جواب بودند تحریراً و تقریراً زبان یونانی بود و جهت اختیار این زبان آنکه اشکانیان در اوایل سلطنت خواستند مغلطه کنند و با آنکه تورانی بودند خود را ایرانی قلم دهند تا مردم این مملکت آنهارا اجنبی نخوانند و از خود بدانند این بود که گفتند ما از نژاد سلاطین کیانیم اینحرف بخرج ایرانیها نرفت و سودی نبخشید با آنها نگرویدند و اظهار مخالصت و مخالطت ننمودند بظاهر با آنها راه میرفتند و در باطن رغبت و میلی نداشتند اشکانیها ملتفت اینحال شده تکیه بیونانیان کردند و با آنها بنای خصوصیت و اتحاد را گذاشتند و خود را جانشین خلفای اسکندر و محب یونان گفتند و بتحصیل ادبیات یونان را رسم کردند حتی بپرستش ارباب انواع آنها پرداختند القاب آنها را بخود دادند خط و نقش سکه و سایر آثار آنها ناقص یا کامل بزبان یونانی شد و اینجمله نبود مگر برغم انف ایرانیها که آنها را خارجی و اجنبی فرض نمودند و از خود ندانستند و ضمناً محل اتکال و اطمینانی هم برای خود بدست آوردند و در فصل مسکوکات هم اشاره باین مطلب شده است بالجمله اشکانیان بعد از آنکه با دولتی از دول خارجه صلح کرده عهد مودت می بستند احتیاط و مزید اطمینان را گروگان میدادند و میگرفتند و غالباً آن گروگان از فرزندان خود پادشاه بود یا از بنی اعمام و شاهزادگان

خانوادهٔ سلطنت و بسیار اتفاق می‌افتاد که سلاطین اشکانی اولاد خود را به رُم بدربار
قیاصره میفرستادند و چند جهت داشت یکی تربیت شدن آنها دیگر آنکه اگر در مملکت ایران
بودند بعد از وفات پادشاه همینکه ولیعهد او بتخت سلطنت جلوس میکرد ممکن بود نسبت
ببرادران خود ظلم و تعدی نماید و آنها را بقتل رساند یا ناقص کند نیز احتمال میرفت برادران
بداعیهٔ سلطنت برخیزند و فتنه و آشوبی در مملکت برپا شود سلاطین اشکانی میدانستند فرزندان
آنها که در دربار دولت روم میباشند بهر عنوان که باشند گروگان و غیر گروگان زایدالوصف
آسوده و مرفه‌اند و بخوشی و فراغبال روزگار میگذرانند بلکه همان وقتی هم که دولت اشکانی
با دولت روم جنگ میکرد باز شاهزادگان اشکانیان در روم کمال عیش و خوشی را داشتند و علت
آنکه این شاهزاده‌ها یکنوع آلتی در دست رومیها بودند و بوجود آنها سلاطین اشکانی را میترسانیدند
و اندازه مینمودند که ممکن است تو را خلع کنیم و این شاهزاده را بجای تو بر تخت سلطنت جلوس دهیم
و فی الحقیقه میتوانستند یعنی شاهزاده را بر آن میداشتند که با اشخاصی که از پادشاه ناراضی
بودند مکاتبه و ارسال و مرسول نماید و آنها را بشورانند چون داخله مغشوش شد از خارج هم حمله
آور شوند و مرام و مقصود خود را حاصل نمایند

فصل پانزدهم
در وضع قشون اشکانیان

عساکر سلاطین اشکانی را وضع و ترتیب مخصوصی بوده و ببعضی جهات تربیت و رجحان بر سبک
و طرز لشکریان پادشاهان کیان و یونان داشته و بهمین واسطه تقریباً مدت سیصد سال با دولت
قدیم مقتدری مثل روم جنگ کردند و کمتر شکست خوردند

ژوستن مورخ لاتینی میگوید عساکر اشکانیان مرکب بود از حُر و عبد یعنی بعضی آزاد و نوکر
ردیف و چریک بودند برخی غلام و زرخرید صنف ثالث هم از اسیرزادگان برده و صنف مذکور افزوده
میشد باین معنی که پادشاهان اشکانی اسرائی را که در جنگ میگرفتند بامرا و بزرگان و اعیان
مملکت تقسیم میکردند ایشان آنها را مثل اهل میمنوند و فرزندانیکه از آنها وجود میافت مثل اولاد
خودشان طرف توجه میکردند و ذکور از فرزندان را با کمال دقت آداب سواری و اسب تازی و تیر
اندازی می‌آموختند در مواقع جنگ این اسیرزاده‌ها تربیت شده جزو قشون و عساکر اشکانیان
بودند و هر یک از مالکان آن ممالیک حسب التکلیف نسبت بعدهٔ غلامان خود میبایست چندنفر مرد

جنگی

جنگی در وقت جنگ بدایره عسکریه پادشاهی بفرستادنشی

مورخ دیگر مینویسد غلامزاده‌های اشکانیان اعم از اینکه جزو قشون بودند یا نبودند هر چند پشت هم که میگذشت باز غلام و عبد بودند و پادشاهها همانطور که فرزندان خود را تربیت میکردند غلامزاده‌ها را نیز مشمول تربیت میداشتند

از عساکر اشکانیان آنچه جنساً پارت و تورانی بودند اسب داشتند و سواره بمیدان محاربه میرفتند و جنگ میکردند و سایر ملل و طوایف تابعه این سلسله در هنگام قتال و جدال حق سوار شدن نداشتند و لابد میبایست پیاده مصاف دهند

اکثر لشکریان اشکانی در تیراندازی منتهای مهارت را داشتند و دسته تیرانداز زره نمیپوشیدند و سلاح آنها فقط تیر و کمان بوده و وجودشان بیشتر از سایر دسته‌جات فایده داشته است بعضی از دسته‌های قشون اشکانی زره‌های بلند که از سر تا پای آنها را حفظ میکرده میپوشیده‌اند و نیزه‌های بلند بدست میگرفتند و این دسته‌ها طلیعه و پیزک لشکر بودند

کلیه سپاهیان اشکانی میل بتوقف در بلاد و بیوتات و شهرنشینی نداشته بوضع اصلیه خود بصحراگردی و اقامت در خیمه راغب بوده‌اند و با وجود دلیری و شجاعت فطری و جنسی بواسطه بی تدبیری و عدم علم و اطلاع از قوانین حربیه کمتر از عهده فتح قلاع و حصون بر می‌آمدند چنانکه وقتی اهالی سلوسی بر دولت اشکانی بشوریدند و این در اوان اقتدار اشکانیان بود چندین سال تمام عساکر اشکانی جهد و اهتمام کردند و زحمتها کشیدند تا شورشیان را دوباره مطیع نمودند

از مسطورات مورخین رومی و یونانی چنین مستفاد میشود که سلاطین اشکانی قشون حاضر رکابی نیز برقی نداشته و اگر هم داشته عده قلیلی بوده است برای قراولی و حراست شخص پادشاه و حفظ نظم پایتخت و بعضی قلاع محکمه‌های سرحدی و این دسته لشکر معلم و مشق کرده بوده‌اند و مشق و تعلیم و قواعد و فنون نظامی قشون اشکانی منحصر بوده است باسب‌دوانی و تیراندازی خلاصه همینکه دشمنی قصد میکرد بمملکت اشکانیان حمله نماید اعم از اینکه آن دشمن تورانی باشد یا رومی بمحض حرکت و جنبش و شنیدن سلاطین اشکانی چاپاران تند رو باطراف و اکناف ممالک روانه میکردند و ولاة و ملوک ولایات باجگذار را اعلام مینمودند آنها حسب المعاهده هر یک باندازه قدرت و وسعت ناحیه خود چند هزار سوار جرار تیرانداز و پیاده بمقر سلطنت یا محلی که برای اجتماع عساکر معین شده بود میفرستادند و بزرگان و امرا هم از اسپزادگان سابق الذکر که بیشتر

طرفِ اعتماد سلاطین بودند تکمیل مینمودند و بزودی اردوی معظمی تشکیل مییافت و بهر سمت که
میبایست حرکت میکردند و گاه میشد که یکنفر از نجبا و بزرگان آنقدر از اسیرزادگان در تحت تملک
داشت که ده هزار نفر غلام در وقت جنگ میداد اغلب اوقات بزرگان و نجبا خود بشخصه اسیرزادگان
و غلامان را حرکت داده برکاب پادشاه یا بمعسکر و میدان جنگ می آوردند بعبارةٍ اخری خود
سردار آن سپاه بود

ژوستن مینویسد در محاربهٔ سلطان اشکانی با آنتوان رومی عساکر اشکانیان پنجاه هزار
نفر بود و از این پنجاه هزار نفر فقط چهارصد نفر حر و از نجبا بشمار می آمدند باقی همه غلامان و
اسیرزادگان بودند باینقاعده هریک از بزرگان تقریباً پانصد و بیست نفر غلام با خود همراه داشته
نیز باید دانست که اسب و مال بنه و لوازم غلامان را نیز خود نجبا و آقایان میدادند

عساکر اشکانیان غالباً بلکه عادتاً اسباب و لوازم و بنهٔ خود را با شتر حمل مینمودند و بهر ده نفر
مرد جنگی یکنفر شتر برای اینکار داده میشد بعضی اوقات هم بجای شتر عراده حامل احمال و
اثقال عساکر بود قشون پیادهٔ اینطایفه از سواره خیلی کمتر بود لشکر زبده و عمده همه سوار
بودند و در حقیقت سواران جنگ میکردند پیاده ها اغلب بحفظ و حراست اردو و سایر
و بعضی خدمات میپرداختند

در سنهٔ پنجاه و سه قبل از میلاد که اشکانیان با کراسوس سردار رومی جنگ کردند و فتح نمودند
و شرح آن بیاید تمام قشون اینطایفه سوار بودند هیچ پیاده نداشتند

اشکانیان دو قسم سوار داشتند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زرهی
میپوشیدند که تا زانوی آنها میرسید و آن زره عبارت بود از چرم شتر دباغی شده که روی آن
پارچه های آهن صیقلی یا فولاد بشکل صنوبری میدوختند و در تابش آفتاب مشعشع و باشکوه
بود علاوه بر اینکه بدن را از ضرب شمشیر و نیزه حفظ مینمود نیز سواران سنگین اسلحه کلاه
خودی از فولاد صیقلی که مخصوصاً از کارخانه های شهر مرو می آوردند بسر میگذاشتند
و این هم مزید جلوه و شکوه آنها میشد شلوار سواران سنگین اسلحه از چرم و گشاد بود و
تا غوزک پا بلکه تا روی پای آنها را فرو میگرفت و معلوم است با اینقسم لباس و سلاح پیاده
جنگ کردن متعذر میباشد این قسم سوار سپر هم نداشتند چه همان زرهی که داشتند کافی
بود که کار سپر مینمود اسلحهٔ سواران سنگین نیزهٔ ضخیم بلندی بود و تیر و کمانی و همیشه مردمان

قوی هیکل پر قوت را داخل این قسم سوار مینمودند که کمان را خوب بتوانند بکشند و تیر آنها دور برود نیز سوارهای سنگین اسلحه شمشیر کوتاهی دو دم شبیه بقمه بکمر میبستند و این سلاح را بکار نمیبردند مگر وقتیکه با دشمن دست و گریبان میشدند و برای اسبهای این قسم از سوار برگستوانی از چرم شتر و قطعات آهن یا فولاد صیقلی شبیه بزره خودشان ترتیب میدادند که مرد و مرکب هر دو محفوظ مانند

اما سواران سبک اسلحه کلاه خود و زره و نیزه نداشتند سلاح آنها منحصر به تیر و کمان بود و از آنجا که مبتلا بحمل اشیاء ثقیله نبودند در تاخت و تاز و جنگ و گریز و سایر مواقع خیلی چست و چابک بودند و با کمال سرعت حرکت مینمودند مخصوصاً در وقت فرار سوارهای اشکانی بطور قیقاج از روی اسب برگشته و بطرف عقب سر تیر می انداختند و این از خصایص آنها بود و میتوان گفت جنگ و گریز اشکانیان برای دشمن خطرناکتر بود تا حمله و یورش آنها بالجمله سواران سبک اسلحه نیز حربه قمه مانند بر کمر داشتند و اغلب از سوارهای اشکانی علاوه بر اسبی که بر آن سوار بودند اسب دیگر بطور جنیبت و یدک با خود همراه داشتند که در وقت کوشش و تکاپوی اگر مرکبشان خسته شود یا بخواهد از کار بماند آنرا عوض کرده با اسب تازه نفس بکار خود و کارزار مشغول شوند

بعضی از مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان سلاطین و سردارهای آنها در اردوهای خود چند فوج شتر سوار هم داشتند و آن افواج در هنگام تصادف با دشمن روی تلی که مشرف بر میدان جنگ و حربگاه بود رفته صف بسته خصم را تیرباران میکردند اما در چند موقع فهمیدند وجود این افواج شتر سوار بیمصرف و غیر نافع است لهذا آنها را متروک داشتند و این رسم را موقوف نمودند توضیح اینکه در قرون سالفه ارباب دول که از جنگ و صلح و زد و خورد ناگزیر بودند در قورخانه های آنها چیزی خار مانند از آهن ساخته میشد و در صحرا جلو یورش قشون دشمن میپاشیدند که پای لشکریان پیاده بلکه سم مراکب آنها را زخم کند و نتوانند پیش آیند و این رسم تا صدر اسلام باقی بوده چنانکه در جنگ نهاوند مشهور بفتح الفتوح در خلافت خلیفه ثانی که عساکر اسلام با لشکریان عجم میجنگیده اند عجمها همین کار را کرده و مسلم است که آن خار آهنی برای دست و پای شتر بیشتر اذیت داشت تا اسب که سم دارد چون اشکانیان شترهای افواج شتر سوار خود را از این خارها عاجز یافتند این قسم قشون را منسوخ نمودند

حمله و

حمله و یورش قشون اشکانی بدشمن اینطور بود که سوارها چند دسته میشدند یک یا
دو دسته از آنها با سپاه طرف مقابل برابر میشد آنوقت دستههای دیگر از سواران سبک
اسلحه اطراف و جوانب خاصه ساقه و دنباله عساکر خصم را غارت میکردند و نمیگذاشتند آذوقه
بر قفای خود دو دستههای جلو برسانند و اردوی مخالف را از بی آذوقگی مستاصل میساختند
و بدینوضع غالباً کار خود را از پیش میبردند

قشون اشکانی کلیتاً نه بمحاصره کردن دشمن معتقد بودند نه خود مهما امکن در قلعهها رفته
محصور میشدند اگرچه وقتی در جنگ بارومیها که در حصن و حصارها متحصن شده بودند
لشکریان پارت شادی بروز داده و خود هم هر وقت مجبور بتحصن و رفتن در قلعه گردیده
در دفاع همیشه حالت درماندگی نداشته و گاهی کاری کرده اند اما چند واقعه که از این قبیل است
از وقایع فوق العاده بشمار می آید فطرت و طبیعت و میل عساکر اشکانی فقط بجنگ در صحرا
و بیابان بوده و سبک و روش و پلیتیک آنها اینکه دشمن را خسته و درمانده کنند اکثر فتوحاتی
که قشون اشکانیانرا نصیب میشد بواسطه جنگ و گریز بود یعنی در عین گیر و دار روز دو خود
یکمرتبه پشت بدشمن میکردند و چنین وانمود مینمودند که فرار میکنند همینکه سپاهیان طرف
مقابل مغرور شده بتعاقب آنها میپرداختند و صفوفشان بهم میخورد و در حقیقت متفرق
میشدند قشون پارت برمیگشته و کار آنها را میساخت

یکی دیگر از روشهای اشکانیان در جنگ این بود که قشون دشمن را حتی المقدور در داخله مملکت
خود کشانده و از هر نوع مدد و کمک و رسد و از هر قسم آذوقه محروم نمایند کار را از
هر جهت بر آنها تنگ گیرند آنوقت بر سر آنها بتازند و کار ایشانرا بسازند

ژوستن مورخ لاتینی گوید اشکانیان هرگز در مقابل خصم صف آرائی نمیکردند و بمحاصره
نمیپرداختند دشمن را گاه از دور میدیدند با هیاهوی اجماع حمله سختی میبردند اگر در حمله اول خصم
منهزم میشد آنها را تعاقب میکردند و الا عقب مینشستند و وانمود میکردند که فرار کرده اند
چون دشمن آنها را تعاقب مینمود برگشته کار او را میساختند نیز عساکر اشکانی هرگز بمعسکر دشمن
شبیخون نمیبردند در جنگها همینکه آفتاب غروب میکرد دست از کارزار میکشیدند و باعجله
عقب نشسته مسافت بعیدی مابین اردوی خود و لشکرگاه خصم فاصله قرار میدادند و جهت
عمده که برای اینکار فرض شده اینست که تمام شب میخواستند اسبهای خود را تیمار نمایند و علوفه

بدهند

بدهند و حال بیاورند که صبح روز دیگر از خستگی بیرون آمده مهیای کار و تازه نفس باشند
و ظاهراً از قدیم الایام این رسم در ایران معمول بوده چنانکه اکزنفون سردار یونانی که در دربار کیان
مستخدم بود مینویسد ایرانیها هیچوقت بشبیخون مایل نیستند بنا آنها بر اینست که شب خودشان
و غیر اکیشان را آسوده و راحت نگاهدارند مختصر در تمام مدت سلطنت اشکانیان یکی دو
مرتبه اقدام بشبیخون نموده اند

پادشاهان اشکانی در اوان بارندگی و فصل زمستان که هوا غالباً رطوبت دارد باختیار اقدام بجنگ نمیکردند
و علت آنکه سلاح معتبر عمده آنها تیر و کمان بود و زه کمان در هوای رطوبتی و تر سست میشد
و هنری که در تیراندازی داشتند بدرستی نمیتوانستند ظاهر بسازند و کاری از پیش ببرند پس
هر وقت اینطایفه در زمستان و اوایل بهار جنگ کرده اند اضطراری بوده

اشکانیان طاقت زیست در گرما و سرما هر دو را داشته اند و مخصوصاً تحمل آنها در حرارت آفتاب
ضرب المثل بوده و رومیها چنین میپنداشته اند که قشون اشکانی ادویه صرف میکنند و بکار
میبرند که حرارت هوا و عطش در وجود و طبیعت آنها اثری ندارد

در اردوها غیر جنگی سران سپاه و نجبای اشکانی مغنیه ها و متعه های خود را با عراده حرکت
میدادند و زنهای مزبوره بیشتر یونانی الاصل بودند و از شهر سلوسی و سایر بلاد یونانی
نشین آنها را اجیر مینمودند اما معقوده های خود را هرگز باردوها نمی آوردند

عساکر اشکانی همیشه مهمات زیاد از حربه و غیره از قبیل آذوقه و جبه خانه با خود همراه
داشتند مخصوصاً تیرهای زیاد با آنها حمل میشد کمتر اتفاق می افتاد که اردوی اشکانی فیل
همراه داشته باشد مگر در دو سه جنگ یک زنجیر یا دو زنجیر فیل در اردو و مخصوص سواری
پادشاه بود و شبها که حرکت میکردند سلطان روی تخت فیل استراحت میکرد و میخوابید
ظاهر اینست که اینطایفه از داشتن فیل در اردو منزجر بوده اند بعلاوه آن سرعت سیر و تندی
که اشکانیان در جنگ داشتند فیل با آن تاب و طاقت عاجز میشد و نمیتوانست با آنها همراهی
کند و از عادات قشون اشکانی آنکه چون با دشمن تصادف میکردند تماماً بنای هیاهو و غوغا
میگذاشتند و صداهای خشن بر می آوردند که اسباب هول و رعب خصم شود از ساز و موزیک
نظامی چیز دیگر داشتند فقط طبل و دهل بود نای و بوق و شیپور و کرنا نمیدانستند چیست طبل
و دهل را هم برای این میخواستند که دسته جات قشون را در وقتیکه متفرق هستند بصدای

این دو ساز اعلام و خبردار کنند که یکجا جمع شوند نیز قشون اشکانی طبل و دهل در قربوس زین
داشتند و در وقت حمله این دو ساز را میزدند

قوت و نیروی بازوی عساکر اشکانی زیاد بوده چه سواران زره پوش که نیزه های ضخیم داشتند
و پیکان آن نیزه ها نیز ضخامت داشت با این سلاح که حمل آن چندان کار سهلی نیست گاه میشد
که بیک ضربت دو تن را از پا در می آوردند در نشانه زدن با تیر هم نهایت ماهر بودند چنانکه ذکر شد
در راحت نگاهداشتن مراکب خود اهتمام تامی داشته اند یعنی تا ناچار نمیشدند اسبها را بتاختن
نمیکردند و اکثر بطور خدعه از جلو خصم میگریختند و دشمن را فریب میدادند که بتعاقب آنها پردازد
چون اینکار میکرد بدام مکر و حیلهٔ پارتها می افتاد و از آنجا راه دیار عدم پیش میگرفت مختصر
فرار قشون اشکانی برای طرف مقابل مضرتر و خطرناکتر از حملهٔ آنها بود

آخر الامر اشکانیان تا میتوانستند خود را خسته نمیکردند میان حملات و جنگها فاصله قرار
میدادند که رفع خستگی آنها بشود و گاه میشد که یکروز چند نفر از محاربه کناره کرده خود را
راحت و آسوده نموده پس از تازه کردن نفس باز بحمله و کارزار میپرداخته اند

فصل شانزدهم
در اسلحهٔ اشکانیان

اسلحهٔ اشکانیان فی الحقیقه همان اسلحهٔ معمولهٔ در توران و در میان قوم اسکیث و سایر طوایف
ترکستانی بوده اما تیر و کمان را میتوان گفت اول سلاح اشکانیان است چنانکه آنرا آرم یعنی
علامت مخصوص خانواده و سلسلهٔ خود قرار داده بودند و آرم از رسومی است که از اعصار
و قرون سالفه و از منهٔ بسیار قدیم در میان قبایل و سلاسل و خانواده های بزرگ و طوایف
نامی عالم رسم بوده و هر قومی چیزی را اتخاذ و اختیار نموده و مینمایند و آن بر حسب خیالی و تصوری
و مناسبتی است و مناسبت تیر و کمان با قوم پارت و اشکانی چنانکه پیش ذکر کرده ایم مهارت آنها
بوده در استعمال این سلاح و در عالم نادر ملتی و امتی میباشند که صیت تیراندازی اشکانیان
بسمع آنها نرسیده باشد

یکی دیگر از اسلحهٔ اشکانیان نیزه است که هم نی آن و هم سر نیزهٔ آن ضخامت زیادی داشته و سواران
آنها از سبک اسلحه و سنگین اسلحه حمل این سلاح مینموده اند و در بکار بردن آن چنانکه گذشت کمال
قدرت و توانائی و ید طولی داشته اند

نیز اشکانیان دو قسم حربهٔ دیگر داشتند یکی شمشیر مانند اما دو دم که از دو طرف قطاع و برنده
بود یکی دیگر شبیه بقمه حالیه که آن نیز دو دم بوده است و سواران این هر دو حربه را یعنی یکی
از این دو قسم را بکمر میبسته اند

کارد بلند و خنجر نیز از اسلحهٔ انیطایفه بوده و اختصاصی باوان جنگ و جدل نداشته
و در غیر اوقات رزم و حرب هم کارد و خنجر بکمر میزده اند

زره و کلاه خود اشکانیان ابتدا بهمان وضع و طرز زره و کلاه خود تورانی و اسکیثی و از آهن و
فولاد بوده بعدها بعضی تصرفات در آن نموده اند و مرکب شده از سبک و وضع زره و
کلاه خود ایرانی که در عهد کیان معمول بوده و از زره و کلاه خود سپاهیان بنی آشور و از زره
و کلاه خود تورانی و اسکیثی که خاص خود آنطایفه بوده است

قسمی از زرههای اشکانیان تمام بدنه را و پاها را تا پشت پا و دستها را تا معصم میپوشانده
و حفظ میکرده است قسم دیگر از زرهٔ آنها تا بالای زانو میرسیده و وضع این زرهها را در
فصول سابقه شرح داده ایم کلاه خود آنها هم دو سه نوع بوده از جمله کلاه خودی تقریبا بشکل
نیم دایره داشته که کل میخها روی آن نصب میکرده اند و توپی زره از چرم یا حلقههای آهن برای
حفظ گوش و گردن بر آن می آویخته اند و بدین هم اشاره نموده ایم

اشکانیان زرههای آهنی خود و برگستوان اسبها را طوری میساخته اند که قطعات آهن که در
زره و برگستوان بکار میرفته شبیه به پر طیور بوده و هر کس مردان مسلح اشکانی را از دور
میدید چنان می پنداشت که تن و بدن راکب و مرکوب پرهای آهنین برون آورده است و چون
برگستوان اسبان را نیز از اسلحهٔ لازمهٔ مهمه میشمرده اند در ساختن آنها همان دقت را میکرده اند
که در ساختن زرهها در اوایل یعنی در سلطنت چهار پادشاه سلاطین اشکانی کلاه خودی شبیه
بکلاه خود تورانیان نوک تیز بر سر میگذاشتند بعدها آن وضع را تغییر دادند و شکل دیگر اختیار
کردند ژوستن مورخ میگوید اشکانیان چه در اوقات بدویت و چه در زمان مدنیت و اوان
دولت و سلطنت مسلح باسلحهٔ اصلی و نسلی خود که اسکیثی و تورانی باشد بودند و سوار و اسب
در وقت جنگ غرق در آهن و فولاد میشدند زره و برگستوان آنها از فولاد بود و شبیه
بپارچه که پر مرغ بآن نصب کرده باشند یعنی پارچههای آهن را شبیه به پر مرغ نموده از آن
زره و برگستوان میساختند

بگفته اکثر مورخین اشکانیان در غیر وقت جنگ هم مسلح گردش میکردند و آخرالامر احتمال میدهیم

دبوس هم جزو اسلحه آنها بوده زیاده براین حربه و سلاحی نداشته اند

فصل هفدهم

در جنگجوئی اشکانیان یا قوم پارث

طایفه پارث که سلاطین اشکانی از آن طایفه بوده بجنگجوئی مشهور و معروف اند و این از
خصایص تورانی و اسکیث بودن آنهاست و در اینقوم اگر کسی از رشادت و شجاعت و حالت
جنگجوئی بهره کامل نداشته چنین بوده که هیچ نداشته وی را بانگ و عار انباز و از مفاخر
عاری میدانسته اند آنها که از عوائد ملل باخبر ند دانند که عموم طوایف تورانی و ترکستانی
بلکه تمام قبائل و سلاسلی که چادرنشین و صحراگرد بوده و در زیر خیمه بسر میبرند حالا هم شجاع و
دلیر و رشید اند و این فقره طبیعی است چه اهالی شهرها اتکال و اعتماد بسور و حصن بلاد و
نظم و قوت حکومت نموده خود از دفاع و دست بردن باسلحه و حفظ و حراست خود و اهل و کسان
و قوم و قبایل و خویشان تن زده اند و خود را محتاج باین تجشم و زحمت ندانسته براحت و تنعم
و تن آسائی پرداخته و باستیفاء لذات و انواع تمتع و تعیش و خوشگذرانی مشغول گشته اند
اما ایلات بادیه نشین که قلعه و حصار و توپ و تیپ و سایر قوای حکومتی نداشته و ندارند بنفسه
باید مستعد مدافعه سایر قبایل و متعرضین مختلفه و ارباب تعدی و اجحاف شوند و نیز به بازو
و بکار بردن سلاح و قوت از شر اشرار خود را محروس و محفوظ دارند نیز و خونریزی و نزاع و قتال
و اسب تازی و دشمن اندازی مانوس و معتاد میشوند مخصوصا اگر مانند مردم ترکستان خشونت
طبعی هم داشته باشند و حسهای لطیفه که از مردم آزاری و اذیت و اضرار نافراست در آنها صورت
فعلیت و ظهور بهم نرسانیده باشد اقوامی چنین و طوایفی بنهایت محتاج بقوای شخصی خود در
سلامت و آسایش اوقات زندگانی ناچار جنگجو و دلیر میشوند و کاردانان عالم دانند که کارها
کلیته بعادتست و بشهود و تجارب معلوم شده که سکنه بلاد و نواحی سرحدی که بیشتر از
سایر اهل مملکت دچار زد و خورد و حمله خارجه میشوند رشیدتر و جنگی‌تر و جری‌تر از مردم
بلدان مرکزی و سکنه نقاط و امکنه محفوظه میباشند و یک چیز دیگر بر جنگجوئی و دلیری و
تجری اشکانیان افزوده و آن اینست که اینقوم بعد از آنکه از ناچاری رایت شورش و طغیان
برافراشتند و فی الجمله پیشرفتی حاصل نمودند دیدند ممکن است بواسطه تجلد و مصابرت در حروب

وتحمل

و تحمل مشقتهای کارزار از هبوط مذلت و زحمت باوج سربلندی و رفعت رسند طلب شوکت و حشمت
و اقتدار زاد در مجادله و گیرودار و مخاصمه‌ها افشردند و جنگجوئی در حقیقت جزء ذات آنها شده اینست
که در تاریخ آنها مکرر دیده میشود که بجهت اسباب جنگی فراهم آورده اند
یکی از مورخین مینویسد سلطنت اشکانیان اگرچه بدست اردشیر ساسانی منقرض شد اما لیاقت
و شایستگی آنها را در اعمال حربیه و سختی و طاقت و پشت کار ایشانرا نمیتوان انکار کرد چنانکه
مکرر با رومیها جنگ کردند و اغلب فتح و غلبه ایشانرا بود و رومیها که شکستهای فاحش از
اشکانیان خورده مسلم است که در آن قرون اول دولت دنیا بودند و این برهان قاطعی است بر
کمال پردلی و دلیری و جنگجوئی اشکانیان

فصل هجدهم
در شکار اشکانیان

دانشمندان خبیر دانند که شکار کردن و بنخجیر رفتن ملوک و امراء و بزرگان عالم فقط از
برای تفرج و تفریح و گذرانیدن وقت بشادی و خوشی نبوده بلکه مقاصد و فواید دیگر در نظر
داشته اند از جمله سلاطین میخواسته اند ملازمان و غلامان آنها که گاه و بیگاه باید بمجلس
ریاست و صاحب منصبی و شئون و سرداری و سوق عسکر و جنگ مشغول شوند و متقلد اعمال
حربیه و نظامی باشند خود شان و مراکبشان خام و جمام نکردند در اوان آسایش و صلح
یکباره بیکار ننشینند و از عادت سواری و راه پیمودن و اسب تاختن بکلی دور نیفتند این
بود که صید و شکار را برای خود شان و آنها یکنوع مشق و ورزش قرار داده و باین کار
ترغیب و تحریض میکرده اند اما قبایل و طوایف بادیه نشین و صحراگرد را علاوه بر تفرج و مشق
محرک و داعی دیگر برای شکار بوده یعنی باینکار احتیاج داشته اند شک نیست که تمام ایلات
دارای اغنام و سایر مواشی مأکول اللحم نبوده و نیستند و آنها هم که دارا بوده و هستند غالباً
بواسطهٔ جلب بعضی منافع حاصله از آن اغنام و مواشی از ذبح آنها مضایقه داشته و دارند
و برای توسعه در دایرهٔ اکل خود خاصه در بیابان که برخلاف بلدان اقسام خوردنی موجود
و مهیا نیست وجود گوشت شکار را نعمتی بزرگ و غنیمتی میدانسته اند پس بموجبات مذکوره
و باقتضای طبیعت صحراگردی در هر وقت و زمان اشکانیان بشکار میلی مفرط و رغبتی عظیم
داشته و مهما امکن در اینکار مجد و ساعی بوده اند اگرچه اینطایفه بموجب مسطورات بعضی

از مورخین

از مورخین حرص و ولعی بخوردن گوشت نداشته اما باز بتصریح همان نویسنده ها بگوشت
وحوش و طیور مایل بوده اند چون حیوانات اهلی را وجوباً طرف رعایت میخواستند از کشتن
گاو و گوسفند اکثر اوقات احتراز میکرده اند و بگوشت شکار قناعت مینموده و مسلم است
اشکانیان اکثر اوقات خود را بصید افکنی و شکار میگذرانده چه متصل سوار بوده حتی در وقت
دید و بازدید و رفتن مهمانی و دنبال سایر کارهای خود پیاده حرکت نمیکرده و فقط غلامان
و بردگان آنها باید پیاده طی مسافت کنند و ارباب فطانت دانند که سواری دائمی را با شکار
نوعی تلازم است [نمره] از ارباب خبر مینویسند اشکانیان بشکار و صید سباع نهایت
راغب بوده اند

یکی از مصنفین معتبر گوید سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت خود یعنی تا زمان مهرداد اول
هر وقت که مشغول جنگ نبودند عساکر و قشون خود را وادار بشکار مینمودند تا عادت و
حالت جنگجوئی را از دست ندهند خودشان هم باینکار اشتغال داشتند و شکارهای طبیعی
میکردند یعنی عقب سباع و حیوانات وحشی میتاختند تا آنها را خسته و مانده میکردند بعد بضرب
تیر میکشتند یا بالکند میگرفتند اما پس از آن قورقها [قرقها] مخصوص ترتیب داده و دور آنها را
دیوار کشیده هر وقت میل بشکار داشتند در قورقها بشکار میپرداختند

نیز شکاری که اشکانیان میکردند یکدفعه در سواحل دجله و فرات و در باتلاقهای حوالی و
اطراف این دو شط بود که در این امکنه شکار گراز مینمودند و در کوههای الوند شکار آنها خرس
و در طرف مازندران و گرگان ببر و در عراق عرب نیز شیر بود اما بچه این حیوانات زنده را
در قورقهای مذکور مخصوصاً تربیت میکردند تا بزرگ میشدند و نیمه مانوس آنوقت بصید
آنها میپرداختند

فصل نوزدهم

در البسه سلاطین و ملکه های اشکانی و بزرگان ایشان و بعضی زینتهای آنها

بدیهی و معلوم است که البسه ملل ما دامیکه اهل حضاره و شهرنشینی نشده و بدولت و
تمول نایل نگردیده نهایت ساده و از هر قسم تکلف دور میباشد فی الحقیقه ساتر و حافظ حر و
برد است نه بس و مخصوصاً لباس طوایف صحراگرد توران در آن عصر و زمان مشخص است که پشمینه

خشن بوده و ممکن است بعد از مهاجرت پارتها از ترکستان و آمدن بمملکت پارتیا یا پارتین
فی الجمله بتقلید مردم ایران پوشش آنجاعت در و بهتری گذاشته باشد اما بتصریح مصنفین معتبر
بعد از آنکه اشکانیان مالک تخت و تاج کیان شدند و چند پشت هم گذشت بطرافت امتیاز
ملابس و لطافت و خوبی آن افتادند و این امری طبیعی است یکی از مورخین گوید پادشاهان
اشکانی قبل از آنکه بکمال اقتدار نایل شوند و مملکت خود را بسط دهند یعنی تا زمان مهرداد
اول بیشتر همان جامه‌های تورانی را میپوشیدند چون کامیاب و مقتدر گشتند که در پوشش
تقلید سلاطین کیان و شهریاران مِدْ را نمودند و البسهٔ فراخ که تا پشت پا میرسید بلکه
بزمین میکشید در بر کردند

از مسکوکات اشکانیان و بعضی آثار ایشان و اقوال بسیاری از مصنفین یونانی و رومی نیز
چنین بر می‌آید که لباس سلاطین اشکانی بلند و فراخ بوده و در شانه و کمر چین داشته یا چند
جا تا (ته) میشده لکن در زیر این لباس قبائی کوتاه و شلواری تنگ از حریر و پارچه‌های ابریشمی
و پنبه و پشمی نیز میپوشیده اند و گاهی البسهٔ آنها یراق دار بوده و آنرا از پارچه‌های الوان با
جلوه و شکوه ترتیب میداده اند

ژوستن مورخ لاتینی مینویسد اشکانیان پیش از آنکه برتبهٔ عالی سلطنت نایل شوند جامهٔ
تورانی میپوشیدند چون بپادشاهی رسیدند لباسی مرکب از وضع ایرانی و تورانی ترتیب
داده آنرا پوشش خود قرار دادند اعیان و نجبای پارت لباسهای فراخ بلند بسبک مردم ایران
میپوشیدند و رعایا همان البسهٔ پشمینهٔ خشن تورانی را در بر میکردند

ایضاً یکی از نویسنده‌ها میگوید سلاطین اشکانی پس از تسلط در لباس تقلید اهل ایران نمودند
و جامهٔ معتبر خود را جبهٔ فراخی قرار دادند که از پارچه‌های خیلی لطیف نازک قیمتی میدوختند
دیگری مینویسد تا دو سه پشت البسهٔ پادشاهان اشکانی در کمال سادگی بود بعد بموجب
نقوش مسکوکات و نقشها و الواح معلوم شده که این سلسله ذوق و میل مفرطی بزینت و
تجمل داشته زره و کلاه خودی که حالا معمول است از اختراع اشکانیان میباشد چه در آثار کیان
دیده نشده همین مورخ گوید اشکانیان زرهی بلند داشته که بزانوی آنها میرسیده و پوششی
چاقچور مانند که آنهم از جنس زره بوده و در پا مینموده اند و روی پای افتاده کفشی که روی
آن نیز زره میکشیدند میپوشیدند این لباس نظامی از وضع البسهٔ حربیهٔ طایفهٔ اسکیث

واز سبک

واز سبک پوشش یونانیها ترکیب یافته و جامهٔ زنان اشکانی کمال امتیاز را داشته چنانکه در سکهٔ فرهاد چهارم و زوجه‌اش موزا مشاهده میشود صورت این ملکه را با سر باز ساخته اند بحالتی که گیسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر بطراوت و قشنگی هر چه تمامتر گره زده و باید دانست که البته زنهای نجبا و اعیان اشکانی بقدری خوب و ممتاز بوده که امپراطوریهای روم تقلید آنها مینموده اند

بعد از ملاحظه و دقت در سکه‌های اشکانیان و تتبع در اخبار ایشان معلوم میشود لباس اشک اول نظامی و کوتاه بوده یعنی زرهی از حلقه‌های آهن در بر داشته که تمام بدن او را حفظ مینموده و آن لباس نظامی را روی زره میپوشیده و نیم تاجی بوضع تاج سلطنتی یونان با کلاه خودی مخروطی شکل که توپی زره داشته بر سر میگذاشته و دهنهٔ کفش او بساق پا بسته میشد و گردن بندی ساده بگردن می‌بسته و گوشواره‌ها در گوش میکرده است

مهرداد اول جامهٔ نرمی در بر مینموده با پوششی کلیجه مانند که طرف گردن آن باز بوده و این لباس را با چند قطار از احجار گوهر مزین میساخته از آنجا که صورت این پادشاه را تمام نساخته وضع پایین جامهٔ او معلوم نیست تاجش ساده کلاه خودش بشکل نیم دایره با توپی بندی از چرم یا از آهن و چند دانه گل میخ روی کلاه خود نصب شده چیزی بشکل مارپیچ شبیه بکلگی سر اسب برای زینت روی کردن داشته است

بعضی از سلاطین اشکانی که بعد از مهرداد سلطنت کرده اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود این پادشاه بر سر دارند ولی در حاشیه دورهٔ آن صورت آهو و چند قطار گلوله رسم شده

چند تن از پادشاهان اشکانی از قبیل مهرداد سیم و غیره چیزی قلاده مانند بگردن داشته اند و آن ظاهرا از دو قطار سنگهای گرانبها زینت یافته است

یکی از ادبای سیر مینویسد سلاطین پارت دوران صلح نیم تاجی بر سر میگذاشتند و آن عبارت بود از نوار پهنی که دو دو سر میبستند و در عقب سر گره میزدند که موی سر را نگاه دارد و در وقت حرکت پریشان و در هم نکردد و شاید این نوار چند رشته دور سر پیچیده میشده و دو سر بلند داشته که از عقب آویزان میکرده اند و بعدها روی این نوار احجار گرانبها و قطعات طلا برای زینت نصب مینموده

نگارنده گوید در این عبارت مسامحه ایست یعنی بهتر آن بود که این نوار پهن را نویسندهٔ مشار الیه بند بنوی

تغییر کننده بتاج و در اکثر قرون و اعصار موی بندهای مزین بوضعهای مختلف رسم بوده نهایت
آنکه نسوان بیشتر آنرا بکار میبرده اند لامعی گوید (چون موی بند زدی بنه موی حور عین)

فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او جامهٔ نرمی زیر البسهٔ خود میپوشیده و در روی آن پوششی داشته
که طرف گردن آن باز و با نوار مزین شده و این پوشش را با کمربند بکمر می بسته و شلواری در پا
مینموده از طرف بالا فراخ و از پائین تنگ شبیه بشلوارهای مردم مازندران و فرقی که این
لباس پادشاه اشکانی با جامهٔ رعیتی دارد اینست که قدری مزین و بلند تر است و تقریباً تا روی
زانو میباشد اما در تنگی و گشادی فرقی در میان شلوار رعایا و سلاطین نیست

بعضی از پادشاهان اشکانی تاجی مخروطی شکل مکلل بمروارید و سایر جواهر ثمینه بر سر میگذاشته
و گردن بندها در گردن داشته اند که دو سه دوره دور گردن آنها پیچیده میشده و یکی از
علایم نجابت و سلطنت آنها گوشواره بوده چنانکه در گوش غالب سلاطین در نقشها و پرده ها دیده
میشود و ظن غالب آنکه بجای خلعت و امتیازات بکرباما و بزرگان اشکانی گوشواره میداده اند
و در گوش بعضی که دو گوشواره هست گویا آن بجای دو امتیاز باشد

سلاطین اشکانی بازوبند طلا ببازو می بسته و تاج ملکه های اینطایفه زیباتر و باشکوه تر
از افسر شوهرهای آنها بوده و چند رشته گلوبند در گردن داشته اند

ملکه موزا زوجهٔ فرهاد چهارم که صورت آن روی سکه دیده میشود تاجی بلند مرصع بر سر دارد
و نیم تاجی هم روی آن گذاشته از روی شانه هایش معلوم میشود لباسی قیمتی و فاخر مانند
لباس شوهر خود پوشیده و طرف گردن آن باز است

مغنیه ها و زنهائیکه طرف تمتع و خاص عیش و طرب پادشاهان و بزرگان اشکانی بوده اند
لباس بلند یونانی در بر مینموده

آخر الامر گوئیم ملابس سلاطین اشکانی از جامه و زره اشک اول گرفته تا لباس کوتاه و
شلوارهای گشاد پادشاهان بعد از اشک همه لباس نظامی بوده است

اما زیب و زینت اشکانیان مسلم است که بتناسب در زمان آنها میباشد ابن مقفع مینویسد
طایفهٔ اشکانی بآرایش میلی مفرط داشته و از طلا و نقره هر قسم آلات و اسباب حتی زره
و چار آینه و برگستوان اسب میساخته اند احجار منقوره نهایت زیاد از آنها مطبوع بوده و
بعضی احجار از آنعهد بیادگار مانده موجود است که روی آنها نقشها و پیکر نقش شده و کار میکنند آن

اشکال صورت سائر اینها یعنی حکام یا سردارها باشد در گوش بعضی از این صورتها یک گوشواره و در بعضی دیگر دو گوشواره هست

فصل بیستم
در لباس نجبا و مغهای اشکانی

لباس نجبای سلسلهٔ اشکانی عموماً گشاد و بلند بوده و تا پشت پا میرسیده و در زیر آن قبا و شلواری میپوشیده اند اما لباس مغهای اشکانیان عبارت از جامهٔ بلندی بوده آستین دار و لباسی دیگر که در کمر بسته و تا بزیر زانو میرسیده روی آن میپوشیده اند و کلاهی مخروطی شکل بر سر میگذاشته و موهای سر خود را بشکل دو کیسه و دو دسته کرده در دو طرف سر قرار میداده اند

بارون دبد از معارف دانشمندان فرنگ در سال هشتصد و چهل و یک چند صورت در لوحهٔ کوهی دیده و یکی از متبحرین با خبرت و بصیرت آن تصاویر را از اشکانیان دانسته صور مزبوره عبارتست از پانزده شکل که چهار تن از آن در دو صف نزدیک بهم ایستاده اند و یکنفر دیگر که بر جمله مقدم است ملبس بلباس مذکور روی صندلی ناهمواری نشسته در بازوی راست سه بازوبند دارد از هیئت و جامهٔ او چنین استنباط کرده و حدس زده اند که از متعبدین اشکانی و بعبارةٍ اخری مغ است و مشغول عبادت میباشد این صورت خوب محفوظ مانده اما چهارده صورت دیگر قریب بمحو و انطماس بوده و تصور نموده اند که اینها تماشائیان اند و سیر پرستش و اعمال مغ را مینمایند چیزیکه مخصوصاً ثابت مینماید که تصاویر منقوره در لوحهٔ کوه سابق الذکر صور مردم اشکانی است صورت دیگری است که در همان حدود نقر شده و آن یکنفر سوار میباشد که تیر و کمان و نیزه دارد و لباسی بلند پوشیده کلاهی مدوّر بر سر گذاشته موی سر را بوضع مزبور چون دو کیسه در دو طرف قرار داده کمان در دست چپ و ترکش پشت سر سوار از زین آویخته با دست راست نیزهٔ خود را بگردن جانوری وحشی زده و آن جانور علی الظاهر خرس باشد سوار با این وضع و هیئت مسلم است که اشکانی است

فصل بیست و یکم
در بعضی از عوائد سلاطین و ملکه های اشکانی و بعضی

از اقوال مورخین در باب این سلسله

سلاطین اشکانی در موی سر و ریش نقش میکرده اند یعنی گاهی آنرا بدقت مجعد میساختند بعضی اوقات صاف شانه ورها مینمودند وقتی ریش خود را دو شقه قرار داده وهر شقه را منتهی به نقطه و نوک دار کرده زمانی آنرا بشکل مربع میزده اند گاه گاه هم ریش را از زیر شانه نموده بطرف صورت آنرا بر آمدگی داده و در اواخر رسم نموده بودند که موی سر خود را رد و طرف جمع و دو دسته مثل دو کیسه پر میکردند

بنا بر مسطورات بعضی از مورخین پادشاهان اشکانی در ظرف سال دو مرتبه نقل مکان میکردند یعنی از قشلاق به ییلاق و از ییلاق بقشلاق میرفتند زمستان قشلاق آنها در سواحل دجله و فرات یعنی عراق عرب بود و تابستان ییلاقشان عراق عجم اکثر اوقات در همدان و حوالی کوه الوند بسر میبردند و در نقل و انتقال جمعیت کثیری در اردوی پادشاه اشکانی حرکت میکرد و تمام زوجات و خادمهای سلطان و رجال دولت در این قسم سفر همراه بودند و اکثر اوقات از بسیاری اهالی اردو در منازل عرض راه چندروز هابی چیز را یا با آذوقه وفا نمینمود و کار سخت میشد

حرمخانه پادشاه عبارت بود از یکنفر زن محترمه که زوجه پادشاه و ملکه مملکت بود و بهمین لقب نامیده میشد ما بقی زنان در حکم متعه یا مغنیه و مطربه بودند

در دولت اشکانیان قانون این بود که ملکه از شاهزاده خانمهای خانواده سلطنت باشد اما گاهی تخلف از این قانون مینمودند و یکی از دخترهای سلاطین دول خارجه را بزنی میگرفتند یا رعنائی و زیبائی کنیزکی رامشگر و غیر رامشگر پادشاه را مفتون خود میساخت و ملکه کشور میشد لکن اینکار در این سلسله چندان شیوع نداشته و نادراً اتفاق افتاده است

بیشتر کنیزان و رامشگران و متعه‌های سلاطین و بزرگان یونانیه بوده اند و از شهرهای یونان اسیر نموده آورده داخل حرمخانه میکردند و بعضی اوقات یونانیها که در بلاد و ممالک اشکانیان بودند دخترهای خود را تربیت مینمودند ساز و آواز می آموختند و برای حرم سرای پادشاه اشکانی هدیه و پیشکش میفرستادند

در سلسله و طایفه اشکانی از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات بزرگان

ورعایا

ودر عایا رسم بود که زوجات آنها باید از مردم اجنبی روی بپوشند و مساکن زنان از
منازل مردان جدا و مفروز باشد

زوجات سلاطین اشکانی قادر نبودند و نمیتوانستند در امور دولتی مداخله نمایند در
مدت پنج مائه که تقریبًا این طبقه سلطنت کردند یک تن یا دو تن از ملکه های پادشاهان
باموی مملکت دخالت بهم رسانیدند و مسلط شدند و ملکه که بدرستی این تسلط حاصل نمود
موزا بود که صورت او در سکه نقش شده و ذکر او از پیش گذشت و این فقره از سوانح
فوق العاده دولت اشکانیان بشمار می آید

فیلوستراتوس که یکی از مورخین است مینویسد بعضی خواجه سرایان در حرمخانه سلاطین
اشکانی بودند و آنها گاهگاه مامور حکومتی یا متقلد شغلی از اشغال دیوانی میشدند
اما از آنجا که مورخین دیگر مطلقًا اشاره باین مطلب نکرده بلکه در تاریخ این طبقه اسمی
از خواجه سرا برده نشده قول فیلوستراتوس چندان محل اعتماد نیست و ضعیف بنظر می آید

سلاطین اشکانی را داب و سلیقه این بود که نگذارند هرگز شاهزادگان و امرا و وزرا
زیاده از حد معین و مخصوص اقتدار بهم رسانند بلکه فردًا فردًا هیچ قدرتی برای آنها نگذاشته
بلی بهیئت اجماع یعنی باتفاق اعیان و اکابر نهایت مختار و مقتدر بوده و شرح آن
داده شد

اشکانیان از میان تجملات ظاهری به براق طلا و نقره اسب خیلی مایل بوده اند و در این
طایفه هر کس تمولی داشته در کار این تجمل فروگذار نمینموده است

چون اغلب ملوک اشکانی ملقب به تئوس که بمعنی خدا یا خداوندگار است بودند ملکه های
آنها نیز دارای این امتیاز شده آنها هم این لقب داشتند

یکی از رسوم معموله اشکانیان این بوده که علامت و طالع بلد را مهم میدانسته و
صورت زنی یا فرشته از جنس اناث برای هر شهری از شهرهای یونانی خود بوضعی خاص
میساخته اند و آنها که مسبوق باین مطلب بوده اگر اینشکل را میدیده فهم مینموده اند
که اینصورت فلان بلد است و در روی پولهای چهار درهمی اشکانیان صور فرشتگان بلدان
بسیار رسم و نقش شده که لباسهای بلند یونانی دارند و بعضی گمان کرده اند که صور
مرسومه اشکال نساء معینه است و این سهوی عظیم است

از نقشها و پیکر سلاطین اشکانی که دیده شده چنین بر می آید که تمام آنها باستثنای دو نفر از
پادشاهان آخری گیسوان کوتاه داشته بلکه درازی موی سر آنها بیش از چند بند
انگشت نبوده و بوضع طبیعی بروی سرشان ریخته و آن دو پادشاه که این هیئت را تغییر
داده اند خسرو و ولگازس بوده اند که زلف و گیسوی خود را در اطراف سر و در عقب آن
گلوله مانند نموده اند و این شکل گیسو و زلف شک نیست که بوضع مردم ایران بوده نه بطرز
اهالی پارت و اسکیث چنانکه نظر آن در سکه های ساسانی بسیار دیده شده
پیشتر اشاره نموده ایم که اشکانیان کلیهٔ آداب و رسوم خود را از سه محل اخذ و دریافت
نموده اند اول از اسکیثهای تورانی که اصل طایفه و اجداد آنها بوده دویم از آداب و رسوم
ایرانی و آشوری که قرنها در آسیا شیوع و رواج داشته سیم از یونانیها که با اسکندر
کبیر بایران آمدند و بحکم غلبه بعضی از رسوم و آداب آنها در ایران و ممالک مجاور منتشر و
معمول گردید چنانکه هر وقت صورت آنها را سواره و تیر و کمان بدست ساخته حالت اسکیث
بودن آنها را وانمود کرده و هر گاه صورت پادشاه اشکانی دیده شود که رعایا برای او
پیشکش می آورند و تشریفات قرار میدهند پیروی آنها را بقوانین سلاطین بنی آشور و ایران
ظاهر ساخته و این صورت در الواح و منقورات این دو مملکت دیده شده و هر وقت با نیم تاج
صورت پادشاهان اشکانی را رسم نموده اند از تقلید آنها بیونانیان حکایت کرده و این مخصوص
وقت و زمانی بوده که سلطان شجاعت و رشادت با لیاقت عمده بروز داده است
سلاطین اشکانی محال بود پیاده راهی بروند و مسافتی طی کنند بلکه اعیان و ارکان و نجبا
و اشخاص حر نیز این عادت پادشاهان خود را پسند کرده و پیروی مینمودند پیاده رفتن
چنانکه پیشتر اشاره نموده ایم کار غلامان زرخرید بوده و باید دانست که این سیرهٔ سواری را
اشکانیان از طوایف تورانی داشته و حکیم الهی فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه چند جا
اینفقره را ذکر میکند و میگوید هر وقت اسب سرداری در میدان جنگ کشته میشد فورا دست
از جدال میکشید و تا دوباره سوار نمیشد آهنگ کارزار نمیکرد ژوستن مورخ معروف
نیز این مطلب فردوسی را نگاشته و شرح داده و این شعر فردوسی که در مقدمهٔ فرود و جنگ
با طوس فرموده و میگوید

که شاهان پیاده نسازند جنگ — اگرچه بود کار دشوار و تنگ

عین مطلب روشن است

یکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی و ارکان دولت آنها طلا و نقره را نمیرسانیدند
جز بمصرف تزیین اسلحه و آلات حربیهٔ خود اما ظاهراً این قول ضعیف و بی اصل باشد
اشک اول مؤسس اساس سلطنت طایفهٔ اشکانی در پیری بپادشاهی رسید و چندان
فایده و تمتعی از این رتبهٔ اعلی عاید و حاصل نشده و بزودی درگذشته و نتیجهٔ زحمات
او اخلاف وی را نصیب و قسمت گشت بلکه بعد از چند پشت سلاطین اشکانی بکامرانی رسیدند
و بهمین جهت که باندازهٔ مرارت خود اشک اول در راه حلاوت نکرد اعقاب او قدر جهد و
مشقت او را دانسته در تمام مدت سلطنت اسم او را بر اسامی خود مقدم داشته ذکر جلالت
و عظمت او را پیشنهاد خود ساختند مختصر اشک اول در سلسلهٔ اشکانی چنان شد که
اسکندر نزد یونانیها و کیخسرو پیش ایرانیان و رومولوس در روم

مصنفی مینویسد سلاطین اشکانی عساکر خود را باخذ و دریافت تعلیمات و فنون حربیه
و آداب لشکرکشی یونانیها مجبور مینمودند و تا آخر دولت اشکانی حال بر همین منوال بود
اما معنی گفتهٔ این مصنف را نگارنده بدرستی نفهمید آنچه مبرهن است که تمام فنون حربیه
اشکانیان اسب تازی و تیراندازی و جنگ و گریز بوده و هیچیک از این سه کار دخلی بیونانیها
نداشته دیگر تعلیماتی که عساکر اشکانی از معلمین و مشاقهای یونانی فرا میگرفته چه
بوده است خدا میداند

بعضی از مورخین میگویند نشان دولت اشکانی قرنی بوده و بعضی مرغ چرخ دانسته اند چه بعضی سنگها از عهد اشکانیان بدست آمده که صورت این جنس از طیور بر روی آن منقوش است

بعضی از ارباب خبر را عقیده اینست که علامت و نشان دولت اشکانی عقاب دو سر بوده و
قطعات احجار از آن ازمنه و اعصار دیده اند که در وسط آنها صورت عقاب دو سری
نقر شده و در دورهٔ آن بخط یونانی اسم یکی از سلاطین اشکانی را رسم کرده اند
ایزیدر خاراکسی که یکی از مورخین است و بعضی او را یونانی و جمعی ایرانی دانسته اند با
اشکانیان معاصر بوده و تاریخی از این سلسله نوشته اما آن کتاب مفقود شده و از میان
رفته قطعه قطعهٔ از آن گاهی بدست می آید این مورخ میگوید پادشاهان اشکانی با سلیقه و
ذوق بودند و بسبک سلاطین سلف یعنی کیان میل زیاد بساختن عمارات و ابنیه و
طرح باغات و بساتین داشته و حدائق و بیوتاتی که آباد مینمودند از فرط آراستگی و صفا
بهشت مینامیدند و دارای چندین شهر سلطنتی بودند که از جمله شهر دارا بود و پایتخت

حقیقی آنها محسوب میشد و در حوالی همان بلد مقبره از برای اجساد اموات سلاطین داشتند
چنانکه پادشاهان کیان در حوالی اصطخر پای تخت خود دخمه داشتند که نعش اغلب سلاطین کیانی را
در آن میگذاشتند و بانی شهر دارا بنا بر مسطورات بعضی از مورخین اشک اول بوده است
یکی از نویسندههای معتبر میگوید اشک اول بعد از استیلا بر آندراگورا حاکم آن مملکت را بکشت
و خود را رئیس آن ناحیه خواند و ولایت گرگان را نیز ضمیمه آن ایالت نمود پس از آن با تیودوت
پادشاه باختر متحد شد و سلوکوس دوم پادشاه یونانی سوریه و مضافات را شکست داد
و قوتی گرفت و در قلمرو خود قلاع مستحکم بساخت و شهر دارا را در بالای کوه زاپا اورتنون
بنا کرد و آن هم حصنی حصین بود هم جائی با خضارت و صفا در اطراف کوههای سنگی عمودی شکل
داشت و فی الحقیقه از حسن موقع و فرط استحکام نگهبان و ساخلو نمیخواست و هیچ قشون
با استعدادی قادر بتسخیر آن نبود و از آنجاکه اراضی اطراف آن کوهسار حاصلخیز بود و میدانها
و جنگلهای متعدد آن جوانب و حدود را احاطه کرده بود و هزاران چشمه از هر سو جاری
و اقسام شکار در آنجا فراوان بود اگر اردوئی در آنجا در تشکیل میپافت و اقامت مینمود
محتاج به آوردن آذوقه از خارج نمیشد انتهی
شهر دوم اشکانیان هکاتم پیلس یعنی شهر صد دروازه بود بنای این شهر را ابتدا یونانیها
کردند اما بعد از آنکه اشکانیان مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیه آن پرداخته و اسمش را
تغییر داده دامغان نامیدند و حالا هم همان نام را دارد شهر دیگر که مختار اشکانیان گردید
ری بود مختصر هر قدر قدرت سلاطین اشکانی رو بازدیاد نهاد بر بسط مملکت خود می افزودند
و از مملکت پارتیا تجاوز کرده بلادی را که بالنسبه در میان متصرفات و ممالک ایشان بود
اختیار مینمودند چنانکه در کمال قدرت شهر طیسفون را که در ساحل دجله واقع است پای تخت
قرار دادند
ژوستن مورخ گوید اشک اول خیلی عمر کرد و وقتی در کذشت خیلی پیر بود از این فقره بر
می آید که وی مدت نهاد در حالت طغیان بوده تا اواخر عمر بسلطنت نایل شده و چون هیچیک
از سلاطین ایران از پادشاهان عظیم الشان با شوکت گرفته تا ولاة و اہل بیگی ها که چندان
بسط ملکی نداشته بی سکه و خطبه نبوده اند باید سکه که روی آن صورت مردی پیر رسم شده
و کلاه خود طایفه پارت را بر سر داده از اشک اول باشد

مورخین مغرب گویند بعد از اشک اول تیرداد بسلطنت پرداخت اما مصنفین مشرق زمین بجای تیرداد شاپور نوشته وضبط کرده اند ظن غالب اینست که تیرداد شاپور لقب داشته جماعتی اسم را نگاشته و زمرهٔ لقب را و شاپور مخفف شاه پور است یعنی پسر پادشاه صاحب کتاب چارچمن میگوید شاپور نیکو سلطانی که صفات حمیده داشت رشید و پرهیزکار بود در علم نجوم وی را بمهارت ستوده اند محاربات او با سلاطین سلوکیه شام طرف بحیره مشهور است خزانهٔ اسکندر را که سلاطین شام تملک نموده بودند شاپور مسترد ساخت زوجه اش یهودیه و از نژاد حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام بود بنای شهر طیسفون را اکثر باو نسبت میدهند یونانیها این شاپور را که تیریدات (تیرداد) مینامند برادر اشک اول میدانند و غلبهٔ او را بر پادشاه سوریه که از سلوکیدها بود ضبط نموده و مدت ملکش را چهل و دو سال گفته اند حافظ ابرو هم همینطور ثبت کرده عجب اینست که حمد الله مستوفی شش سال مینویسد

نیز مورخین مشرق میگویند بعد از شاپور بهرام بتخت سلطنت جلوس کرد و شهرها در الجزیره ساخت و آتشکاه خیلی معتبری بنا نمود و یازده الی پانزده سال پادشاهی او را بود اما یونانیها بجای بهرام اردوان اول را مینویسند و میگویند با آنطیوخس اعظم پادشاه سوریه جنگ کرد و با آنکه صد هزار نفر قشون پیاده و بیست هزار سوار در میدان حرب داشت شکست خورد مدت سلطنتش پانزده سال بود بعقیدهٔ مغربیها در سلطنت همین اردوان یا بهرام نام او بود که طایفهٔ یهود را در ایران و قلمرو اشکانیان بانواع بلاها مبتلا کردند و صدمات زیاد بآنها وارد آوردند

مورخین ایران بر اینند که قتل حضرت یحیی مظلوم علیه السلام در عهد این پادشاه و از سوانح ایام سلطنت اوست اما این سهو است آنحضرت در عصر اشکانیان شهید شده اما نه در زمان اردوان اول یا بهرام چهارم پادشاه اشکانی بعقیدهٔ مصنفین مغرب فرهاد است و ستن مینویسد فرهاد بعد از پانزده سال پادشاهی مرد و دو پسر او بعد از وی پی در پی سلطنت کردند صاحب روضة الصفا اینمدت شهریاری را به بلاش پسر بهرام اول نسبت میدهد گویا فقط اختلاف در اسم است و باید دانست که بلاش و پلاش و بلاشان و داهس و لوجز و ولگازس القابی بوده که بیشتر از سلاطین اشکانی بدان ملقب بوده اند

صاحب تاریخ جعفری پدر مهرداد اول را جودرز و گودرز نوشته و معین است که جودرز معرب گودرز میباشد و بعقیدهٔ اینمورخ گودرز پسر یا برادر بهرام بوده بنابراین بزعم نویسندهها مشرق فراپاد یا پریاپاد که مورخین یونان او را همان گودرز یا بلاش میدانند بعد از فرهاد اول بتخت سلطنت جلوس کرد و مصنفین فرنگ گویند که این پادشاه در طرف مازندران و کوهستان رویان که طوایف مارد

آنجا

آنجا مأوا داشتند جنگی کرد مدّت ملکش بقولی هفت سال و بروایتی ده سال بوده صاحب تاریخ جعفری
اینمدّت سلطنت را بگودرز پسر بلاش که برادر هرمز یا مهرداد اوّل است نسبت میدهد

مهرداد اوّل که مورّخین رومی و یونانی از و سخن مینمایند مسلّماً هرمز یا هرمزد یا مزدان یا اورمزد
نویسندهای مشرق زمین است و از سلاطین بزرگ اشکانیان بشمار می آید و بعضی براین اندکه معنی این
اسم قهرماناً شاهنشاه میباشد امّا بعقیدهٔ نگارنده نه چنین است و از نوادر سوانح روزگار مهرداد اوّل
با هرمز که افسانه بنظر می آید اینکه روزی بشکار رفته بود غزالی نمودار شد پادشاه آنرا تعاقب نمود غزال
بغاری پناه جست پادشاه وارد آن غار شد بفاصلهٔ یک تیر پرتاب در وسط غار چهار صفه دید روی
هر صفه جامی طلا گذاشته و در میان هر جام فنجانی الماس در وسط چهار صفه لوحی یافت که بخط
عبری روی آن نوشته بودند گنج فریدون در اینجا در زیر خاک است مهرداد یا هرمز از غار بیرون آمده
همراهان خود را طلبید گنج را استخراج کرده بالسّویه میان آنها قسمت و بخش نمود مورّخین عجم مدّت
ملک هرمز را چهل سال نوشته اند

اورمزد بعقیدهٔ زردشتیها فاعل خیر است

موسی خورنی اسم برادر مهرداد را وافارشاک ضبط کرده و وافارشاک اوّل پادشاه اشکانی ارمنستان است
اقوال موسی خورنی از مسطورات ژان کاتولیکوس مورّخ صحیحتر و معتبرتر است ژان کاتولیکوس
میگوید وافارشاک برادر اشک اوّل است و این سهو عظیمی است چه در زمان اشک اوّل سلطنت
اشکانیان آن پایه و مایه نیافته بود که بخیال فتح ارمنستان افتند

مورّخین فرنگ مهرداد را پادشاهی بزرگ دانسته مدّت سلطنت او را از مرء سی و چهار تا سی و هفت
نوشته اند برادرش فرهاد اوّل چون مکارم اخلاق او را فهمیده و سنجیده بود وی را بر فرزندان بلا فصل
خود ترجیح داده ولیعهد نمود بزعم بعضی چون مهرداد قبول عامه داشت فرهاد دانست بعد از
پسرانش بسلطنت قبول نخواهند شد این بود که مهرداد را بجانشینی و وراثت تخت و تاج سلطنت
اختیار و انتخاب نمود بهرحال مهرداد از سلاطین اشکانی اوّل پادشاهی است که تسلّط کامل بر ملوک
الطّوایف بلاد ایران بهم رسانید و سلوکیدها را در حروب شکستهای فاحش داد در سلطنت او عراق
عجم و فارس و خوزستان و ارمنستان مستقلاً و مستقیماً مسخّر دولت اشکانی گردید شهر سلوسی را که محاذی
طیسفون بود و هر دو را باهم مداین میگفتند متصرّف شد و حدود ایرانرا از این سمت تا سرچشمه‌های
فرات امتداد داد به بلاد هند حمله نمود علاوه بر فتوحات خارج بتنظیمات داخله پرداخت قوانین لشکری
و کشوری مرتّب و مدوّن ساخت و تمام مملکت را مطیع قانون واحد نمود و با وجود کمال قدرت

هرگز

هرگز در کاری راه افراط و تفریط نرفت چون بر لرستان حالیه و بلاد مازندران مسلط شد ملک را
از ملوک آن ممالک منتزع ننمود بلکه بخود آنها واگذاشت و شرط کرد تابع او باشند و در سال مختصر
مالیاتی باو بدهند و در مواقع لازمه قشونی او را کمک نمایند

بعضی از مورخین خاصه آنها که مشرق زمینی میباشند بر این اند که فرهاد اول بعد از مهرداد پادشاه
شد موسی خورنی گوید مهرداد اول وقتی که با آنطیوخس سلوکیدی جنگ میکرد خود بشخصه سردار
قشون اقدام ننمود یکی از منسوبان خانواده سلطنت را که پوراد یا فرهاد نام داشت سردار قشون
کرد و سلوکیدها که با این سردار مصاف میدادند خیال میکردند با پادشاه یعنی با خود فرهاد اول جانشین
مهرداد اول جنگ میکنند مصنفین مغرب میگویند بعد از مهرداد اول فرهاد دویم بتخت سلطنت
جلوس کرد این پادشاه در قشون کشی و سوق عسکر کمال مهارت را داشت پس از چهارده سال
سلطنت بدست قاتلین یونانی مقتول گردید صاحب روضة الصفا اسم این پادشاه را انوش نوشته
و مورخ طبری نرسی نامیده آن گوید یازده سال سلطنت کرد و این چهارده یا هفده سال ضبط نموده
خلاصه این برادر یا پسر مهرداد که او را گودرز و انوش و نرسی نام داده اند صاحب تاریخ جعفری ایران
شاهش خوانده میگوید شام را مفتوح ساخت و این مطابق است با آنچه موسی خورنی به پوراد نسبت
میدهد صاحب روضة الصفا مینویسد این پادشاه چون ظالم و جابر بود سپاهیان بر او بشوریدند
و بچنگش آورده چشمش بکندند و از این غصه وی درگذشت

یونانیها بعد از فرهاد اول اردوان دویم را پادشاه دانسته و او را پسر سیم فرهاد اول گفته اند و مدت
ملکش را پنج یا شش سال ضبط کرده این سلطان در قلیل مدت سلطنت خود با هیمروس که یکی از بنی
اعمام او بود و با تورانیها غالب زد و خورد داشت اما صاحب روضة الصفا اردوان دویم را بلاش
نامیده و غلبه بر طوایف البرز کوه را باو نسبت میدهد و میگوید چون اغلب در پای تخت نبود یکی از بنی
اعمامش بجای او سلطنت میکرد شاید مقصود از ابن عم همان هیمروس باشد اردوان دویم وقتی پادشاه
شد پیر بود و ابن عمش هیمروس در ایالات جنوبی و مشرقی مسلط بود بواسطه کبر سن و ضعف سلطنت ایران را
با هیمروس تقسیم کرد و این اول وهله است که مملکت اشکانیان تقسیم میشود و دو پادشاه
اشکانی در یک عصر و زمان سلطنت میکنند

خلاصه دولت اشکانی کمال قدرت و تسلط و استقلال را بهم رسانید و با قیاصره روم دم از برابری
همی زد   گاهی نیز بواسطه فتنه و فساد داخله ضعیف میشد و بعقیده بعضی از مورخین

در اوایل امر دولت اشکانی بسلطنت مشروطه یا جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بحکمرانی مستقل مستبد
یکی از مصنفین میگوید اشکانیان در وقت جنگ بنزدیکان سلطنت و خواص و منسوبان پادشاه سرداری
و سپهسالاری نمیدادند و در اوان صلح نیز آنها بمنصب وزارت و حکومت نایل نمیشدند بلکه سردار و
سپهسالار و حاکم و وزیر از میان مردم عالی و دانی منتخب میشد و فقط قابلیت و لیاقت شرط شغل
و منصب بود

دولت اشکانی در اجرای قوانین غالباً سخت گیری داشته و ملاحظه کمتر در کار بود مثلاً قاتل را حکماً
میکشته اند و اگر کسی زخمی بدیگری میزده همان طور زخم باو میزدند زانی و زانیه را بشدت سیاست میکردند
بعلاوه مصادره عمده از آنها میگرفتند لکن باید دانست که اینوضع مرسوم آنهائی بود که بحالت ایلیت
و آداب و رسوم اولیه خود باقی بودند جماعتی که تمدن قدیم ایرانرا با تمدن قدیم یونان تلفیق نموده و
پیشنهاد ساخته سخت گیری در قوانین را پسند نمیکردند

یکی از مصنفین مینویسد میان سلاطین اشکانی و رعایای ایرانی در نفس الامر رابطه نبود چه آن پادشاهان
بنظر شفقت و مهری که به نوزادیان ابنای جنس خود میدیدند برایشان نمیدیدند و بطور تحکم و تجبر با آنها
رفتار میکردند و رعایای ایران هم آنهارا اجنبی شمرده قلباً از آنها متنفر بودند و کرهاً و ضرورتاً اطاعت و
تمکین مینمودند و همین وضع خود اسباب پیشرفت کار ملوک الطوایف و ولاة بود و دیرزمانی اشکانیان را
از استقلال تام و تمام محروم نمود و درست که ملاحظه کنیم و در مسطورات ارباب خبر تدبر و تعمق نمائیم
دانیم سلاطین اشکانی فقط در خراسان و گرگان و خوارزم سلطنت مستقله داشته اند و سایر ایالات
حتی میزن و کاراسن که قسمتی از لرستان حالیه بوده و مندلیج و بصره در تحت تصرف سلاطین مخصوص بوده
و میتوان سلطنت اشکانیان را قبل از اقتدار کلی و اختیار مطلق تشبیه نمود بسلطنت خانواده
هابس بورگ اطریش در سوابق ایام و بسلطنت دودمان هُهن زُلِرن پروس در اینعصر و زمان چه سلاطین
اطریش و پروس لقب امپراطوری المان داشته و دارند اما در امور داخله المان وجهاً من الوجوه مداخله
نمینمایند مگر در وقت جنگ و مدافعه که تمام عساکر ممالک مختلفه المان باید در زیر رایت و حکم پادشاه
پروس که امپراطور المان است باشد و سلاطین ممالک مزبوره در روابط پلیتیکی که با خارجه دارند بدون
مشاوره با امپراطور نباید اقدام بکاری کنند از این گذشته پادشاهان هم در مملکت صاحب تخت و تاج
و خطبه و سکه میباشند و تقریباً بلکه تحقیقاً سلطنت اشکانیان و ملوک الطوایف تا مدتی همین
شکل داشته

اما مملکت

اما مملکت ارمن باید دانست که در عهد کیان در تصرف سلاطین مخصوص مستقل بوده و این استقلال
زایل نشد تا چند سال بعد از فوت اسکندر کبیر که مهرداد اول اشکانی این مملکت را مفتوح و مسخر نمود
و برادر خود والارشاش یا والارساس یا وافارشاک را بتخت سلطنت ارمنستان جلوس داد و مملکت
مزبوره خاص اشکانیان گردید و ملوک آن اگرچه بشاهنشاه اشکانی اظهار تبعیت مینمودند خود
بدرستی مستقل بودند و از سلسلهٔ اشکانی ارمنستان ارشام نامی که داماد ارداشه بود دیگران بود
در طرابزون و سواحل قرادنکیز سلطنتی جداگانه تشکیل داد و فی الحقیقه شعبهٔ کوچکی از سلطنت را
ارمن منشعب گردید و در ادس و نصیبین هم از دودهٔ اشکانی حکمرانی بوده اند شعبهٔ دیگر از اشکانیان
در باختر و افغانستان تا ختا و کاشغر سلطنت کرده مورخین ارمنی این شعبه از طایفهٔ اشکانی را
سلاطین خوسان نامیده اند و آنها همان خواقین بوده طایفهٔ دیگر از اشکانیان از کوه قفقاز عبور کرده
و در آن سمت لوای حکومت افراشتند و در جنوب روسیهٔ حالیه متمکن گشته و از رود ولگا تا قرادنکیز را
در تحت تملک داشته و برملک الملوک اشکانی همان رفته که بر منکوقاآن پادشاه مغول چه منکوقاآن
از مرکز دولت که قراقرم بود بنی اعمام و اقارب و اقوام خود را مامور ایران و ترکستان و چین و ماچین
و بعضی بلاد فرنگ نمود چون رفتند و مسلط شدند دیگر اطاعت و تمکین قاآن بزرگ زیاد آنها برف
فروع از اصول قوی تر شد و بجای آنکه اغصان مقوی و مؤید دوحه گردند اسباب ضعف آن گشتند
پس باید گفت مغولها بعد از هزار و پانصد سال همان رویه را پیشنهاد ساختند که اشکانیها یازده
قرن قبل از آنها داشتند یعنی خویشان ملک الملوک اشکانی اسباب خرابی کار او شدند و اردشیر بابکان
برادوان غالب نیامد مگر بمعاونت اقارب آن پادشاه خلاصه سپهبدها طبرستان و قارنها و
سورناها که دائما در داخلهٔ ایران در آن ازمنه حکومت میکرده اصلا اشکانی بودند و معلوم است
این سلسله کلیتاً از شاهنشاهان بزرگ تا حکام و امرا فقط شجاعت و جرأت و قوت قلب تنها بوده
اهل تدبیر و تدبر نبوده اند چنانکه نتوانستند نه استبداد و استقلال کیان را بهم رسانند
وضع جمهوری و آزادی یونانیان و رومیان را

فصل بیست و دوم
در وضع اشکانیان با ملوک الطوایف و تقسیم ایالات

سلاطین اشکانی بعد از آنکه بر پادشاهان سلوکید سوریه غلبه کردند و ایشان را از مملکت ایران
باطراف فرار دادند ملوک الطوایف یا ولاة ولایات و ایل بیکیهای قبایل و رؤسای عشایر خود را

ناگزیر

لیکن باسم هدیه و ارمغان خراجی میدادند

باکوسان یا قوشان

تا کی بر از تمکین آنها دیدند و ربقهٔ تبعیت آنها را بگردن نهادند بدون اینکه قبول باج و خراجی نمایند
فقط متقبل شدند که در اوان جنگ قشونی بعسکر شهریار اشکانی تکمیل نمایند فی الحقیقه ولاة و رؤسا
ملوک بودند و پادشاهان اشکانی ملک الملوک و همین جهت است که مورخین عرب و عجم آن عصر و زمان را
دورهٔ ملوک الطوایف نامیده اند اما در باب رفتار سلاطین اشکانی نسبت بولاة بعضی خوب دانسته
و گفته اند ملوک الطوایف از ملک الملوک اشکانی راضی و خوشنود بوده اند جماعتی بر خلاف از تعدی
اشکانیان بولاة سخن رانده اند تاسیتس مورخ لاتینی مینویسد پادشاهان پارث نسبت بولاة
بطور نخوت و غرور رفتار مینمودند و بآنها تعدی میکردند شاهد این مدعا آنکه وقتی آنطیوخس پادشاه
سوریه بقصد جنگ با سلطان اشکانی از دجله عبور کرد بسیاری از ولاة و ملوک باستقبال او شتافتند
و با وی همراه شدند و از پادشاه اشکانی شکایت نمودند و گفتند این سلسله علاوه بر اینکه اجنبی هستند
و ما را میلی بتمکین و تبعیت آنها نیست از سوء سلوک آنها هم بستوه آمده ایم پلوتارک مورخ میگوید
وقتیکه پمپه قیصر روم بر لشکران پادشاه اشکانی در ارمن غالب آمد و تمام طوایف ساکنهٔ در قفقاز را
مطیع خود ساخت ملوک عراق عجم و خوزستان و لرستان سفرا نزد او فرستادند و اظهار داشتند
که اگر قیصر بخواهد و لازم داشته باشد ما او را بمرد و مرکب مدد مینمائیم و با اشکانیان جنگ میکنیم
یکی از مصنفین مشهور نوشته است تمام هیجده ایالت تابعهٔ اشکانیان را پادشاهان مستقل بوده
و از ایالات مسطوره واقعه فیما بین بحر احمر و دریای مازندران که بحر احمر در جنوب و دریای مازندران
در شمال است یازده ایالت موسوم به ایالات علیا میباشد و ایالات علیا محدود است از سمتی باسپارمنستان
و محل طایفهٔ خزر که در کنار بحر خزر سکنی دارند و از طرفی ببلاد توران که طوایف تورانی و پارث
مخلوطاً در آنجای گرفته اند اما هفت ایالت دیگر که معروف به ایالات سفلی است در بین النهرین (مزو
پوتامی) و آسیر (آشوری) و بابل و برخی از ولایات اعراب واقع است در این ایالات اگرچه گاهی
مشایخ عرب سلطنت مینمایند اما بعضی اوقات هم سلاطین اشکانی حکمرانی میکنند در بین النهرین
مخصوصاً شهرها هست که سلاطین سلوکیدی سوریه بنا کرده اند و مردم آن امصار یونانی هستند
و حکام ایشان نیز یونانی است و حکومتی بوضع جمهوری دارند شهرهای دیگر هم در این سرزمین هست
که سکنهٔ آن یهود بودند در آن بلاد هم قبول حکام اشکانی نمیکنند کلدانیها که در بابل و آن نواحی هستند
چندان تمکین و تبعیتی بپادشاهان اشکانی ندارند در حقیقت آزادند آذربایجان کلیتاً پادشاه
مخصوصی دارد که از عهد اسکندر کبیر به زیر ید در این ایالت سلطنت نموده و مستقل بوده و تا سنهٔ

سی بعد از

سی بعد از میلاد سلاطین آذربایجان کمال استقلال را داشته‌اند پادشاه اشکانی بجهت آنکه پادشاه
آذربایجان بمارک آنتوان کمک کرده در سال مذکور بر او حمله کرده و غلبه نمود اما باز مملکت را یکباره
از و منتزع نساخت چه استرابون که چندی بعد کتاب خود را تألیف نموده می‌نویسد پادشاهان آتروپاتن
که همان آذربایجان باشد هم در ایالت مزبور سلطنت دارند نگارنده گوید چیزی از زمان استرابون
نگذشت که آذربایجان یکباره بتصرف اشکانیان درآمد و عجب اینست که از آن وقت بعد این طبقه
ولیعهدها خود را پادشاه آذربایجان خواندند و این رسمی که حالا بعد از دو هزار سال در سلسلهٔ
جلیلهٔ قاجاریه ابدالله تعالی ملکهم مرسوم است و ولیعهد دولت فرمانفرمائی مملکت آذربایجان دارد
در آن طبقه هم معمول بوده و کرسی آذربایجان دویمین پایتخت بشمار می‌آمده و از حیثیت جمعیت و عظمت
و ثروت ثانی اثنین قاعدهٔ مملکت بوده چنانکه حالا هم که ما بتألیف این کتاب مشغولیم چنین است
در سمت جنوب شرقی دریای خزر ایالت هیرکانی که گرگان و قسمتی از مازندران باشد در سال شش میلادی
بر ولوژز اول پادشاه اشکانی شوریدند و یکی را بروم فرستاده از دولت روم استعانت نمودند و
این شورش مدتی متمادی در کار بود طوایف ساکنه در خوزستان و لرستان تبعیت مستقیم با اشکانیان
نداشتند و استرابون مخصوصا باین فقره تصریح کرده است سلاطین بازرانجی که در فارس حکمرانی می‌نمودند
و بابکان و اردشیر از آن دودمان بودند و بعد خود را ساسانی خواندند استقلال درست داشته‌اند
یکی از مصنفین میگوید شاهنشاه اشکانی هر وقت خیلی مقتدر بود از ولاة و ملوک الطوایف پیشکشی
میگرفت و آنها در وقت لزوم قشونی بکمک شاهنشاه میفرستادند نویسندهٔ دیگر می‌نویسد در
زمان سلاطین اشکانی اکثر ممالک مجاوره حکمران مستقل داشته که باج گذار اشکانیان بوده‌اند
از جملهٔ ایالات معتبره بابل و خوزستان و بعضی ولایات مشرقی در تمام مدت استیلای سلاطین پارت در
تحت حکومت حکمرانان با استقلال بوده و همینقدر که باج خود را میدادند اشکانیان مطلقا در داخلهٔ
آنها مداخله نمیکردند و مؤید این گفته آنکه در سنهٔ چهل میلادی سکنهٔ یونانی شهر سلوسی و مردم
سوریه باهم سازش کرده بر جماعت یهود حمله نموده بر آنها دست یافتند و پنجاه هزار نفر از آنها را
بکشتند و پادشاه اشکانی هیچوجه متعرض آنها نشد و از این قضیه چیزی مطلقا بزبان هم نیاورد تا چه
رسد باینکه مرتکبین را تنبیه و سیاست نماید

مورخین معتبر می‌نویسند اشک اول اگرچه بعد از غلبه بر حاکم یونانی و انداختن ربقهٔ اطاعت آنطیوخوس
از گردن بسلطنت و استقلال رسید اما آن پایه و رتبه نیافت که خود را شاهنشاه خواند و سکه

قبایل

قبایل و ملوک الطوایف که تا او همراهی کرده بودند تمکین اینمعنی نمودند بلکه هر یک خود را در عرض
او میدانستند و با او دم از همسری و همشانی میزدند این بود که معاهده ما بین او و ملوک الطوایف
منعقد شد و قرار دادند در احکام و فرامین اسامی تمام ولاة بترتیب نسب و شان نوشته شود نهایت
اینکه اسم اشک را چون بالنسبه دیگر تراشت مقدم بر سایر اسامی بنویسند و نیز قرار دادند اشک حق
نداشته باشد که ولیعهدی برای خود تعیین کند بعد از فوت او مجلسی منعقد کرده رؤسای طوایف
و سران سپاه و مردان کار آگاه و علمای دین در آنمجلس جمع شوند و پادشاهی برای جانشینی اشک و تخت
سلطنت منتخب نمایند

فصل بیست و سیم
در عوائد و حالات ملت پارت از زن و مرد

بعضی از مورخین را عقیده اینست که اشکانیان
از طایفه پارت نبوده از قوم داهی تورانی
بوده اند و از آنجا که بملک پارتها
بسلطنت رسیدند آنها را پارت خوانند

پارتها که سلاطین اشکانی از این ملت بوده بموجب مسطورات اکثر مورخین و محققین از روی نسب
فرنگ طایفه مغرور و متلون المزاج و پرحیله و بیرحم بشمار آمده و نسبت بمردان خالی از سفاکی و سختی
داشته اما با زنها عادتا ملاطفت و مهربانی و فروتنی مینموده و مبلغی رعایت از آنها میکرده اند آسایش
و راحت را از مکروهات میشمرده دائما در زحمت و حرکت و نقل و انتقال و تغییر مکان و سواری میگذرانیده اند
حرف کم میزده و جز بلزوم سخن نمیرانده و مهموم بنظر می آمده و این کم حرفی و حالت اندوه گویا بجهت
نداشتن ادبیات بوده که بخاموشی و تفکر دلالت مینموده در هر حال چندان از وضع تکلم آگاهی نداشته
هرگز سرگذشت و وقایع متعلقه بامور شخصی خود را بکسی بروز نمیداده اند و با ختفای مطالب
میکوشیده برؤسای خود و سلاطین ادب میکرده اند اما نه از صمیم قلب بلکه از ترس و ژوستن مورخ
شرحی درینباب نوشته است اشکانیان در صرف مسکرات حریص و ولوع بوده غذا کم میخورده اند اما
در شراب اسراف مینموده از جنس لحوم بگوشت شکار بیشتر میل و رغبت داشته اغلب اوقات در زیر
چادر و آلاچیق بسر میبرده و متصل ییلاق و قشلاق میکرده زوجات متعدد میگرفته اما نسبت
بزنان خود زیاده از حد غیور بوده اگر خلافی از آنها دیده میشد یعنی با اجنبی راهی بهم میرسانیدند
جانبین هر دو معدوم و نابود میشدند کلیة زنهای طایفه پارت باید از مرد غیر رو بپوشند و در مجالس
مردانه داخل نشوند پارتها در اوایل یعنی در آن اعصار که دارای سلطان و حکمران نشده بودند و هنوز
از اشک و اشکانیان اسمی بمیان نیامده بود از تمدن اصلا بهره نداشتند و بعد هم که آفتاب دولت
و سعادت آنها از مشرق اقبال طالع شد حظ قلیلی آنها را از ترقی و کمالات عالم انسانیت و تمدن

عاید آمد از تمام آن قوم اگرچه ربع از وضع بدویت و زندگانی صحرانشینی خارج گشتند باقی بهمان
حالت اولیه ماندند

یکی از مصنفین گوید پارتها آن وقت که در تبعیت سلاطین کیان یعنی رعیت آنها بودند در ادای مالیات
کاهی تهاون و مسامحه مینمودند و حقوق دولت را بدرستی مرعی و منظور نمیداشتند اما هنگام
جنگ از خدمتگذاری دولت چیزی فروگذار نمیکردند و با قدم صدق و جلادت راه جانفشانی
می پیمودند چنانکه وقتی قشون اسکندر با دارا در اربل روبرو شد از لشکریان پادشاه ایران
کسیکه ثبات قدم ورزید و بزودی دست از کارزار نکشید و حتی المقدور پا فشرد پارتها بودند
و اگر قهرمان مقدونیه بدون زد و خورد مملکت پارتها را بگرفت علت ناسپاسی پارتها و ضعف
و جبن آنها نبود دارا کشته شده و آن پادشاه را ولیعهد و جانشینی از دودمان کیان نمانده
رکنی وثیق نمیدیدند که بدان تکیه نمایند و صاحب علمی نمییافتند که در زیر بیرق او جمع آیند علاوه
رفتار سلاطین کیان در اواخر نسبت بطایفهٔ رعیت غالباً اسباب کدورت میشد و کار بیأس منجر
میگشت این بود که پارتها مثل سایر رعایا آن جانفشانی که بایستی نداشتند از این جهت کار اسکندر
آسان شد اشکالات رفت و آمد آنچه آمد بالجمله در دولت سلوکیه هم بعضی دواعی و علل خارجه
پارتها را بشورش واداشته گرنه بالذات مایل بناسپاسی نبودند انتهی

مورخ دیگر در عوائد ملت پارت میگوید قوهٔ شهوانی مرد از این طایفه زیاد بود بنا بر این بیک زن
و دو زن قناعت نمیکردند و زوجات متعدده میگرفتند اما آنها را مستور میداشتند حتی در اعیاد
و مجالس جشن ایشانرا راه نمیدادند بخیال در تعدد زوجات و نگاهداشتن صیغه و متعه افراط
میکردند وظیفهٔ نسوان بود که مقیم خانه‌ها یا چادرها والاچیقها باشند و بکمال عفت و عصمت
راه روند چه میدانستند زانی و زانیه هر دو مقتول میشوند و راه خلاص برای آنها نیست نیز زنها
کلیةً هرگز با اجنبی تکلم نمیکردند فقط طرف گفتگوی آنها شوهرها و برادران و پسران ایشان
بودند و هر وقت بضرورت از منزل بیرون میرفتند روبند بصورت می بستند و فرقی در میان زن
بیوه و شوهردار نبود و همینکه زن از شوهر ناراضی میشد اگرچه شکایتش جزئی بود طلاق میگرفت
زنها هرگز با مردها غذا نمیخوردند و غالباً زندگانی مرد از زن جدا و مفروز بود

پارتها اگرچه در اضمحلال طبقه و سلسلهٔ سلاطین کیان و انقراض سلطنت ایشان با اسکندر همدست
گشتند بلکه بزعم بعضی محرک و مهیج پادشاه مقدونیه شدند اما بعد از استیلای این پادشاه شغل

سایر

سایر طوایف و قبایل چندان باو نگرویدند و اظهار اطاعت و انقیاد کامل ننمودند و بعضی اماکن مستحکم
و سفناقهائیکه داشتند آنها را اسباب قوت قلب کرده بزور اسلحه امتیاز ذاتی از اسکندر گرفتند و
میل پادشاهان این بود که پس از کشته شدن دارا اسکندر پادشاهی ایرانی الاصل انتخاب کند و او را
در شوش تخت سلطنت جلوس دهد و آنجا مرکز دولت و حکمرانی باشد پادشاهان در تحت امر و فرمان
او باشند و از آن محل احکام برای آنها صادر شود اصلا و مطلقا نمیخواستند زیر بار سلطان یونانی که
بابل را مقر سلطنت و کرسی مملکت خود قرار داده بروند و مطیع اجنبی باشند و مخصوصا هر چند وقت
یکبار طوایف اسکیث تورانی بمملکت پارتها حمله میکردند پادشاهان از وضع سلطنت سلوکیدهای سوریه
خشنودی نداشتند همانا وضع و استعداد آنها اجازه نمیداد که یکباره دم از خودسری زنند بنابراین
تقریبا هفتاد سال از خارجه تمکین کردند

مورخ دیگر مینویسد پارتها با آنکه چند قرن میان ایرانیهای متمدن زندگانی مینمودند و آداب
و رسوم آنها را برای العین میدیدند باز از وضع و طریقه قدیم خود دست نکشیدند بسبک آبا و اجداد
خود بعیش و تنعم نمیپرداختند بصنایع و حرف رغبتی نداشتند همه میل آنها بغارت و یغما بود و عمده
از این راه معاش مینمودند و از عوائد ملت پارت اینکه از اختلاط با سایر ملل نافر بودند و نمیخواستند
با هیچ طایفه و قومی خاصه ملل متمدنه هم پیوند و هم مسکن باشند و از غیر خود مهما امکن دوری میجستند
و بعد از آنکه طی مقامات کرده و بمقامات عالیه رسیده باز همین سیره و دأب را داشتند

ژوستن مورخ گوید اشکانیان زیاده از حد متکبر و بیحیا و فتنه جو و بیشرم و مکار بوده و خود میگفته اند
مرد باید تندخو و جسور و جری باشد و زن خوشخو و متواضع و مهربان و از صفات خاصه این طایفه خود
داری و کم حرفی میباشد در مهر و کین و غم و شادی آثار غضب و میل و حزن و شعف در بشره آنها نمودار
نمیشده است هر وقت ضعف داشته اند بر اقویا تمکین مینموده و چون قوت می یافتند سر از اطاعت
باز میزدند

فصل بیست و چهارم
در دین و مذهب اشکانیان

از دین و مذهب و عقاید اشکانیان اطلاع درستی نمیتوانیم حاصل کرد چیزیکه معین است طرق و شرایع
مختلفه را باهم مخلوط و درهم کرده بدان معتقد شده بودند شک نیست که ابتدا پادشاهان اشکانی
بمیل و رغبت پیروی دین پیغمبر باستانی ایرانی که زردشت باشد مینمودند اما بعدها بیزدان

واهرمن

واهرمن اعتقادی ظاهری یا قلبی بهم رسانیده و او رمزد را که بزعم زردشتیان فی علی الخیر است می‌پرستیدند
و خدای متعال میدانستند و از اهرمن خوف و هراس داشتند علاوه بعضی بتها و مجسمه‌ها را نیز
پرستش میکرده و برای کسب میمنت و فیض آنها را در مساکن و منازل خود میگذاشتند و در تغییر منزل
و مکان آنها را با خود میبرده و حمل و نقل مینموده اند که آن هیاکل نزد ایشان باشند آفتاب و ماه را
نیز از معبودها شمرده و هنگام طلوع خورشید باسم میترا بعبادت این جرم مضیئی میپرداختند و قربانها
در راه آن میکرده اند و مجسمه‌ها برای جرم آفتاب میساختند و بوجود بعضی خداها که آنها را رب النوعها
خانواده سلطنت میدانستند قائل بوده و این خداها را از جنس و حاشیات نیر دینی اورمزدی میدانستند
سلاطین اشکانی در مواقع مخصوصه باین قسم از خداها قسم میخوردند سایر اجزاء خانواده سلطنت
نیز بهمین منوال سوکند یاد میکردند

ملت پارت یا اشکانیها از خانواده سلطنت گرفته تا افراد و آحاد رعیت بتها و مجسمه‌ها داشتند
که از آبا و اجداد شان بمیراث بآنها رسیده بود و آنها را در خانه و معبد در هر یک مکان میگذاشتند
و پرستش آنها میپرداختند عقاید دینی پارتها را اخروبهبودی گذاشته و پرستش ماه و آفتاب
و صور و تماثیل نیز که مورخین میگویند را اولاد دولت اشکانیان مغها یا علمای دینی خیلی معتبر بودند
و پارتها پیروی احکام و آداب و رسوم آنها مینمودند و بعدها که بعضی تغییرات در عقاید خود دادند
مغها از آن اعتبار افتادند و اگرچه آنها را از مجلس شوری بیرون نکردند اما اعتنائی هم دیگر بایشان نبود
سلاطین اشکانی رعایای خود را مانع نبودند که قبول مذاهب مختلفه نمایند آتشکده‌ها در دولت
آنها دایر و مذهب زردشت مجاز بود در بلاد یونانی اشکانی ارباب انواع الهی را چنانچه در یونان
میپرستیدند و المپ کوهی است در تسالی شعرا آنرا اقامتگاه ارباب انواع افسانه و محل اجتماع
آنها قرار داده و مثل آسمان فرض کرده اند نیز در شهرهای بابل و نیز آرداو نصیبین یهودان در عقاید
مذهبی خود در همان وقت آزاد بوده اند و دین عیسوی در مملکت پارت شیوع یافته بدرجه
رسید که در قسمتی از آن قطر مذهب دولتی گردید و حکمرانان استرین کراو رفرپانی نیز تماماً نسبت
مسیحی بودند یکی از مورخین گوید اشکانیها آتش را مبارک میدانستند و پرده خانه‌ها خود را مخصوص
مینمودند اجساد اموات را نمیسوزانیدند در مکانی میگذاشتند همینکه طیور شده دیگر گوشت بدن
آنها میخوردند استخوان خشک شده آنها را جمع نموده در مقبره‌ها دفن میکردند سلاطین اشکانی
ارمنستان آتش مبارک اورمزد را که میبایست همیشه روشن باشد اجازه دادند که امرش شود

و میتوان گفت سلاطین اشکانی ایران هم در این اجازه و اهمال با سلاطین اشکانی ارمنستان هم
داستان شدند احترام آتش بدینوضع رفته رفته از میان رفت و اشکانیان از آنوقت اجساد
اموات خود را با آتش داده سوختند

مورخ دیگر مینویسد اشکانیان بقدری بارباب انواع معتقد میباشند که آنها را در این عقیده
غالی باید گفت بتصور و تفاسیرهم اعتقادی کامل دارند و نظیر معتقدات مذهبی آنهاست

مصنف دیگر میگوید علاوه بر هیکل پرستی و عبادت ارباب انواع که از یونانیها باشکانیان
رسیده و فهمیده و نفهمیده معتقد شده بودند قدری هم مذهب برهمنی و تصوف و حالت
درویشی و بفقیری هند و هنود را اختیار کرده پیروی مینمودند و مذهب اینقوم از فروع دین
زردشت هم چیزی ضمیمه داشت یعنی اگرچه مثل سلاطین کیان مروج آئین زردشت نبودند لکن
بکلی هم آن مذهب را مردود نشمرده از احکام آن بعضی را مطاع و متبع میدانستند

صاحب دبستان المذاهب میگوید اشکانیان زند ناقصی داشته اند از این گفته مقصود این است
که چیزی از دین زردشت داخل در آئین اشکانیان شده بوده است

ثوسیدیدس مورخ لاتینی نوشته است اشکانیان نه همین بارباب انواع کمال اعتقاد را داشته بلکه بخرافی
که در این طریقه دیده و از پیروان آن شنیده ایم قلباً معتقد بوده اند

بعضی برآنند که اشکانیان منکر بقای روح و نفس ناطقه بوده و بهمین جهت اجساد اموات خود را
دفن مینمودند و بعضی لوازم زندگانی در قبور آنها میگذاشتند که چون روح ببدن عود کند در عالم
آخرت باز بر خاک از مایحتاج جات محروم نباشند و این نقیض قول آنهاست که گفته اند پارتها نعش
اموات خود را در صحرا در جائی می انداختند که گوشت آنها را وحوش و طیور بخورند بعد از آن استخوانهای
ایشانرا جمع کرده دفن مینموده اند

نگارنده گوید نویسنده های هر قوم در دین و آئین اشکانیان سخنی رانده و اکثر نقیض یکدیگر است
بعد از ملاحظه اقوال هر یک و پس از اطلاع از سایر قوانین و رسوم و آداب این طایفه بحاصل کلام
پرداخته و آنچه را صواب دانسته اینست که پارتها دیرگاهی در تحت تبعیت حکومت کیان بوده و
از آثارها که بر حسب تجربه قهراً در عالم حاصل میشود پیروی و تشبه مغلوب بغالب است اگرچه احیاناً
خلاف اینحال را دیده اند و دیده ایم چنانکه می بینیم ملل بلغاری و سربی و یونانی و ارمنی قرنهاست که
رعیت دولت عثمانی میباشند و بذلت و زحمت و خذلان گذرانده باز بسیاری از آنها تغییر مذهب
نداده

نهاده و شرع شریف و دین اسلام را قبول نکرده همان راهی را که از پیش میرفتند حالا هم میروند اما
چون حکم غالب را سنکو بیم اشکانیان باندازهٔ در کیش و مذهب تقلید کیان کرده و اگر دولت کیانی
منقرض نمیشد هر اینه یا رشها یکباره دین زردشت اختیار میکردند و چون بنیان آن دولت سست شد
و رو بانهدام گذاشت و اشکانیان نیز آثار قوتی در خود مشاهده نمودند دیگر معتقد آن دین نگردیدند فقط
بر این شدند که بظاهر از مذهب مردم ایران نکوهند و آنرا مردود و باطل نخوانند فی الحقیقه بسکوت
گذرانند همینکه درست قادر و مسلط شدند بکلی انکار آن دین کردند و گفتند اعتقاد بیزدان و اهرمن
از عقاید سخیفه است بلی بآفتاب و ماه معتقد بودند و آینده و جرم مضیء را پرستش مینمودند و مربی پادشاه
و خانوادهٔ سلطنت میدانستند اما دین واقعی آنها همان دین تورانی یعنی بت پرستی بود و هر وقتی
و بتی بود که هر جا میرفتند بتهای خود را همراه میبردند هنگام طلوع آفتاب باین فروزنده سجده میکردند
و قربانیها برای آن مینمودند اصنام آنها بیشتر مظهر کواکب یا هیاکل نجوم بوده است در خیام خود جای
مخصوصی معین میکردند و از بنیان آنهائی را که مظهر اجداد خود میدانستند در آنجا مکان داشتند و محل را
متبرک و مقدس میشمردند و در آنجای تقدیر آن هیاکل را سجده میکردند و ثانیاً نیاکان خود را مقام
و مرتبهٔ خداوندی میدادند و برفعت و بزرگی و بزرگواری آنها طوری معتقد بودند که بوجود و ذات ایشان
قسم میخوردند سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت علمای دینیهٔ ایرانی را خیلی محترم میداشتند عناصر
اربعه علی الخصوص آب و آتش را نیز زاید الوصف احترام میکردند کثافات را از هر قبیل که بود و اجساد اموات را
در آب و آتش نمی افکندند اما بعد از حصول تسلط و استیلا آن حرمت و احترام را برکنار گذاشتند علمای
مذهبی را از مجلس شوری خارج ساختند و آتشکده های عجم را که در بلاد و ممالک ایران و ارمن و متعلقات
در تحت حکمشان بود خاموش نمودند و آن احترام سابق آتش مبارک از میان رفت چون با هنود مراوده
بهم رسانیدند سوزاندن جسد مردگان را از آنها یاد گرفتند بلی یک مطلب را یا از راه پلیتیک یا بعقیده
قلبی رعایت میکردند و آن حفظ شأن علمای دینی هر طریقه و مذهب بود هر کس در مملکت آنها توطن داشت
با دین و آیین او کاری نداشتند مذهب زردشتی و دین یهود و آیین یونانی نزد آنها مساوی بود از تبعه
آنها اگر کسی تغییر دین میداد و مذهبی را ترک کرده پیرو مذهب دیگر میشد کسی متعرض او نبود و با وی کاری
نداشت و فی مذهب عیسوی هم در ممالک آنها رواج یافت و در بعضی نقاط ایران شایع گشت بلکه بعضی از
مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان دین عیسوی بصفحات ترکستان و خراسان هم نشر کرد
و ما این فصل را ختم میکنیم بقول یکی از مصنفین معتبر که میگوید اشکانیان دین و مذهب معین درستی

نداشتند کیش و آیین آنها مخلوط و مرکب از اصول و فروع ادیان مختلفه از زردشتی و یونانی و یهود و نصرانی
و بودائی چین و برهمنی هند و ترکیبی خود ساخته بود و در این ترتیب مصالح ملکی اگر بیشتر از مقاصد آخرتی
منظور نشده کمتر هم رعایت ننموده بودند رعایای خود را اهل هر مذهب که بودند بیک چشم میدیدند
علمای هر طریقه آزاد و محترم و معتبر بودند و میتوان گفت از این طبقه موبدهای زردشتی کمتر از رؤسای
سایر مذاهب شان و احترام داشتند

فصل بیست و پنجم
در ادبیات و علوم و صنایع و فنون اشکانیان

آنها که در فنون تواریخ و سیر گذشتگان یدی طولی داشته و تتبعی بسزا نموده تصریح کرده اند که
ایرانیان عصر و زمان پیشدادیان و کیان از علوم و صنایع و کمالات و ادبیات بقدر اقتضای آن قرون
و اعوام بهره و نصیب داشته و جانب فضل و هنر را فرو نگذاشته بلکه در این مضمار از اقران گوی سبقت
برده از همه پیش بودند و مقدم کاروان خویش اما چون دولتین مزبورتین از اوج عظمت و جلال خود
رو بحضیض زوال گذاشته و آن اختر فروزنده دچار وبال شد کوکب اهل علم و صنعت و دانش و درایت
نیز با فول نزدیک شد و از لمعان و شروق افتاد سلاطین عجم بخود و هواهای خود مشغول شدند و از
آن طرایف و اصول که ینابیع شوکت و حشمت و مبانی قدرت و استدامت است غافل گشتند طریق
تقاعد پیش گرفتند و راه تکاسل رفتند اسباب اختلال کار لشکر و کشور فراهم آمد و امور رعایا مختل
ماند شیرازه اوراق فضایل گسسته و بند پریشانی دست ارباب صنایع بسته رفته رفته مبتلا به تنزل گردیدند
و چندی هیچ دیده روی خیر و خوبی ندید این بود که یونانیها بر دولت عجم و مملکت ایران دست یافتند و
غالب آمدند و به انتشار ادبیات و علم و صنعت خود پرداختند و در هفتاد و اند سال سلطنت و
حکمرانی در ممالک ایران تخم معارف و حروف یونانی در اراضی ایران پاشیده شد و آن کشته سبز گشته
رو بنمو گذاشت چون دوره و پادشاهی باشکانیان رسید این طبقه که از تمام معلومات عالم چیزیکه
میدانستند صحراگردی و تاخت و تاز بود و مملکت داری را این سرمایه ناچیز کفایت نمی نمود لابد و
ناچار میبایست از سرچشمه و مخزنی علم و ادب و کمال و هنر وام خواهند و پیرو آن شوند تا کار حکمرانی
بنظام و سامان رسد و رعایا نیست و نابود نگردند نخواستند از بقایای کیان و پیشدادیان و
بعبارة اخری از فضایل و علوم ایرانیان قدیم کسب و جلب نفعی نمایند و رفع احتیاج خود کنند اما دو
مانع در پیش بود یکی آنکه آن چراغ سحری که چندان فروغ و نوری نداشت دیگر اینکه ایرانیها چون

اشکانیان را اجنبی میدانستند و از عالم پیشه و نیم وحشی بودن آنها بیخبر نبودند سلسلهٔ رستمی
در تراز وی آنها نمیگذاشتند و اعتنائی بآن طایفه نمیکردند بدین واسطه اشکانیان از ایرانیها رنجیده
از آنها رو گردان شده بیونانیها متوسل گشتند و اولاً بتحصیل زبان یونانی مشغول شدند و چندان این
زبان را اهمیت دادند که زبان رسمی دولتی اشکانیان شد بعد از آن دنبال صنایع و علوم یونان را
گرفتند و آن ملت هم از خدا میخواستند دولت و مملکتی پیرو و مقلد فضایل و کمالات آنها باشد و خود را
بمردم یونان از هر صنف و طبقه محتاج ببینند لهذا از همراهی فرو گذار نکردند از آنروز بپای فلسفه و حکمت
و پیشه و صنعت یونان در ایران باز شد و اشکانیان که علم و صنعت و کتابت و زبان یونان را قبول
کرده ناچار بودند که از یونان و یونانی تمجید کنند خود را با آداب و رسوم آنها معتاد بسازند و نیز خود را
بدین یونانیها شبیه نمایند خویش را محب یونان خوانند و القاب یونانی را بخود دهند و خطوط مسکوکات
و الواح و دفاتر و ارقام و فرامین آنها یونانی باشد و بصنایع یونانی عظم زیاد گذارند و تشویق کنند
و چون چنین کردند علم و صنعت یونانی در ایران ترقی کامل نمود و بعضی احجار منقوره از زمان اشکانیان
دیده شده که معتبر است نقر آن کار حکاکهای یونانی میباشد و با مهارت و تناسبی که در رسم تصاویر
و نقوش داشته آنها را مصور و منقوش ساخته اند و هر کس اندک نظری بکارهای قرون مختلفه و اعمال
استادان اعصار خالیه دارد تمیز میدهد که این عمل آن دوره است و ثمر آن دو جهه مختصر این بوده است
جهت عمده و راه خصوصیت اشکانیان با یونانیها و انسلاخ تامه و انس و الفت کامل تا آنوقت بوده که سلاطین
اشکانی باعلی درجهٔ قدرت و اقتدار خود نرسیده بودند چون رسیدند اگرچه یکباره از ارتباط و مودت
و علم و صنعت یونان صرف نظر نکردند یعنی در کار بود و باضمحلال آن نمیکوشیدند اما برواج و شیوع آن
نیز توجهی نداشتند و چون پادشاهان پارت از سرچشمه و محل دیگر کسب معارف و صنایع نکرده بنای بی
اعتنائی را بعلم و صنعت یونان گذاشتند در اواخر سلطنت آنها این هر دو سرچشمهٔ قدرت و قوت بلکه
بقا و استدامت دولت بضعف و نقص گذاشت چنانکه مسکوکات و منقورات و ابنیه و غیره که در اوایل دولت
اشکانی جلوه و تأنقی داشت بی صفا و ناقص بلکه خراب و ضایع گردید خطوط سکه ها دیگر خوانده نمیشد و
ساختنها بدرستی پرداخته نمیگشت و در همان حال نیز بود تا اردشیر و شاپور ساسانی ارباب صنایع
از روم طلب کردند و برای چندگاهی اصلاح نمودند

یک حرف را درست تحقیق و معلوم نکرده گذشتیم اگرچه این مطلب بجملهٔ معترضه شبیه است اما از آنجاکه
در این مبحث حرفی از مخالطت اشکانیان و یونانیها بمیان آمده نا تمام ماند تکمیل مرام و اجتناب و احتراز

از نشانها گوئیم وجه مودت و خصوصیت پارتها با یونانیان گفتیم و معلوم شد اما وضع دوستی
این ملت را با پادشاهان اشکانی ایران و ایرانیان باز نمودیم و ممکن است کسی بگوید سلاطین سلوکیدس و دیگر
که یونانی بودند و اشکانیان بنیان سلطنت آنها را منهدم ساختند و بارها بقصد راندن ایشان رایت جدال
افراختند آن ملت چگونه باز با دشمنان خود طرح دوستی انداختند جواب اینست که یونانیها هم اقوام مختلفه
بوده و باهم منازعه و مشاجره و مباینت داشتند و از آنجا که سلاطین سلوکید نسبت برعایا تعدی و
اجحاف مینموده و از دفع دشمن درمانده و عاجز میگشتند سایر طوایف یونانی با آنها مودت و خلوص نمی نمودند
و بچشم مهر و خویشی و هموطنی در آنها نمیدیده و ارباب خبر دانند که مابین مردم مقدونیه و اهالی سایر بلاد
و ایالات یونان وداد و اتحادی نبوده مثلاً قاطنین و ساکنین شهر آتن که کرسی و پای تخت حقیقی یونان است ابدا
هیچوقت بفلیپ پدر اسکندر یا بخود اسکندر کبیر تمکین و دوستی ننموده و اگر در وقتی اسکندر عازم
جنگ و حمله کردن با ایران شد او را بمردم و مرکب کمک کردند نه از جهت میل به تبعیت و دوستی و همراهی او
بود چون تمام یونانیها از ایرانیان صدمه خورده بودند و عداوت و کینه آنها را در دل داشتند برای
بغض ایشان نه حب آنان این اتفاق و همراهی را نمودند و فی الحقیقه اسکندر کبیر در آنوقت سردار و
سپهسالار کل عساکر یونان بوده نه پادشاه آن مملکت و از این واقعه گذشته مکرر اتفاق افتاده که
قشونی از ایران به یونان رفته اهالی قطعه و ناحیه از نواحی آن مملکت با ایرانیها متفق شده لشکریان ایشان
با عساکر ایرانی بناحیه دیگر حمله برده و با آنها جنگ کرده است حاصل سخن اینکه اگر سلسله سلوکیدس و دیگر
با اشکانیان بجهت منتزع ساختن مملکت از دست ایشان خصومت داشتند سایر طوایف یونانی را
با آن سلسله چندان خصوصیت نبود که همراهی کنند بلکه صرفه و صلاح خود را در همراهی و دوستی اشکانیان
میدیدند و بمقتضای مصلحت خود عمل میکردند برویم بر سر مطلب اصلی بعد از آنکه از روی قاعده و برهان
معلوم نمودیم که زبان و علم و صنعت و ادبیات اشکانیان عمده از یونانیها اخذ شده بلکه خود یونانیان
مصدر اعمال صنعتی و ملکی و غیره بوده اند حالا میپردازیم بنقل اقوال و مسطورات مورخین و مصنفین
تا معلوم شود که گفته‌های آنان نیز مؤید خیالات ماست

ژوستن میگوید زبان اشکانیان مرکب از دو لغت بود تورانی و ایرانی اما همینکه این سلسله بدرستی
بر ایران غالب شدند ظاهراً لغات ایرانی و زبان و مکالمات آنها بیشتر داخل گشت و شاید زبان دری
که مخلوطی از چند لغت میباشد همان زبان بوده که اشکانیان بدان تکلم میکرده اند در جای دیگر ژوستن
مینویسد زبان پارتها اختلاطی و ترکیبی بوده از مدی و ایرانی یعنی پهلوی

پلوتارک مورخ گوید ارُد دُیم پادشاه اشکانی که با کراسوس سردار رومی جنگ میکرد زبان یونانی میدانست چنانچه در حضور او از مجالس تماشائیکه از روی بیت شاعر یونانی تألیف کرده بودند بجا میاوردند بازی میکردند و او خیلی محظوظ و ملتذ میشد یکی از نویسنده‌های معتبر دیگر این گفته پلوتارک را شرح داده و آنچه نوشته است خلاصهٔ آن از قرار ذیل است

خط و زبان و علوم یونانی از اوایل سلطنت اشکانیان تا اواسط از کنار شط فرات تا سرحد هند رواج داشت و مخصوصاً زبان مزبور در ایران بیشتر معمول بود تا در یونان و بعضی از سلاطین هندوستان نیز در قرن اول میلادی خطوط سکه‌های خود را بزبان یونانی قرار داده بودند و همانطور که زبان لاتین در مغرب زمین و زبان عربی در مشرق زبان علمی و مذهبی گردید زبان یونان هم در آن زمان در حدود مزبور همان حالت را بهم رسانید بلکه رسمی و دولتی شد نجبا و اشراف و اعیان بدان زبان سخن میراندند کتب علمی و دینی را بآن زبان مینوشتند حتی مجلس تماشائی که در دربار سلاطین در می آوردند محاورات آن بزبان یونانی بود چنانکه وقتیکه ارُد پادشاه اشکانی بتماشاخانه آمده در حضور او بازی باکشانت را که نویسندهٔ معروف یونان موسوم باوری پید تألیف کرده در میاوردند یکی از اجزای این بازی اینست که بازیگر سر بریده کراسوس را ساخته اند بحضار نشان میدهد چون همان وقت سر کراسوس سردار رومی را که با ارد جنگ میکرد بنزد این پادشاه آوردند بازیگر بجای اینکه مقوائی بمردم نشان دهد سر آن سردار را نشان داد از این گفته معلوم میشود که مجالس تماشائی که برای تفریح سلاطین اشکانی در می آوردند مفاوضات آن نیز بزبان یونانی بوده است

یکی از مورخین میگوید اکثر سلاطین و نجبای پارت زبان یونانی میدانستند ولی جهت عمدهٔ آن اینکه مادرهای آنها اغلب رامشگران و مغنیه‌ها و اسرای یونانی بودند و بموجبات دیگر زبان یونانی زبان رسمی و دولتی اشکانیان شده و بعضی از شاهزادگان اشکانی که برسم گروگان در روم بودند علاوه بر زبان یونانی بتحصیل زبان لاتین هم میپرداختند

یوسف خوری مورخ مینویسد چند نفر از سلاطین اشکانی زبان کلدانی و عبری هم آموخته بودند اما السنهٔ خارجه که تحصیل میکردند نه بقدری بود که در ادبیات آن زبانها نیز مهارتی بهم رسانند فقط بقدر حرف زدن و رفع حاجت می آموختند

مورخ دیگر میگوید اشکانیان کلیتهً تمدن یونانیها را اقتباس و اختیار کرده چنانکه اینطایفه نیم وحشی بواسطهٔ نداشتن ادبیات خطوط سکه‌های خود را یونانی قرار داده بودند اما بر دو چون در سلطنت

مستقل

مستقل و مسلط شدند تغییر وضع و طریقه داده قدری از تمدن کیانی را با تمدن یونانی ممزوج و مخلوط
کرده ترکیب جدیدی ساختند و سبک و طرز مخصوصی پیشنهاد نمودند

نویسنده دیگر گوید اشکانیان تشبه کامل بیونانیان حاصل نمودند و خط و زبان آنها را خط و زبان
رسمی و دولتی خود قرار دادند چنانکه در تمام مسکوکات و بعض الواح عصر اشکانی خط یونانی دیده
میشود علاوه بر اینها دبیرهای سلاطین این سلسله نه تنها نامه هائیکه به پادشاهان خارجه مینوشتند
بزبان یونانی بود بلکه احکام و فرامین و سایر نوشتجات متعلقه بداخله را هم بلسان یونانی مینگاشتند و
یکی دیگر از تشبههای آنها اداة تعریف اسامی آنهاست که بزبان یونانی میباشد مثلاً اردوان را چون میخواستند
معرفه کنند اردبانوس میگفتند و گودرز را گتارزس و از این قبیل و این طریقه تعریف یونانیست و سین
حرف تعریف آن ملت است

آقاثانجلوس مورخ میگوید زبانی که اشکانیان حرف میزدند همان لسان ارمنی است با اندک تحریفی
مصنف دیگر در باب لوحه و صفحه که اشکانیان روی آن می نوشته تحقیق کرده گوید مراسلات این طایفه غالباً
روی پارچه نوشته میشده بعضی اوقات هم روی نیکیستم که در حوالی بابل میروید و آنرا پاپیروس میگفته اند
تحریر مینموده اند

حاصل آنکه در عهد و زمان اشکانیان و دوره دولت ایشان علم و صنعت و زبان در اکثر امکنه یونانی بوده
و در حقیقت ملت اشکانی خود از علوم عالیه و صنایع مستظرفه بکلی بی بهره بوده اند و در مدت متمادی سلطنت
خویش کاری نکردند که آنچه را فاقد اند دارا شوند و هر چیز از عصر و زمان آنها دیده شده از یونانیان و مردم
سوریه است و همین غلبه صنایع و علوم و زبان یونانی کار ایرانیان قدیم را هم عقب انداخته و از هر جهت عقب
نشاند چنانکه بزبان حقیقی ایرانی در آن قرون فقط در فارس و کرمان و لرستان تکلم مینموده اند و این احتمال
باصفهان هم میرود اما در خوزستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی و همین بوده است
حال علوم و صنایع و آداب و رسوم و دین و آئین و تمدن و غیرها

تألیف کتاب کلیله و دمنه را که اکثر بحکمای هند نسبت داده بلکه از مفاخر آنها شمرده بعضی از مؤلفات و آثار
فضلای عصر اشکانیان دانسته اند صاحب کتاب الفهرست میگوید کتاب کلیله و دمنه که عبدالله مقفع از
پهلوی بعربی ترجمه کرده در مصنف اصلی آن اختلاف نموده اند جماعتی را عقیده اینست که کتاب مزبور از
آثار نویسنده های دوره ملوک اشکانی میباشد و حکمای هند آنرا بخود بسته اند زمره میگویند این تألیف
شریف را دانشمندان عهد سلاطین فرس مرتب و مدون ساختند و نتایج افکار عالیه آنهاست و در کتاب سند باد

حکیم نیز همینطور نوشته شده

نگارنده برانیست که کتاب کلیله دمنه و کتاب سندباد در سلطنت اشکانیان از هند بایران آمده نه در اواخر ساسانیان

فصل بیست و هشتم

در بسط مملکت سلاطین اشکانی و پای تختها و وضع ادای خراج در آن دولت

معین است که سلاطین مقتدر اشکانی ایران را در حدود طبیعی خود مالک شده اند و حدود طبیعی ایران بگفته جغرافیادانهای معتبر قدیم نهرین فرات و جیحون است و پادشاهان مزبور علاوه بر ممالک ایران مالک ایالات و ولایات شده اند و در سرحد هندوستان و قفقاز مملکات داشته

یکی از محققین اهل خبر گوید مهرداد ششمین پادشاه اشکانی بعد از آنکه بر پادشاه سلوکید سوریه غالب آمد و مملکت بابل را گرفت هر روز بر متصرفات او افزوده چنانکه عراق عجم را بحیطه تصرف آورد و از طرفی ارمنستان و از طرف دیگر باختر را مسخر کرد و تا دشت توران و مرز هندوستان راند فی الحقیقه مهرداد ایران را دارای حدود طبیعی خود نمود و آن فرات و جیحون و قفقاز و خلیج فارس بود و جانشینهای مهرداد تا چند پشت بر بسط مملکت می افزودند

مورخین ارمنی که در تاریخ اشکانیان کهنتر و مسطورات آنها را کمال صحت و اعتبار است در وسعت مملکت اشکانیان میگویند دریای خزر فی الواقع دریاچه بود در وسط مملکت اشکانیان یعنی تمام اطراف این دریا را از چهار جهت شمال و جنوب و مشرق و مغرب تا مسافت زیادی مالک بودند

آقاتانجلوس مورخ ارمنی مینویسید پادشاهان اشکانی ایران که شاهنشاه لقب داشتند وقتی که باوج قدرت و عظمت سلطنت خود رسیدند تمام بلاد و ممالک ایران را در تصرف داشتند و ارمن کبیر و ارمن صغیر و ممالک هند که وصل بحدود شرقی ایران میباشد آنها را بود بلکه از بلاد ماساژت نشین نیز متصرف بودند و بلاد ماساژت نشین عبارت از ممالکی بوده که طایفه اسکیث با تورانیان در آن سکنی داشته و آن از یکطرف از ماورای جیحون است تا حدود ختن و کاشغر و از طرف دیگر از دشت قبچاق است تا دریای آزف و سواحل آن و دیگر اما پای تخت

سلاطین

سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب و عجم ری بوده است ولی اینحرف بطریق اطلاق سهو است
وصحیح نیست ممکن بعد از نضج و قوام و سلطنت چند نفر از این سلسله از سلاطین
پای تخت خود را بری آورده باشند لکن ابتدا مسلم است که کرسی مملکت آنها در طرف خراسان
بوده صاحب کوشنامه مینویسد سلاطین اشکانی دامغان را پای تخت خود قرار داده بودند و در کوهستان
اطراف دامغان و بلاد خراسان کلیة یونانیها سکنی داشتند و مردم کوهستانی آداب و رسوم
آنهارا اخذ کرده بودند

یکی از فضلای مصنفین مینویسد چون سلاطین اشکانی قوتی گرفتند و اغلب بلاد ایران در تحت
تسلط و تملک آنها درآمد پای تخت خود را از خراسان بعراق عرب یعنی ساحل دجله و فرات نقل و تبدیل نمودند
شهر سلوسی را که در کنار شط بغداد و آباد و معتبر و مرکز تمدن بود گرفتند و خواستند کرسی
مملکت خود قرار دهند رجال و امرا و اعاظم دولت اشکانی که از طایفه پارث بودند بتوطن
و اقامت این بلد میل ننمودند پادشاه اشکانی مجبور شده مقابل شهر سلوسی شهر دیگر بنا
نماید که مخصوص پارثها یا تورانیان باشد این بود که شهر طیسفون را بساخت و طیسفون
اسم عربی این بلده است یونانیان آنرا کتزیفون و ارامنه دیزپون میگویند و شهر طیسفون نه
همین پای تخت سلاطین اشکانی شد بلکه بعد از این طبقه ساسانیها هم آنرا قاعده ممالک خود
قرار دادند و چون سلوسی و طیسفون در دو طرف دجله و نزدیک بهم بود اعراب این دو شهر را
برویهم مداین گفتند اما وضع گمرک در زمان اشکانیان اگرچه مصنفین بدرستی شرحی
از اینمطلب ننوشته لکن از اشاراتی که در هر موقع نموده معلوم میشود که گمرکخانه اینطایفه اداره
منظمی داشته و وجوهی که در گمرک دریافت میشده از امتعه وارد بوده است و مبلغی گزاف از
اینراه بخزانه دولت میرسیده و هرچه وارد گمرکخانه میکرده اند ثبت آنرا برمیداشته و در هر سرحد
مامورین گمرک حاضر و اداره گمرک دایر و کتابچه ها برای ثبت و ضبط خرج و دخل گمرک ترتیب
داده اینکار را از روی قاعده و قانون معین میپرداخته اند تجاریکه رعایا و تبعه اشکانیان
بوده اند با مملکت روم خیلی داد و ستد و آمد و شد مینموده از ایران بعضی پارچه های پشمی و
ابریشمی که در بابل نسج میشده و قالی که در مملکت روم خیلی مطبوع و مطلوب بوده و قیاصره
آنرا زینت عمارات خود قرار میداده اند بروم میبرده و از روم حریر و دیبا و اقمشه نفیسه دیگر
و فلزات بایران میآورده اند و در زمان اشکانیان مخصوصا از ایران بروم و فرنگ

حمل میشده یکی مقل از دو دیگر علفا ذخر که بفارسی آنرا کوه کیاه مینامند در آمد و شد مردم
خارجه بداخلهٔ ممالک اشکانیان و رفتن رعایای تبعهٔ ایشان از داخله بخارجه نیز چنانکه باید
خبردار نیستیم چیزیکه میدانیم اینست که هر کس وارد پایتخت ییلاقی و قشلاقی میشد یا بیرون
میرفت اعم از اینکه اهل مملکت باشد یا غریب اسم او را ثبت میکردند و صورت و هیئت او در دفتر
دروازه بانان نگاشته میشد و باو تذکرهٔ مرور داده میشد

فصل بیست و هفتم
در وضع اکل و شرب و مجلس عیش و طرب اشکانیان

بعضی از مورخین در اکل و شرب قوم پارت یا اشکانیان مینویسند در غذا اصراری نداشته
لکن در شراب افراط مینموده اند و از آنجمله است ژوستن مورخ لاتینی جماعت دیگر میگویند
در غذا هم مسرف بوده و راه اسراف می پیموده اند حق اینست که در ایام صحرانشینی کم میخورده اند
و جهت عمده اینکه ایلات را ماکولات متنوعه ممکن و استطاعت نیست که نسبتاً خوار شوند و

واقسام اغذیهٔ لذیذه بلکه

البته بواسطهٔ همراهی با وضع و طبیعت حالت مکنت و قدرت نسبتاً بیشتر در خوراک تقلیل
نمایند اما بعد از آنکه بدویت بحضاره و استقرار در بلاد مبدل شد و دیده در انواع نعمتها
دید یقین است تغییر سبک و طرز میدهد و از صنوف خوردنی که در بلدان موجود میشود
و بمصرف میرسد صرف نظر نمینماید و مخصوصاً که شخص جنساً بادیه نشین و با بنیه باشد و از
عهدهٔ تحلیل غذای مفرط بر آید و افکار عالمانه و خیالات دقیقه و لطایف و ظرایف دیگر نباشد
که گاه او را از خوردن منصرف نماید و گاه معدهٔ او را از تحلیل بردن باز دارد پس آنها که طایفهٔ
پارث را کم غذا گفته اند آن پارتهائی را گفته که در بیابانها مقیم و از الوان اطعمه و اصناف
خوردنیها دور و بی نصیب بوده اند و جماعتی که آنقوم را اکول خوانده مقصودشان اشکانیان
یعنی پارتهائی بوده که بدولت و مکنت و آبادانی و نعمت رسیده بوده اند پلین مورخ که
معاصر اینطایفه بوده میگوید اشکانیها بقدری در اکل و شرب اسراف میکردند که نفس آنها
رایحهٔ کریهه میداد و هر کس با آنها نزدیک میشد از آن بوی مشمئز و متنفر میگشت بنابراین
پادشاه و بزرگان دولت و نجبا مجبور بودند غالباً پوست لیموی ترش یا شیرین را مضغ
نمایند تا اسباب مغلطه کرده و معاشرین ملتفت بوی بدی که از ایشان استشمام میشد
نشوند یکی از اغذیهٔ عمدهٔ آنسلسله کباب گوشت شکار بوده مخصوصاً گوشت گوراز

ومیلی تمام باین غذا داشته اند از غله و حبوبات گندم را بیشتر بمصرف میرسانده و نانی که در
عهد سلطنت و زمان اشکانیان متداول و معمول بوده شباهتی بنان لواش حالیه که در
بعضی امکنه میپزند داشته چنانکه ارباب خبر نوشته اند نان معمول در ممالک سلاطین اشکانی
نهایت نازک و سبک وزن است و روشنائی از ورای آن مشاهده میشود و آنها که از مملکت
روم بمملکات اشکانیان سفر میکردند برای تعجب اهل وطن ازین نان با خود میبرده اند و از
نفایس میشمرده و معروفست رومیها تقلید اینها نموده چندی بعد دکان خبازی در
شهر رم باز کرده از همین قسم نان می پختند و آن نهایت مطبوع اهل روم بوده
و از چیزها یعنی میوه ها که اشکانیان بدان میل زیاد و ولع داشته رطب و خرماست که بی اندازه
دوست میداشته و بحد افراط میخورده اند و شراب مخصوصی نیز از خرما بعمل می آورده که
زاید الوصف پر قوت و مؤثر و معروف بشراب خرمای بابل بوده است و بیشتر از سایر شرابها
سکر داشته یکی از مورخین آن عصر میگوید شراب خرمای بابلی بسفره پادشاه و اعیان و ارکان
دولت اشکانی اختصاص دارد
سلاطین اشکانی هرگز با دیگران در سر یکسفره غذا نمیخوردند همیشه باید تنها بصرف شام
و نهار و عصرانه و غیره بپردازند و اگر ملاحظات پلتیکی یا خیالات دیگر ایشانرا بهمراهی و هم
غذائی با مهمان مجبور مینمود باید مهمانی کنند و مهمانان در حضور پادشاه غذا خورند بستر
خوابی برای سلاطین اشکانی در صدر مجلس پهن میکردند و میزی در جلو آن میگذاشتند
پادشاه در بستر دراز میشد و مشغول خوردن غذا میگردید و مهمانان در پائین مجلس در
سر میزهای کوتاه تر صرف شام یا نهار مینمودند
و وقتیکه پادشاهان اشکانی مشغول خوردن غذا میشدند یک دو نفر از خواص و نزدیکان
ایشان در جلو میز پادشاه می نشستند و چشم خود را بدست سلطان میدوختند و اگر پادشاه
میخواست منتهای مرحمت را درحق آنها مبذول دارد از اغذیه که صرف مینمود بوضعی که در مشرق
نان پیش سگ می اندازند لقمه برای آنها پرتاب میکرد و آنها باید از هوا آنرا ربوده با کمال افتخار بلع
و صرف نمایند و این التفات درحق هر کس مبذول میشد نهایت مفتخر و مشعوف میگشت
نیز سلاطین اشکانی و ارکان دولت و اعیان و بزرگان آنقوم بساز و آواز و رقص و طرب کمال
میل داشته اند و آلات طرب آنها نی و طبل کوچک و یکقسم سرنائی بوده است و موسوم به سامبوکا

فی الحقیقه

فی الحقیقه از سازهای ممتاز از قبیل ارغنون وغیره چیزی نداشته اند در مجلس و محفل بزرگان
رقاص رقص میکرده و خیلی مطلوب و مطبوع آنها بوده و رقاصها یا پسران خوب صورت خوش سیما
بوده اند یا زنهای با صباحت و ملاحت و غالبا رقاص اینطایفه یونانی و از جنس اواسط الناس بلکه
ادانی و رعیت بوده مردمان ذیشان عالی مرتبت تمکین اینکار نمینموده و آنرا قبیح میشمرده اند
لکن اینوضع عیش یعنی مجلس ساز و آواز و رقص را اشکانیان خیلی دوست میداشته اند

فصل بیست و هشتم
در عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی

فیلوستراتوس مورخ که در سال صد و هفتاد و دو میلادی متولد شده و تا سنه دویست
و چهل و چهار زندگانی میکرده و عصر چند تن از سلاطین اشکانی را درک نموده شرحی در باب
ابنیه و عمارات و قصور پادشاهان این سلسله مینگارد از جمله میگوید ملوک اشکانی را در بابل
قصری بوده بوری از آن مسقف به گنبدیکه روی آنرا بورقهٔ مس مستور ساخته و روی مس را
مطلا کرده بودند و در وسط گنبد منفذی گذاشته که از آن راه نور و روشنائی داخل اطاق
شود و این اطاق نشیمن و منزلگاه مخصوص پادشا بوده است منازل و اطاقهای نسوان و اهل
حرمخانه سلطان را همیشه جدا و دور از عمارت بیرونی و دیوانخانه پادشاه قرار میداده اند
اطاقهای نشیمن عمارت سلطنتی را بالواح و صفحات نقره و پارچه های زری مزین میساخته اند
بلکه در اطاق پادشاه و ملکه قطعات طلای صیقلی هم میکوبیده و نصب مینموده اند و در زرینها
که بجای پرده یا عوض کاغذ دیوارها بوده اسمار و قصص راجعه بارباب انواع یونانی بلکه
حکایات فتوحات سلاطین کیان را در مملکت یونان مینگاشته اند و اطاق تالار تختگاه پادشاه را
سقفی بوده منقوش بنقوش کواکب و نجوم بوضع آسمان و آنچه برنگ آبی آسمانی دیده میشده
از یاقوت کبود و سنگ لاجورد ترتیب داده و صور بروج ثابت و سیار جمله از جواهر الوان
ترصیع یافته و هیاکل ارباب انواعی راکه یونانیها میپرستیدند از طلای احمر ساخته در طاقچه ها
و رفهای تالار گذاشته و چهار چرخ شبیه بچهل چراغ از طلا در چهار ضلع آن آویخته اما مقصود
از چرخهای مزبور فقط روشن کردن فضای تالار نبوده بلکه هیکل نمزی را خواسته اند نشان
دهند و ضمنا اطاق را روشن کرده باشند و نمزی بعقیده یونانیها دختر ژوپیتر رب النوع انتقام
و تلافی و کیفر بوده که رب الارباب وی را مامور تادیب و تنبیه اشخاص نموده که راه تکبر و غرور

دهند

رفته و بتحقیر و تخفیف مردم پرداخته خود را دون خالق و فوق مخلوق دانسته و ابنای جنس را
غیر از نوع خود شمرده اند هیکل این رب النوع را بشکل فرشته بالدار میساخته اند که مارها
بدور کمر او پیچیده و در دست و سایر جوارح اطراف و مشعلها و چراغها روشن شده و مخصوصا
چهل چراغ تالار و اطاق خاص پادشاه اینشکل را داشته و فی الحقیقه پادشاه را از کبر و غرور
تحذیر مینموده است

نگارنده گوید ظاهرا در عبارت مورخ که میگوید چهار چرخ در چهار ضلع آو یخته مسامحه باشد
همانا در هر چهل چراغی چرخها تعبیه کرده بودند و آنرا کوک مینمودند و مثل ساعت حرکت
میکرده چنانکه خود نویسنده میگوید هر روز یکی از سدنه بتکده می آمد و این چهل چراغها را
مرتب میساخت

ابنیه و عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی شك نیست که خالی از تکلف و تأنق و تصنع و
زینت نبوده اما معین و مسلم است که آنچه صنعت و ظرافت در آن ابنیه و اثاث البیت و تزیینات
آن دیده میشده صانع و بانی و مرتب آن ارباب صنایع یونانی بوده و این جلوه و شکوه و طرح
و نمایش را آنها ظاهر مینموده اند چه خود اشکانیان علم و هنر بلکه دقت و نظر و سلیقه نداشته
که در بنا و عمارت و آلات و اسباب و زینتهای زندگانی بکار برند و حال هنرمندان ایران و ارباب
حرف و اصناف کارگران این ملت هم در آنزمان معلوم است چنانکه پیش هم بدان اشاره نموده ایم

فصل بیست و نهم
در ابنیه و آثار باقیه اشکانیان

از آن وقت که اسکندر کبیر بر ایران دست یافت و مالك این مملکت شد تا آنزمان که سلطنت
سلاطین ساسانی شروع نمود یعنی از سال سیصد و سی و یك قبل از میلاد تا سنه دویست
و بیست و شش بعد از تولد حضرت مسیح علیه السلام که تقریبا پانصد و پنجاه و هفت سال
میشود ابنیه و آثار و شهر و دیاری ساخته و پرداخته نشده و وجود بناهائی که علی التحقیق
بتوان آنرا نسبت بسلاطین اشکانی داد و هر بنائی را که مورخین قدیم یونانی و رومی یا
متأخرین از علمای فرنك از اشکانیان دانسته حدس زده اند و خیالی کرده و دانشمندان
منصف این قرن خود باین مسئله معتقد و معترف میباشند استاد المورخین مسیو رالنسن
انگلیسی معلم علم تاریخ در کتاب ششم تاریخ ایران راجع باشکانیان که تألیف نموده فصلی مبسوط

ومشروح

ومشروح درباب ابنیه و عمارات این سلسله پرداخته و نگاشته است لکن این فاضل متبحر و دانشمند
ماهر در اول همان فصل میگوید آنچه در اینموضوع نویسنده‌ها و مورخها طوایف و ملل نوشته‌اند مستند
باسناد صحیحه نبوده است وهم و خیال و فرض و گمان میباشد همه را باید گفت ممکن محتمل شاید
دور نیست مظنون است انتهی پس از این تمهید گوئیم آنچه بعد از تتبع و استقصا برما معلوم شده
اینست که اشکانیان کلیةً طالب احداث ابنیه و عمارات نبوده‌اند و میل بلکه اتفاقی باین مطلب
نداشته که برای اخلاف از خود یادگاری تاریخی گذارند و برخلاف این حال و برعکس این خیال
بوده است سبک و سلیقه و رویه و طریقهٔ سلاطین بنی آشور و بابلیها و ایرانیهای کیانی و بعدها
طبقهٔ ساسانی و در واقع جنس و سرشت تورانی بودن و خود را در مملکت ایران اجنبی دانستن این
اقتضا مینموده و در عالم نادر افتاده که مردم بدوی دارای خیالات نیک شوند و مالک مآثر و
آثار جلیله گردند و برای اینکه قدری هم اشکانیان را در این فنون و قصور معفو و معذور داریم
گوئیم ضعف علم و صنعت و نبودن مهندس و معمار قابل کامل و نقاش و حجار و نجار و غیرهم نیز
مورث بیمیلی آن سلسله بامثال این اعمال گردیده است و بسا دکی اغرا و تحریض نموده
در اوایل این کتاب شرحی از شهر حضر که فرنگیها هادرا یا هدر مینویسند نگاشته‌ایم
آثاری از آن شهر هنوز باقی است و بعضی از مورخین گمان کرده‌اند آن ابنیه که حالا منطمس شده
از اشکانیان بوده لکن باید دانست و بنظر گرفت که شهر معروف به حضر یا الحضر از بلاد جزیره
العرب میباشد و یاقوت حموی و سایر علمای جغرافی که قبل از این مصنف میزیسته همه گفته‌اند
بنای این بلده را ساطرون بن اسطرون جرمقی کرده و جرامقه گروهی از عجم بوده‌اند که در موصل
سکنی داشته و بعضی بر این‌اند که این شهر را ملوک عرب آباد نموده بهر حال دخلی باشکانیان
ندارد فرضاً که ملوک و حکمرانان بانی این بنا و بلد تابع و باج گذار اشکانیان بوده خود علوم و
صنایعی داشته‌اند که طایفهٔ اشکانی از آن بهره و نصیبی نیافته و طوری اینشهر را مستحکم کرده
که ملوک نامدار از فتح آن عاجز گشته چنانکه تراژان قیصر روم در سال یکصد و شانزده بعد از
میلاد و سور قیصر دیگر روم در سنهٔ صد و نود و هشت این بلده را محاصره نمودند و کاری از
پیش نبردند و بر مطالعه کنندگان است که بشرح مسطور در باب الحضر رجوع نمایند
مسیو ژرژ رلنسن میفرماید هادرا یعنی الحضر در اوائل مائه دوم از میلاد باهمیت مشتهر گشت
و در سال یکصد و شانزده میلادی تراژان قیصر و در سنهٔ صد و نود و هشت سور روس

کم فتح آن نتوانستند و از عهده بر نیامدند و از اینجا معلوم میشود که اینشهر در آن زمان بزرگ
و پر جمعیت و مستحکم بوده و سور بزرگ محکمی داشته که در مقابل آن عساکر جرّار و سلاطین با اقتدار
مقاومت نموده معبدی معروف بمعبد آفتاب در این بلده وجود داشته که اشیاء نفیسه و تحف
کرانبها بسمت نذر بدان حمل و تقدیم میشده و در آن اعصار ناحیهٔ الحضر از خود سلاطین داشته
که نسلاً عرب بوده یا آنها را عرب می پنداشته اند و از حکمرانان معتبر بشمار می آمده و بدولت پارت
یا سلاطین اشکانی خراج میداده اند آنچه از الحضر مورخین قدیم از عرب و یونانی و رومی نوشته اند
و آنچه از بقیة السیف آن این اواخر علمای معاصر دیده و نگاشته چون منظور نظر دقت شود
معلوم میگردد وضع ابنیهٔ بلدهٔ مزبوره و سبک بنائی روم و قسطنطنیه و شبیه ببعضی از آثار
یونانیان که در نواحی سوریه مشاهده میشود بوده اگر عمارتی را که ولگازس سیم در طیسفون
بنا نموده بود اویدیوس کاسیوس سردار رومی در سال صد و شصت و سه بعد از میلاد خراب
نمیکرد و ما طرز و وضع آنرا میدیدیم میتوانستیم سبک و سلیقه و طرح معماری اشکانیان را بدست
آریم و ذوق آنطایفه را در اینباب معلوم نمائیم چه مسلماً آن عمارت بفرمان پادشاه اشکانی و
بدستور العمل او بنا شده اما آنچه از الحضر باقیست بهیچوجه نمیتوان باشکانیان نسبت داد

در وضع و سبک بنائی

عمارتی را که قومی از اقوام تابعه باج گذار اشکانیان در عصر و زمان آنطایفه ساخته اند نمیتوانیم
باشکانیان نسبت دهیم و سلیقهٔ آنها را در ساخت و بنا از آن معلوم کنیم فرض میکنیم راجه
از راجه‌ها هندوستان عمارتی بسبک مشرق زمین و وضع هندوستان بنا نمایند پس از
چند قرن در حالتیکه خراب شده باشد آیا آثار او را اگر به بینند بگویند این بنا انگلیسی است
بدلیل اینکه هندوستان در وقت ساختن این عمارت در تحت ممالک انگلیس بوده آیا این حدس و
خیال را میتوان گفت صحیح است نسبت دادن ابنیهٔ الحضر باشکانیان همان حالت را دارد
بعضی الواح و منقورات نیز استاد مادرزلنس باشکانیان نسبت داده در این نسبت هم تردید
و جای تأمل و تردید بسیار است راست است که این الواح و منقورات از بس خشن و بد وضع و
ناهموار است هیچ شباهتی بالواح منقورات زمان کیان بلکه عصر ساسانیان ندارد و از بابت
درشتی و عدم تأنق و تکلف جا دارد که برخی از آن را از آثار اشکانیان بی علم و صنعت فرض نمایند
اما همینقدر قرینه برای اثبات مطلب کافی است
در کوه بیستون در بالای سر چشمه که از زیر کوه جاری است در سفح جبل منقوراتیست و در

همانجا شیخعلی خان زنگنه معروف وقف نامه نقر نموده و محققین دانشمندان فرنگ و بعضی از
مسافرین که از آنجا عبور کرده نسبت آن منقورات را باشکانیان داده اند و دلیل آنها
اولاً کمال بی اهتمامی و عدم استادی حجار است ثانیاً از دیانت کیان و ساسانیان در آن صفحه
علامتی مشاهده نمیشود و مؤید خیال آنها است صورت فرشته که تاج افتخار بر سر پهلوانی
میگذارد و این تشبیهی است به دیانت یونانیها و اشکانیان بوده اند که ثلث دین و آئین خود را
از شرع و طریقهٔ یونانیان اخذ و اقتباس کرده اند پس با دلهٔ مذکوره ممکن است نسبت
منقورات مزبوره بسلاطین اشکانی داده شود همچنین منقوراتی در تنگهٔ سرپل زهاب
هست که بواسطهٔ عدم تناسب اشکال و بدی حجاری و بودن چند کلمه با حروف و زبان یونانی
در آن صفحه میتوان آنرا باشکانیان منسوب نمود خاصه در صورتیکه از خارج میدانیم پایتخت
قشلاقی این طایفه شهر طیسفون و سلوسی بوده و از داخلهٔ ایران که بجزیرة العرب
میرفته از این تنگه عبور و مرور مینموده اند اما الواحی که بارون بد در سمت بختیاری
و مال امیر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک میلادی مشاهده کرده و نسبت آنرا
باشکانیان داده و از جمله صورت مغی است در یک لوح و صور دیگر در الواح دیگر هیچیک
ربطی بدورهٔ اشکانیان ندارد و بارون مشار الیه در این نسبت سهو عظیم نموده است
چه این تصاویر بالنسبه بصور منقوره در بیستون و تنگهٔ پل زهاب بهتر است و حجاری آن
خوبتر از این فقره گذشته این قسمت از ایران در دورهٔ اشکانیان همه وقت تابع و باجگذار
سلاطین اشکانی بوده و وقتی هم که بودند آن قدر تمکن و تبعیتی از آنها نداشتند که
تصاویر پادشاهان پارت را در بلاد خود در صفحات و الواح نقش کنند خلاصه منقورات
الواح سمت بختیاری و مال امیر را نمیتوان بزمان کیان و ساسانیان نسبت داد چه منقورات
آن بخوبی منقورات آن دو دوره نیست نیز نمیتوان باشکانیان منسوب ساخت با دلهٔ سابق
الذکر شاید اشکال مزبوره صور ولاة مستقله و حکام مستبده نامی این ناحیه باشد که
در عصر اشکانیان یا زمان ساسانیان حکومت داشته اند

آخر الامر گوئیم اشکانیان آثار باقیهٔ خود را فقط فتوحات و جنگهای بزرگ خود میدانستند
و نام نیک خویش را از این راه پایدار میخواستند اعتنائی بمجسمه و منقورات الواح نداشتند
و اوقات صرف اینقسم کارها نمیکردند و این اعمال را از فروعات میشمردند چه اگر این قسم

کارها را

کارها را در نظر آنها اهمیتی بود بامراوده و رابطه که با یونانیها داشتند و با جمعیت زیادی که از آن ملت در تحت تبعیت ایشان بود میتوانستند دارای بهترین الواح و منقورات و مجسمه‌ها شوند زیرا که یونانیها از قدیم در صنعت حجاری و نقاری اول ملت مردم روی زمین بوده و با این ترقی تمام که امروز علوم و صنایع را حاصل شده باز از مجسمه‌های قدیم کار استادان یونانی مجسمه سازان سرمشق میگیرند و چه اشکال داشت که سلاطین اشکانی برای انجام این مرام جمعی حجار و نقار و حکاک یونانی برای ساختن الواح و مجسمه‌ها مستخدم نمایند و بکار و خدمت وادارند

فصل سی ام
در نجابت سلاطین اشکانی

پس از آنکه اشک اولین پادشاه اشکانی بطغیان و خودسری پرداخت و کاری از او ساخته شد و اخلاف وی خاصه برادرش تیرداد امیدوار شدند که در بعض یا کل ممالک ایران سلطنت و حکمرانی کنند و مالک تاج و تخت شوند دانستند برای صاحب این مقام منیع و مرتبت رفیع نجابتی لازم بلکه از شرایط اهم است لهذا بخیال افتادند که نسب خود را بسلاطین کیان رسانند و خویش را در نظر مردم ایران خصوصاً و ملل ساکنه در شرق عموماً نجیب و پادشاهزاده جلوه دهند تا از کید عیب جویان و نکته گیران و ارباب ایراد و اعتراض فارغ و ایمن باشند و ایرانیان بمیل و رغبت بسلطنت ایشان تمکین کنند و سایر ملل شرقیه نیز بچشم حقارت و استخفاف در آنها ننگرند این بود که شهرت دادند و گفتند که ما از صلب و پشت دارای اکبر هستیم یعنی اشک اول را نواده دارای اکبر خواندند و بانتشار اینخبر کوشیدند اینست که اکثر مورخین عرب و عجم در ابتدای تاریخ و ذکر اشکانیان و نسب ایشان میگویند اشک اولین پادشاه این سلسله از دوده کیان و نواده دارای اکبر بوده است و اینخبر طوری منتشر و شهره گشت که بعضی از دانشمندان سایر اقالیم نیز شنیدند و باور کردند چنانکه سنسل مورخ از اهالی قسطنطنیه که در هزار و یکصد سال قبل میزیسته این گفته را معتقد بوده و در ضمن مسطورات خود نوشته است نسب اشک اول به آرتاکزرسیس پادشاه کیانی میرسد و آرتاکزرسیس همان است که ما اردشیر بهمن میگوئیم و بهمن درازدست که همین اردشیر باشد از سلاطین کیان معروفست

اکنزیاس طبیب و مورخ یونانی که در خدمت اردشیر یعنی بهمن دراز دست بوده و در سنه
چهارصد و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و هفده سال در ملازمت اردشیر گذرانده
و از اوضاع این مملکت بدرستی خبردار شده و تاریخ مبسوطی از ایران و هندوستان نوشته
و بعضی از فصول و قطعات آن بدست می آید میگوید بهمن دراز دست یا اردشیر قبل از جلوس
بتخت سلطنت اشک نام داشته و ایرانیان این اسم را میمون و مبارک میدانستند و بسیاری
اولاد خود را باین اسم مینامیدند از این گفته اکنزیاس معلوم میشود که اشک اول و اخلاف او
در رسانیدن نسبت خود بسلاطین کیان خاصه باردشیر ملاحظات عدیده و جدی داشته اند
و همه جای مسئله را ملتفت بوده اند

بعضی را عقیده اینست که سلاطین اشکانی تا صد و پنجاه سال سلطنت دارای استقلال نبودند بعد از
انقضای مدت مزبور و تسلط تام بر ممالک ایران باین صرافت افتادند و خواستند نجیب و
صاحب نسب عالی باشند تا مردم تمکین آنها نمایند و این خیالی واهی است چه پادشاهی که اجداد
او در مملکتی صد و پنجاه پادشاهی کرده باشند اگر ابتدا از اخس خانواده ها هم بوده اند این
مدت متمادی سلطنت برای نجابت و شرافت و علو مقام و مرتبت و بزرگ کردن او کفایت
میکند و محتاج به پیرایه خارجی نیست این دست و پاها چنانکه بتجربه معلوم شده برای اول
کار و اوقات تزلزل و احتیاج بوسایط و اسباب و زیب و زینت است و در مانیکه صد و
پنجاه سال سلطنت در آن خانواده باشد خود نجیب است و لازم نیست خویش را بغیر ببندد
تا نجیب شود

یکی از مورخین میگوید پادشاهانی که باسم اشکانیان مالک ممالک ایران شدند خیلی مایل بودند
برای افتخار و اظهار شان و نسب و حسب صحیح و درست خود را ایرانی و از دودمان سلطنت
قلم دهند و بهمین واسطه سلاطین اشکانی اسامی پادشاهان عجم را از قبیل مهرداد و تیرداد
و اردوان و خسرو و غیره بفرزندان خود میگذاشتند و از لغات ایرانی در زبان خود بسیار
داخل میکردند و متوسل بوسایل دیگر از قبیل تقلید در البسه و آداب و رسوم و غیره بسلاطین
کیان میشدند اما این جمله بخرج نرفت و ایرانیها تا آخر آنها را اجنبی میدانستند و بنظر خوشی
و همدیاری و اهل وطن در آنها نمیدیدند و علت ضبط نکردن سوانح و وقایع دوران اشکانیان
و تاریخ ایشان نیز یکی همان خارجه بودن آنها بوده و اسم آنها گواهی میداده چه پارث چنانکه

پیش هم ذکری نموده ایم در لغات سکیث و تورانی بمعنی نفی و تبعید است و اگر پارث از کلمهٔ
پارثوای سانسکریت مشتق شده باشد باز بمعنی غریب است شك نیست که بعضی از پادشاهان
اشکانی باسم سلاطین کیان موسوم شده اما برخی هم اسامی تورانی داشته و آرساك وسینتاك
که مختوم به آك ترکهاست و ولوژز که بچنگیز و قرقیز شباهت دارد بر ترکستانی بودن اشکانیان
مدلل داشته و چیزهای دیگر نیز این مغلطه را مانع گردیده ایرانیهای متعصب بکراهت زیر
بار آنها رفته و از خدمت و خلوص و مخلد نمودن نام ایشان در بطون دفاتر و صحف و اوراق
خودتن زده اند

نگارنده گوید اگر سلاطین اشکانی خود را بپادشاهان عجم نسبت داده و بخیال نجیب کردن
خود افتاده باشند امر عجیب و خیال تازه نیست بسا اشخاص سر سلسله از ملوك و بزرگان
دیگر برای مصلحت وقت و پیشرفت کار خود و اظهار شوکت و عظمت ذاتی و نسبی اینکار کرده
و این راه رفته اند حتی اگر نتوانسته اند سلسله و خانوادهٔ خود را بیکی از اعاظم و معاریف معروف
و مشهور روی زمین وصل و مرتبط سازند زبان دعوی را بلند تر کرده نژادی آسمانی برای
خود ترتیب داده و هم اکنون ببینیم که چینیها دولت خود را دولت آسمانی خوانند و نژاد خاقان
چین را بفلك اعلی رسانند و سمیرامس ملکهٔ مشهور بابل و رومولوس پادشاه و بانی شهر رم
و چنگیز خان همینکار کرده اند و امثال و نظایر ایشان بسیار بوده و اشکانیان علاوه بر
نسبت دادن خود بکیان نیز بجانشینی اسکندر کبیر افتخار مینموده اند و از چیزها که مؤید این
خیال است آنکه شهر دارا که ساختند اسم آنرا دارا نهاده گفتند ما این بلد را باسم جد خود
دارای اکبر موسوم مینمائیم و از مورخین عرب و عجم نادر کسی است که این سلسله را از پشت و صلب
دارا یا اردشیر دراز دست معروف به بهمن ندانند مگر فردوسی علیه الرحمه که میگوید اشکانیان
اولاد آرش تیرانداز معروف میباشند و قول و بصواب نزدیکتر است و از نویسنده های
معتبر هستند کسانیکه میگویند آرساس یا آرشاك که همان اشك باشد لفظی است مشتق از آرش
و جهت این اشتقاق آنکه اشك از ابناء آرش تیرانداز بوده است پس از آنکه موجه و معلوم شد
که اشکانیان را مطلقا نسبتی با ایران و ایرانی و ملوك عجم و کیانی نبوده و این شهرت را برای نجیب
کردن خود داده گوئیم این سلسله تا یك اندازه و بحد معین نجابت داشته یعنی از قوم پارث
آنها که بسلطنت رسیدند از خوانین و ایل بیگیهای بزرگ طایفهٔ اسکیث بودند شاهد این

مدعا

مدعا قول جمعی از مورخین است که میگویند
جماعت اسکیث یا تورانی که قسمت عمده از آنها در ترکستان اینطرف جیحون در خاک ایران سکنی
داشته و قسمت دیگر در سمت کاشغر و ختن تا چین زندگانی مینموده از معارف قبایل روی
زمین بوده اند از اینقوم آنها که معروف باشکانیان شده بمعاونت طوایف تورانی ساکنهٔ
ماورای جیحون بر عساکر مقدونیه غالب گشتند و مملکت ایرانرا تملک و تصاحب نمودند و
ممکن که خود آنها هم از اسکیثها و تورانیهای آنطرف جیحون بوده اند و بنابر مسطورات تاسیت
و آقاثانجلوس و فسطوس این سلسلهٔ اشکانی تقریبا ششصد سال بر طوایف اسکیث که آنهارا
آنودماساژد و آلنس یا آلن میگفته اند ریاست و تسلط داشته و از خوانین و ایلبیگیهای بزرگ
اسکیث محسوب میشدند چون مالک ممالک ایران شدند حقوق ریاست خود را به بنی اعمام
خود واگذاشتند

نگارنده گوید اقوال مورخین مشار الیهم بحقیقت نزدیک است و راست و درست مینماید
چه اگر اشکانیان ایلبیگی و خان نبودند و در میان قبایل تورانی ریاست نداشتند بهمان سبب
چگونه میتوانستند از ایشان استمداد نمایند و آنهارا بکمک خود طلبند و فرضا هم که می
طلبیدند آن طوایف وحشی بچه جهت تمکین میکردند و سر اطاعت بزیر انداخته می آمدند و
خود را در راه اشکانیان بکشتن میدادند و آخر الامر ما بتصفح کتب میتوانیم گفت تیرداد برادر
اشک بعد از آنکه بر خراسان و بعضی از نواحی دیگر ایران استیلا یافت شأن خود را اجل و اجلی
از ریاست قبایل صحراگرد دیده خانی یا خاقانی طایفهٔ اسکیث را بیکی از برادران خود واگذار نمود
و این بود تمام نجابت سلسلهٔ اشکانی و زیاده بر این چیزها استنباط نشده و نمیشود و سایر نسبتها
که داده اند نسبت آسمان و ریسمان است و ترکش و دوکدان

فصل سی و یکم

در طغیان اشکانیان و علت آن و ابتدای سلطنت این طبقه

در فصل پیش باز نمودیم که اشک اول نخستین پادشاه اشکانی قبل از آنکه بسلطنت رسد
از اعاظم و اکابر بوده و قبیلهٔ او همچنین شخص او در میان قوم پارث رتبهٔ خانی و ایلبیگی داشته
اینک مزیداً للتوضیح گوییم ایل و طایفهٔ پارث که در ناحیهٔ پارتیا از مملکت خراسان سکنی گرفتند
بقراین محقق و معلوم میشود که در تحت ریاست قبیلهٔ اشک بسر میبرده بعبارهٔ اخری آبا و اجداد

اشک

اشک دیس و نزدیک و حاکم آنطاکیه بوده و باقی مطیع و محکوم و الا طغیان و جدال شهریاری
امری خارج از حیز امکان بود امّا شورش و جنبش اشک اول را مورّخین معتبر در سال دویست
و پنجاه و یک قبل از میلاد نوشته اند یعنی تصریح کرده اند که اشک اول در سال یازدهم سلطنت
آنطیوخس دویم ملقب به تیوس سیمین پادشاه سلوکیدی سوریه رایت طغیان برافراشت
و آنطیوخس دویم در سنه دویست و شصت و دو قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده و در
سال دویست و چهل و شش درگذشته و سال یازدهم سلطنت او تقریباً سنه دویست و
پنجاه و یک قبل از میلاد میشود و این گفته ظاهراً از صحت دور نباشد چیزیکه هست اینست
که بعضی از مورّخین سال طغیان اشک را ابتدای سلطنت اشکانیان دانسته و برخی ازین
این بارتر رفته تا آنجائیکه اشک اول را محض مساعی و مجاهدات و مغازی و اقدامات او از سلاطین
اشکانی میشمارند و گویند میگویند اشک اول بسلطنت نرسید مدت دو سال در کشمکش و زد
و خورد بود و در اثنای تاخت و تاز راه آنجهان پیمود و همانا قسمتی ازین سخن را پایه و مایه ایست
یعنی راست است که اشک اول جلوس بسریر پادشاهی ننموده و دیهیم خسروی بر سر ننهاده امّا
در اینکه چندی در عالم طغیان و خودسری گذرانیده و از کسی تمکین نداشته و با قدرت و تسلّط
میزیسته تأمّل نتوان کرد و راه تردید نتوان رفت و همان اوقات اوان تسلّط و سلطنت اشک
اوّل است و مسلّماً علاوه بر ناحیه پارتیا که در تحت حکم او بوده مبلغی از اراضی و اماکن آنحدود را
تملّک نموده و حکمرانی و پادشاهی جز این نیست که شخص مالک ملکی باشد اعم از اینکه آن مملکت بزرگ
یا کوچک باشد و اگر اشک را بیشتر فتح عظیم حاصل نشده بود برادرش تیرداد آن دل نداشت
و آن عدّت و قدرت نه که بتسخیر ممالک پردازد و با سلاطین در اندازد فتوحات بزرگ کند و مسالک
صعب پیماید و آن شود که شد و بآنجا رسد که رسید و نگارنده را عقیده اینست که اشک اول
بیش از دو سال در حالت طغیان و خودسری و جنگ و جدل و زحمت و مجاهدت و خلاف و مخالفت
بوده است که کار اعقاب و اخلاف خود را بدرستی پخته نموده است و مؤید این خیال گفته ژوستین
مورّخ معروف است که میگوید اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان مدّتی مدید
حکمرانی و پادشاهی کرده و غیر ازین مورخ جمع دیگر نیز دارای همین عقیده بوده اند لکن قول
مشهور اینست که اشک اوّل دو سال سلطنت نموده در هر حال بزعم آنها که اشک اوّل بپادشاهی
نایل نشده سلطنت اشکانیان در اوان حکمرانی سلوکوس دویم ملقب به کالینوکوس جانشین

آنطیوخس

انطیوخس دویم ملقب به تئوس ابتدا نموده در اینصورت باید بگوئیم ابتدای طغیان اشکانیان
در عهد سلطنت آنطیوخس دویم است و ابتدای سلطنت این سلسله در زمان پادشاهی سلوکوس
دویم از سلاطین سلوکیدی سوریه و بر ماست که اقوال مورخین و مصنفین معتبر را در اینموضع
نقل نمائیم تا مطلب بدرستی مکشوف گردد

سویدای مورخ مینویسد اشك سر سلسلهٔ اشکانیان کاری ناقص کرد و بتکمیل و اتمام آن موفق
نشد و در یکی از محاربات بزخم نیزهٔ دشمن جان داد و تیرداد برادر او که با اشك در این شورش متفق و
همراه بود پس از چندی بتجدید آنعمل پرداخت و کاریکه برادرش میخواست او بساخت و این در سلطنت
سلوکوس کالینوکوس بود یعنی در آنوقت که ممالك سلطان سلوکیدی سوریه دوچار انقلابی گردید
تیرداد موقع را مناسب دید و وقت را غنیمت شمرد با سلوکوس مصاف داد و بر او غالب آمد و ملت پارت را
آزاد نمود و بعد از آنکه عساکر تیرداد بر قشون سلوکوس کالینوکوس غلبه کردند تیرداد خود را پادشاه
نامید و پیش از آن رؤسای طایفهٔ پارت سمت ایلبیکی داشتند بلکه مقدم دزدان و راهزنان بشمار
می آمدند و این سلسله روز فتح تیرداد و غلبهٔ او را بر سلوکوس کالینوکوس روز عید قرار دادند و هر ساله
در آنروز عیش و سرور داشتند و جشن میگرفتند و این رسم تا دیری معمول بود و ذکر آن و تعیین آن
روز بیاید

مورخ دیگر میگوید پارتها در سال یازدهم سلطنت انطیوخس دویم ملقب بخدا یا خداوندگار بر پادشاه
سلوکید سوریه بشوریدند و آن در سال سیم از المپیاد صد و سی و دویم یعنی تقریبا در سنهٔ دویست
و پنجاه قبل از میلاد بود

مصنف دیگر مینویسد پارتها و مرشد رایت طغیان برافراشتند بار اول در سال شصت و یکم تاریخ
سلوسی بود که مقارنست با سال سیم از المپیاد صد سی و دویم در این شورش دو سال با عساکر
یونانی در زد و خورد و جدال بودند پس از آن اشك اول کشته شد و برادرش تیرداد از میدان
جنگ بگریخت و پناه بر اسکیتهای تورانی برد و در میان آنها سر میکرد تا انطیوخس دویم درگذشت و
سلوکوس کالینوکوس جای او بگرفت و اتفاقا دو جنگ این پادشاه را پیش آمد یکی با بطلمیوس سلطان
مصر و دیگر با برادرش که گلها یعنی فرانسه‌ها قدیم را بکمك خود آورده بود تیرداد دید وقت حمله کردن
بر سلوکوس کالینوکوس است در سنهٔ دویست و چهل و پنج قبل از میلاد با طایفهٔ داهو پارنی بطرف
پارتیا وطن خود که از دست او رفته بود آمد آنجا را مجددا مسخر کرد و آندراگراس را که از جانب پادشاه

سلوکیدی

سلوکیدی سوریه حکومت میکرد بگشت چون این خبر بشام رسید سلوکوس کالینوکوس بی تعلل و تأمل
بطرف او راند و با تیرداد برابر شده بکارزار پرداخت اما بخت او مساعدت نکرده شکست خورد
و فی الحقیقه از آن روز پارتها آزادی یافتند و پس از آن روز بروز بر قوت آنها افزود و اغلب ممالک و
بلاد آسیا را مالک شدند و تا سال دویست و بیست و شش میلادی سلطنت کردند

آدین مورخ میگوید اشک و برادرش تیرداد والی یکی از ایالات باختر بودند و دیودوت نامی از جانب
سلطان سلوکیدی سوریه حکمرانی کل ولایات باختر داشت این حکمران بر سلطان خود بشورید
و راه طغیان پیش گرفت اشک و برادرش در این خودسری با او همراهی نکردند و فرارا بپارتیا
آمدند و پناه جستند در آن وقت فرکلس نامی از جانب آنتوکلس که نایب السلطنه تمام ایران بود
حکومت پارتیا داشت حاکم مزبور بیکی از برادران تیرداد و اشک یا خود تیرداد عاشق شد و بخیال
زشتی افتاد اشک و تیرداد و پنج نفر نوکری که داشتند فرکلس حاکم پارتیا را کشتند و با طایفه پارت
بر ضد آنطیوخس پادشاه سلوکیدی سوریه بنای شورش و طغیان را گذاشتند و بعضی آنتوکلس را
حاکم پارتیا نوشته اند اما ظاهرا این قول صحیح نداشته باشد

اوزب مورخ میگوید ابتدای سلطنت اشکانیان در سال دویست و چهل و هشت قبل از میلاد است همانا
این مورخ دو سال سلطنتی را که دیگران نسبت به اشک اول داده اند بحساب نیاورده و از اول سلطنت
تیرداد یعنی از وفات اشک این سلسله را مالک تاج و تخت دانسته است

موسی خورنی گوید شصت سال تمام که از فوت اسکندر گذشت اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان
بپادشاهی نایل شد ظاهر اینست که قصد این مورخ وفات اسکندر کبیر نبوده بلکه مقصود او این بوده که
چون شصت سال از تاریخ اسکندری که تاریخ سلوکیدی باشد گذشت دولت اشکانی شروع نمود چه
همین مورخ مینویسد سلوکوس نیکاتر سی و یک سال سلطنت کرد و بعد تاج و تخت را بپسرش آنطیوخس سوتر
واگذاشت او نیز نوزده سال پادشاهی داشت تا درگذشت و پسرش آنطیوخس تئوس جای او گرفت
و در سال یازدهم شهریاری این سلطان بود که اشکانیان خروج نمودند باین حساب در سال شصت و یک
تاریخ اسکندری سلوکیدی که مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد میباشد اشکانیان بشورش
اقدام نموده اند خلاصه چون مسطورات این مصنف محقق را بدرستی مطالعه کنیم باید شورش و
استقلال اشک اول را در سال دویست و پنجاه دانیم و مدت تغلب او را دو سال و مدت اقامت تیرداد
برادر او را در میان اسکیتها که بعد از کشته شدن اشک با آنها پناه برده بود تقریبا سه سال و غلبه

او را بر سلوکوس کالینوکوس از سوانح سنهٔ دویست و چهل و پنج قبل از میلاد شماریم و گوئیم مدت سلطنت
اشکانیان از شورش اشك اول تا کشته شدن اردوان آخر چهار صد و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت
سال است اگر از غلبهٔ تیرداد بر سلوکوس دوم بشمار آید بتقریب چهار صد و هفتاد و یکسال میشود و
اقوال مصنفین یونانی و رومی را با گفتهٔ موسی خورنی تفاوت و اختلاف بیّنی نیست

یکی از مورخین معتبر مینویسد اگر خلفای اسکندر کبیر باهم مودتی داشتند و نفار و خلاف در میان آنها در
نمیگرفت پارتها نیز اطاعت آنها را از گردن نمی انداختند و مالك تاج و تخت سلطنت نمیشدند اما از خوش
بختی اینطایفه یعنی پارتها سلاطین سلوکیه سوریه گاهی با همسایه‌ها گاهی در خود جنگ میکردند و زمانی با طوایف
وحشی گل (فراشه گهاندیم) زد و خورد مینمودند و بجای اینکه قوم پارت را بدرستی رعیت و مطیع نمایند
بجز نفع مالیاتی که از آنها میگرفتند راضی و خوشنود بودند و اعتنای درستی بآنها نداشتند و حال باین
منوال میگذشت تا دورهٔ سلطنت آنطیوخس دوم سیمین پادشاه سلوکیه سوریه شد و او مردی بدکار و
بی قابلیت بود و پاکی نژاد نداشت و در کیش و آئین مردم همان عصر و زمان حلال زاده شمرده نمیشد عمر
خود را ببطالت و لهو و غفلت و عشرت زیاده از حد میگذرانید و جز تجمل ظاهری و تن آسانی چیزی نمیخواست بنا
بر این ظلم جای عدل گرفت و بازار هرج و مرج رواج یافت ایالات بنای شورش را گذاشتند و اول فتنه که
برخاست از باختر بود دیودت یا تئودت یونانی حکمران باختر از سردارها یا سردارزاده‌های اسکندر خود را
پادشاه خواند و از آنجا که باختر در آنوقت نهایت آبادی و معموریرا داشت چنانکه بطور اغراق ژوستین و
غیره آنرا دارای هزار شهر دانسته حکمران این ایالت معموره کاری از پیش برد و چون مردم سایر بلاد و نواحی
مشرق این پیشرفت بدیدند جرأت کرده بشورش پرداختند و سلطان سلوکیه را از ذروهٔ عظمت و جلالت
بحضیض زحمت و مرارت انداختند خلاصه دیودت یا تئودت یونانی بقول اکثر از مصنفین هیجده سال در باختر
سلطنت کرده و اهالی این ایالت از رعیتی او استنکافی نداشتند اما همسایه وحشی آنها یعنی طایفهٔ پارت ساکن
پارتیا بعد از آنکه از کامیابی باختریها قوت قلبی بهم رسانیدند یکمرتبه زیر بار سلطان سلوکیه نرفتند و فرمان
حکام او را که از انطاکیه مأمور میشدند نخواندند بلکه بپادشاه باختری هم اعتنائی نکردند راه خودسری
پیش گرفتند اشك یا اشکان نامی از بزرگان اینقوم که در دربار پادشاه باختری راه و جاهی داشت و مردی
با فراست و کیاست بود بچشم تعقل و تدبر در اوضاع سلطنت باختر نظر مینمود پس از آنکه بدقایق و نکات
کار حکمرانی و امور ملکی برخورد و حقایق و اسرار آنرا بخزانهٔ خاطر سپرد دفعةً از باختر فرار کرده به پارتیا
آمد و باستمالت و جذب قلوب آحاد و افراد اهل قبیلهٔ خود پرداخته مردم را حاضر و مستعد آن کرد که سلطنت

وشهرهای او را قبول و تصدیق کنند و بعبارة اخری اشک را پادشاه پارت و پارتها خوانند و تا شجاعت
فطری و جلادت ذاتی اشک و علو همت وی مانع بود که بحکمرانی ناحیهٔ پارتیا قناعت نماید لهذا رایت کشورستانی
برافراخته بممالک مجاوره تاخت و پرداخت و در کشش و کوشش بود تا در یکی از جنگها بزخم نیزه زندگانی را
بدرود نمود

ژوستن مورخ گوید وقتیکه حکمران یونانی باختر بر پادشاه سلوکیدی سوریه یاغی شد این ایالت هزار
شهر داشت و بمنتهای درجهٔ آبادی بود چه سلاطین کیان توجه مخصوصی باهالی مملکت باختر داشتند و
در آبادی آن میکوشیدند و همیشه ولیعهدهای کیانی در این مملکت حکومت مینمودند و مالیات آن مخصوص
مخارج آنها بود نگارنده گوید شک نیست که ناحیهٔ باختر گنجایش داشتن هزار شهر نداشته و این گفته خالی
از اغراق نیست بلکه از سخنهای گزاف است اما در کمال آبادی این ایالت در آنزمان حرفی نمیرود و این رسم که
ایالتی اختصاص بولیعهد دولت داشته باشد بموجب اطلاع از اوضاع قرون خالیه از عهد قدیم مرسوم
و دأب سلاطین ممالک و اقالیم بوده و هست و هم اکنون ایالت گال در انگلیس و ایالت آستوری در اسپانیا
متعلق بولیعهدهاست چنانکه ولیعهد دولت انگلیس را پرنس دوگال و ولیعهد دولت اسپانیا را پرنس
داستوری میگویند و در اوایل دولت صفویه ولیعهدهای سلاطین صفویه در خراسان و هرات حکومت
داشتند و در دولت ابد مدت قاجاریه ابدالله شوکتهم مملکت آذربایجان همین حکم و حالت را دارد بالجمله
دیودوت یا تئودوت یونانی بدون اینکه متحمل رنج و زحمت زیاد شود و محتاج بلشکرکشی و خونریزی گردد
مالک مملکت باختر گردید و چون این خبر بانطاکیه که کرسی ممالک سلاطین سلوکیدی بود رسید مدتی نزدیکان
پادشاه محض صرفه و صلاح خود آنرا مخفی داشتند و بعرض حضرت سلطنت نرسانیدند و آخر که کار از پرده پوشی
گذشت و سلطان خبردار گشت گفتند پوشیده نیست که از انطاکیه تا باختر مسافتی بعید و راهی دور و دراز است
ولشکرکشی بدانجا کاری بس مشکل ما از قلیل مالیات آن چشم میپوشیم یعنی آنرا اضافه بر سایر ایالات مینمائیم
تا ضرری وارد نیاید بدینوضع از باختر صرف نظر کردند ایالات مجاور چون دیدند ممکن است بدین طریق از
تبعیت یونانیان مستخلص شوند پیرو ایالت باختر شدند و اول کسیکه سالک این مسلک شد ناحیهٔ پارتیا بود که
سلطنت اشکانیان را تشکیل داد و اسباب آنرا فراهم نمود
استرابن از فضلای مورخین و علمای جغرافی که با اشکانیان معاصر بوده و تا شامات و نزدیکی مملکات آنها
سفر نموده و از حالات و سوانح مهمهٔ روزگار این طبقهٔ سلاطین اطلاع درستی داشته در تاریخ و کتب جغرافیائی
خود که نزد مؤلف موجود است میگوید فیمابین پادشاه سلوکید سوریه و ولاة او که در مدی یعنی عراق عجم
و آذربایجان

و آذربایجان حکومت داشتند اختلافی روی داد و والی باختر که بلخ و ترکستان حالیه باشد سر از اطاعت آن پادشاه
پیچید بعد از او اشک نامی از طایفهٔ اسکیث بمعاونت قبیلهٔ داه و یا دائی که آنها را پارنی نیز میگفتند و در ساحل
جیحون ساکن بودند بمملکت پارتیا آمده آنجا را تصرف نمود این دولت تازه تشکیل یافته ابتدا قوتی نداشت و
اخلاف اشک تا چند پشت برای حفظ تخت و تاج خود ناچار علی الدوام با همسایگان بجنگ و جدال میپرداختند
و دست از کار نکشیدند تا قوت و شوکت خود را در انظار رقبا و صاحبان دواعی مشهود و ظاهر ساختند
و از جیحون تا فرات آنها را شد اشک چهارم موسوم بمهرداد آخر پادشاه یونانی باختر را که اکراتیداس نام داشت
مقهور کرد و از آنوقت بلخ و ترکستان و بلاد ما بین جیحون و سیحون کلیه ضمیمه متصرفات اشکانیان گشت
و حالا که من مشغول تالیف این کتابم (استرابن میگوید) این سلسله یعنی اشکانیان در مملکت بسیار وسیعی
سلطنت مینمایند و ملل مختلفه را در تحت تبعیت و اطاعت خود دارند و آنها را میرسد که با قیاصرهٔ روم
دعوی همسری کنند و بعقیده من این قدرت و استیلا ایشان را حاصل نشد مگر بواسطه سادگی وضع
زندگانی و رشادت فطری انتهی

پیش از این اشاره نموده ایم که طایفهٔ دائی یا داهی در آن قسمت خراسان که بدهستان معروف است ساکن
بوده و بعضی از مورخین آنها را داه نامیده یاقوت حموی در معجم البلدان میگوید دهستان بلدی است
مشهور در طرف مازندران نزدیک بخوارزم و گرگان و نگارنده بر آنست که دهستان یاقوت حموی و
سرزمینی که طایفهٔ داهی بقول استرابن در آن میزیستند ناحیه ایست مشتمل بر بجنورد (بوزنجرد) و قوچان
(خبوشان) و دره جز تا طوس و در هر حال بعضی از قدمای ارباب خبر گفته اند اشکانیان را نسب بطایفهٔ داه
پارنی میرسد و داه پارنی از مهاجرین قبیلهٔ بزرگ اسکیث ساکنه در شمال دریای آزوف بوده اند اما
بزعم متأخرین و محققین از دانشمندان مائه نوزدهم عیسوی طایفهٔ که اشکانیان از آن منشعب و جدا
شده در شمال شرقی بحر خزر جای داشته اند

یکی از مصنفین در مقدمه ابتدای سلطنت طبقهٔ اشکانی مینویسد آنوقت که کلدانیان و سلاطین کیانی
در مشرق زمین سلطنت مستقله داشتند پارتها از تمام مللی که در تحت تبعیت آنها بودند گمنامتر و
پست تر بشمار می آمدند در غلبهٔ اسکندر هم چندان اسم و رسمی حاصل ننمودند و ژوستن مورخ نیز
همین مطالب را ذکر کرده بعد از آن میگوید تا این زمان که من بنگارش این تاریخ مشغولم اشکانیان سه
مرتبه با رومیها جنگ کرده اند اما اگر بر عساکر رومی غالب آمده و دست یافته از کمال لیاقت و قابلیت
و دلیری و پردلی آنها نیست بلکه قشون که از روم حرکت کند و مسافتی بعید طی نماید و داخل در مملکت اجنبی

نشود

شود و با لشکر بومی برابر کرده مغلوب شدن آن چندان عجب نیست چیزیکه پارتها را بلند میکند و آنها را
در انظار با عظم جلوه میدهد این است که بهر طور بوده خود را از مقامی پست در درجه خاملی بمقامی منیع و مرتبه
رفیع رسانده‌اند وقتی که طایفهٔ اسکیث یا تورانیان این ایل کوچک را از میان خود راندند آنها فرارا بکوهها
و سفناقهای ما بین گرگان و دهستان آمده در این قسمت از ایران بودن اختیار کردند که بکار ییلاق و
قشلاق آنها آید و برای اغنام و احشام آنها مرتع داشته باشد بعد کم کم اراضی و امکنه در اطراف و حدود
یورت خود تصاحب نمودند و دایره متملکات خود را وسعت دادند و ممالک جبال و بلاد زیاد گشتند
در متصرفات آنها هر گونه امکنه از حاره و بارده وجود یافت کوهها که هرگز برف و یخ آن تمام شدنی نبود و
صحراها که حرارت آفتاب همیشه آنها را خشک داشت و فی الحقیقه وقتی سلطنت سلاطین سلوکیه سو رتبه
رو بتنزل گذاشت پارتها صاحب قوه و استعدادی شده بودند و با دل قوی طغیان نمودند و از آن تنزل
و هبوط خود را باین ترقی و صعود رسانده‌اند کاری دشوار است و هر کس را این همت و اقدام و مداومت و
اهتمام و مساعدت بخت و ایام نیست

نویسندهٔ دیگر گوید وقتیکه ممالک و بلاد مشرق زمین را اسکندر کبیر تملک نمود حکومت هر مملکتی را بیکی از
سرداران خود داد عجب آنکه حکمرانی پارتیا را هیچیک از سردارهای او قبول نمیکردند و این یا از قلت قابلیت آن
ناحیه بود یا از اهالی مطمئن نبودند آخر الامر استاسانور نامی که اصلاً یونانی نبود و شأناً چندان عظمی
نداشت زیر این بار رفت و اینکار قبول کرد اما از آنطرف پارتها ابتدا مولع و مجذوب جهانگشائی
اسکندر شدند و فتوحات او را چنان دیدند که مردم کرامات و معجزات را لکن پس از آنکه قدرت کامله الهی
آن بساط در نوردید و آن طومار پیچیده و له و حیرت پارتها تمام شد و چیزی نگذشت که از تبعیت خلفای
اسکندر استنکاف بهم رسانیدند و بخلاف آنها پا فشردند و این خود امری طبیعی بود چه یونانیها که از قدیم
متمدن بشمار می‌آمدند با پارتهای بیابانگرد وحشی بی علم و صنعت و در آداب و اخلاق مباینتی داشتند و آفتاب
دولت رومیها که تازه از افق غرب طلوع مینمود نیز چندان بالطبع بر حرارت قوم تورانی الاصل سازگار
نبود یعنی مردم پادشاهان سبک آزادیهای صحرانشینان و ایلات را میخواستند این بود که دست و پا کرده خود
تشکیل دولتی دادند که ابتدا معتاد بهمان عادات خود شده و خیالات مطبوع آنها بود و از اینجاست که گفته‌اند
دولت اشکانیان اول بدولت جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بسلطنت مستقله و آخر الامر ابتدای شورش
طایفهٔ پارت را در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بوده یا دویست و چهل و شش و بعضی پنجاه و شش هم
گفته‌اند اما ظاهراً سهو کاتبی است یا اشتباه مورخ انتهی

استرابن میگوید اگرچه من یقین دارم که پارتها شعبه از قبیله داهی بوده اند اما بعضی از مؤلفین گمان نموده که اصل آنها
باختری است بعقیده نگارنده منشا این اشتباه آنست که اشک اول و برادرش تیرداد قبل از شورش از طرف
حاکم یونانی باختر که حکومت کل او را بوده در یکی از نواحی باختر حکومت داشته اند و آرین مورخ مینویسد
مرکز شورش و محل افراشته شدن رایت طغیان اشکانیان شهری از بلاد باختر است و از آنجا بپارتیا رانده اند
و اینکه جماعتی آنها را ابالهاونی یعنی بلخی گفته اند چون از بلاد باختر بیشتر بجمال بلخ معروف داشته و قبیله که خواسته اند
نسبت آنها را بباختر دهند ایشان را با شهر امکنه باختر که بلخ باشد منسوب ساخته و در هر حال این اختلاف را فی
ما بین واهمیتی نیست چه طایفه داهی چندی که در باختر مانده معروف بباختری میشود و باختری بلخی میگردید و پلین
مورخ واسترابن هر دو نوشته اند از طایفه داهی یا داهی و اسکیث در باختر هم اقامت نموده اند و مورخین
چین که در سلطنت هان یا هون تاریخ مبسوطی از تمام عالم نگاشته در ضمن سوانح متعلقه بایران و ترقیم
اسامی طوایف و اماکن اینسامان نواحی باختر و افغانستان حالیه را تاهیا یا تاحیا نامیده و این همان
داهی سابق الذکر است فی خلاصه کلام آنکه بزعم بعضی اشکانیان در باختر راه شورش و طغیان را پیش
گرفته از آنجا بپارتیا آمده و به تهیه کار پرداخته اند

مؤلف گوید بعد از نقل اقوال مورخین این فصل را که متعلق است بشورش اشکانیان و علت طغیان
ایشان و ابتدای سلطنت اینطایفه ختم مینمائیم بخلاصه که نتیجه و حاصل کلام تمام مورخین است و هو هذا
شک نیست که در سلطنت سلاطین سلوکید سوریه اولا ایالتی که بنای طغیان را گذاشت باختر بود چه حکمران
یونانی در این ایالت حکومت مینمود و از مردم یونان و قشون ساخلوی یونانی بسیاری در باختر سکنی داشتند
و با اهل این ولایت داد و ستد و وصلت و مزاوجت نموده و در آنوقت باختریها از حیثیت رسم و راه و داب و عقیده
بیونانیها شباهت زیادی بهم رسانیده توانستند با حاکم خود هم خیال شوند و در انداختن ربقه خارجه از گردن
همدست گردند ابتدا این شورش در زمانی افراشته شد که بگفته آرین فرکلس و بقول سایر مورخین یونانی
آغاتوکلس از طرف آنطیوخس دویم سیمین پادشاه سلوکید بحکمرانی تمام بلاد واقعه ما بین فرات و جیحون
مامور بود و این دو شط فی الحقیقه دو حد طبیعی ممالک ایرانست خلاصه والی مشار الیه با وجود یونانی بودن
ظالم و متعدی بود و بر رعایای ممالک وسیعه محکومه خود از بومی و غریب حتی یونانیهای همشهری خود زیاده از حد
تعدی مینمود از اینجهت عامه خلق از حکمران یونانی یعنی از تبعیت سلطان سلوکید سوریه دلتنگ شدند
و از ظلم حاکم خود بستوه آمده بودند پارتیها حال را مقتضی و وضع را مستعد دیده و از اطاعت فرکلس
یا آغاتوکلس سر باز زده خود را پادشاه مستقل یونان نامیده باج بحکمران مشار الیه نداده و خراج نگذاشت

لوازم و اسباب سلطنت خود را فراهم آورد جانشین و ولیعهدی برای خود تعیین کرد طومار رقیت در نوشت
و سلطانی مستقل گشت مقارن اینحال فرکلس یا آغاتوکلس یکی از برادرهای اشک که امردی خوش صورت بود
میل و رغبت نمود خواست عملی شنیع کند و مصدر فعلی قبیح شود جوان پارتی اباکرد حکمران عنفاً و جبراً
خیال خود را صورت داد پس از آنکه شعلهٔ آتش شهوت نشست خوف و اندیشه گریبان حکمران را گرفت ترسید
که اشک و تیرداد برادران جوان خوب صورت بدبخت از ماجرا آگاه شوند و روزگار او را سیاه کنند برای آنکه
جوان بروز مطلب ندهد او را بکشت خونی را بخون دیگر شستن اشک و تیرداد از واقعه مطلع شدند که تلافی
و انتقام بستند میل خونخواهی و حرص آزادی و سربلندی و هوای ریاست بلکه سلطنت آن دو برادر را جری داشت
و پیشرفت کار ایشان بنزد آنها قوت قلب مهرداد دل را بدریا زدند و از آب گذشتند و مالک دیهیم و اریکهٔ خسروی
گشتند ابتدا خود را بر سپاه انطیوخس دوم زدند و بعد چنانچه که گذشت بر سلوکوس دوم معروف به کالینوکوس
غلبه کردند و از آنوقت بعد در شمار سلاطین آمدند پس ابتدای شورش یا سلطنت اشک اول موسس اساس
سلطنت طبقهٔ اشکانی بنابر اشهر اقوال و عقیدهٔ محققین از فضلای متأخرین سال دویست و پنجاه قبل از
میلاد است و مدت کشمکش یا سلطنت او دو سال و غلبهٔ تیرداد برادر او بر سلوکوس کالینوکوس از حوادث سنهٔ
دویست و چهل و پنج قبل از میلاد است که روز غلبهٔ او را اشکانیان هر سال جشن میگرفتند و این رسم را
تا دیری مرسوم میداشتند و ظاهر آنست که این واقعه در روز بیست و نهم ماه مه فرنگی از سال مذکور که
مطابق میشود با روز اول ماه جوزا واقع شده و بعضی روز اول جوزای سال دویست و پنجاه قبل از میلاد
گفته اند و این بنظر ضعیف می آید و از آنجا که در اول جوزا این ظفر و نصرت تیرداد را حاصل آمده و بسلطنت نایل
گشته ممکن است اول سال را وی و اخلاف وی اول جوزا قرار داده باشند و نوروز اشکانیان اول جوزا
باشد و اینکه در بعضی ادوار و دول اول سال اول جوزا بوده تقلیدی است که باشکانیان نموده اند

فصل سی و دویم

در علت انقراض اشکانیان و غلبهٔ اردشیر ساسانی بر ایشان

پیش با شرح و بسطی تمام نگاشته و مدلل داشته ایم که اشکانیان تورانی بوده و مردم ایران آنها را اجنبی میشمرده
و هرگز بنظر مهر و موالفت و همجنسی و همشهری در ایشان ندیده اند در اینجا میخواهیم بگوئیم علت اصلی و باعث
و جهت حقیقی انقراض دولت اشکانی همین خارج بودن آنها بوده اگرچه باشکال مختلفه چهره نموده باشد
ایرانیها که در تحت تبعیت و سلطنت کیان و پیشدادیان بالنسبه مؤدب بآداب آدمیت شده و برسم وراه
تمدن و تربیت انسی حاصل کرده وقتی خود را محکوم قومی وحشی دیدند و جماعتی خشن که از ظرافت و لطافت

طبع بهره نداشتند بمساعدت اقتدار حکمران آنها گردیدند خیلی بر آنها دشوار آمد و رذیّت و بلیّت آنها
مضاعف شد یعنی قبل از اشکانیان در تبعیت خلفای اسکندر همینقدر ذلتناک بودند که چرا تابع خارجه شده اند
خارجه که در آن عصر و زمان در صنایع و علوم مقدم اقران و مقدمهٔ کاروان مدنیت بشمار می آمدند اما در
عهد سلاطین پارت هم محکوم خارجه گشته هم حکمرانان خود را از حلیهٔ انسانیت و کمال و هنر عاطل میدیدند
بنابراین حق داشتند که بمخالطت و اتفاق و اتحاد آنقوم میل و رغبت ننمایند و البته پارتها هم ملتفت این تنفر
و تجنب بودند اگرچه در بدو امر اغماض مینمودند و بروی خود نمی آوردند و محض پیشرفت کار با رعایا و قاطبهٔ اهل
مملکت محکومه تا یکدرجه راه سازش میرفتند و طبیعی است که پس از اقتدار مطلق و اختیار کامل و سطوت
بکمال و شوکت مناسب حال ملاحظات متروک و طبیعت بر سر اعمال مطبوعهٔ خود میرود بلکه کراهت و نفرت
کنندگان اسباب خشم و سخط گردیده قاهرین را بر آن میدارد که از مقهورین انتقام کشند و بتلافی پردازند
اشکانیان چون باوج قوت و ذروهٔ قدرت رسیدند با یونانیها بیشتر رایکان شدند تا با ایرانیها و این تباین
و خلاف که ناشی از مباینت جنس و مغایرت آداب و رسوم و دین و آئین و غیرها بود با نقراض اشکانیان را
تهدید مینمود دو چیز باقی داشت یکی غفلت سلاطین اشکانی و یکباره پرداختن آنها بشهوات و استیفای
لذات و این کاریست در عالم قهر و توانائی و عدم مانع و وجود مقتضی شدنی دیگر خروج شخصی اصیل و
کاردان که بتواند شاکیان را در زیر رایت خود از روی درایت و کفایت جمع کند و آنها را بکار وادارد در اواخر
دولت اشکانی این هر دو پدیدار بود سلاطین و بزرگان این سلاله بکامرانی افتادند و اردشیر بابکان از
دودهٔ فرسودهٔ کیان بدعوی و استرداد حق موروثی خود برخاسته اشکانیان رفتند و ساسانیان بجای
ایشان آمدند و ما توضیح مطالب مزبوره را بنقل اقوال مورخین و مصنفین معتبره پرداخته گوییم
آقاتانجلوس مورخ یونانی الاصل که منشی تیرداد پادشاه ارمن و معاصر اردشیر بابکان بوده مینویسد
اردشیر که آنرا آرتاکزرسیس مینامند و سلسلهٔ نسبش بسلاطین کیان میرسد و در مملکت فارس در اواخر دولت
اشکانی ولایت و حکومت داشته مجلسی منعقد ساخت و اکابر و اعاظم ایرانی و آشوری را در آن مجمع حاضر ساخت
و با آنها گفت که ما و اسلاف ما چندین قرن است که جلال و جبروت و دست اندازی پارتها را مشاهده مینمائیم
آنچه را ما بزحمت و مشقت تحصیل میکنیم اینقوم بیگانه از ما قهراً انتزاع مینمایند و حاصل دسترنج ما را
اسباب راحت خود قرار میدهند و در ازای اینهمه هبت که از مردم ما دریافت میشود ما را دوچار هرگونه محنت
میسازند احترام ما را مرعی و منظور نمیدارند بدون رسیدگی و تحقیق ابنای وطن ما را میکشند از غم ما شاد
میشوند صدمه و عنای ما اسباب تن آسائی و غنای آنها شده و استخفاف ما مایهٔ استقلال و استعلای آنها گشته

ای بزرگان با فرهنگ و صاحبان نام و ننگ مگر نمی‌بینید پارتها از جنس ما نیستند و وحشیهای توران اند و از آنجا که فتنه انگیز باراضی حاصلخیز خوش آب و هوای ما آمده سکنی گرفته اند آیا میتوانید سخنان مرا انکار کنید تاب و تحمل تا کی صبر و طاقت تا چند این ستمکاران اجنبی تا چه حد مال ما را بغارت برند و بجزای حال ما پردازند آیا مردن بهتر از این زندگانی و نکبت بسر بردن نیست اگر آنچه میگویم راست است شایسته آنکه متفق و مسلح شویم و خود را بر آنجماعت زنیم بلکه از این شدت خلاص شویم و فرجی حاصل آید سران و سرداران ایران که طبعاً مستعد طغیان بودند و از دیرگاهی میخواستند سر از اطاعت اشکانیان باز زنند کلمات اردشیر را بسمع قبول اصغا نمودند پیشتر که دست بکار شورش نشدند رئیس و شاخصی پیدا نمیکردند و کمال قوت اشکانیان آنها را خائف و مرعوب داشت سلاطین و اعیان دولت اشکانی بتجمل و تعیش پرداخته حالت ضعف بهم رسانیدند و از مردانگی و شجاعت آنها چندان چیزی باقی نمانده از آنطرف شاهزاده نجیب و حسیب برای اداره کردن کار و استرداد حقوق و کفالت اعمال منظوره بدست آنها افتاد و افعال و اقوال او بر شهامت و علو مرتبت و همت وی شهادت داد ایرانیها از این رو مطمئن و خاطر جمع گشته دست مخالفت و بیعت باردشیر بابکان دادند همدل بر پیروی و خدمت این ملکزاده کیانی نژاد نهادند اردشیر چون از همگی ایشان آسوده خاطر گردید نامه بمضمون مسطور در ذیل باردوان آخر پادشاه اشکانی نوشت

صورت نامهٔ اردشیر بابکان باردوان آخر پادشاه اشکانی

سلطانا فطرت و عادت مردم ایران همیشه بر این بوده و هست که از دل و جان مطیع و منقاد پادشاهان خود باشیم مقام منیع سلطنت در انظار ما تالی رتبهٔ الوهیت و ربوبیت است ما یزدان پرستان سلاطین خویش را مظهر قدرت کامل پروردگار میدانیم و نه تنها گردن اطاعت آنها می نهیم بلکه بپرستش و عبادت ایشان میپردازیم اما وقتی که سلطان از وظایف مقدسهٔ خود یاد ننماید و راه تهاون بپیماید از کار رعایا بکلی تن زند و زمام مهام ملک را بدست نابکاران نادان دهد عدل و انصاف را یکباره بر کنار گذارد و جور و اعتساف مغرضین را بچیزی نشمارد دولتخواهان را مشمول رأفت و عنایت ندارد مختصر همگان را هیچ پندارد ما هم تمکین و خدمت او را بر طاق نسیان میگذاریم و راه خلوص و انقیاد نمی سپاریم

اردوان چون این نامه بدید و شورش ایرانیان بشنید اردوئی از دسته‌های قشون پارت و لشکریان ایرانی که با او موافقت داشتند ترتیب داده مصمم و مهیای جلوگیری اردشیر و اطفای نایرهٔ طغیان نجبا و بزرگان ایران گردید

فردوسی علیه الرحمه میفرماید

چو آگاهی آمد ز شاه اردشیر
ز شادی جوان شد دل مرد پیر
همی رفت مردم ز دریا و کوه
بنزدیک او نامور هر گروه
دگر هر که از تخم دارا بدند
هر کشوری با مدارا بدند
ز هر شهر فرزانه و رای زن
بنزد جهانجوی گشت انجمن
زبان برگشاد اردشیر جوان
گرامی نامداران روشن روان
کسی نیست زین نامدار انجمن
ز فرزانه و مردم رای زن
که نشنید کاسکندر بدنهان
چه کرد از فرومایگی در جهان
نیاکان ما را یکایک بکشت
به بیدادی آورد گیتی بمشت
چو من باشم از تخم اسفندیار
بلرزاند اردوان شهریار
سزد گر مرا این را نخوانیم داد
وزین داستان کس نگیرید یاد
چو باشید با من بدین یارمند
نمانم بکس تاج و تخت بلند
چه گوئید این را چه پاسخ دهید
که پاسخ باواز فرخ نهید
هر آنکس که بود اندران انجمن
ز شمشیر زن مرد و ز رای زن
چو آواز بشنید بر پای خاست
همه راز دل باز گفتند راست
که هر کس که هستیم بابک نژاد
ببیدار و چهر تو گشتیم شاد
و دیگر که هستیم ساسانیان
ببندیم کین را کمر بر میان
بفرمان تو کوه هامون کنیم
به تیغ آب دریا همه خون کنیم

انتهی

موسی خورنی ولازارو وسایر مورخین ارمنی تاریخ آقاتانجلوس را معتبر دانسته واقوال المسطوره را تصدیق
مینمایند واصراری در اجنبی بودن اشکانیان دارند وعلت عمده انقراض آن طبقه را همین میدانند میگویند
اینکه نویسندهای مشرق زمین بنگارش تاریخ این سلسله وخانواده نپرداخته واز تمام سوانح اعمال ووقایع
مهمه قرون سلطنت ایشان بنوشتن چند سطر اکتفا نموده بلکه اغلب اسامی سلاطین اشکانی را از درج کلام
ساقط کرده جهتش همان خارجه بودن آنهاست ومکروه میدانسته که عار شعبیت آن قوم وحشی را در بطون تواریخ
وکتب مخلّد سازند وبقبول این ننگ خود را راضی کنند راستی است که از تواریخ کیان وپیشدادیان که مصنفین
با شرح وبسط ثبت وضبط نموده اکثر مطالب با افسانه آمیخته است وحوادث دوره ساسانیان که بالنسبه
اصح است باز آنقدر نیست که طالبان آگاهی آنرا کافی دانند ومشبعش خوانند امّا بایجاز واختصار تاریخ
اشکانیان نیست اشکانیانی که از فرات تا جیحون را مالک شدند بلکه در بعضی از حدود هندوستان وکوه
قفقاز وخلیج فارس بیرق حشمت واعتلای آنها افراشته بود وخود را با قیاصره روم الکبری برابر میدانستند
وبا آنها جنگ میکردند وظفریاب میشدند بلکه جز این دولت دولتی نبود که در آن بنظر اهمیت ببینند تمام سرگذشت
پنج مائه سلطنت ایشان را در پانزده سطر نوشتن علتی مهم باید وجز اجنبی بودن سببی نشاید که بدان حمل
کنیم واشخاصیکه بمطالعه کتب واخبار پیشینیان ولعی دارند دانند که در تواریخ عجم همینکه بسلطنت خلفای
اسکندر واشکانیان میرسیم خیلی جای اطلاعات مفیده وآثار نافعه را خالی می بینیم وبحسرت باید از
آن نقطه ومحل بگذریم

اسکندر کبیر چون بر ایران دست یافت کتابخانه های عجم را هر جا که بود بر انداخت مورخین عرب وعجم از
قلت بصیرت یا از فرط غرض این عمل شنیع وفعل قبیح را باشکانیان نسبت داده اند بلکه یک کار زشت دیگر نیز
ضمیمه آن ناهنجاری نموده میگویند سلاطین اشکانی علما وادبای ایران را بکشتند وآثار آنها را محو ونابود
ساختند وچون بشرح سلطنت ساسانیان میرسند با شعفی زیاد وفرحی کامل مینویسند اردشیر ساسانی
که از تخمه کیان بود علما وفضلای ایران را دور خود جمع نمود وارداویراف موبد را با خود متفق ساخته و
باحیای علوم ورواج مذهب پاک زردشت پرداخت مجدد آثار رشد ومحیی آن اطوار

مورخ دیگر گوید پارتها چون ایرانی نبودند از ابتدا تا انتها یعنی از اول سلطنت اشک اول تا آخر پادشاهی
اردوان آخر همیشه ایرانیها کناره میگرفتند ودوری مینمودند وهمین فقره آنها را در مشرق زمین
گمنام کرد وسوانح مهمه آن ادوار را که دلیل بزرگی بر عظمت آن طبقه است در پرده اختفا گذاشت
فاضلی محقق مینویسد از مطالب مهمه متعلقه بتاریخ عجم اینست که بدانیم اشکانیان بعد از پانصد سال

سلطنت

سلطنت بچه جهت منتهی اردشیر ساسانی گشتند و منقرض شدند و در مقام تحقیق میگویند مورخین یونانی و رومی عمدًا نسب اردشیر ساسانی را پست کرده و او را شاهزاده نشمرده گفته اند ساسان از اواسط الناس بلکه مردی گمنام بود هما نا منشا اینکار گفتار اشکانیانی است که بعد از انقراض از ایران فرار کرده پناه بار منستان یا بممالک روم برده بودند و در هر حال اختر دولت و سعادت اردشیر در آنوقت طلوع نمود که قاطبهٔ اهل ایران از اشکانیان مکدر بودند بلکه این کدورت خود اردشیر را بلند کرد و بر تخت سلطنت نشاند

مورخین ارمنی اردشیر را اصطخری دانسته و بعضی او را پسرخوانده بابک گفته نه پسر حقیقی و گویند از آنجا که اردشیر سرهنگی دلیر بود و بابک خلفی نداشت وی را بجای فرزند قبول نمود و دختر خود را بزنی باو داد و داماد را جانشین خود کرد

باز آقاتان بجلوس میگوید اشراف و ارکان اهل ایران که از تعدی اشکانیان بستوه آمده بودند به اردشیر سلطان فارس ملتجی شدند و او از نژاد ساسان بود و نسبش بشاهان میرسید و علاوه بر اینکه اشکانیان و مردم ایران هرگز باهم مخالصتی نداشتند در اینوقت در خانواده خود سلاطین اشکانی نفاق و نفاق در گرفته و شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت طوری باهم منافست داشتند که چند شعبه از آنها بر ضد اردوان حرکت کرده کمر خدمت سلطان ساسانی را بستند و دو شعبه از آن چند شعبه یکی سورن پالهاو بود و شعبهٔ دیگر اسپاهاپیدی پالهاو و این شعبهٔ آخری را در اواخر دولت اشکانی جهان پهلوان میگفتند بالجمله چون دو شعبهٔ مزبوره با اردشیر یار شدند و شعبهٔ قارن پالهاو و شعبهٔ قشم یا کشم که دو شعبه دیگر از شاهزادگان اشکانی بودند در خدمت اشکانیان راه و رسم وفاداری سپردند و آوازه شورش و اغتشاش همه جا را گرفت خسرو پادشاه اشکانی ارمن خود برای کمک اشکانیان ایران قشون زیادی تهیه نمود و از دولت روم اعانت خواست بلکه بربدان و مسرعان نزد رؤسای قبایل سکیث شمال که تا کاشغر و ختن زاد در تحت تملک داشتند و از شاهزادگان اشکانی بشمار می آمدند فرستاد و استمداد نمود و در اینجال اردشیر بر شعبهٔ قارن پالهاو تاخت و شاهزادگان این شعبه را با هر چه اولاد ذکور داشتند بکشت و نماند از ایشان مگر پسر شیرخوارهٔ که او را یکی از چاکران باوفا بماوراء النهر برده باشکانیان ساکن آن سرزمین سپرد و از اعقاب این طفل باز در ایران سلطنت کردند مختصر خسرو پادشاه ارمن چند بار با اردشیر مصاف داد و چند دفعه بر او غالب آمد و اردشیر از آنکه شکستهای فاحش خورد بمکر و حیله پرداخت و بطایفهٔ سورن پالهاو گفت هر کس خسرو پادشاه ارمن را بکشد حکومت بلخ را باو خواهم داد آناقی نامی از این طایفه

گویند ساسانیان از اعقاب این پسر بوده همچنین بهرام چوبینه بلکه ابو مسلم مروزی هم و این مطلب را در محل خود شرح خواهیم داد

متقبل اینکار شد و از اردوی اردشیر حرکت کرده بارمن رفت و در آنجا بنای خدعه را گذاشت و بخسرو گفت با وجود حق قرابت شما را چه افتاده که با اردشیر خدمت کنیم او غاصب سلطنت است علاوه برحزم او نخواهد گذاشت بما مطمئن شود و ما هم نتوانیم از جانب او اطمینان حاصل نمائیم من از قرارگاه ارمنستان آمده ام که با تو و قشون خود را خاص خدمت خسرو کنم آناق چون بلطایف الحیل خود را در دل و دربار خسرو پادشاه ارمن جای داد و طرف وثوق گشت پادشاه را بکشت خبر قتل خسرو که باردشیر رسید بارمنستان راند و آن مملکت را ضمیمه سایر ممالکات خود نمود و شاهزادگان اشکانی که در ایران بودند در اینوقت فرار کرده بروم رفتند و آنجا داخل در خدمت عسکریه شدند و پس از آن در تمام جنگهائیکه سلاطین ساسانی با قیاصره نمودند قشون تشکیل یافته از شاهزادگان اشکانی پیشتازی عساکر روم را بر عهده میگرفتند

کاسیوس و هرودین دو مورخ یونانی که معاصر اردوان آخر و اردشیر بوده اند مینویسند کشته شدن اردوان آخر بدست اردشیر از سوانح سال چهارم سلطنت الکساندر سور قیصر روم و سنه پانصد و سی و هشت تاریخ اسکندر سلوکیدی بوده و سال چهارم سلطنت الکساندر سور مطابق است با سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد

آقاثیاس مورخ یونانی که در مائه ششم مسیحی میزیسته و تاریخی نگاشته و با سناد و اقوال مورخین رسمی ساسانیها است تصدیق گفته کاسیوس و هرودین را کرده میگوید اردشیر که از دوده ولاة مستقله اصطخر بود در سنه صد و نود و شش میلادی جلوس نمود و در سال دویست و دو تمام شاهزاده‌های فارس را که از خانواده بازرنجیان بودند بکشت و سلطنتش در فارس بلا منازع و معاند گردید کم کم بکرمان راند و بعد بخوزستان و اهواز و غیره و چون در خود بقدر ضرورت قدرت دید با پادشاه عصر یعنی اردوان اشکانی بنای نزد و خورد را گذاشت و بعد از تحمل سه شکست سخت در سنه دویست و بیست و شش میلادی اردوان را مغلوب و مقتول ساخت آنگاه خود را شاهنشاه نامید و بعضی را عقیده اینست که از سلاطین عجم اول کسیکه باین لقب ملقب شده همان اردشیر است (از سلاطین عجم بعد از کیان)

جرج طریه میگوید غلبه اردشیر بر اردوان و کشته شدن این پادشاه از سوانح مهرماه است و آن ما بین بیست و پنجم نوامبر و بیست پنجم دسامبر از ماههای فرنگی است پس مدت سلطنت اشکانیان از ابتدای خروج اشک اول تا انقراض این خانواده بدرستی معلوم است بدون یکسال کم یا زیاد

مطابق اواخر پائیز

از مشکلات تاریخ اشکانیان یکی آنکه چند نفر پادشاه اشکانی را که مورخین یونانی و رومی اسم برده بتعیین مدت سلطنت آنها چندان مفید نشده و محققین این عصر و زمان با کمال زحمت وسائل فهم آنرا بدست

آورده

آورده و معلوم کرده اند اگرچه پولهای سکه در شهرهای یونانی نشین خود اشکانیان ضرب میکرده روی سکه ها با خط و زبان یونانی اسامی آنها رسم شده بلکه بعضی از آن مسکوکات تاریخ هم دارد لکن یک عقیده و احتمال دیگر اسباب اشکال میشود و آن اینست که جماعتی آن سکه ها را از شاهزادهای اشکانی که بسلطنت مرکزی میشوریدند دانسته نه از خود سلاطین و در اینکه از شاهزادهای مذکور گاه گاه یکی از راه غرور یا از فرط دلتنگی و غیره در نقطه و ناحیه طغیان میکرده شکی نیست پس این وسیله چندان کلید معرفت و اسباب ثبوت مطلب بروز حقیقت نگشته و مسئله را از بوته اجمال خارج نمیسازد یکی از مورخین گوید از شاهزادگان اشکانی هر وقت یکی دایالت و ناحیه بنای سرکشی میگذاشت در همانجا باسم خود خطبه میخواند و سکه میزد پس مسکوکات اشکانیان دو قسم است اصلی و غیر اصلی است اصلی از پادشاه بزرگ که شاهنشاه بوده و غیر اصلی از شاهزادگان طاغی غاصب

آقاتیاس میگوید از وقتیکه تیرداد وارد مملکت پارتیا شد تا انقراض سلسله اشکانی چهارصد و هفتاد سال است و از ابتدای شورش ارشک اول برضد سلطان سلوکیدی تا انقراض این طبقه چهارصد و هفتاد و پنج سال شمسی میباشد بعضی از مورخین عرب خاصه مسعودی در محلی مدت سلطنت سلاطین اشکانی را قریب بهمان که مورخین معتبر و محققین این عصر و زمان نوشته اند ثبت کرده یعنی چهارصد و شصت و هشت سال مینویسد و ما مدت سلطنت اشکانیان را در فصل مخصوص نگاشته و توضیح و تصریح نموده ایم در اینجا اگر اشارتی رفته بالتبع بوده و این است علت انقراض اشکانیان و غلبه ساسانیان بر این طبقه از سلاطین عجم والله اعلم

فصل سی و سیم

در باقیماندن نسل و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر ممالک

بعد از آنکه سلطنت از دودهٔ اشک و اشکانیان بسلسلهٔ دیگر که ساسانیان باشد نقل و انتقال نمود بحکم تقدیر تا دیری فرزندان و اعقاب این طایفه در ایران و مضافات مانده و بوده و گاهی نیز حکمرانی نموده اند و ما بقدر بسیار شرحی در این فصل ایراد خواهیم کرد تا از دقایق مطلب چیزی باقی نماند بنابراین گوئیم بعد از طغیان اردشیر ساسانی و حمله کردن او بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی ایران خسرو پادشاه ارمن که از همین قوم و قبیله بود بجهت خویشی و قرابت خواست نگذارد این دولت منقرض و این سلطنت بخانوادهٔ دیگر منتقل شود بدست و پا افتاد و از کارها که کرده این بود که برای دفع اردشیر و اطفای نایرهٔ طغیان او از قیاصرهٔ روم کمک طلبید و استمداد نمود

همچنین

عقیدهٔ بعضی از مورخین این است که یک سبب عمدهٔ انقراض دولت اشکانی مخالفت دینی آنها با ایرانیان است اشکانیان پادشاه را رئیس دین و دولت میخواندند و ریاست معابد را مخصوص موبدان و مغان و دستوران زردشتی نمیدانستند خدمه و سدنهٔ معابد یونانی را هم دارای همان مقام فرض مینمودند فی الحقیقه علمای تمام ادیان را یکدرجه محترم میداشتند و بهیچیک اختصاصی نمیدادند و این برخلاف میل پیشوایان مذهب زردشتی و پیروان آنها بود چه پیشوایان مشارالیهم خود را مخصوص بحق و غیر خود را باطل میشمردند و پیروان آنها از مقلدین و متقلدین سایر ادیان تبری میجستند و اشکانیان کرد تدین بدین زردشتی اصراری نداشتند و تمام مذاهب را مثل هم فرض مینمودند بلکه در اواخر طرف عیسویها را میگرفتند مطرود و مبغوض ایرانیان زردشتی بودند و اردشیر وقتی که مردم ایران را بر مخالفت اشکانیان می آغالید از جمله میگفت اینها دین پاک بی عیب زردشتی را پامال کرده اند پس باید گفت از جزء جهات معتبر که ساسانیان در نابود ساختن اشکانیان بکار بردند یکی دین و مذهب بود

بعقیده مانابیدو هساجان و پسرخان باشد

همچنین سفیری به باختر کسیل کرده از پادشاه اشکانی این مملکت که وهساجان نام داشت مدد خواست
وفی الحقیقه سخت بکوشید و از جد و جهد چیزی فرو نگذاشت و در چند جنگ بر اردشیر غالب آمد و در داخله
ایران از اراضی طرف خراسان مسافت بعیدی را بباد چپاول و تاخت داد اما چون روزگار اشکانیان ایران
تیره شده بود و هنگ سعادت او بار داده بود چهره آنهمه سعی او ضایع شد و آن مجاهدت کامل باطل گشت سودی
نداد و ثمری نکرد بحکم تقدیر دامن دولت از دست رفته و تیر اقبال از شست و آئین جهان پیر چنین باشد
و روزگار را این شیمت عادت دیرین چون بهار فرّخی در رسد گلشن فیروزی و امل را هر روز شکفتگی تازه
و خرّمی بی اندازه و همینکه نوبت زمستان دی از پی آمد سبزه و لاله را از پژمردن و افسردن گزیر نیست و این شور بیهیچ
چاره پذیر نه پاینده و پایدار آنست که از عالم آمد و شد بیرون است و ملکش از زوال و فنا بیرون و خردمند
آنکه دل بر این حباب پر لمعان صابونی ننهد و زمام اختیار خویش را بدست هوا ندهد فریب این سراب آسا
نخورد و عشوه این مکار محتال نخرد بالجمله خسرو دادمر بدست آناق شاهزاده اشکانی چنانکه در فصل
پیش ذکر شد از پا در آمد و فرزندان او را که طفلی خورد سال و موسوم به تیرداد بود یکی از ملازمان نمک
شناس از چنگ اردشیر رهانده بروم رسانید و اردشیر ارمن را مسخر کرده بیست و هفت سال تمام ساسانیان
مستقلاً مالک آن مملکت بودند و هساجان اشکانی پادشاه باختر نیز بنوبه خود مقهور اردشیر
گشت اشکانیان ایران چون حامیان خود را در مانده دیدند دست از دعوی کشیدند تخت و تاج را وا
گذاشتند بخدمت ساسانیان راضی شدند و تن در دادند بر خلاف اخلاف پادشاه اشکانی باختر که تا چندی
در طرف ماوراء النهر حکومت و تسلطی داشتند بنا بر مسطورات مورخین رومی بعد از غلبه اردشیر
بر پادشاه اشکانی باختر تا مدت یکصد سال از جانب اعقاب آن پادشاه سفرا بدربار دولت روم آمدند
و در خواست میکردند که آن دولت با آنها عقد موافقت بندد و قول دهد ایشان از طرف مشرق ایران
و عساکر روم از سمت جزیرة العرب و اناطولی و آسیای صغیر بر ساسانیان حمله برند و آنها را در میان گرفته
مضمحل و پایمال نمایند اما چه شد اینکار صورت پذیر نشد همانا دولت روم صرفه خود را در این ندید که برای
خاطر شاهزادگان ضعیف باختری با دولت پر قوت ساسانی در اندازد

مورخی معتبر میگوید یکی از پادشاهزادگان اشکانی باختری در سیصد و هفتاد میلادی جنگ سختی با
شاپور دوم ساسانی کرد و آخر الامر اشکانیان باختری ضعیف نشدند مگر بواسطه هیاطله یعنی اینقوم
در سمت مشرق دریای خزر و در سلسله جبال هندوکش جای گرفتند و بنای اذیت اشکانیان باختری
پرداختند و بروزمان آنها را نابود ساختند و در زمان مسعودی کوشان که مقر سلطنت اشکانیان باختری

بوده هنوز وجود داشت چنانکه خود این مورخ عالم تصریح براین مطلب کرده و میگوید در میان خاک ایران و
چین ملتی که هنوز پیروی دین مانی را میکنند فقط مردم کوشان اند

شعبهٔ دیگر از اشکانیان که در دشت قبچاق و در میان طوایف تورانی سلطنت داشتند در سنهٔ سیصد و
بیست میلادی اسباب ضعف خود را بدست خویش فراهم آوردند یعنی پادشاه آنها که سانیزان نام داشت
در سال مذکور لشکر بارمن کشید و در این زد و خورد مقتول شده رخت بجهان دیگر برد و همین از
فوت آن خانواده کاست و شوکت ایشان رو بانتقاص گذاشت و اگرچه تا سنهٔ سیصد و هفتاد هم اسم
بی رسمی داشتند ولی صورت ظاهری بود و نمودی بی بود بعد از آن منقرض شدند و طایفهٔ هون یا هیاطله
دشت قبچاق را تصرف کردند و جای اشکانیان این ناحیه را بگرفتند

و باید دانست که طایفهٔ هون یا هیاطله را کار این بود که تمام بلاد و ولایات مابین دریای خزر و قرانیکز را
بلکه ارمن و آسیای صغیر و شام را میتاختند و غارت میکردند قوم آلن را این طایفه متفرق ساختند چنانکه
بکوههای قفقاز پناه بردند و هنوز از آنها در آن سرزمین تند کانی میکنند و جماعتی به لهستان رفتند
و مملکت لیتهوانی از همان طایفهٔ آلن است بلکه اهالی پروس و گورلاند و استونی طایفهٔ آلن اشکانی میباشند
بزعم بعضی یکشعبه از اینجماعت از کوه پیرنه عبور کرده به پرتوغال رفته اند و یکی از شاهزادگان اشکان که
سمنایل بیکی داشته و به پرتوغال رفته بود در آنجا اساس و اسباب سلطنتی فراهم نمود که دویست سال امتداد
یافت و خانوادهٔ او در آنجا بحکمرانی زیستند

امّا تیرداد پسر خسرو پادشاه ارمن که او را بروم برده بودند در آنوقت که والرین قیصر روم لشکر بایران
کشید وی نیز بمملکت موروثی خود باز گشت لکن ارشویر قسر اشکانی که از جانب پادشاه ساسانی حکمرانی
ارمن داشت مالک بالاستحقاق مملکت را نمیگذاشت ادیکه سلطنت جلوس کند بعد از مبلغی کشمکش و کفت
و شنید تیرداد دو ناحیه از ارمن بسپورغال ابدی به ارشویر داد و بحق خود یعنی بپادشاهی ارمن رسید و اولاد
ارشویر که معروف به قسراکان بودند تا مائهٔ هشتم عیسوی در آن دو ناحیه حکومت مینمودند و تا مائهٔ نهم
نیز از این خانواده در ارمن میزیستند

هیجده سال بعد از جلوس تیرداد بتخت سلطنت ارمن و سی سال قبل از تنصر قسطنطین رومی تیرداد
پادشاه ارمن با تمام ارامنه بدلالت سنت گرگوار ولد آناق سابق الذکر که خسرو سلطان ارمن را کشت
پیرو دین نصاری شدند بنابراین میتوان گفت اول ملتی که نصرانی گشتند ارامنه بودند خلاصه بعد از
تیرداد تا صد و پنجاه سال اشکانیان ارمن در این مملکت حکمرانی داشتند لکن غالباً تبعیت و تمکین ساسانیان
مینمودند

طایفهٔ آلن اجداد المانها بوده چه مان
بزبان قدیم تورانی و بعضی السنهٔ
حالیه بمعنی مردم است از این قبیل
است ترکمان یعنی مرد شمالی و ژرمان
یعنی مرد جنگی و آلن مان یعنی مردان
طایفهٔ آلن و آلنمان از کثرت استعمال
المان شده و جنتلمان که در انگلیسی
بمعنی مرد نجیب است و اسپرتمان یعنی
مرد شکاری با اسب باز و از این قبیل
لغات در السنهٔ ژرمنی و انگلیسی
بسیار است همچنین در زبانهای آسیائی
مثل ترکمان یعنی مرد ترک و الامان که ترکه
معمول دارند و میگویند الامان مردم و مقصود
تاخت و تاز است آنهم بمعنی تاخت و تاز
مردان است فارسی زبانان لغت الامان را
در باب ترکه بهمین معنی استعمال مینمایند

ص ۷
و همانا آنها بدین نصارا شاهزادهٔ اشکانی
ایرانی بود پدر این شاهزاده اگرچه مرد
غدار فریبنده و قاتل پادشاه و قوم
و خویش بشمار می آید امّا بعد از آن گریه
ولات روا از ره و زرا خوی گناه پدر را
بر پسر نگیرند و بالعکس

مینمودند در زمان تئودوز قیصر بزانس (قسطنطنیه) مقارن سال چهارصد و بیست و هشت میلادی
مملکت ارمنستان در میان ایران و روم قسمت شد یعنی چهار قسمت آن با ایران رسید و یک خمس سهم روم شد
و اما اولاد سنتگرگوار در میان ارامنه ریاست دینی داشتند و سالهای آخر فستیس این سلسله پنجاه سال
تمام کشیش بزرگ ارمنیها بود در سنه چهارصد و چهل و یک مسیحی خانواده سنتگرگوار هم متفرق شدند
و از جهان همان دیدند که سایر ابنای آن و ضمناً معلوم گشت که سنتگرگوار هادی ارامنه پسر اناق و از
شاهزاده های اشکانی ایران بوده بالاخره بعد از انقراض اشکانیان ارمن جمعی از شاهزاده های آنها بزیر
حمایت قیصر قسطنطنیه رفتند و اغلب در رتبه سرکردگی و سرداری درجه بلند و اعتباری کامل یافتند بلکه
از اینطایفه قسطنطین نام ملقب به پرفی روژنت در قسطنطنیه قیصر شد و از اولاد و احفاد او تا سال هزار
و بیست و هشت مسیحی باقی بودند و آخر شخص آنها دختری بود زوئ نام که کنستانتن مونماک قیصر قسطنطنیه
او را بزنی گرفت و امپراطریس قسطنطنیه شد و در آنی از شهرهای ارمن از نژاد اشکانیان تا مائه سیزدهم
میلادی نیز میزیستند و زندگانی میکردند

شاید اغلب مطالب این فصل بنظر مطالعه کنندگان جمله معترضه آید اما مقصود چون این بوده که اعقاب
اشکانیان تا کی و چه زمان در ممالک نامی داشتند آن اطناب و اسهاب خالی از فایده نباشد و اما از اشکانیان
ایران که عمده نظر ما بآن میباشد در دولت ساسانی تا آخر خدمت میکرده اند و ریاست و امارت مینموده حتی در
اوان استیلای عرب بر عجم یکی از شاهزاده های اشکانی از جانب یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی فرمانفرمای
ری و عراق عجم بود و بهرام چوبینه که با خسرو پرویز دو خورد مینمود سلسله نسبش باشکانیان میرسید
و از طبقات سلاطین اسلامی پادشاهان سامانی که تقریباً صد و پنجاه سال در ماوراء النهر و خراسان
سلطنت میکردند از نژاد و اخلاف اشکانیان ایران بودند چنانکه پیش اشاره کرده ایم

خاتمه
در مطالب متفرقه

اصول مطالب تاریخ اشکانیان را در فصول سابقه نگاشته و بفضل الله تعالی جای خالی نگذاشته ایم اما
از برای اینکه از گفته قدما و متاخرین مصنفین در این موضوع هیچ ترک نشده باشد بعضی مطالب متفرقه
در این خاتمه بدون رعایت ترتیب ایراد مینمائیم و البته آن مسطورات نیز موجب ازدیاد بصیرت و استکمال
مقصود و مرام خواهد بود بعون الملک العلام

مورخین و علمای علم انساب قبایل و امم در اصل و نسب پارتها سخن را دراز کشیده از جمله میگویند اینطایفه

شعبهٔ بوده‌اند از شعب قوم اسکیث یا سیث که در توران سکنی داشتند یعنی وطن و مسکن اصلی آنها شمال
آسیاست و از آن سرزمین بطرف جنوب مهاجرت نموده مثل هیاطله و تغالموق و ایغور و اوزبک و غیرها و
ترکمنهای حالیه را باید باقیماندهٔ قبیلهٔ پارت دانست و در آنوقت که کیخسرو پادشاه کیانی در اوج اقتدار
بود مملکت پارت آن تمکین که باید از این پادشاه نمینمود و حال بهمین منوال میگذشت تا وقتیکه سلطنت این
طبقه بدست اسکندر کبیر منقرض گشت یعنی هرگز سلاطین کیان ایالت پارتیا را مثل سایر ایالات محکوم و
مطیع خود ندیدند

نویسنده میگوید پارتیا و هرات و خوارزم و سمرقند ایالت شانزدهم ممالک داریوش شمرده میشد
و سیصد تالان نقره مالیات داشت و از خوزستان تنها نیز سیصد تالان نقره مالیات میگرفتند
و همین دلیل است که سلاطین کیان تسلط کامل بر پارتها نداشته‌اند چه آن چهار ایالت با وسعت هر قدر هم
غیر معمور فرض شود باز مالیات و فایده‌اش بواسطهٔ حاصلخیزی باید بیشتر از خوزستان باشد

در الواح بیستون اسم مملکت پارتیا را پارتوا یا پرتوه یا پارثوا نقر و رسم کرده و هردوت مینویسد پارتها
در زمان داریوش اول از ملل تابعهٔ مطیعهٔ ایران بودند و مملکت آنها جزء ایالت شانزدهم از ایالات سلاطین کیانی
بشمار می آمد و آنوقت که گشتاسب لشکر بیونان کشید پارتها نیز در جزو عساکر او حرکت کرده تیر و کمان و نیزه‌های
کوتاه سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیمودند و این سوانح سال چهارصد و هشتاد قبل از میلاد است

مورخی مینویسد پارتها تورانی الاصل اگرچه ایرانی نبودند چون سالها بسلاطین کیان تبعیت نموده بودند بواسطهٔ
عصبیت و غیرت وطن پرستی که از خصایص طوایف بادیه نشین است با یونانیها که سلطنت ایران را برهم زده بودند
عداوت مخصوصی داشتند و کینهٔ آنها را میورزیدند و بیمیلی پارتها بملل اجنبیه مشهور تمام دنیاست

مورخ دیگر میگوید ساکاس و اسکیث و داهی و تورانی همه اسم یک طایفه است منتها در السنهٔ مختلفه و اختلاف موقع
تغییر لفظ حاصل نموده و آن قسمت از ایران که مسکن طایفهٔ ساکاس یا اسکیث یا داهی یا تورانی بوده هرگز حالت
انقیاد و اطاعت کامل بمرکز دولت نداشته چه در عهد کیان و چه در اوان استیلای اسکندر کبیر بر آسیا و این فاتح
مقدونیه با آن جلالت و جبروت بهمین راضی شد که از شوارع عام عبور کند و بطرف ترکستان رود بدون اینکه
پارتها متعرض او شوند بلکه جماعتی از اهل خبره عقیده اینست که اسکندر در مراجعت از هندوستان از راه
سخت و صعب کم آب و آذوقهٔ بلوچستان بخاک ایران ورود نمود و متحمل آنهمه حرمان و مرارت شد که از نزدیکی پارتیا
و پارتها کناره نماید و معتبر رسید که آن قوم جسور جری از سطوت و سورت او بکاهند و از تصرف ناحیهٔ پارتیا بهمین
قناعت کرد که قلعه‌ها خط راه که خود ساخته یا از ابنیهٔ قدیمه بود مستحفظ بگذارد یعنی کوتوالی با جمعی

بعقیدهٔ نگارنده سکزی مشتق از ساکاس است

بعقیدهٔ بعضی از محققین اسکندر در مراجعت از هندوستان از راه سند و کیچ و مکران و بلوچستان بایران آمده

صاحب منصب معروف و کتابین و اسلحه و آذوقه و لوازم حصانت در آن قلاع و حصون از جانب اسکندر باشد
دیگری گوید چون اشکانیان ترک نژاد بودند طبعاً در حکومت و سلطنت بقهر و غلبه میل داشتند و رعایای
خود را نه تنها باطاعت و انقیاد خود دعوت مینمودند بلکه از آنها ستایش و پرستش میخواستند و از اینجا کرد
دین و آئین و آداب و رسوم نیز آنها را با ایرانیان مشابهتی نبود هرگز قبول عامه بهم نرسانیدند
دیگری گوید طایفه داهی یا دائی که در قطعه از مملکت خراسان حالیه بوده اند قومی وحشی و چادر نشین
بودند و ایالت دهستان واقعه در سمت مشرق بحر خزر که بزعم بعضی از لفظ ده پروده ترکیب یافته داهستان آن
یعنی مسکن طایفه داهی بوده دهستان که ناحیه مشتمل بر دهات باشد و داهستان از کثرت استعمال دهستان
شده
مورخین اسکندر گفته اند بعد از آنکه دارا پادشاه ایران را بسوس یا بسوس سردار او بکشت اسکندر آن دارا
نمک ناشناس را تعاقب کرد بسوس بمقاومت پرداخت و طایفه داهی در تحت لوای او بودند و در خدمت او
اقدامات مینمودند اما چون کار از پیش نبرد و بسوس مقهور اسکندر گشت این طایفه نیز سر تسلیم بحکم
قهرمان مقدونیه نهادند
هرودوت مینویسد از طوایفی که تمکین کیخسرو نمودند یکی نیز طایفه داهی بود از این گفته و مسطورات دیگر این
مصنف و سایر مصنفین مستفاد میشود که طایفه اسکیث و ماساژت و ژت و داس یا داز و داهی و پارتی همه یک
قوم بوده اند و جمله را یک طریقه و رسم و آداب و دین و آئین و زبان بوده و در سالهای نوبت تا سنوات الملان و کنارهای
قرادنکز الی کوه قفقاز و سواحل شمال و مشرق بحر خزر و تمام ترکستان و کناره سیحون بلکه تا کاشغر حالیه و
ختن منتشر و متوطن شده و جهت اختلاف اسامی آنها اینکه هر وقتی قبیله بر سایر قبایل مسلط میشد آن وقت
همه را باسم خاص آن قبیله مینامیدند و چون در نسب بعینه این طوایف همان قبایل تورانی یا توراینان مورخین مشرق
زمین میباشند لفظ توراینان برای آنها کلمه جامع و مانعی است که اهل مشرق استعمال نموده اند بخلاف آنانکه
که نویسنده‌های مغرب ذکر کرده و اسباب حیرت و تشویش ذهنها گردیده و افق تاریخ را تاریک ساخته است تا مائه
چهارم و پنجم میلادی طوایف مذکوره را باسم هون و هیاطله و اسلاو و تاتار نام برده و طایفه خزر نیز شعبه از
همین قبایل بوده چنانکه دریای سیاه و دریای مازندران که از حدود متصرفات قوم خزر شمرده شده بنام همین
قوم موسوم و معروف گشته و تقریباً هزار و پانصد سال قبل هر دو را دریای خزر میگفته اند و شهر سواستاپول
ابتدا خزاریه نام داشته و طوایف مجاور و بلغار و اوزو کمان همه همان توراینها بوده اند
هرودوت مینویسد ایرانیها و اسکیتها غالباً در ساحل رود جیحون باهم زد و خورد داشتند و پیدایش مشو

او از اسکیتها همان تورانیانست چه ایرانیها در زمان قدیم خود تورانیها را ساس میگفتند چنانکه هرودوت
خود تصریح باین مطلب کرده و محتمل که سیجستان در اصل ساکستان بوده یعنی مسکن طایفه ساس و سکسار که فردوسی
علیه الرحمه در شاهنامه فرموده همان ساسها باشند اگرچه بعضی براینند که ایرانیان عادتاً دشمنان خود را به
لقبهای زشت ملقب مینموده اند از اینجهت آنها را سکسار و کرکسار گفته یعنی کرگ سیرت و سگ صفت و این قول ضعیف است
مورخین ایران محل گرفتاری افراسیاب پادشاه تورانی را طرف ارمن گفته و این چندان بی مأخذ نیست چه تورانیان
چنانکه ذکر شد مملکت بسیار وسیعی را متصرف بوده اند که یک حد آن کوه قفقاز بوده و سلاطین قدیم ایران از
طایفه کیان و بعد ساسانیان قلاع و حصون حصینه و بروج در دره ها و جبال و در دربندها که از دشت
روس بطرف گرجستان و ارمنستان آمد و شد میشد ساخته بوده اند که از شر دستبرد تورانیان محفوظ باشند
محقق میگوید شک نیست که طایفه داهی در دشت وسیع فاصل ما بین آسیا و اروپا جای داشته و اغنام و احشام
آنها تا سواحل رود دانوب بحر امیر فته و طایفه پارث یا اشکانی بدون تأمل و تردید از این طایفه بوده علی الخصوص
از آن قسمتی که در داخله خراسان حالیه بوده داشتند و باشکانیان کمک کرده آنها را به سریر سلطنت جالس و
نایل نمودند و سلاجقه که از طایفه غوز بشمار آمده و ابتدا در ساحل رود دُن و ولگا ساکن شده نیز داهی و از اقوام
اشکانیان بوده اند و بسمت مشرق آمده در ترکستان و خراسان و بلاد دیگر ایران وانا طولی سلطنت مستقله
سلجوقی را تشکیل داده اند آنچه ظاهر شده و ذکر خواهد شد یکقسمت از قبیله داهی یا داهی در سمت شمال قفقاز
در دشت حالیه روس اقامت نموده و ریاست آن قسمت با یکشعبه از سلاطین اشکانی بوده زیرا که در مائه
چهارم میلادی یکی از رؤسای این طایفه که اشکانی نسب بود و ساهزران نام داشت از دشت و کوه قفقاز
عبور کرده وارد ارمن شد و باخسرو اشکانی پسر تیرداد اول پادشاه عیسوی ارمن طرح جنگ ریخت
اما خود در حربگاه مقتول شد

در کتب مقدسه عجم از زند و اوستا و غیره که بزبان پهلوی نوشته شده از طایفه داهی سخن بسیار گفته
و مسکن آنها را در شمال شرقی دریای مازندران تعیین کرده اند اما از پارت و پارث هیچ حرفی و اشارتی
نشده همچنین در الواح طایفه بنی آشور که بمارده بر آنها سلطنت کرده هیچ اسمی و ذکری از پارث و پارتیا نیست
مصنف میگوید چند قرن قبل از حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام طایفه اسکیث که آنها را داهی یا داها میگفتند
در سواحل جنوب شرقی بحر خزر مسکنی داشتند و بلاد دیگر در آنحدود واقع است هنوز باسم آنها معروف و موسوم
بدهستان است طایفه مزبوره از آنجا بداخله ایران آمده تا سواحل دریای سیاه رفتند عداوتیکه ایرانیهای اصلی و
بومی با این طایفه داشتند یا بواسطه مغایرت اخلاق و آداب بوده یا از جهت تعدیاتی که از ایشان میدیدند لفظ

داهی همانا بتحریف تاجیک شده و از آن زمان مانده است یعنی ملت و طایفهٔ بالنسبه وحشی و حالا هم ایرانیهای ترک
نژاد ایرانیهای اصلی را تاجیک میگویند و مقصودشان طبقهٔ پست و حشاست و محض تخفیف این لغت را استعمال
میکنند و ارامنه تاجیک را داجیک تلفظ مینمایند نگارنده گوید کلام این مصنف در باب تاجیک مغشوش است
و نتیجهٔ صحیح از آن حاصل نمیشود

عجم در ابتدای حمله و هجوم عرب یا پیشتر از آن عرب را تاجیک میگفتند و مقصودشان ابله و کنگ و وحشی بوده
و اعراب هم که مردم ایران را عجم گفته همین معانی را در نظر داشته اند

ارامنه اعراب را علاوه بر تاجیک تازی هم میگفتند بلکه این اسم را اول این ملت بعرب داده است و بزعم بعضی تازی همان
محرف تاجیک و داجیک است این لغت اصلاً اختصاص باشکانیان داشته بعد طوایف ترک از قبیل سلاجقه و
ترکمن و اوزبک و مغول که بر ایران استیلا یافتند محض تخفیف و تحقیر با ایرانیها گفتند و هنوز هم ترک نژادهای
ایران هر کس را تاجیک میگویند مقصودشان تحقیر است

نگارنده گوید نظیر این امر در دنیا و در میان ملل بسیار اتفاق افتاده یعنی قومی قوم دیگر را محض تحقیر و تخفیف
باسمی و لقبی موسوم و ملقب مینمایند چنانکه روسها با طریشها و المانها نمچ میگفتند و نمسه از همین لقب اشتقاق
یافته و برای اطریشها علم گشته و نمچ و نمسه همان معنی عجم یعنی کنگ و لال را دارد

مورخین و جغرافیادانهای چین طوایف ساکنه در سمت مغرب مملکت خود را از قبیل مردم سواحل بحر خزر و
خراسان حالیه و خوارزم یتا اوچی مینامیده اند و ظن غالب آنکه همان تاجیک باشد که یتیا اوچی تحریف شده
مورخین مینویسند در زمان غلبهٔ اسکندر بر آسیا بلکه خیلی پیش از آن در بیشتر از بلاد ایران قومی ترک و تورانی
سکنی داشتند و آنها را داهی یا تاجیک یا چیزی که باز محرف داهی و تاجیک میشود میگفتند این طایفهٔ تورانی
شعبه از شعب بزرگ ایل و قبیلهٔ اسکیث بودند و یورت اصلی آنها از سواحل دانوب تا جبال هند منبسط
بود ناحیهٔ موسوم بیاردی مرکز مملکتی شمرده میشد که طایفهٔ داهی در آنجا یورت داشتند و آنجا را باسم همان
طایفه داهستان میگفتند و حالا معروف بدهستان است و غالباً اجتماعات یعنی داهیها از داهستان حرکت
کرده برای تاخت و تاز بسایر بلاد داخلهٔ ایران می آمدند و ناحیهٔ دهستان بواسطهٔ مراتع بسیار و چمنهای
سبز خوب برای مسکن و یورت قبایل صحراگرد خیلی مناسب است

مورخ دیگر گوید چینیها اکثریهٔ ایرانیهای تبعهٔ سلاطین اشکانی را یتیا اوچی میگفته اند و آن محرف تاجیک است
و تاجیک و تازی یک لفظ میباشد و معنی آن طایفهٔ غدار و خونخوار است و چون ایرانیها عرب را باین اسم
خواندند آنها هم بتلافی ایشان را عجم گفتند یعنی کنگ و حالا ارامنه ترکها را داجیک میگویند یعنی وحشی

ودر همین عصر و زمان در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و بلاد ماوراء النهر و تمام نواحی و حدود واقعه در مشرق
ایران اهالی شهرنشین فارسی زبان را تاجیک میگویند و مردم خارج از شهر را اوزبک و مغول و تاجیکها با اوزبک
و مغول و تاتار که ملل فاتح منصور میباشند فرق دارند نگارنده گوید از این جمله نمیتوانیم یقین کنیم که تاجیک همان
تازی است که عرب باشد و بر مطالعه کنندگان است که خود در این باب تدبر و تأمل نمایند

مورخین ارمنی متفق الکلمه میگویند پادشاهان قدیمه و ناحیه از باختر سکنی داشته و موسی خورنی میگوید
اشک اول در خود شهر بلخ خروج کرده و ارامنه بلخ را باحل یا بالح میگویند و چون سلاطین اشکانی پادشاهزادهٔ
آن خانواده در القاب خود کلمهٔ بالحاونی یا بالهاونی را ضمیمه نموده بسیاری آنها را بلخی دانسته و زمرهٔ را
عقیده اینست که بالهاونی بمعنی پهلوان و شجاع است و شعبهٔ اشکانیان ایرانی که مقدم بر سایر شعب بوده
این لقب را داشته اند

مقصود از بلخ همان شهر بلخ نبوده
بلکه ناحیه باختر بوده چون بلخ
کرسی باکتر و بیعر بوده ناحیه
باسم شهر مشهور شده شاید مقصود
از بلخ که ارامنه میگویند تمام هرات
و خراسان و سیستان و خوارزم
و غیره بوده باشد

چون سوء شهرت پادشاهان مقارن طغیان باختر بوده جماعتی سهو کرده آنها را باختری پنداشته اند این مورخ
اشکانیان را از نژاد ارد شیر دراز دست کیانی و ایرانی دانسته و مسلم است که این بتقلید بعضی از مورخین
آسیا میباشد استرابن تصریح بتورانی بودن آنها کرده و ژوستین و این عده میگویند مملکت باختر در آن
اعصار جایگاه طوایف داهی بوده و داهی قبیله ایست از قبیلهٔ اسکیت یا تورانی

برای تصحیح قول آنها که اشکانیان را باختری دانسته اند گوئیم بعقیدهٔ زمرهٔ از اهل تحقیق باختر که چینیها
آن را داهیا و داکیا میگفته اند حدود معینه نداشته از سر چشمهٔ جیحون تا حدود هندوستان را باختر میگفته اند
و ترجمهٔ این لغت بزبان قدیم ایران بلاد مشرق است و مقصود بلاد مشرق ایران بوده پس ناحیه پارت
یا پارتی که وطن اشکانیان باشد در همین قسمت یعنی بلاد شرق واقع میشود باین قاعده باختری بودن
اشکانیان صحیح است

مطلبی که مسلم است اینست که اراضی و ممالک واقعه ما بین سیحون و جیحون و فرات غالباً در تحت تصرف
اتراک بوده اکثر اوقات طوایف تورانی از اقصی نقاط شمال آسیا حرکت کرده و در این نواحی استیلا یافته اند
ادواری که سلاطین بومی ایران در این ممالک سلطنت نموده اولاً دورهٔ کیان است و ثانیاً دورهٔ ساسانیان
از اینده و عصر گذشته سایر اعصار را باید وارث تغلب ترکان دانست و باید گفت ابتدا طایفهٔ بنی سام در
ایران ساکن شدند بعد اولاد یافث بر آنها غلبه کردند اماکن ایشان را از دستشان گرفتند و قومی که بر
مملکتی غالب آمدند و در آنجا اقامت و توطن اختیار نمودند طبیعی است که رفته رفته خصلت و خوی ملت
مغلوبه را اخذ میکنند بنابراین هر طایفه از طوایف تورانی که با ایران آمده مسلط میشدند پس از چندی

بعادات

بعادات آنها معتاد میکشتند چه بازود طایفهٔ دیگر بر سر آنقوم هجوم می آوردند و جای برادران خود را
میگرفتند و بمرور زمان ایرانی شده بوم و تعلیم میرفتند و علیهذا روشن تر از این برای اجنبی بودن اشکانیان
نیست که اردشیر بابکان در اول طغیان خود برؤسا و اعاظم ایران میگفت این عزبای وحشی فلان کردند
و بهمان نمودند

اکثر از مورخین قدیم صریح گفته اند پارتها از طایفهٔ اسکیث تورانی بوده اما توضیح ننموده که از کدام شعبه
میباشند و اسکیثهای تورانی از شمال شرقی ایران و مشرق بحر خزر و شمال آن گرفته تا قرادنکز و سواحل دانوب
و حدود جبال اترار در همه جا مسکنی داشته و از این امکنه بتمام نقاط فرنگ منتشر شده بلکه تا هند و چین و مصر
رفته و در همه جا دست تطاول و چپاول دراز کرده اند

تمام مورخین یونانی و رومی و چینی و عرب و عجم از سوالف ایام تا کنون هجوم ترکهای معروف باسکیث یا تورانی را
بچین و هند و فرنگ و مصر و سایر امکنه ثبت کرده اند اینقوم یعنی اسکیثها یا تاتارها بچند شعبه و قبیله
منشعب و منقسم شده اما چون اصلا همه یک جنس اند خلق و خو و داب و عاداتشان نیز یکی است یا خیلی هم شبیه است
لکن هر شعبه و قبیله اسم مخصوصی داشته و از آنجمله است ژت و گت و سیوسی و یت و چت و جات و داهی یا دائی
و پارث یا بارث

هر وقت گویند قبل از خروج کیخسرو کیانی طایفهٔ داهی را داخله ایران ساختند بعضی گفته اند تیسوس سردار و قاتل دارا که مدتی
در مقابل اسکندر مقاومت نمود بمعاونت اینطایفه بود و اینقوم اسامی مختلفه داشته اند از آنجمله است
داعی و داهی و دائی و داوی و داسی و داسو در حقیقت حرفهٔ این قبیله یا قبایل غارتگری بوده و گاهی با اهالی
طراپوزن را هم میساخته اند چنانکه اکزنفون سردار و مورخ یونانی در تاریخ خود میگوید وقتیکه من با ده هزار
نفر یونانی از ایران فرار کرده بیونان میرفتیم طایفهٔ تاهی یا تاوسی سر راه من بودند و مقصود از طایفهٔ مذکوره
همان داهی است و داهستان مسکن اینقوم است و تمام سواحل شرقی دریای خزر موسوم بهمین اسم میباشد
استرابن مینویسد ارشک و برادرش تیرداد بمعاونت و استظهار طایفهٔ داهی سر از خط فرمان سلطان سلوکیدی
سوریه پیچیدند و اینطایفه که بزرگترین شعبه از قوم اسکیث بودند در اروپا و آسیا منتشر و متفرق شده
در همه جای این دو اقلیم جا داشتند و دریای مازندران باسم آنها خوانده میشد

موسی خورنی ارمنی در بیان و شرح شعب اشکانیان مینویسد در مائهٔ اول میلادی آردشیر پسر ارشویر اشکانی در
ایران سلطنت مینمود و با برادران و اقوام خود در جنگ و جدل بود چه آنها بعد از ارشویر آردشیر را بسلطنت قبول
نمیکردند زیرا که در بدو پادشاهی با آنها تعدی و بی اعتدالی کرده بود و شهرهای آنها را محاصره نموده و خود

آنهارا

آنهارا بقتل واعدام هدایت میکرد و باید دانست که ارشوبرا سه پسر و یک دختر بوده پسر ارشد آردشیر و پسر دویم قارن و پسر سیم سورن و دختر قشم یا کشم نام داشته و در حال زندگانی پدر شوهر او را به سپهسالار ایران بزنی داده خلاصه نفاق از میان برادران مرتفع نشد تا ابقار یا ابکار پادشاه اشکانی ارمن با ایران آمد و باصلاح ذات البین پرداخته باین وضع صلح شد که آردشیر پادشاه بزرگ باشد و اولاد او نسلاً بعد نسلٍ ملقب بشاهنشاه باشند و دو برادر دیگر را لقب بالهاو یعنی پهلوان یا بالهاونی یعنی پلخی شد و همیشه برادران مزبور و فرزندان ایشان بر سایر شاهزادگان و امرا تقدم جویند و اگر آردشیر یا اخلاف او بلاعقب و مقطوع النسل شوند لقب شاهنشاهی خاص قارن یا سورن یا اعقاب آنها گردد و اگر از صلب قارن و سورن کسی نماند بنابر و فرزندان قشم و کشم بسلطنت پردازند و پادشاهی حق آنها باشد این بود که اشکانیان چهار شعبه شدند اولاد اردشیر که پادشاه بزرگ بودند اخلاف قارن بالهاو و اعقاب سورن بالهاو و فرزندان اسپاهابیذی بالهاو که از صلب قشم و سپهسالار بودند و این ترتیب تا انقراض دولت اشکانی باقی و برقرار بود اولاد اردشیر سلطنت میکردند و اخلاف دو برادر و یک خواهر در ایالات و الیکری حکومت مینمودند و واقعه مسطوره در سال هیجده بعد از میلاد واقع شده و ارشو پادشاه اشکانی که موسی خورنی نام او میبرد فرهاد چهارم است و معاصر تیبر قیصر روم بوده و بعضی از مورخین بجای فرهاد چهارم اردوان سیم را نوشته و مسلم داشته اند که قارن و سورن برادران این پادشاه بوده اند و سلطنت اشکانیان خاص اولاد اردوان سیم بود تا منقرض شدند

نیز یکی از مورخین مینویسد از قبیلهٔ پارث و پارتی یا بارثی چهار شعبه سلطنت کرده اند اول آن شعبه که در ایران پادشاهی یافتند و بمنتهادرجهٔ قدرت و شوکت رسیدند این شعبه بعد از صعود باوج حشمت و اقتدار خود را اشکانیان یا سلاطین اشکانی خواندند و مخصوصاً در ایران بیشتر تسلط داشتند شعبه دیگر که از جانب شعبهٔ اولی یعنی اشکانیان حکمرانی مینمودند بسلطنت ارمن نایل شدند بعبارة اخری آنهارا بایدا اشکانیان ارمن گفت و اشکانیان ارمن نسبت باشکانیان ایران شأن و رتبهٔ ثانوی داشته اند شعبه سیم از پارتها بلاد و ممالک هند را که تقریباً از دهلی تا پنجاب و افغانستان باشد بحیطهٔ تصرف در آوردند و اینها در رتبهٔ سیم واقع بودند شعبه چهارم بر قوم ماساژت سلطنت مینمودند و در چهارم رتبه بشمار می آمدند و ممالک آنها از طرفی از ماوراء جیحون تا حدود ختن و کاشغر بود و از طرف دیگر دشت قبچاق تا دریای آزف و سواحل قراد نگیز اقا تا نجلوس در جائی مینویسد سلطنت اشکانیان ایران منقرض شد اما ملک آن شعبه‌ها دیگر که در ارمن و افغانستان

سپهبدان مازندران از همان دودهٔ اسپاهابیذ بالهاو بوده و بعقیدهٔ نگارنده تا اوان سلطنت صفویه از اشکانیان یعنی از نژاد سپهبدان مذکور و باد وسپان وغیره که از اشکانیان بوده اند در نور و کجور و بعضی قشلاقات مازندران تسلط داشته ملکه اسلاف نوربهای حالیه و تنکابنیها نیز همان اشکانیان هستند من خود در بابل در قبرستان کهنه که مسلمین را آنجا دفن نمیکنند دو قبر نبش نمودم این دو قبر از بس کهنه بود عظام اموات آن نیز خاک شده و هیچ معلوم نمیشد اما بعضی ادوات که از ایراک تورانی غیر مسلم از قبیل ادانی و چراغ موشی وغیره پهلوی اجساد اموات خود میگذاشته پیدا کردم و بطور یقین دانستم که این مقابر از اشکانیان یا مردم توران بوده نه مجسم و نه مسلم

و افغانستان و هندوستان و قبچاق حکمرانی دارند هنوز برقرار است

مورّخ دیگر میگوید در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد پارتها با اشکانیان عزم خود را جزم نمودند که تمام ممالک آسیا را که متصرف یونانیها یعنی خلفای اسکندر در آمده از چنگ آنها بیرون آورند ارساسیر اشک اول اقدام باینکار نمود امّا بانجام آن موفق نشد برادرش تیرداد بمعاونت وحشیان شمالی که اسکیتهای تورانی باشند اینکار را پرداخت و ششم پادشاه اشکانی که مهرداد نام داشت ایران را با حدود طبیعی آن مالک شد این شهریار هم قهرمان بود و هم قانونی از سواحل فرات تا رود پنجاب را در تحت سلطنت در آورده و از قوم و قبیلهٔ خود او بودند که در بلاد هندوشت قبچاق و ارمنستان و غیرها حکومت مینمودند امّا خوارج بدبار مهرداد میفرستادند

مورّخین قدیم از قبیل سویدا و آرین مینویسند اشک مؤسّس اساس سلطنت اشکانیان از بزرگان دنیا محسوب میشد نسبت بزیردستان رأفت و مهربانی داشت و نسبت بدشمنان و سرکشان زیاده از حد سختی میکرفت در جنگ خوش رکاب بود قد بلند و صورت وجیهی داشت

مورّخ دیگر مینویسد اشک و برادرش تیرداد باهم متفق شده جمعی از پارتهای تورانی را در تحت اطاعت و زیر بیرق و رایت خود مستعد کار و خدمت نمودند و در ایل و طایفهٔ خود تسلّطی بسزا بهم رسانیدند پس از آن رفته رفته رو به پیشرفت گذاشتند و نه تنها نواحی و بلاد پارت نشین آنها را شد بلکه ممالک مجاوره را کلیة ضبط کردند و حاصل کشش و کوشش آنها تشکیل سلطنتی شد که تقریبًا پانصد سال امتداد یافت

یاید دانست که سلاطین پارت باسم مملکت پارتیا نامیده شده نه پارتیا اسم خود را از سلاطین مزبوره گرفته و آنچه ما تحقیق نموده ایم پارتیای قدیم همان درون خراسانست و دهستان همانجا یا نزدیک بانجاست و ابتدا میکند از قولاد محلهٔ هزارجریب و منتهی میشود بطرق بلکه میرسد بفرمون راه هرات

مصنّف بکر از بسط مملکت اشکانیان سخن سر نموده گوید پادشاه اشکانی تمام بلاد واقعهٔ مابین هندوستان و فرات و ممالک میانهٔ قفقاز و خلیج فارس را مالک شد و اطراف دریای خزر از چهار سمت از او بود بلکه ماوراء سیحون و کاشغر و دشت قبچاق تا بحر اسود را داشت پس باید بگوئیم حدود ممالک متصرفی اشکانیان در اوان کمال اقتدار ایشان از قرار ذیل بوده است

حدّی بشط فرات حدّی بکوه قفقاز حدّی برود سیحون بلکه به ماوراء آن رود حدّی ببلاد شمالی هند حدّی بخلیج فارس حدّی ببلد یای سبا

محقّقی تحقیق عوائد پارتها پرداخته گوید اینقوم چون از ایلات بادیه نشین صحراگرد بودند بخودسری و آزادی میلی مفرط داشتند و اوقاتشان بیشتر صرف شکار و صید و تاخت و تاز و تغییر یورت و مسکن و دفتر از ییلاق بقشلاق و آمدن از قشلاق به ییلاق میشد از رقت و عبوسیت بالطبع تحاشی را با مینمودند در سست پیمانی ضرب المثل گشته و اگر عهدی میبستند تا نفعی در استحکام آن برای خود میدیدند پاس آنرا میداشتند همینکه خویش را بی نیاز می پنداشتند یا احتمال اندک ضرری در آن میدیدند فورًا عهد و پیمان از میان برمیداشتند

و بر طاق نسیان گذاشته میشد سلاطین پارث یا اشکانی در معنی خیلی متکبر و مغرور بودند وزرا و نجبا و بزرگان
و امنا و اعیان باید پیش پادشاه ساکت باشند و هر چه سلطان بگوید اگر چه خلاف واقع و غلط باشد با احترام
هر چه تمامتر تصدیق کنند و از تملق چیزی فروگذار ننمایند اما رسما مقرر داشتند که ارکان و رجال دولت آنچه را
واقع میشد با صلاح و صرفه و نفع سلطنت در آن بود بعرض پادشاه رسانند و از مضار او چیزی پنهان ننمایند
و کتمان نکنند و سخت غدغن بود که کسی در وضع زندگانی و اسباب و اثاث البیت تقلید پادشاه نماید خاصه
در بستر خواب از غریب و بومی هر کس میخواست بحضور پادشاه مشرف شود میبایست بتوسط سالار بار این شرف
حاصل کند و هیچکس پذیرفته نمیشد مگر هدیه و پیشکشی برای تقدیم داشته باشد اما در ازای آن هدیه و پیشکش
پادشاه در مقابل و سر مقابل با آنشخص انعام میداد شاهزادگان و رجال بزرگ وقتی خدمتی نمایان میکردند
بعضی ممیزات از خاصه شخص سلطنت را از هر قبیل و هر چیز دارا میشدند و در استعمال آن اجازه بآنها داده میشد
اما اسباب و اثاث البیت و حلی و زیور ملت پارث خیلی ساده بوده و برای تحقیق و ثبوت و ظهور این مطلب ما متوسل
میشویم بشرحی که مسیو لوفتوس نام نگاشته است و هو هذا

مسیو لوفتوس در محل ارك قدیم که حالا معروف به وارکا میباشد بعضی اشیاء در اوقات کاوش بدست آورده
یعنی از زیر خاک پیدا کرده از جمله چند سکه از مسکوکات اشکانیان و نیز تابوت زیادی در آن حفره ها
دیده و همه را از اشکانیان پنداشته و از اثاث البیت چراغها که معروف به پیه سوز میباشد از گل پخته یافته
و بعضی ظروف گلی از قبیل کوزه یکدسته و دو دسته که نهایت شباهت را به شربه های حالیه مانند اینها دارد
و هیچ نسبت و مشابهتی آنها را بسبوهای عراق نیست نزدیک بقاعده کوزه قطور و ارتفاع کوزه نسبت باین
قطر کم و گلوی کوزه هم چندان تنگ نمیباشد و دسته با سانی داخل آن شده بتنگی شربه و کوزه میرسد مانند اینها
هم اکنون اینقسم کوزه و شربه را کلاو آفتو میگویند و آفتو همان آفتابه است اما تابوتها از گل پخته بوده طول آنها
با اختلاف از یکذرع تا دو ذرع و یکپارچه و در قسمت بالای تابوت از نصف با بنظر فن سوراخی بوده که جسد میت را
از آن سوراخ داخل تابوت میکرده اند و از سمت پا و پایین سوراخ کوچکی داشته برای خارج شدن کثافات
بدن مرده و انجره آن و سرپوشی از گل پخته روی دهنه سوراخ بزرگ اولی میگذاشته اند و صورت شخص از دنیا
رفته را اعم از اینکه مرد باشد یا زن از گل پخته ساخته روی سرپوش نصب میکرده اند

مسیو لوفتوس میگوید بر من محقق شده که این تابوتها از اشکانیان بوده چه مردی که مجسمه او را روی در تابوت
ساخته اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر دارد خلاصه تابوت و سرپوش آن منقش بانواع نقوش
و تصاویر و ملون بالوان مختلفه بوده است و نیز مسیو لوفتوس در همانجا مجسمه یافته که نسبت آنرا هم باشکانیان

میدهد و آن مجسمه صورت شخصی است که بعقیدهٔ مسیو لوفتوس زره تنگی در بر دارد و آن زره تمام بدن او را پوشانده است
شمشیری هم بکمر او آویخته و کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر او گذاشته اند و مسیو لوفتوس
بیشتر بواسطهٔ همین کلاه خود حدس زده که این مجسمه از اشکانیانست ظروف و پیه سوز و چراغ موشهائی که
مسیو لوفتوس پیدا کرده همه را در قبرستان بدست آورده و معلوم میشود که این اسباب و اشیا را صاحبان
اموات با اجساد اموات خود دفن میکرده اند و در صورتی که این اسباب و اثاث البیت و تابوتها را میتوانیم باشکانیان
نسبت دهیم که معتقد باین شویم که اینقوم اجساد اموات خود را دفن میکرده اند و اگر تکیه بر قول مشهور نمائیم
که میگویند اشکانیان نعش مرده ها را در فضا میگذاشتند تا طیور از قبیل کلاغ و غیره گوشت آنها را
بخورند بعد که استخوان آنها باقی میماند بدفن آنها میپرداختند نسبت آنجمله باشکانیان بی معنی است مگر اینکه بگوئیم
این طبقه چون در مدت حکمرانی و سلطنت خود هر وقت باقتضای وضع و زمان و پلتیک طریقه و مشربی
اختیار کرده و مسالک مسلکی شده این تابوتها و اسباب و اشیا مال عصر و زمانیست که مرده ها خود را بدون
تأمل و تعلل بخاک میسپرده اند بالجمله مسیو لوفتوس در همان قبرستانها بعضی ظروف زجاجی نیز دیده و یافته
و انگشتری و گوشوار از فلزات بدست آورده و نسبت آنها را هم باشکانیان داده این حلی و زیورها از قراریکه
بتحقیق پیوسته اکثر از طلا و نقره و مس و چدن بوده و ساخت و صنعت آن چندان تعریفی نداشته یعنی کلیه
ذرگریهای اشکانیان و مصنوعات صاحبان صنایع این سلسله خالی از ظرافت و تأنق و پاکیزگی بوده است و از
عجایب آنکه اینقوم عاری از صنعت بی عقل و تدبیر خالی از علم و عمل قریب پانصد سال در یکقسمت بزرگ از کرهٔ ما
پادشاهی و سلطنت کردند جلال و جبروت بخرج دادند مملکت ستانی و کشورگیری نمودند با ملل و دول معظم
زد و خورد کرده و جنگ و صلح داشتند و کار آنها گذشت و آخر الامر گذاشتند و گذشتند

بعضی از فضلای معاصر که نگارنده اکثر فیض و شرف صحبتشان را درک مینماید حدس زده اند که پارت یا پارث
همان برطاس باشد که در کتب مؤلفین و مصنفین قدیم ذکری از آنها شده بنابراین مختصری از حال جماعت و ناحیهٔ
برطاس مینگارد

محققی گفته است برطاس اسم ناحیهٔ الکائی است که جماعتی موسوم بهمین اسم در آن سکنی دارند و ایشان ییلاقی
و قشلاقی هستند و در زمستان منازل چوبی دارند (مقصود از منازل چوبی الاچیق است) فقط در زمستان
فرش میگسترانند

از مطاوی کلمات این محقق بر می آید که برطاس و خزر و بلغار بلکه روسها طوایفی بوده اند نزدیک بیکدیگر مساکن
و جنسا نیز قریب بهم چه میگوید زبان بلغاریها مثل زبان خزر است و برطاس زبان دیگر دارد هم چنین زبان

دوس غیر از زبان برطاس و خزر است

مسعودی میگوید رود خانهٔ موسوم به بورتاس شط خزر یعنی برود ولگا میریزد و طایفهٔ اتراک موسوم به بورتاس در سواحل رودخانهٔ بورتاس ساکن میباشند

ادریسی مینویسد برطاس طوایفی هستند که در ناحیهٔ وصل بلاد خزر سکنی دارند زبان آنها شباهتی بزبان خزر و روس ندارد روسها در وقتی من مشغول تألیف این کتاب بودم بر برطاسها و خزرها و بلغارها غلبه کردند اراضی آنها را متصرف شدند و خود آنها متفرق گشتند

مصنف یکی میگوید برکاس یا برطاس جماعتی هستند ترک نژاد ساکن در ساحل رود آتیل و با خزرها همسایه میباشند در اراضی آنها روباهها خوب یافت میشود با پوست قرمز

نگارنده گوید حکیم ما از این روباهها ذکری نموده و محل آنها را خاک روس گفته چنانکه نظامی علیه الرحمه میفرماید

شنیدم که روباه رنگین بروس خود آرای باشد چنان عروس

اصطخری گوید بارطاسها که در الاچق منزل مینمایند و طایفه میباشد طایفهٔ در حدود غز سکنی دارند و در این وقت بیشتر از دو هزار نفر نیستند و باحد اطاعت و تمکین مینمایند طایفهٔ دیگر در صحراهای آتیل نزدیک طایفهٔ خزر جای گرفته زبان آنها شبیه است بزبان خزرها و بلغارها و مسلمان هستند بارطاس یا بارتاس در لغت جغتائی بمعنی غلامی و بندگی است

شط آتیل نزدیک بممالک روس است و بسمت مشرق جاری و از اراضی برتاسا میگذرد و مصب عمدهٔ آن که بدریا میریزد در مملکت خزر است از این مصب تا ناحیهٔ برتاس (برطاس) مسافت بیست روز راه است

ابن حوقل نیز همین مطالب را نگاشته و ناحیهٔ بارت (برطاس) را این مصنفین کلیة جزو بلاد روس و صقلاب نشین قرار داده اند

بعضی از مؤلفین که اسامی طوایف سکیث را میبرند طایفهٔ از آنها را توخاری مینامند و بعضی غزوات و شجاعتها نسبت بآنها میدهند احتمال میرود که طخارستان معروف که عبارت از بلخ و خولو و سمنگان و بغلان و سکاکن و طالقان و غیرها باشد باسم طایفهٔ توخاری موسوم شده باشد

قلاعی که اشکانیان در سرحد غربی خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود آنها را حفظ مینمود اول ایوان کیف بود و آنرا شاراکس میگفتند و شاراکس قلعه را گویند که دیوار آنرا با چوب و چپر ساخته باشند بعد قشلاق و بعد آرد هان که محرف هاردوان باشد بعد لاسجرد که معرب لاسگرد است و لاس گرد مخفف بلاس گرد میباشد

(اخطار از روی خیر اندیشی و انسانیت)

حکیمی اعلم و شاعری مجید و فاضلی متبحر و بزرگواری عظیم النظر که علمای دانشمند قرون و اعصار با توقیر و احترام هر چه تمامتر او را نام میبرند و بجلالت قدر یاد میکنند و در حکمت و فضیلت و جمله مراتب کمالیه تشخص و مثل میزنند و چنان احاطه باخبار عالم داشته که تقریباً در هفتصد و پنجاه سال قبل از مملکت روس نام برده و روباه آنرا تشبیه بعروس کرده اینک در خاک همان مملکت یعنی در گنجه مزار فایض الانوارش طویله اسبان قزاقان عرض راه است بطرز شماخی افسوس هزار افسوس

آنرا بر علمای مجلس شرقیه سنت پطرزبورغ است که دفع این ننگ را که من خود در سال ۱۸۷۳ میلادی مطابق هزار و دویست و نود هجری برای العین دیدم از حکومت گنجه بنماید

میباشد یعنی قلعهٔ بلاس یا بلاش و شاید آن تلهای مصنوعی که در جلگه خوار دیده میشود نیز آثار قلعه‌های اشکانیان باشد
میگویند قلعهٔ ایرج ورامین را هم اشکانیان ساخته‌اند و اینهم چندان بنظر بعید نمی‌آید و مؤید آن است که بعضی از مورخین
که گویند یکنفر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته و نگارنده خود قلعهٔ ایرج را که در حوالی شهر کهنهٔ ورامین است دیده‌ام
و تفصیل آنرا در فوتبون روزنامه‌های ایران درج کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم که از ابنیهٔ اشکانیان است این قلعه
با عظمت و استحکام جزو دکوشش که آثار آبادی در داخل آن باقی و امکنهٔ آن خالی از بنا است معلوم میشود که اردوی حصین بوده
و اکثر ابنیهٔ اشکانیان همینطور است

چون در تاریخ اشکانیان گاهی بر حسب مناسبت ذکری از قلعه و شهر آپامه میشود شرح و توضیح آن لازم می‌نماید بنا بر این
گوییم یونانیان از زمان اسکندر کبیر تا سلطنت فرهاد اول اشکانی که بیش یا کم تسلطی در مملکت مدی (عراق عجم)
داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت علاوه بر چند قلعه از قبیل قلعهٔ ایرج و قلعهٔ شهر ری حالیه که از زمان قدیم در
این امکنه بوده یک اردوی نظامی هم در حوالی دوشان تپه ساخته بودند و آنرا آپامه نامیده و این اسم خاص است
توضیح آنکه این قلعه را چنانکه معروف است سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکیدی که از خلفای اسکندر ساخته
و چون اسم مادر یا زوجهٔ سلوکوس آپامه بوده این قلعه را بنام مادر یا زوجهٔ خود نامیده و قلعهٔ آپامه گفته و آن فی الحقیقه قسمتی
از معسکر و اردوی نظامی که محاط دیواری میباشد تقریباً مثل شهری و حصاری دارد و فرنگیها اسم عامی باین قسم قلاع یا
اردوی نظامی داده و کان دیترانسیه گفته‌اند و معنی آن اردوی محفوظ یا معسکر حصین است اینک میپردازیم بقلعهٔ
آپامه که در حوالی دوشان تپه است

اولا پوشیده نیست که دوشان تپه تپهٔ ایست در نیم فرسخی شهر طهران و در طرف شمال شرقی آن واقع و حالا قصر آن است
یا ابنیهٔ سلطنتی و شهر و قلعهٔ آپامه در سمت شمال شرقی دوشان تپه بمسافت کمی واقع شده یعنی تپهٔ عظیمی یا کوه کوچکی
در طرف شرقی قلعهٔ آپامه است که از دو سمت مشابه دیوار و بجانبین شمال و جنوب ممتد و مایل میشود این تپه تقریباً نصف
دیوار قلعهٔ آپامه را تشکیل داده و در جنوب و شمال تپه‌های کوچکی است که باز در حکم دیوار شمالی و جنوبی قلعه میباشد
امتداد در طرف مغرب قلعهٔ مصنوعی داشته که برج آن بشکل مربع بوده نه مدور و فعلاً پیدا است و در تمام
قلهٔ کوه بلند مشرق که بکوه سنگ معروف است آثار قلعه موجود همچنین در طرف شمال هم اکنون
برجها برپا است تماشاخانه که یونانیان در شهر حسب الرسم میساختند و سیرک میگفتند
در قلعهٔ آپامه نیز ساخته و آثار آن باقی است

یکی از مورخین میگوید اسکندر و سلوکوس در مملکت پارت چند شهر که بمنزلهٔ چند قلعه بود ساختند و یونانیها را در آن قلاع
سکنی دادند از جمله هکاتم پیلس است که نزدیک شهر دامغان حالیه بوده و هراکلی و آپامه او دو دیگر
کنند.

کنت گوبینو وزیر مختار فرانسه مقیم دربار دولت ایران که در اوایل سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاه
جمجاه ناصرالدین شاه دام ملکه با مأموریت بدار الخلافهٔ باهره آمده و از فضلای متبحر بشمار می آید
کتابی تألیف کرده و در آن تحقیقات از تاریخ ایران نموده در جلد اول آن کتاب در صفحهٔ چهارصد و
هفتاد و سه مینویسد

از قلعه‌ها و شهرها که اسکندر و خلفای او در مملکت پارت ساختند ممکن است از خرابه آنها چیزی باقی
مانده باشد سعادت شامل حال من شده موقع قلعهٔ آپامه را پیدا کردم این شهر در چند فرسخی در شمال
شرقی طهران واقع است ایزیدور خاراکسی مورخ که از این شهر سخن مینماید میگوید این شهر در چند فرسخی
ری در سمت شمال آن واقع شده بهذا بگفتار این نویسنده در دامنهٔ البرز در سمت شمال ری یک کوه
مخروطی سنگی برجی خرابه بربالای تل یافتم این تل سنگی چون سرخ رنگ است معروف بسرخ حصار میباشد
در اطراف برج آثار خرابه بسیار دیده میشود و شک نیست که قلعهٔ آپامه در همین سرخ حصار بوده
نگارنده گوید از آنجا که هر جوادی را کبوه ایست کنت مشار الیه با کمال فضل و علم در این مسئله قدری از
حقیقت دور افتاده و ظاهراً مأخذ سهو قول ایزیدور خاراکسی است سرخ حصار چنانکه می بینند و می بینیم
آن لیاقت و استعداد ندارد که در آن قلعه و شهر نظامی یا غیر نظامی ساخته شود و باید دانست که مقصود
از بنای قلعهٔ نظامی چه است اگر حفظ راه مازندران بوده در اینجا بنای قلعه بیموقع است زیرا که از غالب
نقاط جلگه معروف بهزار دره با آسانی ورود بجلگهٔ طهران ممکن میباشد و لازم نیست از دره تنگه
که سرخ حصار مشرف بر آن است عبور نمایند و اگر ملاحظهٔ فنون حربیه را نمائیم خواهیم دانست آن
برج مختصر که کنت گوبینو میگوید و حالا در سرخ حصار دیده میشود طوری چسبیده بکوه خشک
بی درخت و گیاه است که بر روی سنگلاخ مرتفعی از طرف جنوب که تیر انداز در پناه هر تخته سنگی میتواند
قرار گیرد و در کمال سهولت در ظرف چند دقیقه قلعه‌گیان را مجبور بتسلیم شدن نماید پس قلعهٔ آپامه
در سرخ حصار نبوده در همان محل سابق الذکر یعنی در حوالی دوشان تپه و در طرف شمال آن است
و آنجا را عامهٔ ناس گنج آباد و سنگر افراسیاب میگویند و نگارنده خود این محل را کشف کرده و
بدقت آنرا دیده و جای شبهه و تردید نمانده است و هزار شکر حضرت قادر متعال را که این مجلد
از تاریخ اشکانیان که جلد اول از کتاب درر التیجان است بپایان رسید و بتوفیق حق جل ذکره و عز
اسمه تمام شد

بپایان رسید این همایون کتاب　　برنجی فزون زنسل کرده آب

کنون

کنون کان سیم است و گنج گهر　　چسان بر که شیر و تنگ شکر

زخواب و زخوردن ندم چندگاه　　بچشم اندرم خورد شد کوه و کاه

همانا زمانی نکردم درنگ　　بریدم من این راه تاریک تنگ

زاشکانیان گفتنی آنچه بود　　همه گفته شد از زبان تا بسود

ملوک الطوایف که جز چیستان　　از ایشان نبد هیچ اندر میان

پس از دورها باز نامی شدند　　تو گوئی بدوران ما آمدند

زنو رفتگان زنده کی یافتند　　پرند حیات ابد بافتند

مرا خود ازینکار و پاداش رنج　　نباشد اگر مال بسیار و گنج

پسندید نگار دانا نامه　　زهر چیز نغز گران سنگ به

از این نامه اوراق و از بنده نام
چو باید ذهی فرهی والسلام

چیستان لغز و معما را گویند

فهرست اسامی سلاطین اشکانی

در جلد دویم و سیم کتاب در التیجان شرح سلطنت هریک از سلاطین اشکانی و مدت ملکشان با تحقیقات لازمه نگاشته خواهد شد اگر مشیت حضرت باری جل ذکره تعلق گرفته باشد در اینجا محض استکمال فایدت و زینت این مجلد فهرستی از اسامی ملوک مزبوره و مدت سلطنت ایشان ترقیم و ترتیب میدهیم بدون اینکه متعرض تحقیقات و اختلافات شویم یعنی فقط نقل قول مینمائیم از یکی از مورخین معتبر فرنگ و باید دانست که آنمورخ همه جا آرساس را که اشک باشد آرساکس مینویسد و ما پیش گفته ایم که آرساکس و آرساس و آرشاک و آرسال همه همان اشک است و تمام سلاطین اشکانی این لقب داشته اند پس باصطلاح معمول خودمان نوشته گوئیم

(۱) اشک اول بانی و مؤسس اساس سلطنت اشکانیان در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد سلطنت داشته یا یافته

(۲) اشک دویم موسوم به تیرداد که بعضی فرنگیها تیریدات و برخی تیریداتس مینویسند و ملقب به مگاس یعنی اعظم بوده سلطنتش از سال دویست و چهل و نه تا دویست و چهل و هفت قبل از میلاد

(۳) اشک سیم موسوم به اردوان اول که فرنگیها بعضی آرتابان و برخی آرتابانوس مینویسند و ملقب به مگاس بود سلطنتش از سال دویست و چهل و هفت تا دویست و ده قبل از میلاد

(۴) اشک چهارم موسوم به فراهاپاتس اول ملقب به مگاس و فیلادلفس و فیل هلن یعنی اعظم و دوست برادر و محب یونان سلطنتش از سال دویست و ده الی صد و نود و پنج قبل از میلاد و فراهاپاتس ظاهراً باید پدر فرهاد باشد

(۵) اشک پنجم یعنی فرهاد اول که فرنگیها بعضی فراهاتس و برخی فراهات مینویسند ملقب به مگاس و تئوپاتر یعنی اعظم و ابن الله سلطنتش از سال نود و پنج تا صد و هشتاد و یک قبل از میلاد

(۶) اشک ششم یعنی مهرداد اول که بعضی از فرنگیها میتهراداتس و برخی میتریدات مینویسند ملقب به مگاس اپیفانس اورژتس دیکائیوس فیل هلن یعنی اعظم نامدار نیکوکار عادل محب یونان سلطنتش از سال صد و هفتاد تا صد و سی و هشت قبل از میلاد و در اینجا طفره هست که در جای خود بتحقیق آن میپردازیم انشاء الله تعالی

(۷) اشک هفتم که فرهاد دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر اورژتس اپیفانس یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار سلطنتش از سال صد و سی و هشت تا صد و بیست و شش قبل از میلاد

(۸) اشک هشتم که اردوان دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر نیکاتر یعنی اعظم و ابن الله و فاتح سلطنتش از سال صد و بیست و شش تا صد و بیست و سه قبل از میلاد

(۹) اشک نهم که مهرداد دویم باشد ملقب به مگاس اورژتیس ایپفانس تئوس فیل هلن یعنی اعظم و نیکوکار و نامدار و خدا یا خداوندگار و محب یونان سلطنتش از سال صد و بیست و سه تا هفتاد و شش قبل از میلاد

(۱۰) اشک دهم که فرنگیها بعضی اسم خاص آنرا سیناتروکس و برخی سیناترسس و زمرهٔ سیناتروکس نوشته اند و معلوم نیست در لغت فارسی و زبان خود اشکانیان چه تلفظ میشده و ملقب بوده است به مگاس ئوکراتور فیلوپاتر ایپفانس فیل هلن یعنی اعظم و کامکار و دوست پدر و کامکار و محب یونان سلطنتش از سال هفتاد و شش تا شصت و هشت قبل از میلاد و بعضی اسم این پادشاه را مناسپرس نوشته محتمل که مینوسپهر بوده فرنگیها اینطور تلفظ نموده اند

(۱۱) اشک یازدهم که فرهاد سیم اسم خاص اوست ملقب به مگاس تئوپاتر اورژتیس ایپفانس فیلوپاتر فیل هلن یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار و دوست پدر و محب یونان سلطنتش از سال شصت و هشت تا شصت قبل از میلاد

(۱۲) اشک دوازدهم که مهرداد سیم باشد ملقب به مگاس ایپفانس دیکایئوس تئوس ئوپاتر فیل هلن یعنی اعظم و نامدار و عادل و خداوندگار و عالی نژاد و محب یونان مدت سلطنت اشک دوازدهم را اکثر تعیین نکرده اند ظاهرا از سال شصت تا پنجاه و پنج قبل از میلاد باشد

(۱۳) اشک سیزدهم که بعضی فرنگیها ارود و برخی ارودس مینویسند و ظن غالب که هرمز باشد ملقب به مگاس ... هیتس ... فیلوپاتر دیکایئوس ایپفانس اورژتس فیل هلن یعنی اعظم . . . . . و دوست پدر و عادل و نامدار و نیکوکار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج تا سی و هفت قبل از میلاد اما هیتس ... که بر القاب این پادشاه افزوده شد تا کنون معنی آنرا ندانسته ایم اگر معلوم شد در شرح سلطنتش نگاشته میشود

(۱۴) اشک چهاردهم فیروز اول که فرنگیها پاکروس مینویسند ملقب به اورژتس دیکایئوس ایپفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و نامدار و محب یونان سال جلوسش غیر معلوم است و انتهای سلطنتش را در سنهٔ سی و هشت قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود فیروز و هرمز در یک وقت در زمان سلطنت میکرده اند این در قطری و آن در قطر دیگر

اشک پانزدهم

(۱۵) اشك یازدهم که فرهاد چهارم باشد ملقب به اِوِرْژِتِس دیکائیوس اِپیفانِس اَتُواکراتُور فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و کامکار و محب یونان سلطنتش را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود اینهم در زمان هرمز و فرهود در قطر دیگر حکمرانی داشته و هر سه معاصر بوده اند

(۱۶) اشك شانزدهم که نرداد دویم باشد ملقب به اِوِرْژِتِس دیکائیوس اپیفانِس فیل هلِن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال سی و سه یا سی و دو قبل از میلاد و مدت سلطنتش را درست تصریح نکرده اند ظاهراً تا سال دو قبل از میلاد باشد

(۱۷) اشك هفدهم که فرهاد پنجم باشد ملقب به اِوِرْژِتِس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال دو قبل از میلاد تا سنه چهار بعد از میلاد

(۱۸) اشك هیجدهم که هرمز دویم یا اُرُودِس دویم باشد ملقب به اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهار بعد از میلاد الی هشت

(۱۹) اشك نوزدهم اُونُونِس اول که انوش باشد ملقب به اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشت بعد از میلاد الی یازده بعضی از مورخین را عقیده اینست که انوش پادشاه ارمن کبیر بوده اما از طایفهٔ اشکانی

(۲۰) اشك بیستم که اردوان سیم باشد ملقب به اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال یازده بعد از میلاد تا چهل

(۲۱) اشك بیست و یکم که نرداد سیم باشد بدون لقب از سنه سی و پنج الی سی و شش معلوم میشود که این پادشاه در این مدت قلیل در سلطنت اردوان سیم در قطری از اقطار ایران مستقلاً حکمرانی کرده

(۲۲) اشك بیست و دویم که گودرز اول باشد ملقب به اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل بعد از میلاد تا چهل و یك گودرز را فرنگیها گُتارْزِس مینویسند

(۲۳) اشك بیست و سیم که بارداتس یا وارداتس اول باشد ملقب به اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل و یك بعد از میلاد الی چهل و پنج و ظن غالب آنکه وارداتس هرمزدان باشد که اصلش اورمزدان است

(۲۴) اشك بیست و چهارم که همان گودرز اول باشد ملقب به اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان در سال چهل و پنج بعد از میلاد مجدداً بسلطنت جلوس کرده و تا سنه

پنجاه و یک پادشاهی نموده

اشک بیست و پنجم که مهرداد چهارم باشد بدون لقب سلطنتش از سال چهل و هشت بعد از میلاد (۲۵)
تا چهل و نه بنابراین این پادشاه در سلطنت گودرز در قسمتی از ایران مستقلاً حکمرانی کرده

اشک بیست و ششم که انوش دوم باشد در سال پنجاه و یک بعد از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده (۲۶)
و چنین معلوم میشود که این پادشاه هم در سلطنت گودرز یعنی در سال آخر آن علم طغیان
برافراشته

اشک بیست و هفتم ولاگازس یا ولاغاس اول ملقب به اورثرد یکایوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار (۲۷)
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و یک بعد از میلاد تا پنجاه و پنج و ولاگازس همان
ولگازس است که فرنگیها ولوجزهم مینویسند و مقصود بلاش و بلاشان میباشد که ولاش هم گفته شده

اشک بیست و هشتم بارداتس یا واردانس یا هرمزدان دوم ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب (۲۸)
یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج بعد از میلاد تا پنجاه و هشت

اشک بیست و نهم که ولگازس یا بلاش دوم باشد ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش (۲۹)
از پنجاه و هشت بعد از میلاد تا هفتاد و هشت

اشک سیام که فیروز دوم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از هفتاد و هشت (۳۰)
بعد از میلاد تا صد و هفت

اشک سی و یکم که اردوان چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشتاد (۳۱)
بعد از میلاد الی هشتاد و یک بنابراین اردوان در زمان سلطنت فیروز دوم رایت خودسری افراشته
و تقریباً یکسال در قطری از اقطار ایران مستقلاً پادشاهی کرده

اشک سی و دوم که خسرو باشد و فرنگیها کسرئس مینویسند بدون لقب از سال صد و هفت بعد از میلاد (۳۲)
الی صد و بیست و هشت سلطنت کرده

اشک سی و سیم پارتهاماسپاتس یا پارتهاماسپات سلطنتش از سنه صد و شانزده بعد از میلاد (۳۳)
الی صد و هفده معلوم میشود در زمان سلطنت خسرو تقریباً یکسال این پادشاه در ارمن کبیر و در آذربایجان
مستقلاً حکمرانی کرده و در میان اسامی سلاطین اشکانی در فارسی اسمی ندیدیم که شباهت به کلمه
پارتهاماسپاتس و پارتهاماسپات باشد آیا اصل آن چه بوده و چند تحریف این اسم را باین شکل در آورده
خدا داند احتمال ضعیف میدهیم که بهرام باشد باین صورت در آمده

(۳۴) اشک سی و چهارم که بلاش سیم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هفتاد و هشت بعد از میلاد تا صد و چهل مسلم است که این پادشاه در همان سال اول سلطنت فیروز دویم بانی خود را گذاشته در قطری از اقطار ایران مستقلاً بحکمرانی پرداخته و ممکن است در ظرف شصت و دو سال سلطنت بکوشش خود ممالک و پادشاه تمام ایران کرده باشد

(۳۵) اشک سی و پنجم که مهرداد پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال صد و دوازده بعد از میلاد الی صد و سیزده این شخص هم از غاصبین سلطنت است در اوان پادشاهی خسرو تقریباً سالی در قطری از ایران مستقلاً حکمرانده

(۳۶) اشک سی و ششم که بلاش چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال صد و چهل و هشت بعد از میلاد الی صد و نود در اینجا هم طفره در تاریخ اتفاق افتاده که تحقیق آن در مقام خود بیاید

(۳۷) اشک سی و هفتم که بلاش پنجم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال صد و نود بعد از میلاد تا دویست و هشت

(۳۸) اشک سی و هشتم که بلاش ششم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال دویست و هشت بعد از میلاد الی دویست و بیست و شش

(۳۹) اشک سی و نهم که اردوان پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال دویست و هشتاد و دویست و بیست و شش

(۴۰) اشک چهلم که فرنگیها اسم آنرا آرتاوازدس نوشته اند بدون لقب سلطنتش از دویست و بیست و شش الی دویست و بیست و هشت و ظن غالب آنکه آرتاوازدس همان آرتابانوس است که اردوان باشد و نگارنده را عقیده اینست که اشک سی و هشتم و سی و نهم و چهلم هر سه یکی بوده این پادشاه در مسکوکها هر وقتی بملاحظه تغییری در اسم خود داده و آن تغییر اسباب التباس و اختلاف شده است یا آرتاوازدس یکی از شاهزادگان اشکانی بوده که بعد از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی یک دو سال کروفری نموده چه منقرض شدن اشکانیان در سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد و آخرین پادشاه بودن اردوان در طبقه اشکانی از مطالبی است که میتوان گفت مسلم است

سنت مارتن از مشاهیر فضلا و مورخین اسامی سلاطین اشکانی را اینطور ضبط کرده

ارساس تیرید ات ارتابان پریاپاتیوس یا فراپاتیوس یا امپاتیوس فراآت مهرداد ات مناسکیرس سیناتروسس

سیناتروسیس اوروود ونونز ستیناتیس باراداتن (که باردانس باشد) گتارزیس پاکروس
کسرزیس ساناترسیس پاسانادروغ پارتهاماسپاتس و پوشیده نیست که علت اختلاف در اسامی
این است که نقل و تحویل از زبان فارسی بیونانی و رومی شده از یونانی و رومی بزبان ارمنی و از آنجا بسایر
السنه فرنگ با آن تفاوت لهجه که در میان ملل و امم همیشه مشهود بوده و هست و چه تحریفها اتفاق افتاده
در صورتیکه بگوئیم از تصحیف و سهو کتاب مصون مانده و اگر اینرا هم بیفزائیم معلوم است که از اصل چه
باقی میماند چه خوب فرموده آنکه شنید شخصی میگوید تلتین فیل و مقصودش خرطوم فیل است که نسخه
کنندهای آنرا نیز منقوط فرض کرده باشی تا یکحرف از اصل بجا نمانده باشد باری چون این اسامی را از نقش سکه‌ها
استخراج کرده و خوانده اند و آن غالباً بخط و املای یونانی است اینهم مزید علت میشود و تطبیق آن با اسامی
مصطلحه عرب و عجم مشکل میکرد و ظاهراً ما در این مبحث نیز کمتر از سایر مباحث خدمت نکرده باشیم و حاصل
آنکه از اسامی مسطوره در کتب عرب و عجم از سلاطین اشکانی شاپور و بیژن و نرسی را ندانستیم یونانیها و
ارامنه و سایر ملل فرنگ بچه صورت در آورده و از اسامی مزبوره در تواریخ فرنگ سیناترسیس یا سیناترواکیس
را نتوانستیم حدس بزنیم که تحریف کدام اسم است در میان آنهمه مشکلات و معضلات فرضاً این یک
دو کلمه هم تا آخر تألیف در این جا توضیح و معلوم نشود که چیزی است نمیتوان ادعا نمود که مجهولی مانده
و مبهمی نیست که اسباب فهم اختلال مطالب تاریخی و تحقیقات علمی شود و این مقاله را ختم میکنیم بدو مطلب
که لازم است مطالعه کنندگان هر دو را در نظر داشته باشند یکی آنکه سلاطین اشکانی بهمان شرحیکه در فصل
ولایت عهد نگاشته شد ولیعهد خود را بسیار اتفاق افتاده که تغییر داده اند یعنی پسر محبوبتر خود را بنظر
بمیل مادر و عشق باو بر پسر ملکه تفضیل نهاده و بعد از فوت پادشاه این فقره اسباب اختلاف و کشمکش
شده و در اینا غلب اوقات دو سه نفر در عصر و زمان واحد تاج سلطنت بر سر گذاشته و خود را پادشاه خوانده اند
چون دیری این قال و مقال در میانه بوده تا یکی غالب آمده و رفع خلاف نموده و پادشاهی را برای شخص خود بلا منازع
و مسلم داشته تاریخ از این رو مغشوش شده حکمرانی ولاة مشتبه بسلطنت سلاطین گشته و سکه‌های این دوره موجب
القای شبهه کرده است دیگر آنکه آنچه را حالا اسم فرض میکنند غالب لقب بوده نه اسم مثل اردشیر و دارا
و خسرو و نوشیروان و هم اکنون در عبارات نویسندگان از این قبیل مسامحه‌ها بسیار اتفاق می افتد و جاری
میشود مثلاً مینویسند حضرت خاقانی اعلیحضرت خسرو عادل باذل و قس علی ذلک و حال آنکه خاقان و خسرو را
نویسنده لقب پادشاه قرار داده و در بردن اسم خاص ادب کرده و غافل که در مواقع تاریخی این کار خطا و گناه و
اسباب سهو و اشتباه است راهنمای حقیقی همه را براه صواب دلالت و هدایت نماید و از افتادن در بیدای حیرت
و سرگردانی و ضلالت و نادانی حفظ کند

بسمه تبارک و تعالی

دانشمندان با فطانت و ذوق که قسمتی از اوقات شریف خود را وقف مطالعهٔ کتب
و رسائل نموده و تصفح اوراق و دفاتر تازه و کهنه را بهترین مشغولیت و تفریح خاطر
دانسته‌اند اگر بنظر تلطف و توجه در این مجموعه ببینند دانند که تاریخ اشکانیان
در میان ما مردم مشرق زمین تا کنون اسمی بی مسمّا و ثالث ثلاثهٔ سیمرغ و کیمیا بوده
و این بندهٔ ناچیز بموافقت و یاری ارباب همم عالیه فر بخودی خود از دیر باز بر این بوده
که این مکان بایر خالی را بمکین با فرّ و تمکین آن دایر و معمور سازم و بهر نحو که باشد کتابی
پردازم مشتمل بر سوانح ایامی که امتداد آن تقریباً پانصد سال میشود و حوادث
مهمهٔ آن با وقایع ادوار معتبرهٔ عالم بوجهی برابری مینماید یعنی دوره‌ای که زیاده از
سی نفر شهریار کشورستان مقتدر در آن رایت عظمت و جلالت خویش را
بر قلهٔ سربلندی و افتخار نصب کرده و در پهنهٔ نام آوری و سترگی کوس فرمانروائی
و بزرگی زده دورهٔ پادشاهان عظیم الشّان کدام پادشاهان عظیم الشّان
سلاطین اشکانی و خواقین پارتی آنها که با دول روم و یونان بلکه هندوستان
پنجه در پنجه افکنده و اغلب بر مهان مقدم آن زمان و سران نامی محتشم ایشان غالب
آمده و ایران وطن عزیز شریف ما را دارای شرف مزیت و برتری نموده‌اند و آن است
که اشکانیان اصلاً ایرانی نبوده و با ایرانیان ما معاملهٔ بیگانه نموده اما چنانکه در
فصلی از اصل کتاب گفته‌ایم نه آخر خود را بما می بسته‌اند و سلسلهٔ نسب خود را بکیان
میرسانده ما ئیم که آنها را رانده‌ایم و خصم الد کشور و اجنبی خوانده از این گذشته

فوائد

فوائد منظوره از تاریخ که عبارت از تجارب و عبر و تیقظ و خبره و فهم سبب و جهت
ترقی و تنزل امم و ملل و صعود و سقوط ممالک و دول و وسائل حصول مرام و
نتایج سماحت و اقدام و آگاهی از نوادر اعصار و بدایع آثار و بدست آوردن مقالید
علوم و مفاتیح آداب و رسوم و افتتاح مناهج و مسالک و احتراز از مساوی و مهالک
و هزار چیز دیگر است جایز نمی‌شمارد که بغرض بیگانگی و دوری و کینه مظلومی و مقهوری
از بنا معلومات تا فخر چشم بپوشیم و با مجهولات ضارّه برضا و رغبت دست در آغوش کنیم
و ندانیم در ملک کیخسرو و کیکاوس مدتی مدید چه بر گذشته که آمده و رفته چه بوده و گشتاسب
فرهاد با اردوان تا که بود و با پتیر قیصر روم چه نمود خلاصه این خیالها داعی و محصّل
تهیه کل اسباب و لوازم نگارش تاریخ اشکانیان و کتاب درر التیجان شد و جلد اول آن که
در حکم مقدمه است بنا بشاید تا ری عزانیه پرداخته آمده و مجلد دیگر که محتوی بر گذارش
مخصوص سلطنت هر سلطان میباشد بشرحی که در دیباچه ذکر شده باقیست عزم و نیت
آنکه بخواست خدا از نو نگاشته شود و این ودیعه در درو لآلی اخبار صحیحه و مطالب
مطلوبه انباشته آید اما از آنجا که سرای زندگانی را نمایش و هستی حبابست
و بنیاد آن بر آب و ساخته منهدم و خراب هنوز ننشسته گویند برخیز
و در دست برنا کوزه فرمان آید که بریز راه آخرت هموار و باز است و رشته اجل
پیوسته دراز و جز مرگ که از هر او درد بی درمان آدمی آن یکی است و از زحمتهای
بسیار زندگان اندکی انسان را نوازل و عوائق غیر مترقبه چندان باشد که بشمار نیاید
و بقول مشهور شب آبستن است تا سحر چه زاید روزگار ناسازگار و سرکار بیشتر باید که هر
نابکار فطرتها پست خلقتها ناتمام عقلها ناقص رایها سقیم راستی با این
سلیقه‌های کج و سرشتهای زشت و ضمایر عیب جو و سرائر مغشوش و روانهای ناپاک
و طبعهای مفطور بحسد و دلهای مشحون بکید و سینه‌های پر کینه و زبانهای غماز
و چشمهای شور و دماغهای پر و مغزهای پوچ و سرهای سنگین بعبارة اخری
با این شکم بندهای حریص و سینه کاسه‌های خسیس و فرومایگان خودپسند و جاهلان
بلید و گمراهان مغرور و سبکروحان متکبر و شومان بوم سرشت و آدمی صورتان
دیو صفت چه باید کرد تا گفته‌ام آن نیم که تو گوئی و از من نیاید آنچه تو خواهی و جوئی

شرق و غرب عالم را مکاید
و حیل خود اکوفته بلکه روی
زمین را جهل و ظلمت
احاطه کرده ظهر الفساد
فی البر و البحر شاهد حال است
و اخباریکه هر روز از تمام
کره ارض مسموع میشود
مبیّن این مقال

ورق برگشته و طشت باژگون شده ستم قاتل بجای آب حیوان گرفته و باطل خانهٔ حق رُفته
در معرض مانده نه مال والعیاذ بالله از آن سوء حال و مآل پس نظر باین بی‌اعتباری کار و
عدم اطمینان بر دو روزهٔ مهلت استقرار از محضر وزارت جلیلهٔ علوم دولت ابد مدت
علیه ابدالله تعالی شوکتها و از فضلای خردمند قدردان مملکت درخواست و مسئلت
مینماید که اگر ما را موانع طبیعی یا مکاید احتیالی بخیال خود نگذاشت و از انجام این
مقصود مهم باز داشت مستعدین از ابنای وطن را باتمام کتاب دررالتیجان تشویق
کرده بر آن دارند که این راه را بپایان برند و بپای سعادت این طریق انیق سپرند
کتب متعلقه باین تألیف منیف را که مؤلف در ایران و فرنگ بزحمت در طول مدت و خرج گزاف
وظن تبذیر و اسراف بدست آورده و جمله را در کتابخانه دارد با مسودهٔ جلد دویم که در دفتر
مجلد بجلد نساج قرمز است دریافت نموده کتاب دویم و سیم را نیز مرقوم نمایند [و بخط خوش نگارند] و بدانند
که بملت و دولت ایران این خدمتی شایانست و کاری چون آفتاب درخشنده و نمایان و
از مبتکر این فکر نیز نامی نیکوئی ببرند و زحمتم را بچیزی شمرند تا داخل در شریعت عدل و
انصاف باشند و خارج از طریقت جور و اعتساف نه چون همان که خود را حکیم فلان نامید
و کلیهٔ مؤلفات مرا از مرآت البلدان و مطلع الشمس و منتظم ناصری و غیرها در کمال بیمروتی
انتحال کرده و بدون تغییر عبارت و اشارت بتصنیف مصنف باسم خود نوشته است
نیز اگر سهوی بقلم فاتر این ضعیف رفته باصلاح آن پردازند مبهم و مجمل نگذارند
توضیح نمایند چه مقصود کشف مجهولات و نشر حقایق است نه مناقشه نه منی

خود که باشی که از این پرده دلی تر نزنی

و من اول رایض این توسنم و مبدع نخستین این فن چگونه از لغزش بکلی بر کنار مانم
و ناسره را بجای سره نشانم برازندگان از ابنای وطن من است که بجرح و تعدیل گفته‌ها
من پردازند زشتها را ترک کرده زیباها را در منصهٔ شهود و بود جلوه گر سازند بتنقیح
مباحث پای افشارند و تکمیل نواقص را کمر بندند و بالطبع اسباب جمع تمام آنها راست نه مرا
و لهم قیل کل الصید فی جانب الفرا

و چون در این کتاب در هر موقع و مطلب باقوال مصنفین قدیم و جدید استشهاد رفته و آنها را
بنام برده لازم بود که شرح مختصری از ترجمهٔ احوال مشاهیر نویسنده‌های مشرق و مغرب

بدهیم

بدست می‌آید تا مطالعه کنندگان با آنها آشنا گردند و بزحمت تحصیل این معرفت نیفتند و از
آنروی که مؤلفین فرنگ در اینکار بیشتر رنج برده و الحق منتهای خدمت را بعالم علم و انسانیت
کرده اند ایشان را مقدم میداریم و ترتیب حروف تهجی را در همه مد نظر گرفته میگوئیم

آپلدر

بعضی او را اهل آتن پایه تخت یونان و از نحویین این مملکت دانسته اند در فن تاریخ
و علوم دیگر تالیفات او بدست نیست و اکثر آنها از نظم و نثر بزبان فرانسه ترجمه شده
در سنه صد و پنجاه قبل از میلاد حیات داشته است

آپین

مورخی بوده است یونانی که در ابتداء قرن دوم عیسوی در اسکندریه متولد شده
در سن جوانی بروم سفر کرده در عهد سلطنت تراژان قیصر روم در روم اقامت
داشته و بخدمت چند نفر از امپراطورهای این مملکت شغل وکیل مرافعی او را
بوده تاریخ روم را در بیست و چهار جلد نوشته و آن شروع میشود از جنگ تروا و ختم
میشود بزمان سلطنت تراژان قیصر اما افسوس که از این بیست و چهار جلد جز چند
مجلد باقی و بدست نیست و آن چند جلد باغلب زبانها ترجمه شده است

آتنه

از فضلای یونان و مسقط الرأس مصر است در علم نحو ماهر و معروف بنحوی
بوده تولد او را در زمان امپراطوری مارک اول قیصر نگاشته اند و وفات او را
در سلطنت الکساندر سور که او نیز از قیاصره روم است اما نه سال ولادت را
تعیین کرده اند نه وفاتش را همین قدر معین است که مارک اول در سنه
صد و شصت و یک بعد از میلاد جلوس نموده و الکساندر سور در سال دویست و
بیست و دو و از کتب آتنه چیزی که باقی است بعضی مؤلفات او میباشد که در
حقایق و معارف و سیزده جلد از کتاب سجال که پانزده جلد بوده و دو مجلدش مفقود
گشته و سیزده جلد باقی مانده را لوفیر نام در پنج جلد بفرانسه ترجمه کرده و نزد
نگارنده موجود است این پانزده جلد کتاب سجال را خود آتنه مجمع العلما نامیده

ادرین

از مشاهیر مورخین یونانست تولدش در سال صد و پنج بعد از میلاد هم سپاهی و
جنگی بوده هم مورخ و فیلسوف از جانب آدرین قیصر روم حکمرانی سیواس و
قهرمانیهٔ آسیای صغیر را که حالا متعلق به دولت عثمانی است داشت در حکومت او
طایفهٔ آلن از طوایف تورانی که در حدود حاجی ترخان و سواحل بحر و نهر
وولگا بودند داشتند با آسیای صغیر حمله کردند آرین از طرف قیصر مأمور جلو
گیری آنها شد و بر آنقوم غلبه نمود در ازای این خدمت برتبهٔ سرداری نایل گشت کتابها که
از آرین مانده یکی در مغازی و فتوحات اسکندر کبیر است و چند رساله و فیلسوفی کتب (در علم جنگ)
او بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده و حلیهٔ طبع یافته است

آفریکانوس ژولیوس

که بژول آفریکن نیز معروفست از مورخین یونان و در مائهٔ سیم عیسوی
زندگانی مینموده اول بت پرست بوده در سال دویست و سی و یک میلادی قبول
دین نصرانی کرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سلطنت هلیوگابال امپراطور
و قیصر روم بنام الکبری نوشته و از او یادگار مانده است هلیوگابال در سنهٔ دویست و
هفده بعد از میلاد بسریر سلطنت جلوس نموده

آقاتانجلوس

یا آقاتانگلوس از مشاهیر مورخین بوده و در ابتدای مائهٔ چهارم عیسوی زندگانی مینموده
اصلش یونانیست و اسمش شاهد این مدعا لکن در دربار تیرداد پادشاه اشکانی ارمن
متنصر شده تیرداد مشارالیه ذاعیا کو سلاطین ساسانی از مملکت ارمن بیرون
کردند وی پناه بقیصر روم برد و با قشون رومی بارمن بازگشته مجدداً مملکت خود را
مالک شد آقاتانجلوس در این رفتن و آمدن با تیرداد همراه بود و اینواقعه از وقایع
زمان سلطنت شاپور اول ساسانی میباشد آقاتانجلوس اگرچه اصلاً و نسلاً یونانی
بوده اما در کمال فصاحت بزبان ارمنی و لاتین سخن میگفته و این دو زبان را بخوبی
میخوانده و مینوشته و تاریخ ارمن را از اول آن تا آنوقت که تیرداد پادشاه ارمن
قبول دین عیسوی نمود نگاشته و مخصوصاً در انقراض سلطنت اشکانیان ایران بدست
ساسانیان شرحی مبسوط نوشته موسی خورنی مورخ مشهور از تاریخ آقاتانجلوس خیلی

تعریف و تمجید مینماید آنچه از آقاثانجلوس بزبان ارمنی تالیف کرده در سنهٔ هزار و هفتصد و
دوازده در اسلامبول چاپ و منتشر نمودند و بعد نسخهٔ بزبان یونانی در فرانسه طبع شده
که همان ترجمهٔ تاریخ ارمنی است

آمی ین مارسلن

از مورّخین لاتین و تولدش در سنهٔ سیصد و بیست میلادی و مسقط الرأسش انطاکیهٔ
شام بوده و در سال سیصد و نود در روم وفات نموده در اول جوانی منصب سربازی
یافته از جانب دولت روم مامور محاربهٔ با المان و فرانسه شد و در خدمت امپراطور
ژولین قیصر روم بجنگ ایران آمد بعد از مراجعت در روم رحل اقامت انداخته
و تاریخ قیاصرهٔ روم را در سی و یکجلد نوشت افسوس که سیزده جلد آن مفقود شده
باقی موجود است از تاریخ این مورّخ آنچه وقایع عصر و زمان خود او است و برای
العین دیده معتبر و سند است نصارا او را عیسوی دانند و بت پرستان بت پرست خوانند
بدرستی معلوم نیست پیرو کدام طریقه بوده تاریخ او بزبان لاتین است اما در ترجمهٔ
حال فضلا و مورّخین کتابی بزبان یونانی تالیف نموده و مؤلفات او بفرانسه ترجمه شده است

انکتیل

از فضلای بزرگ فرانسه و از آنهائیست که عالم بالسنهٔ شرقیه بوده اند در پاریس
در سال هزار و هفتصد و سی و یک متولد شده و در همین شهر در سنهٔ هزار و هشتصد و
پنج درگذشته این فاضل معروف در قشون فرانسه بسمت سربازی مستخدم شد و
در هزار و هفتصد و پنجاه و چهار بهندوستان رفت آنوقت انگلیسها هنوز تسلط کامل
در مملکت مزبوره نداشتند انکتیل بزحمت زیاد صد و هشتاد کتابچه در اقسام
السنهٔ قدیمه و جدیدهٔ آسیا بدست آورد در هزار و هفتصد و شصت و دو بفرانسه
مراجعت کرده و بعد از آن قبول هیچگونه خدمت ننمود و با آنکه نهایت پریشان بود از
قبول شغل و کار عذر خواست بهتر یادگارها که از او مانده ترجمهٔ زند و استا از زردشت است

آنویل

از علماء علم جغرافیا و از فضلاء بزرگ فرانسه است تولدش در پاریس در سال هزار و
ششصد و نود و هفت اتفاق افتاده و فوتش در هزار و هفتصد و هفتاد و دو در سن

بیت

بیست و دو سالگی بمعلمی پادشاه فرانسه لوی پانزدهم برقرار شد بآن پادشاه جغرافی
درس میداد یادگار عزیزی که از او مانده کتاب جغرافیای قدیم است که اسامی بلاد
واماکن وجبال و رودخانها که علمای این فن از سه هزار سال قبل ضبط نموده اند
در آن کتاب ثبت کرده و باز نموده است که در زمان خود او یعنی دویست و پنجاه
سال پیش از این آن امکنه و بلاد و کوهها و رودها چه نام داشتند و برای آنها
که تاریخ قدیم مشرق زمین را میخوانند و مینویسند و محتاج به تطبیق اسامی قدیم
وجدید امکنه میباشند کتاب جغرافیای آن نویسنده زاید الوصف مفید و مطلوب بلکه
کنز ابها تحفه ایست

ایتین

از فضلای بیزانس بوده و بیزانس همانجائی است که اسلامبول در آن بنا شده
ایتین از علمای نحو محسوب میشود اما در علم تاریخ و هیئت و جغرافیا نیز مهارت
کامل داشته و لغتی در این سه فن نگاشته که خلاصهٔ از آن هنوز باقی است
در اواخر مائهٔ پنجم عیسوی این مصنف مشهور زنده بوده است

اُرُز

در تاراگون از بنادر اسپانیا در اواخر مائهٔ چهارم عیسوی متولد شد از مریدهای
مخصوص سنت اگوستین بوده تاریخ مبسوطی از ابتدای خلقت تا سال سیصد و
شانزده میلادی تألیف نموده آلفرد اعظم از سلاطین انگلیس تاریخ او را بزبان
انگلیسی ترجمه کرده سال وفات این مورخ بدرستی معلوم نیست

استرابن

از علمای جغرافی یونان و از مصنفین مشهور بشمار میآید اصلا از اهالی اماسیه
واقعه در ایالت سیواس متعلق بدولت عثمانی و تولدش در سال پنجاه قبل از میلاد
اتفاق افتاده در عنفوان جوانی اقارب و والدین استرابن او را بتحصیل فضایل و
علوم شتی نمودند بعد بسیاحت شام و مصر و یونان و ایطالیا و بلاد داخله آسیای
صغیر مجبور کردند در اواخر عمر مدتی در شهر رم اقامت داشت گویند در اواخر سلطنت
تیبر قیصر روم در همین شهر درگذشت مؤلفات او بسیار داشت آنچه در تاریخ تألیف کرده

مفقود است کتاب مبسوطی در جغرافیا در هفده جلد نوشته و اغلب مجلدات آن موجود
است از کتب جغرافیائی قدیم کتاب استرابن و کتاب بطلمیوس مصری معتبر و معتنا به است و
مورخین عهد قدیم و قرون متوسطه و عصر جدید از جغرافیای استرابن زیاده از حد منتفع شده
و میشوند و باغلب السنه خاصه بزبان فرانسه ترجمه کرده اند و ترجمهٔ فرانسهٔ آن که در پنج مجلد
در سال هزار و هشتصد و نوزده طبع شده همانطور که هردوت را پدر مورخین خوانده استرابن را
پدر علمای علم جغرافیا گفته اند

استوکویس

از صاحب منصبان هلاند و در علم انساب بحری زخار و قاموسی بی کنار است دو جلد کتاب
در انساب سلاطین تمام روی زمین و روسای ملل و دول خصوصاً شجرهٔ طوایف و ملل یکایک
قبایل و سر سلسله های هر قوم از کل تا جزء از ابتدای خلقت عالم تا سال هزار و هشتصد و
هشتاد و هشت مسیحی تالیف کرده و آن تصنیف منیف در سنهٔ هزار و هشتصد و هشتاد و
نه در شهر لیدن از بلاد هلاند طبع و منتشر شده

کتاب لو ان اللیل یرمی بمثله　　　لقیل بدی فی حجرتیه ذکاء

از حالات و شرح زندگانی آن بحر علم النظر اطلاع کاملی نداریم اما کتاب او را تحصیل
کرده و از آن مستفید شده قدر آنرا باندازهٔ درایت خود میدانیم و از این خدمت بزرگ که بعالم
علم و معرفت کرده بی اندازه ممنون و شاکر میباشیم فی الحقیقه این رادمردان مجد بهترین
آرایش جهانند و محل استظهار ارباب درایت و دانشمندان

اکتزیاس

طبیب و مورخ مشهور یونان تولدش در شهر کنید یونان اتفاق افتاده مدت هفده
سال در خدمت اردشیر دوم معروف به بهمن پادشاه کیانی بوده در سال چهارصد و شانزده
قبل از میلاد بایران آمده و بعد از هفده سال اقامت مفارقت نموده تاریخ مبسوطی از هندوستان
و ایران نوشته افسوس که جز بعضی فصول و ابواب چیزی باقی نمانده لاروشه از فضلای فرانسه
بعد از ترجمهٔ تاریخ هردوت فصول و ابواب　　باقی ماندهٔ اکتزیاس را ترجمه کرده و
ملحق بکتاب هردوت نموده یعنی در اخر آن نگاشته عقاید تاریخی اکتزیاس با معتقدات هردوت
تباین کلی دارد اینست که مورخین محقق چندان اعتنائی باقوال اکتزیاس نمینمایند

الین

مورخی بوده است لاتینی از فضلای مائه سیم مسیحی با وجود لاتینی بودن مؤلفات خود را
بزبان فرانسه نگاشته در تاریخ وغیره تالیفات زیاد دارد

اصیل

لوواسور از فضلا و مورخین فرانسه و تولدش در پاریس در سال هزار و هشتصد و بیست
هشت اتفاق افتاده تا دو سال قبل که نگارنده از حال سعادت اشتمالش خبر داشت
در قید حیات بود بعد از آن را نمیداند

اوپیر

از فضلای فرانسه در شهر هامبورغ آلمان در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج
متولد شده اصلاً یهودی بود زبان عربی و سانسکریت را در جوانی آموخت کلیه
تحصیل خود را در آلمان نمود زبان زند و ایرانی را نیز میدانست چون در آلمان
از طایفه یهود کسی را بعملی قبول نمیکنند از آنجا حرکت کرده در سنه هزار و هشتصد و
چهل و هفت بپاریس آمده و در مدارس این پای تخت پذیرفته شد وقتی دولت فرانسه
برای اکتشاف خرابهای نینوا مامور بخرابه آباد موصل میفرستاد اوپیر نیز یکی از
مامورین بود از اشخاصی که مدعی بدست آوردن مفتاح خواندن خط میخی میباشند
اوپیر است تاریخ کلدانیان و بنی آشور را بخوبی نوشته تالیفات زیاد دیگر در صرف
و نحو و لغت خاصه در زبان زند و سانسکریت دارد تبعیت خود را تغییر داده یعنی تبعه دولت
فرانسه شده و هم اکنون در قید حیات است

اوج فالوی

از مورخین و فضلای معاصر است در پاریس در مدرسه فارسی کاتر معلم میباشد از دکترها
و فیلسوفهای مسلم بشمار میآید در سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه کتابی در مهاجرت
ملل مختلفه از ترکستان و توران و چین بطرف هندوستان و ایران و کلیه فرنگستان
خاصه مهاجرت طوایف تورانی تالیف کرده و از تمام کتبی که فضلا در این فن پرداخته اند
اینکتاب بهتر و در کتابخانه نگارنده موجود است از این کتاب گذشته کتب و رسایل متعدد
نوشته اتفاقا اطلاع کامل از حال این نحریر فاضل محترم نداریم همینقدر میدانیم هنوز

وجود

وجود فیاضش با فاضت و نشر علوم و کمالات مشغول است

اوزب

از کشیشهای بزرگ کاتولیکی و در شهر قیصاریهٔ فلسطین منبر نشسته از مشاهیر مورخین تاریخ دین عیسوی شمرده میشود در سال دویست و هفتاد میلادی متولد شده سفرهای عدیده در افریقا و آسیا نموده و تعصب مذهبی او بکمال بوده اگرچه بعضی او را از ائمه نصاری میدانند برخی هم کافرش خوانند در هر حال از فضلای بزرگ عصر خویش محسوب میشود تألیفات زیاد از او مانده و باغلب السنه ترجمه شده مخصوصاً تاریخی عمومی بطور اختصار دارد که از ابتدای خلقت عالم است تا سال بیستم سلطنت قسطنطین کبیر اصل این نسخه که بزبان یونانی بوده مفقود است اما ترجمه آن بزبان لاتین موجود میباشد و مترجمین از زبانها آنرا ترجمه کرده اند حتی بزبان ارمنی

ایزیدور شاراکسی

اولاً باید دانست شاراکس از شهرهای جزیرة العرب یعنی از بلاد عراق عرب بوده و علمای جغرافی در موقع اینشهر اختلاف نموده اند بعضی در خوزستان و در ساحل شط العرب دانسته برخی در محل قورنه خالیه که در موضع التقای فرات و دجله است تصور نموده و یکی از امصار معروف باسکندریه از بناهای اسکندر کبیر که در زمان مهاجرت یونان را سکنی داده بود همین شهر شاراکس میباشد و شاراکس آنشهری را نویسند که بجای سور و حصار دیوارهای از چوب دور او ساخته باشند و خیلی از مدائن قدیمه شاراکس نام داشته حتی ایوان کیف خالیه را که نزدیک سردرهٔ خوار است یونانیها شاراکس میگفته اند خلاصه ایزیدور شاراکسی سیصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی ع زندگانی میکرده و از جمله کتبی که تألیف نموده یکی جغرافیای مملکت اشکانیان است که تقریباً در اوایل دولت این طبقه نوشته شده

باسناژ

از کشیشهای پروتستانی و از اهالی روان فرانسه بوده در هزار و ششصد و پنجاه و سه متولد شده و در هزار و هفتصد و بیست و سه در گذشته وقتی از دست تعدی کشیشهای کاتولیکی فرانسه پناه بدولت هلاند برده تواریخ زیاد تألیف کرده مخصوصاً از او آنچه راجع بمذهب است

اهمیت دارد تاریخ یهودا که شروع میشود بعد از حضرت عیسی و تا سنهٔ هزار و هفتصد و شش نگاشته و در پانزده مجلد است از تواریخ معتبره و بشمار می آید و در کمال خوبی بان استناد میتوان نمود

بروسه

از فضلای این مائه و از دانشمندان بزرگ فرانسه بوده در هزار و هشتصد و دو متولد شده و در هزار و هشتصد و هشتاد در گذشته باغلب السنهٔ شرقیه در کمال فصاحت تکلم میکرد و با انشائی خوش مینوشت در بدو عمر والدینش او را نامزد دائرهٔ قسیس کردند و در دو مدرسه از مدارس ژزوئیتها (یسوعیین) بتدریس و تعلیم مشغول بود چون چندان میلی باین طریقه نداشت بپاریس آمد و در نهایت پریشانی زندگانی مینمود زبان عربی و عبری و چینی و منچو و تبتی و ارمنی و گرجی را تحصیل کرد و در زبان گرجی لغتی و نحو و صرفی نوشت در سال هزار و هشتصد و سی در یکی از مطبعه های پاریس بواسطهٔ کمال استیصال مرتب حروف گشت و باز بسهولت امرش نمیگذشت وقتی بطرف پطرزبورغ سفر کرده در مدرسهٔ شرقیهٔ این پای تخت معلم زبان ارمنی و گرجی شد در سنهٔ هزار و هشتصد و چهل و یک یا چهل و دو کتابدار کتابخانهٔ بزرگ ملتی گردید و در هزار و هشتصد و پنجاه و یک خازن مسکوکات عتیقهٔ موزهٔ سلطنتی ارمیتاژ گشت تالیفات او بسیار است و از آنجمله تاریخ گرجستان میباشد و مسلما در تاریخ و آثار عتیقهٔ گرجستان احدی بمهارت او نبود

پرکوپ

از اهالی سزاره حوالی بیت المقدس که امروز معروف به قیساریه است میباشد مرد فاضلی بود و در سال پانصد و شصت و دو به بیگلربیگی کبری قسطنطنیه نائل شده و در سنهٔ شصت و پنج در گذشته تاریخ معاصرین خود را در هشت جلد نوشته و تالیفات دیگر نیز از او باقی مانده است

پزیدنیوس

فیلسوف و مورخ یونانی تولدش در سال صد و سی و پنج قبل از میلاد در آپامه از شهرهای شام اتفاق افتاده و وفاتش در سنهٔ پنجاه قبل از میلاد در جزیرهٔ ردس در فیلسوفی سمت معلمی داشته سیسرون معروف از شاگردهای او بوده در هیئت و نجوم و جغرافیا کتابهای مفید تالیف نموده فقط مجلدات تاریخش به پنجاه میرسد این فاضل محقق وقایع کلیهٔ اقطار عالم را از بعد از فوت اسکندر تا دوره

سال قبل از وفات خود نوشته و بسیاری از مورخین که بتألیف این رشته تاریخ پرداخته با او
برابری نتوانند نمود افسوس که آثار این اثر بزرگ جز چند مجلد و بعضی فصول جزئی در دست نیست و
بیشترش مفقود است

بطلمیوس

بطلمیوس را فرنگیها پطلمی و ابطلمی میگویند و اعراب نیز ابطلمیوس کرده وی منجّم معروف یونانی
یا مصری است چه اصلا از ملت یونان بوده و خود و پدرانش سالها در مصر توطن و اقامت
نموده از فضلای بزرگ مائه دویم علیسوی بشمار میاید در اوان سنه یکصد و هفتاد و پنج
میلادی میزیسته و عمری طولانی کرده و در وطن مألوف خود اسکندریه سکنی داشته اگر
چه از علمای بزرگ شمرده شده اما مثل اغلب دانشمندان بالفطره صاحب قریحت و اهل تدقیق
نبوده با اسباب کار و کتب زیاد خیلی زحمت کشیده و بتألیف رسایل پرداخته لکن محققین او را
از مصنفین نشمرده بلکه از مؤلفین درجه اول دانسته اند در کتب هیئت و نجوم پیرو هیپارک
بوده و اغلب مطالب را بقول این مصنف مستند مینماید هیپارک از علمای هیئت و نجوم معروف
یونان است که دویست سال قبل از میلاد زندگانی میکرده و اول شخصی است که هندسه و
هیئت را باهم تلفیق نمود و بعد ماه و آفتاب را از زمین تخمین تعیین کرد و نخستین منجمی است
که از زمان خود تا ششصد سال بعد از روی حساب تحقیق خسوف و کسوف هر سال را معین نمود
گویند مخترع اسطرلاب او بود بهر حال از کتب این عالم فاضل کمتر نسخه بدست است و آنچه هم
که هست مشکوک است یعنی محقق و معلوم نیست که از او است یا منسوب باو است خلاصه
بطلمیوس آنچه داشته از هیپارک بوده خود آن نیست که مردم میدانند وضع هیئت نجومی
که تا این اواخر در اکثر ممالک آسیا و غیرها شیوع داشت و مردم بدان معتقد بودند و میگفتند
کواکب سبعه سیاره و ثوابت بدور زمین میگردند و زمین ساکن و مرکز عالم است معروف بهیئت
بطلمیوس است کپرنیک منجم معروف که اصلا لهستانی بوده و در سال هزار و چهارصد و
هفتاد و سه متولد شده و در سنه هزار و پانصد و چهل و سه درگذشته کلیه این وضع و عقاید را
باطل ساخت و ادله قاطعه برخلاف آن اقامه نمود و هیئت و نجوم را از آنوقت بعد عالمی
تازه پدیدار آمد که در وسعت و عظمت و صحت با وضع سابق طرف نسبت نیست و اگر بخواهند
فرض نسبتی کنند نسبت محیط و قطره است و خورشید و ذره تألیفات بطلمیوس زیاد است آنچه

فعلاً موجود میباشد کتابی است در هندسه و کتابی در نجوم که اعراب مجسطی مینامند و کتابی
در جغرافیا که باغلب السنه ترجمه شده و در دیباچه ای از بلاد فرنگ طبع کرده اند و ما ترجمه فرانسه
آنرا حاضر و موجود داریم

ملرن

از فضلای فرانسه و مهارتش در معرفت مسکوکات قدیمه بکمال تولدش در هزار و ششصد
هشتاد و چهار و فوتش در هزار و هفتصد و هشتاد و دو این فاضل مدقق بیشتر از سی و
دو هزار و پانصد عدد سکه کهنه جمع کرده تمام را بدولت فرانسه فروخت و کتابی در معرفت
مسکوکات عتیقه مبسوط و مفصل تالیف نمود

پلوتارک

در بئوسی از ایالات یونان در سال چهل و هشت میلادی متولد شده در جوانی ادبیات
و فیلسوفی آموخته در سن رشد از طرف وطن خود بسفارت ببعضی بلاد رفت در شهر رم تدریس
فیلسوفی نمود از خدمه معبد آپلن گردید در سن پیری در گذشت تالیفات یادگار او مانده
از جمله تاریخی که مبتنی بر مقایسه و تطبیقات است یعنی شرح حال یکی از رجال بزرگ یونان را
مینویسد بعد بلافاصله احوال یکی از معاریف و مرتکبان رومانرا آنوقت صفات و اعمال
آن دو را باهم مقایسه و تطبیق مینماید کتب سقراط مخصوصاً رساله را که در باب بقای
نفس است شرح کرده

پلیب

مورخی بوده است یونانی در سنه دویست و شش قبل از میلاد متولد شد و بعدها
در دوره نظام در دولت روم مشغول خدمت گشته مدتی بطور گروگان در شهر
رم اقامت داشته در آنوقت که قشون رومی شهر کارتاژ (قرطاجنه) را محاصره
کرده پلیب نیز در معسکر رومیان بود بعد از فتح کارتاژ در بلاد افریقا و اروپا
سفرهای مفصل نمود در یکصد و بیست و چهار قبل از میلاد در سن هشتاد و دو سالگی
در گذشت مؤلفات کثیره دارد از جمله تاریخ عالم است در چهل مجلد اما انچه حالا
در دست میباشد پنج کتاب است مقصود پلیب از تاریخ عالم این بوده که از سال دویست و
بیست قبل از میلاد تا سنه صد و چهل و شش قبل از میلاد وقایع و حوادث تمام اقطار

عالم را که آنوقت رومیها و یونانیها دران آمد و شد و فراوده داشتند ثبت و ضبط نماید ممکن
در دو جلد اول این کتاب مختصری از تاریخ قدیم هم نوشته تاریخ پلیب را اوّلا در هزار و هفتصد و
بیست و هفت و ثانیا در هزار و هشتصد و چهل و هفت بفرانسه ترجمه نموده اند

پلینی

که در مشرق زمین معروف به بلیناس است حکیم طبیعی رومی بوده در شهر ورُن یا کُم از
بلاد ایطالیا در سال بیست و سه بعد از میلاد متولد شده مبدأ بخدمت نظامی و عسکری
اشتغال داشت و از جانب قیاصره روم در مملکت اسپانیا حکومت مینمود و با وجود این شغل شاغل
هر وقتی او را فرصتی حاصل میشد حتی در موقع اکل و شرب و سکون اشخاص را معین کرد برای
او کتب تاریخ و سایر علوم میخواندند در سنه هفتاد و نه میلادی که کوه وزوو بنای آتش
فشانی را گذاشت پلینی تماشا را بعجله بدان جانب شتافت و بدهنه آتش فشانی خیلی نزدیک شد
بوی مواد آتش فشانی او را خفه کرد تألیفات متکثره از تواریخ طبیعی و غیره و نجوم و هندسه
و جغرافیا و علم نباتات و طب و معادن و صنایع از او بیادگار مانده و در سال هزار و هشتصد و
نه آنجمله بزبان فرانسه ترجمه شده است

تاسیت

مورخ مشهور لاتین و از فضلای بزرگ بوده در سنه پنجاه و چهار بعد از میلاد در یکی
از بلاد امبری از ایالات ایطالیا متولد شده ابتدا بقضاوت مشغول گشته بعد بحکومت
ایالتی او را منصوب نموده اند تاسیت بفصاحت و ایجاز کلام معروفست تاریخی که از او باقی مانده
در سن پیری نوشته اغلب مؤلفاتش مفقود است چند جلد از تاریخ او که باقی مانده باکثر
السنه خاصه بزبان فرانسه چند بار و چند مترجم ترجمه کرده اند سال وفاتش را صد و سی صد و
سی و چهار و صد و چهل گفته و نوشته اند

تئون

که تئون هم خوانده میشود از علمای علم ریاضی و از اهالی اسکندریه بوده در قرن چهارم
عیسوی میزیسته و از سال سیصد و شصت و پنج تا سیصد و نود وجود او در اسکندریه نوشته
اما سال ولادت و وفات او را ضبط نکرده اند چیزیکه بیشتر سبب اشتهار تئون شده این است که
دختری از صلب او بوجود آمده هیپاتی نام که از فیلسوفها و ریاضی دانهای مشهور دنیا بشمار آمده

در اسکندریه در سال سیصد و هفتاد میلادی متولد شده و چون نسبت بدین عیسوی عداوت
مخصوصی داشته و اعتقاد به تثلیث را امری قبیح و شنیع میشمرده مقدسین نصارای با او عداوت ورزیدند
در سنهٔ چهارصد و پانزده این فاضلهٔ حکیمه را بضرب بوس و چماق کشتند و جسد او را در کوچه‌های
اسکندریه کشیدند تا اعضای او متلاشی شد تألیفات مشارالیها در کتابخانهٔ اسکندریه بود چون
این کتابخانه را اعراب با کلیساهای عیسوی آتش زدند آنها نیز طعمهٔ آتش گردید خلاصه تئون
کتاب اقلیدس را شرح کرده و شرح مبسوطی هم بر مجسطی نوشته که از مؤلفات جلیلهٔ معتبرهٔ
او است کتب تئون را باغلب السنهٔ فرنگ ترجمه کرده اند

توسیدید

مورخ معروف یونان و از اهالی آتن بوده تولدش در سال چهارصد و هفتاد و یک قبل از
میلاد اتفاق افتاده در سن پانزده سالگی در المپیاد وقتیکه هرودت مورخ مشهور تاریخ
خود را در مجمع دانشمندان میخواند توسیدید حضور داشت بسیار او را ازین سبک تاریخ
نویسی خوش آمد بر آن شد که در این طریقه پیروی هرودت نماید در جنگهائی که اهالی یونان
با هم مینمودند او نیز سرکردگی یکدسته قشون داشت اما هر قدر در فیلسوفی و فن تاریخ قابل و ماهر
بود در سوق عسکر و قشون کشی و سرداری استعدادش کوتاهی مینمود چون از متمولین بسیار با مکنت
شمار میآمد معروف شد که معدن طلائی کشف کرده سال وفاتش را در سیصد و نود و پنج قبل از
میلاد نوشته اند بعضی را عقیده این است که باجل طبیعی از این جهان نرفته بلکه کشته شده از کتب
این مورخ که باقی مانده یکی شرح جنگ پلپنز میباشد و آن جنگی است که در یونان اهالی
آتن و مردم اسپارت کرده اند این دو ملت با هم سخت رقابت داشتند و در مصافها که داده اند
خیلی خونریزی شده و مدت محاربهٔ آنها بیست و هفت سال طول کشیده یعنی از سنهٔ چهارصد و سی و
یک قبل از میلاد تا سال چهارصد و چهار قبل از میلاد بالجمله تاریخ توسیدید باغلب
السنه ترجمه شده است

تیت لیو

مورخی بوده است لاتینی در سال پنجاه و نه قبل از میلاد در شهر پادو از شهرهای ایطالیا متولد
شده و در سنهٔ هفده بعد از میلاد در همان بلد مرده بیشتر در شهر رم اقامت داشته و از ندمای
امپراطور اگوست قیصر معروف روم بود در فیلسوفی و تاریخ تیت لیو بدرجهٔ اشتهار یافت که

مردم از بلاد بعیده بملاقات و زیارت او می آمدند از تالیفات او آنچه یافت میشود در السنهٔ
مختلفه ترجمه شده و برای آنها که زبان لاتین تحصیل میکنند کتاب درس محسوب میشود

دُدوِل

از فضلای انگلیس و تولدش در شهر دوبلن در سال هزار و ششصد و چهل و یک عیسوی اتفاق
افتاده و در هزار و هفتصد و یازده درگذشته در عنفوان جوانی بتحصیل علوم دینی مشغول
شده بعد بعلم تاریخ پرداخته در مدرسهٔ اکسفرد معلمی علم تاریخ یافت در فنون فیلسوفی و
جغرافی نیز تالیفات دارد

دگینی

از فضلای فرانسه است در پنتوآز متولد شده و بسمت مترجمی لوی پانزدهم و لوی شانزدهم
سلاطین فرانسه نایل گشته در سال هزار و هشتصد میلادی در پاریس درگذشته زبان چینی را
در کمال خوبی میدانسته تاریخ مفصلی از هیاطله و اتراک و مغول در پنج مجلد نوشته اگرچه
فضلای بعد بعضی اعتراضات بمسطورات او نموده اند اما بمضمون الفضل للمتقدم فضیلت
و برتری او راست چه وی اول شخصی است که تاریخ مفصل از طوایف تورانی و اتراک تالیف نموده

دنی طلماری

طلماری ظاهرا از قرای سوریه است دنی طلماری تاریخ مخصوصی برای شهر ادس نوشته
و بایر نام از فضلای معروف المان که در آکادمی پطرزبورغ معلم زبان یونانی و لاتینی
بوده در سنهٔ هزار و هفتصد و سی مجددا بنگارش تاریخ ادس پرداخته و مستند باقوال
دنی طلماری شده زیاده بر این از شرح حال این مورخ چیزی بدست نیامد که نگاشته آید

دینون

از مورخین یونان میباشد و دینون اسم نیست بلکه لقب است و بمعنی خدا اسم این شخص
معلوم نیست چه بوده دینون از معاصرین اسکندر کبیر است و تاریخ مبسوطی از ایران
نوشته لکن کتابش مفقود شده مورخین قدیم از قبیل پلوتارک و اثینه و پلین
اقوال او را در مسطورات خود بر آن شاهد آورده اند چیزیکه بیشتر اسباب اشتهار دینون گردید
اینست که پدرش کلی تارک بوده و کلی تارک با اسکندر کبیر از یونان حرکت کرده و با ایران آمده
و تاریخ صحیحی از اسکندر داشت و مورخین بعد که بنگارش تاریخ اسکندر پرداخته

استشهاد

استشهاد بگفتار وی نموده اند

دیودُر سیسلی

از مورخین بزرگ شمرده میشود وطنش سیسیل جزیرهٔ بزرگ معروف دریای مدیترانه است
معاصر ژول قیصر و اوگوست که او نیز قیصر همین مملکت بوده سفری دراز بطرف
آسیا و بلاد اروپا نموده بعد در شهر رم رحل اقامت انداخته تاریخ مبسوطی در چهل مجلد
تألیف کرده و آن از اول خلقت عالم بود تا سنهٔ شصت قبل از میلاد از این چهل جلد کتاب
زیاده از پانزده مجلد باقی نمانده پنج جلد راجع بمصر و آشوری و تاریخ اولیهٔ یونان و باقی راجع
بتاریخ اسکندر و ایران و نقاط دیگر با عباراتی صاف و ساده و زاید الوصف مطبوع چند نفر
مترجم آن کتب را ترجمه کرده از همه بهتر آنست که میوتر در هزار و هفتصد و سی و چهار میلادی
بترجمهٔ آن پرداخته است

رِموزا

تولدش در هزار و هفتصد و هشتاد و هشت و فوتش در هزار و هشتصد و سی و دو میلادی
و از آنجا که پدر او جراح بود میبایست بعمل پدر یا بعلم و عمل بپردازد اما وی در جوانی بدانستن
السنهٔ شرقیه خاصه زبان چینی مایل شده رو نزد ترسان کشیشی که از معلمین این زبان بود
مشغول تحصیل گردید و در هزار و هشتصد و پانزده در مدرسه دولتی زبان چینی آموخت
تألیفات او کلیةً راجع بتاریخ و زبان چین و طوایف تاتار و مغول است

رُولنسن

که بانگلیسی راولنسن تلفظ نمایند ماژور ژنرال سر هنری کرزویک ابن ابرهیم رالنس از
اهالی چیدلنگتن اکسفرد شهر انگلیس میباشد در سنهٔ هزار و هشتصد و ده میلادی
متولد شده و از اعاظم فضلا و بزرگان انگلیس بشمار میاید و هم اکنون وجودش اسباب
افاضت و افادت مستفیدان و مستعد میباشد در سال هزار و هشتصد و بیست و هفت داخل
در قشون هندوستان گردید بآن مملکت رفت در آنجا بتحصیل زبان هندی و فارسی نمود و
تا سنهٔ هزار و هشتصد و سی و سه در ایالت بمبئی اقامت داشت بعد از آن بایران آمد و تا هزار و
هشتصد و سی و نه در عساکر این دولت جاوید عدت داشت و تعلیم فنون عسکریه میداد در
امتداد مدت مزبوره اکتشافات بزرگ در موقع شهر قدیم اکباتان نموده و تحقیقات انیقه

دراصل

در اصل و نسب اکراد و بعمل آورده و الواح بیستون را در نهایت خوبی خواند و او اول شخصی است
که از عهدهٔ این کار صعب برآمده از هزار و هشتصد و چهل تا هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور
قندهار بود در هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور بغداد کردیده تا هزار و هشتصد و
پنجاه و پنج این مأموریت امتداد یافت کویند خود این مأموریت را درخواست کرده بود مقصودش
از این شغل کشف بعضی آثار عتیقهٔ عراق عرب بود چنانکه در هنگام جستجو در خرابهای شهر
سرهنری رالنسن در بغداد اقامت داشته در باب اکتشافات آن سرزمین و اشیاء کهنه
که در آنجا بدست آورده‌اند و خطوط پیکانی الواح آن محل کتابچه‌های مبسوط نوشت
از سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش از طرف دولت انگلیس مأمور ریاست کمپانی هندوستان
گشت و چون دو سال بعد ادارهٔ کمپانی هند بهم خورد و هندوستان بلاواسطه در تحت
ادارهٔ وزیر هند مقیم لندن درآمد مشارالیه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت جزو اعضای
مجلس وزارت هندوستان کردیده و در ظرف همین سال چند ماه از طرف شهر ریغیط در پارلمنت
وکالت کرد در هزار و هشتصد و پنجاه و نه بسمت وزیر مختاری مأمور دربار دولت
ایران گشت از سال هزار و هشتصد و شصت و پنج تا هزار و هشتصد و شصت و هشت
از جانب شهر فروم در پارلمنت وکالت داشت از هزار و هشتصد و هفتاد تا هزار و
هشتصد و هفتاد و شش رئیس کل انجمن جغرافیائی لندن بود خلاصه این شخص جلیل
نبیل دارای مفاخر و مقامات عالیه کردید از آنجمله از دولت علیهٔ ایران منصب
سرتیپی و نشان شیر و خورشید و انفیه‌دان مرصع با او اعطا شده و در سفری که بندگان
اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) دام ملکه تشریف فرمای ممالک
انگلیس شدند ماژور ژنرال سرهنری رالنسن شرف مهمانداری آن اعلیحضرت را داشته و
در دولت فخیمهٔ انگلیس رتبهٔ شوالیه‌گی و ریاست انجمن آزیاتیک و انجمنهای دیگر خارج
و داخل انگلستان و تولیت موزهٔ انگلیس را با انواع نشانها و امتیازات دارا میباشد
و این اواخر منصب جلیل بارونت بمعزی الیه اعطا شده که مؤبد خانوادهٔ او دارای این
منصب باشند

رالنسن

که نیز بانگلیسی رالنسن تلفظ مینمایند برادر کهتر ماژور سرهنری رالنسن سابق الذکر است

مشار

مشارالیه معروف وموسوم بهژرژ رالنسن که از اکابر فضلا و دانشمندان انگلیس واز اماجد
ارباب درایت وبصیرت شمرده میشود نیز در حید لنکتن اکسفرد در سال هزار و هشتصد وپانزده
متولد شده در سنه هزار و هشتصد و سی و پنج در مدرسه اکسفرد مشغول تحصیل بود وتمام
مراحل علمیه را در آنجا پیمود و از ممتحنین این مدرسه بزرگ شد مؤلفات جلیله اش بسیار
است از جمله تاریخ هردوت را با تحقیقات وافیه وحواشی مفیده بزبان انگلیسی نوشته و
از اثرهای بزرگ این استاد المورخین کتاب موسوم بتاریخ هفت سلطنت عظیمه است
که عبارت از سلطنت کلدانیان ونینوی آشور وبابلیها یعنی نمارده ومدیها که میتوان بطبقه
پیشدادیان تعبیر نمود وکیان واشکانیان وساسانیان باشد واین تالیف منیف یکی
از مبانی واساسهای کتاب تاریخ اشکانیان است ژرژ رالنسن در دولت انگلیس بمناصب
معتبره مانند برادر کامل هنرش بامتیازات عظیمه فایز ونگارنده ببغداد ملاقات هر دو
برادر فرخنده گوهر نایل شده وبواسطه سرهنری رالنسن بشرف عضویت مجلس آزیاتیک لندن
مباهی گشته است

ژرارد وسیوس

از فضلای آلمان تولدش در هزار وپانصد وهفتاد وهفت میلادی در شهر هیدلبرگ
فوتش در هزار وششصد وچهل ونه در شهر لید هلاند مشارالیه معلم فیلسوفی وزبان یونانی
بوده زبان لاتین را در کمال خوبی میدانسته تالیفات زیاد در تاریخ وغیره دارد

ژزف یا ژزفوس

همان یوسف است که فرنگیها این طور تلفظ مینمایند واین ژزف مورخ وسردار یهود و
از خانواده ماکابر بوده تولدش در بیت المقدس در سال سی وهفت بعد از میلاد اتفاق افتاد
بانتخاب اهالی بیت المقدس حاکم گالیله شد مقارن سال شصت وهفت برومیها که آنوقت
ناحیه بیت المقدس را در تحت حمایت خود داشتند بشوریدند ومدت چهل وهفت روز
در شهر ژتاپات از شهرهای فلسطین محصور عساکر روم گردیدند سردار رومی در این محاصره
وسپازین بود واز طرف کالیا قیصر روم مامور فتح بیت المقدس بعد که کالیا درگذشت سپازین
خود قیصر روم شد خلاصه ژزف بعد از مدتی مجبور تسلیم شده بر وسپازین خبر داد که تو
بامپراطوری روم ورتبه قیصری نایل خواهی شد وسپازین او را محترما بشهر رم برد واز طرف دولت

روم وظیفهٔ معتدبه بژزف داده میشد از قرار مذکور در سنهٔ نود و پنج در شهر رم درگذشت
در ایام بیکاری و توقیف در رم چند کتاب تالیف نمود که از جمله تاریخ یهود بود و آنرا اول بزبان
سریانی نوشته بعد بزبان یونانی ترجمه شد نیز ژزف شرح زندگانی خود را نگاشت از کتب
او انچه در دست است بتمام السنه ترجمه شده

زُزیم

مورخی بوده یونانی که در مائهٔ پنجم عیسوی زندگانی مینموده و منصب قضاوت داشته و بمذهب
نصاری راغب نبوده در مسطورات خود هرجا از عیسویان ذکری میکند بیکی و زشتی از
انها نام میبرد بلکه لعنت مینماید از مولفات او تاریخ قیاصرهٔ روم است تا سنهٔ چهارصد و ده
بعد از میلاد کتاب تاریخش باکثر زبانها ترجمه شده

زُناراس

مورخی است یونانی که هفتصد سال قبل از این زندگانی میکرده از منشیهای مخصوص امپراطور
قسطنطنیه بوده بعد از چندی خدمت به امپراطور مانوئل کمنین عزلت اختیار نموده در یکی
از جزایر یونان بوضع رهبانیت بسر میبرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سال
هزار و صد و هیجده مسیحی نوشته و انرا بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

ژوستن

مورخ معروف لاتین است که در مائهٔ دویم مسیحی میزیسته تاریخ مبسوط تروگ پمپه را
تلخیص کرده در میان مورخین بساده نویسی و خوش عبارتی معروف است
طلابی که در این زمان زبان قدیم لاتین را تحصیل مینمایند عبارات و کلمات ژوستن را
که در کمال فصاحت است حفظ میکنند مسطورات ژوستن را پل نام کشیش در سال هزار و
هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی ترجمه کرده است

ژولیوس

از مورخین لاتین و ملقب به افریکان میباشد در سنهٔ سیصد و هشتاد و هشت میلادی
حیات داشته است

ژیبن

از مورخین معروف انگلیس است تولدش در هزار و هفتصد و سی و هفت و فوتش در هزار و

هفتصد و نود و چهار با آنکه از خانوادهٔ نجیب بود و اسباب دنیا آماده داشت از اول
جوانی بتحصیل علم و کمال پرداخت دو مرتبه از مذهب پروتستانی عدول کرده طریقهٔ کاتولیکی
اختیار نمود و باز پروتستانی شد در هزار و هفتصد و هفتاد از اعضای پارلمنت انگلیز
گردید و هشت سال تمام در این مجلس وکیل عینت بود هم بزبان فرانسه تألیف میکرد
هم بزبان انگلیسی در ادبیات و تواریخ کتب زیاد تألیف نموده و مؤلفات او باغلب السنه
ترجمه شده یکی از کتب او را خود لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه ترجمه کرده اند

سیدنوس پاسیدرن

از کشیشهای رومان در اوائل مائهٔ پانزدهم مسیحی زندگانی میکرد تاریخ منظمی فهرست
مانند از خلقت عالم تا سال هزار و پنجاه و هفت نوشته و باسم امپراطور قسطنطنیه
اسحق کمنین موشح نموده است

سزارکانتوس

از مورخین ایطالیا بوده در شهر میلان در سال هزار و هشتصد و پنج متولد شده
در جوانی در عالم علم آن رتبه و مقام یافت که معلم علوم ادبیه گردید یکی از اشخاصی
که کمک کرد تا سلطنت تمام ایالات ایطالیا مستقلاً بید واحد و شخص واحد داشته
سزارکانتوس بود تألیفات او از هر قبیل بسیار است و از آنجمله تاریخ عالم میباشد در نوزده
جلد که بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده مشار الیه از مورخین همین مائه محسوب میشود

سکنت الین

ادیب و مورخی بوده است فرانسوی در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه متولد
شده و در سنهٔ هزار و هشتصد و چهل و دو در گذشته مؤلفات کثیره او راست از جمله
کتابی نوشته در صنعت تطبیق تواریخ قدیم و جدید و در این ضمن خلاصهٔ از وقایع عالم
از ابتدای خلقت تا عصر و زمان خود نگاشته و از کتب بسیار مفید شمرده میشود
اما برای آنکسیکه در علم تاریخ دستی داشته باشد

سن سل

موسوم به ژرژ مورخی بوده است یونانی و سن سل در لغت یونانی لقب ملتی یا پ
یاکشیش بزرگ است چون این شخص همیشه در خدمت کشیش اعظم قسطنطنیه سر مینمود

و منشی مخصوص او بود ملقب باین لقب شد فوتش در سال هشتصد میلادی اتفاق افتاد
و آنچه در باب اشکانیان نوشته معتبر و شایان قبول و اعتماد است

سنت کوروا

از فضلای فرانسه و از خانوادهٔ نجیب بوده در سال هزار و هفتصد و چهل و شش متولد
شده در اول عمر بخدمت عسکریه و نظامی مشغول گشته اما چون طبعاً میلی باین کار نداشت
استعفا کرد و بتحصیل و تألیف پرداخت مؤلفات عدیده دارد خاصه در تاریخ
در سنه هزار و هشتصد و نه درگذشته است

سنت مارتن

از فضلای فرانسه بود تولدش در پاریس در هزار و هفتصد و نود و یک میلادی و فوتش
در هزار و هشتصد و سی و دو پدرش حرفه خیاطی داشت و سنت مارتن مدت طفولیت
خود را در شاگردی پدر و آموختن همان حرفه گذرانید اما از اول عمر میلی مفرط بتحصیل
علوم خاصه بیاد گرفتن السنهٔ شرقیه داشت در هزار و هشتصد و ده در سلطنت ناپلیون
اول او را در مدرسهٔ معروف به سلیتیک اجازهٔ ورود دادند در هزار و هشتصد و
بیست داخل مدرسهٔ اکتشاف اشیاء عتیقه شد فی الحقیقه یکی از مؤسسین اساس مجلس آسیاتیک
پاریس سنت مارتن میباشد مدتی کتابدار دولت ورا بود مؤلفات عدیده داشت اما
بهترین تألیف او تاریخ اشکانیان است افسوس که موفق باتمام آن نگشت یعنی اجل او را امان
نداد در سال هزار و هشتصد و سی و دو وبائی در اغلب فرانسه و سایر ممالک فرنگ بروز نمود و سنت
مارتن در جوانی یعنی در سن چهل و یک سالگی باین مرض مبتلا شده راه آنجهان پیمود و
دانشمندان را دچار تأسف بیحد و اندازه کرد تاریخ اشکانیان سنت مارتن سرچشمهٔ
اطلاعات مفیده است و از ابتدای سلطنت این طبقه شروع نموده تا سلطنت ولوجز
اول را که در سنهٔ پنجاه و یک میلادی بتخت سلطنت ایران نشست و بپادشاهی قرار داد را
در زمان مقارن امپراطوری نرن قیصر روم نوشته دریغا که مرگ ناگهانی فرصت نداد.
این عالم متبحر خدمت خود را بعالم معرفت و تاریخ بانجام رساند

سولپیس سور

از مورخین معروف بوده و به نگارش تاریخ ادیان بیشتر از سایر شعب این فن میل داشته

در شهر

در شهر اکی تن در سال سیصد و شصت سنه میلادی متولد شده و اکی تن از شهرهای
فرانسه است در سمت پیرنه سولپیس سور در اول جوانی قاضی بود و این شغل میپرداخت
و غالبا در شهر تولوز زندگانی میکرد چون زوجه اش که طرف میل او بود درگذشت دنیا را
ترک نمود و در سنه چهارصد و نه در یکی از صوامع مارسیل ببربرد گویند در اواخر عمر
ملتبس بلباس کشیشی شد وفاتش را بعضی در سال چهارصد و ده نوشته اند و برخی در چهارصد و
بیست و نه بهر حال پس از فوت لقب مقدس باو دادند یعنی ویرا از ائمه عیسوی دانستند

سیسرن

از فصحای لاتین بوده و احدی در عصر او و بعد از او آن طلاقت لسان و فصاحت بیان نداشته
که سیسرن داشته و سیسرن در لاتین چنان بوده است که سحبان در عرب و حالا در ممالک
فرنگ هر کس را بخواهند بفصاحت و بلاغت بستایند میگویند سیسرن زمان خود است
تولدش در سال صد و شش قبل از میلاد بود در علم قضا نیز در آنوقت مثل و نظیر نداشته در
دایرهٔ دولت روم بحکومتهای بزرگ و مناصب عالیه رسید هم سرداری قابل بوده هم حاکمی
کافی و هم عالمی بزرگ در طریقه فیلسوفی باشراق و مسلک افلاطون میل داشت در حکمت
و تاریخ و غیره تألیفاتش زیاد است در سن شصت و چهار سالگی بحکم قیصر روم کشته شد

سیلوستر دساسی

از دانشمندان فرانسه در هزار و هفتصد و پنجاه و هشت در پاریس متولد شد در هزار و
هشتصد و سی و هشت درگذشت هنوز طفل بود که پدرش که شغل قضا داشت درگذشت
مادرش ویرا تربیت نمود چون میلش را بالسنه شرقیه دید استادان که در زبان عبری
و شامی و کلدانی و فارسی و ترکی مهارت داشتند بیاورد و او نزد آنها تحصیل کرد بعد از آن
ایطالیائی و اسپانیائی و المانی از لغات فرنگ بیاموخت این جمله را بخوبی میخواند و
منوشت مخصوصا زبان عربی را از السنه شرقیه خیلی خوب میدانست طوری که در مدرسهٔ
دولتی هم معلم زبان عرب بود هم فارسی استعداد و قابلیتش بدرجه که ناپلیون اول
لقب بارونی باو داد از تألیفات و تاریخ مخصوص ساسانیانست و ترجمه کلیله دمنه از
عربی بفرانسه و ترجمه پندنامه فرید الدین عطار از فارسی بفرانسه و ترجمه مقامات حریری
بفرانسه و ترجمه سیوطی از کتب متقدمانی بفرانسه و کتب مبسوطه دیگر از عربی و کلدانی
و غیرها

وغیرها در نوشتن عربی چنان یدی طولی داشت که از جانب ناپلیون اول مراسلات بمشایخ
اعراب حجاز و مصر و شام مینوشت و علما و ادبای آن ممالک حیرت و تعجب میکردند که این نویسندهٔ
بارع قابل کیست که در خدمت ناپلیون است یکی از فضلای عرب مخصوصاً بفرانسه سفر کرده
بنا برین آمد و از وزارت امور خارجهٔ فرانسه دبیر عربی ناپلیون را طلب نمود و برای آنجناب
سیلوستر دساسی دلالت نمودند بآنجا رفته وارد کتابخانهٔ او که شد بجای شخصی عرب مردی
فرنگی دید متحیر گفته خواست مراجعت کند سیلوستر دساسی بفراست دریافت بعربی با او
تکلم نمود ادیب عرب برگشته نشست اما باز ساکت بود سیلوستر دساسی ملتفت شد که این
شخص متحیر است و متعجب که آن مراسلات روان شیوا را چگونه شخصی مینویسد که از تکلم عاجز است
قلم برداشت و در حضور ادیب مقاله نگاشت فصیح و بلیغ سلیس و بدیع ادیب عرب یقین کرد
که نگارندهٔ نامهای ناپلیون همین فرنگی فاضل است منتها اینکه معتاد بسخن گفتن بازبان
نیست با نهایت خرمی و بشاشت بیرون رفت و بعد از آنکه چندی در پاریس توقف نمود بوطن
خود باز گشت

فلاندن

از نقاشهای مشهور و معروف فرانسه است در شهر ناپل ایطالیا در سال هزار و هشتصد و
نه متولد شده آن وقت که مورات از جانب ناپلیون اول پادشاهی ناپل داشت پدر فلاندن
ناظر او بود از پدر و در ناپل متولد شده در جوانی میل مفرطی بنقاشی داشت و ابتدا پیش خود
و بدون استاد کار میکرد در سال هفتصد و چهل و چهار سفری از فرانسه بایطالیا نمود
و بخدمت استادان بزرگ فایز شد و در اغلب نگارخانها از اساتید استفاضه نمود و از
روی پردهای معروف قطعات بساخت تا در فن نقاشی بکمال رسید و از نقاشهای مشهور
عصر و زمان خود گردید سفری بالجزایر رفته و در آنجا پردها بساخت در سنهٔ هزار و
هشتصد و چهل در صحبت موسیو سرسی سفیر فرانسه بایران آمد و دو سال در این مملکت
بماند در هزار و هشتصد و چهل و سه در هنگامیکه خرابهای شهر نینوا منکشف شد دولت فرانسه
او را مامور خرسآباد موصل نمود تصاویر بسیار از ابنیه حدیثه و عتیقهٔ ایران و
خرابهای بابل و نینوا از او باقی است کتابی که از او بوده شرح مسافرت و تحقیقات او را
در ابنیه مزبوره در دو مجلد نگاشته و خود فلاندن نقشهٔ آنها را برداشته است و آن از کتب نفیسهٔ

دنیا بشمار می آید و نقشه‌های آن که در چند جلد بزرگ قرار داده شده بیشتر از صد و پنجاه
صفحه میباشد و بقیمت بسیار گران بفروش میرسد چنانکه خود نگارنده بمبلغ دویست تومان ابتیاع
نموده و از این معامله غبنی ندارد زیرا که برای تاریخ ایران بهترین سندها است سال وفات
فلاندن بدرستی معلوم نیست

فیلستراث

نگارنده یونانیست تولدش در لمنوس از جزایر ارشیپل که امروز لمنو میگویند در اول مائه دوم
عیسوی و بعضی در اواخر مائه اول نوشته اند چندی در آتن و در روم فیلستراث معلم علم نحو و صرف بوده
در ضمن تالیفات خود گاه گاه از تاریخ اشکانیان چیزی ذکر میکند

کاترمر

از فضلای فرانسه و از آنهائیست که در السنه شرقیه مهارت داشت تولدش در هزار و هفتصد و
هشتاد و دو و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و هفت از شاگردان ساسی بوده و تالیفات بسیار
در تاریخ و زبانهای شرقی دارد از کتب علمای معروف عرب مثل مقریزی مصری چندین رساله بفرانسه
ترجمه کرده است

کالیستن

فیلسوف و طبیب و مورخ یونانی و برادرزاده و شاگرد ارسطو بوده و در سال سیصد و شصت و
پنج قبل از میلاد متولد شده از اطبای مخصوص اسکندر کبیر و تا باخر در کمال احترام در خدمت
این قهرمان فاتح سر مینمود در سنه سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد در آن وقت که اسکندر
در باختر اقامت داشت خوش آمد گویان چاپلوس او را مقدس و معصوم و در عداد ارباب
انواع و خداوندان میشمردند این فیلسوف دانا زیر بار این خرافات نتوانست برود و این
اباطیل را قبول و باور ننماید مدعیان و گویندگان این سخنان را استهزا نمود بنابراین حکیم
اسکندر او را در صندوق آهنین حبس کرده و مستحفظ صندوق را از باز کردن در
صندوق و تجدید نمودن هوای داخله آن غافل شد آن حکیم کامل در صندوق آهنین جان
بداد بعضی بجای صندوق آهن قفس آهن گفته اند اما قول اول اصح است بالجمله یکی
از خبطها و خطاها که باسکندر نسبت داده اند همین ظلم فاحش و قتل این حکیم دانا است
کالیستن تاریخ اسکندر را از روز ولادت این پادشاه نادر و تا قبل از هلاکت خود

بتفصیل نوشته است این تاریخ تا هشتصد سال قبل از این مفقود بوده در هشتصد سال قبل
کتابی باسم کالیسثن بزبان یونانی راجع بتاریخ اسکندر بدست آمد و در اقطار عالم شهرت
کرد که تاریخ کالیسثن پیدا شده و ابتدا که صنعت طبع در فرنگ منتشر شد اول کتابی که در السنه
مختلفه چاپ کردند همین کتاب بود اما بعضی از محققین تصدیق نمودند که این کتاب از تالیفات
این حکیم با فرهنگ است چه مطالب آنرا آمیخته با فسانه دیدند و گفتند از شخص فیلسوف چنین
کاری بعید بنظر میاید فی الحقیقه آنکتابی که پیدا شد و بر کالیسثن نسبت دادند بقصه
بیشتر شباهت دارد تا بتاریخ بعقیده نگارنده این اسکندرنامه افسانه که بدست است
همان کتاب منسوب به کالیسثن میباشد که از زبان یونانی بعربی ترجمه کرده اند و از عربی
بفارسی

کرسینی

از اهالی ایطالیا بوده تولدش در هزار و هفتصد و دو میلادی [illegible] فوتش در هزار و
هفتصد و شصت و پنج در پیزه در اغلب علوم خاصه در ریاضی و فلسفی و تاریخ تالیفات
دارد و در تطبیق تواریخ مهارت کامل داشته

کلاپروت

در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و سه میلادی در برلن متولد شد و در هزار و هشتصد
سی و پنج در پاریس درگذشت ابتدا بتحصیل علم شیمی پرداخت بعد السنه شرقیه آموخت
در سال هزار و هشتصد و پنج با سفیر روس بسفر چین رفت و در هزار و هشتصد و هفت
مراجعت نموده کتب زیادی از چینی و مغولی و منچو و ژاپنی با خود آورد در هزار و هشتصد و
هشت از طرف آکادمی پطرزبورغ مامور قفقاز شد که بتحقیق حالات طوایف مختلفه
ساکنه در سمت شمال و جنوب کوه قفقاز بپردازد در هزار و هشتصد و دوازده در شهر
ویلنا مامور بتعلیم و تعلم زبان مشرقی شده در قشون کشی فرانسه از آنجا عزیمت نموده در هزار و
هشتصد و پانزده بپاریس آمد کتب و مؤلفات زیادی راجع بالسنه و طوایف مختلفه آسیا از وی باقی
مانده و برای مورخین اقوال و سند معتبر است

کنت گبینو

از دیپلوماتهای فرانسه و معاریف دانشمندان آن مملکت بود تولدش در بردو در هزار و

هشتصد و شانزده اتفاق افتاده با نگارنده خصوصیتی بکمال داشت مؤلفات او تماما نزد حقیر
موجود است کما هو حقه از حالات او باخبر نیستم همین قدر میدانم در اوایل سلطنت اعلیحضرت
شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه با مسیو بیشون وزیر مختار فرانسه
بایران آمد و سمت نایب سفیر مشارالیه داشت چندی هم بسمت شارژ دافری مقیم طهران بود
صورت تن ده دسته سفراء دول متحابه در باغ نظامیه در تالار صف سلام مرسم شده و باغ نظامیه
از ابنیه مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری است که در سال هزار و دویست و هفتاد و یک
بنا کرده خلاصه کنت معزی الیه بعد از آن بمملکت خود باز گشت و در عهد سلطنت ناپلئون
سیم امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختاری بعضی از بلاد فرنگ رفت و مجدداً در سنه هزار و دویست و
هفتاد و هشت هجری بوزیر مختاری بطهران آمد زمانیکه نگارنده از بنا با لثین عربستان
ولرستان بدار الخلافه معاودت نمود کنت گبینو وزیر مختار فرانسه در این پای تخت اقامت
داشت مرحوم پدرم حاجی علیخان اعتماد السلطنه غفر الله تعالی له را محرک و خود این چاکر را
مشوق بتحصیل و رفتن بپاریس شد در هزار و دویست و هشتاد هجری که برای تحصیل بپاریس
رفتم کنت گبینو در این شهر معظم بود در تعیین مدرسه و وضع تعلیم و تعلم من زحمت
زیاد کشید و بجهد و سعی که باید همه داشت مرا با اغلب خانوادهها نجیب آشنا کرد و معرفی
بسزا نمود و بواسطه او در مهمانیهای خاصه امپراطریس اوژنی زوجه ناپلئون سیم دعوت
میشدم در مراجعت از پاریس کنت مشار الیه را در بندر پیره از بنادر یونان دیدم در آن
وقت وزیر مختار یونان بود معلوم شد محض ملاقات این بنده از آتن به پیره آمده از آنجا
که مختصر و بائی در فرانسه بروز کرده کشتی ما را که میل میگفتند در بندر پیره اجازه توقف
نداده بود کنت گبینو بزحمت زیاد مرا از کشتی بیرون آورده دو روز در پیره در قرانتین ماندم
روز سیم بآتن رفتم و شش شب در سفارت فرانسه مهمان کنت بودم بعد از هشت روز توقف
در یونان عازم اسلامبول شدم خلاصه حقوق بسیار از این شخص بر گردن من ثابت است
افسوس که شرح حال او را بدرستی نتوانستم بنویسم آنچه از گوشه و کنار معلوم نمودهام
اینست که در اواخر عمر در شهر رم اقامت داشته و چون نهایت به حجاری و نقاری مایل بود
به مجسمه سازی مشغول شده از شدت مراقبت در اینکار کور شده در عمی در گذشت و نام نیکی
از خود با تألیفات زیاد بیادگار گذاشت از جمله مؤلفات او یکی تاریخ قدیم ایرانست اگر

چه مرتب نیست اما اصول تاریخی و انتقادات آن در کمال خوبی است تحقیقات وافیه نموده آنها
که بدقایق علم تاریخ انس درستی نکرده‌اند این تألیف منیف را با افسانه مخلوط می‌پندارند لکن چنین نیست
پس از آنکه مکرر بمطالعهٔ آن مسطورات پرداختند خواهند دانست که اغلب آن تحقیقات
اهمیت دارد و مقرون بصحت است فرضا در بعضی مسائل جزئی سهوی کرده باشد چندان مستوجب
معاتبه نیست و این کتابیست که در شهرها نیز کنند

کنت کورس

مورخ معروف لاتینی است گویند در اوائل مائهٔ اول عیسوی زندگانی می‌نموده اما این گفته
مسلم نیست بعقیدهٔ نگارنده در قرن چهارم بوده تاریخ مفصل اسکندر کبیر را در ده جلد
او نوشته است ولی جلد اول و دویم آن مفقود میباشد بعضی تاریخ او را شبیه بافسانه دانسته‌اند
در هر حال بهر زبان خاصه بفرانسه ترجمه شده

لارشه

از فضلای فرانسه است در شهر دیژن در سنه هزار و هفتصد و بیست و شش میلادی متولد شد
و در سال هزار و هشتصد و دوازده در پاریس درگذشت در جوانی زبان انگلیسی را کاملا
تحصیل کرده بعضی از کتب معتبرهٔ انگلیسی را بفرانسه ترجمه نمود زبان قدیم یونان را مثل زبان
فرانسه که زبان اصلی خودش بوده میدانست و از خدمات بزرگ که بعلم تاریخ کرد این بود
که تاریخ هردوت را بفرانسه ترجمه نمود و در اواخر رسالهٔ در بیان عقاید خود در باب
این تاریخ نوشت ماولتر حکیم معروف معاصر بود و در بعضی مسائل فلسفی و تاریخی با او
مخالفت و ضدیت داشت

لانگلو

تولدش در دیپ بندر فرانسه در سال هزار و هشتصد و بیست و نه میلادی و فوتش
در پاریس در هزار و هشتصد و شصت و نه اتفاق افتاده عالم بالسنهٔ شرقیه بوده تألیفاتش
بسیار است از جمله تاریخی بوده از ارمن از مورخین قدیم وی آنرا بفرانسه ترجمه کرده است

لبو

فاضلی فرانسوی بود تولدش در پاریس در سنه هزار و هفتصد و یک میلادی و فوتش
نیز در همین شهر در هزار و هفتصد و هفتاد و هشت اتفاق افتاده در کلژ دفرانس معلم

زبان لاتین بود و تاریخ رومیّة الصغری یعنی امپراطورهای قسطنطنیه را او تالیف نمود

لنگ پریه

تولدش در پاریس در سنهٔ هزار و هشتصد و شانزده مسیحی و فاتش در هزار و هشتصد و هشتاد و دو
بود در معرفت مسکوکات خاصّه سکه های سلاطین مشرق زمین مهارت کامل داشته کتابی
در سکه های اشکانیان و ساسانیان تالیف کرده که زاید الوصف معتبر است

لوسین

یکی از فضلا و مورّخین معروف یونانست تولدش در شهر ساموساتا از شهرهای آسیای صغیر که
امروز معروف به سامساتست و در ساحل فرات و شمال الشرقی انطاکیه واقع است اتفاق افتاده و این
بلد از آنجا که مسقط الرأس و مولد لوسین میباشد در میان مورّخین و صاحبان فضایل و کمالات
معروفست خلاصه لوسین در سال صد و بیست میلادی در شهر مزبور متولّد شد و ابتدا
بتحصیل علم فقه پرداخت و در شهر انطاکیه قاضی شد پس از چندی از قضاوت کشید و از اساتید
عرفا و حکمای آن شهر گردید و با این سمت اغلب بلاد آسیا و فرنگ حتی ناحیهٔ گل یعنی جائی که فرانسه
حالیّه باشد سیاحت نمود در هر جا که میرفت و میبود عقاید دینی خود را بطور موعظه اظهار
میکرد و در سن چهل سالگی بکلی دست از عرفان و دو دینی کشید تنها بحکمت پرداخت
امّا معتقداتش در معقولات و رای معتقدات حکمای آن عصر بود و در مجالس پیوسته ردّ
اقوال آنها مینمود کمد و قیصر روم او را بسمت موقت عمده بمصر فرستاد در سال دویست
میلادی در سن هشتاد سالگی در مصر درگذشت کتب و تالیفات زیاد در فلسفه و حکمت
و عرفان و تاریخ از او بیادگار مانده نوشتجاتش سراپا نمک و ملاحت است خیلی خوش اسلوب
و مرغوب با دین نصرانی عداوت مخصوصی داشته علمای نصارا او را ملعون و مطرود میدانستند
کتب لوسین را بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

لونورمان

از فضلای فرانسه تولدش در سنهٔ هزار و هشتصد و دو میلادی و فوتش در هزار و هشتصد
پنجاه و نه اتفاق افتاده یکی از دانشمندان عصر و زمان خود بوده در تواریخ قدیم و آثار عتیقه
مهارت کامل داشته مخصوصاً در معرفت مسکوکات تالیفات معتبر دارد و آنچه در باب
تاریخ اشکانیان و سکه های آنها نوشته ما جمله را سند دانسته ایم اینک خلف فرزانه اش در زند-

حیات

حیات است و صاحب تصانیف و تألیف در تاریخ و غیره رسائل مطبوعه دارد و غالب فضلاء انسانیت را مستفیض مینماید

ماکس مولر

از فضلای آلمان تولدش در سال هزار و هشتصد و بیست و سه میلادی تحصیلش در لیزیک زبان سانسکریت را بخوبی میخواند و در کمال فصاحت مینوشت کتب دینی هندوها را ماکس مولر از زبان سانسکریت ترجمه نمود آثار زیاد مخصوصا در لغت سانسکریت از او باقیست ماکس مولر یکی از فضلاء بزرگ این عصر بشمار میاید

مالت برون

از فضلای دانمارک بوده در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج در ژوتلند شبه جزیره دانمارک متولد شده و در هزار و هشتصد و بیست و شش در پاریس درگذشته بواسطه خیالات آزادی طلبی او را از وطن مألوف راندند ابتدا وی بمملکت سوئد رفت بعد در هزار و هشتصد بپاریس آمد مؤلفات بسیار از مالت برون بیادگار مانده از جمله جغرافیای تاریخی تمام کره ارض است در هفت جلد

مالکم

از صاحب‌منصبهای انگلیس و از اهالی اکس بوده در سال هزار و هفتصد و شصت و نه میلادی متولد شده در هزار و هفتصد و هشتاد و دو مأمور هندوستان گردید در آنجا مدتها بمنصب ژنرالی و حکومت بمبئی نایل گردید در هزار و هشتصد و هشت بسمت سفارت بایران آمد و مقصود کلی از این سفارت و مأموریت آنکه دولت ایران را از مراوده و دوستی ناپلیون اول بیندازد در هزار و هشتصد و سی و یک بانگلیس مراجعت نمود و از اجزای مجلس پارلمنت شد یادگارهای خوب راجع بتاریخ مشرق زمین از او باقی است از آنجمله خلاصه تاریخ ایران است از زمان پیشدادیان تا اواسط سلطنت خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه قاجار طاب الله ثراه ترجمه این کتاب بتمام السنه معموله ترجمه شده و در این اواخر فارسی آنرا در بمبئی طبع کرده اند معروف بتاریخ ملکم است وفات او در سال هزار و هشتصد و سی و سه اتفاق افتاده

موری

از فضلای فرانسه در هزار و ششصد و چهل و سه میلادی متولد شده و در هزار و ششصد و

هشتاد در گذشته مرد اول شخصی است که لغت تاریخی و جغرافیائی نوشته و تألیف کرده و آنرا
بترتیب مخصوصی جمع نمود و فی الحقیقه سرمشقی نافع با خلاف خود داد و آنچه تاکنون لغت
باین سبک تدوین و مرتب شده بسبک و پیروی او است و این تسهیل عمل را فضلای بعد از او از او
دارند

موسی خورنی

مورّخ و نویسنده معروف ارمنی است که در سال سیصد و هفتاد میلادی در قصبه
خورن متولد شده و در چهارصد و هفتاد و هشت درگذشته و بعضی را عقیده این است که موسی
خورنی در قرن پنجم میلادی زندگانی میکرده در هر حال ابتدا در ادبیات یونان تحصیل
کاملی نمود پس از آن بانطاکیه شام و اسکندریه مصر و شهر رها و قسطنطنیه سفر کرد
از آنجا که در تاریخ این مورّخ دقت و تتبع کامل بوده او را هرودت ارامنه میگفته اند و
از مؤلفات معتبره او یکی تاریخ همین ملت است که در سال هزار و هفتصد و سی و هشت در لندن
با ترجمه لاتینی آن طبع کرده اند و در سنه هزار و هشتصد و چهل و یک نیز در ونیز با ترجمه فرانسه
چاپ شده چون مسطورات او از روی تحقیق بوده ما بدان خیلی استشهاد نموده ایم

واپرو

از فضلای معاصر و تولدش در سنه هزار و هشتصد و نوزده میلادی اتفاق افتاده یادگار
بزرگی که از او باقیست لغت رجال معاصرین میباشد و لغت ادبیات و لغت فیلسوفی

وایان

از فضلای معروف فرانسه بوده و در معرفت مسکوکات قدیم مهارتی بکمال داشته تولدش
در سال هزار و ششصد و سی و دو میلادی و فوتش در هزار و هفتصد و شش اتفاق افتاده
ابتدا طبابت میکرده بعد کلبر وزیر لوی چهاردهم که با او دوست بوده میل او را بتحصیل
سکه های کهنه میدانست و ویرا مامور بعضی بلاد فرنگ و آسیا و افریقا نمود تا برای موزه
لوی چهاردهم مسکوکات عتیقه بدست آورد بعد از مسافرتهای طولانی سکه های کهنه خوب
بفرانسه آورد و کتب زیاد در شناختن مسکوکات خاصه سکه های سلاطین اشکانی تألیف کرد

ویکتر دوروی

از دانشمندان معاصر و فضلای بزرگ این ایام است و نگارنده بملاقات او فایز شده در سال

هزار و هشتصد و شصت و چهار که این فاضل متبحر وزیر علوم دولت فرانسه بود این بنده در دار
الملک پاریس تحصیل میکردم و از مفاوضات نافعهٔ معزی الیه مستفیض میشدم در سال هزار و
هشتصد و یازده میلادی در یازدهم ماه سپتامبر متولد شده در ریعان جوانی او اقوام
عشیره‌اش در کارخانهٔ گبلن پاریس که قالیهای بسیار ممتاز بافته میشود مشغول کار بودند
قالیهای این کارخانه از حیثیت نسج و رنگ و نقاشی چندان ممتاز است که گاهی یک تخته قالی
به ده هزار تومان بفروش میرسد خلاصه موسیو دوروئی را در اول جوانی از تحصیل علم باز داشته
بصنعت مشغول کردند اما از آنجا که ذوق و استعداد علم در هر کس باشد آن جاذبهٔ سرّ خفیه
او را بحال خود نمیگذارد و همواره به ذروهٔ مزایا و معالی و اوج فضل و کمال دعوت مینماید
موسیو دوروئی پس از چندی از صنعت دست کشیده در هزار و هشتصد و سی در مدرسهٔ
سنت بارب مشغول تحصیل علوم شد بعد در هزار و هشتصد و سی و سه در مدرسهٔ نرمال
بتکمیل فنون پرداخت و در مدرسهٔ رنس معلم علم تاریخ گشت اما دو ماه بیشتر در آن مدرسه
تدریس نکرد و بهمین سمت در مدرسهٔ هانری کاتر پاریس منصوب کردند و تا هزار و هشتصد و
شصت و یک همان معلم علم تاریخ بود تا در مدرسهٔ پلیتکنیک که از مدارس بزرگ دولتی است
رتبهٔ معلمی یافت در هزار و هشتصد و شصت و سه وزارت علوم دولت فرانسه او را دادند در همان
اوقات نگارنده با مشار الیه آشنا بود در وزارت علوم بسی تغییرات داد و سبک تعلیم و تعلم را
بهتر و خوبتر کرد و تعلیمات و مدارس علوم طبیعی بنا ساختند الحق هیچیک از وزرای عالم باین
رشته کار و عالم مدنیت و انسانیت بقدر او خدمت نکرده اند چون دستور العمل مخصوصی
برای وضع تربیت اطفال خاصه دختران نوشته بود کشیشان با او لطفی نداشتند در سال
هزار و هشتصد و شصت و نه بواسطهٔ تعصبی که امپراطریس اوژنی زوجهٔ ناپلیون سیم
امپراطور فرانسه در مذهب کاتولیکی داشت بتحریک کشیشها که با موسیو دوروئی خوب نبودند
این فاضل نحریر را مجبور باستعفا نمود تألیفات وی بسیار است و هر کتاب که از آن طبع
شده کمتر از دویست هزار نسخه چاپ نکرده اند و موسیو دوروئی دانستن علم جغرافیا و تاریخ را
شرط فضل و کمال میداند مختصری از تألیفات او که نگارنده دارد جغرافیای ممالک و متصرفات
رومیهٔ الکبری است از زمان جمهوری تا اوان امپراطوری جغرافیای تاریخی قرون متوسطه
نقشهٔ جغرافیای تاریخی عالم تاریخ روم و مللی که در تحت سلطنت روم بوده اند تاریخ مقدس

که خلاصه

که خلاصهٔ توراتست تاریخ مفصل رومیة الکبری تاریخ فرانسه ایضاً تاریخ فرانسه
تاریخ یونان تاریخ زمان حال تاریخ معاصرین تاریخ عمومی عالم که مطبعهٔ هاشت کتاب
فروش معروف پاریس در تحت نظارت این فاضل بزرگوار طبع کرده و تقریباً بیست جلد کتاب دیگر
که در تاریخ و ترجمهٔ حال ادبا و فضلاست از کتابهائی که نگارنده ندارد در اینوقت که سال
هزار و سیصد و هشت هجری است بحمدالله زنده و در عالم افاضت و افادتست و امید است
که آثار مفیدهٔ دیگر نیز از قلمش زینت بخش جهان دانش و دانش گردد

هِرُدین

مورخی است یونانی که در زمانهٔ سپتیم علیسوی زندگانی میکرده در شهر رم از طرف قیاصره
بخدمات بزرگ مأمور بوده تاریخ عصر خود را بدقت نوشته یعنی از سال صد و هشتاد
میلادی تا دویست و سی و هشت را نگاشته و تاریخ او باغلب السنه ترجمه شده است

هِرُدُت

مورّخ مشهور یونان و ملقب به ابوالمورّخین در سال چهارصد و هشتاد و چهار قبل از
میلاد در شهر هالیکارناس که امروزه به بودروم معروف است از بلاد آسیای صغیر تابع
ولایت آیدین متولد شده در جوانی بمصر و آسیا سفر نموده و مقصودش از این مسافرت
این بوده که در هر جا کسب اطلاعات کافی نماید بعد از مسافرت طولانی و دراز برای نگارش
تاریخ خود در جزیرهٔ ساموس اقامت جسته در سنه چهارصد و پنجاه و شش قبل از میلاد در
المپیاد بشرحی که پیش هم ذکر کرده ایم تاریخ خود را خواند و اهالی آتن ده تالان که معادل
هفت هزار تومان پول حالیهٔ ایرانست بجهت زحمت این تألیف مصنف باو تقدیم کردند
در سال چهارصد و شش قبل از میلاد در ایطالیا درگذشت از قدمای مورّخین مغرب احدی
نیست که بشان را اعتبار هرودت باشد و مخصوصا در تاریخ مصر و ایران از پیشدادیان و کیان
سند معتبری جز تاریخ هرودت فعلاً بدست نداریم

هِزی شیوس

از فضلای یونان و نویسنده های معروف آن ملّت است که در اسکندریهٔ مصر اقامت
داشته و کتب زیاد از تاریخ و غیره تألیف نموده از کتابهای مشهور او فرهنگی است در لغات
مشکلهٔ غیر مستعمل زبان یونان و در عصر او بلکه در این زمان آن فرهنگ بکار طلابی که

میخواهند اشعار و فیلسوفی یونان را تحصیل کنند نیک می آید گویند عیسوی مذهب بوده
فرضا که ظاهرا پیروی دین رضا دانی نموده در باطن با این کیش و این اعتقاد راسخ داشته است
بزعم بعضی در قرن چهارم میلادی میزیسته لکن جماعتی بر این اند که تا سنه ششصد نه میلادی
زندگانی کرده است

مورخین عرب و عجم

ابن اثیر جزری

ابن اثیر جزری صاحب کتاب الکامل فی التاریخ وی ابو الحسن عز الدین علی بن ابی الکرم است
برادر ابو السعادات مجد الدین مبارک ابن ابی الکرم صاحب کتاب النهایه فی غریب الحدیث و
ابو الفتح ضیاء الدین نصر الله بن ابی الکرم صاحب کتاب المثل السائر این سه برادر اواخر مائه
ششم و اوائل مائه سابعه را از وجود خویش آراستند و از آثار صاحب کامل یکی اسد الغابه
فی معرفة الصحابه است در دو مجلد مشتمل بر احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب حضرت رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و دیگر لباب اختصار کتاب انساب آنچه امروز انساب سمعانی میگویند
همین مختصر ابن اثیر میباشد نه اصل کتاب انساب و اصل کتاب انساب سمعانی فی الواقع هم عزیز الوجود
بوده و اینزمان مفقود الوجود است بنده نگارنده نسخه از این مختصر در کتابخانه مبارکه رضویه
یافته و باهتمام و توجه عماد العلماء و المحققین و خلاصة الحکماء و المتألهین میرزا عبد الرحمن
مدرس اول آستان فرشته پاسبان ادام تاییده نسخه از روی آن نوشتانید
اصل انساب در هشت مجلد بوده و این اختصار ابن اثیر در سه مجلد است و دیگر از آثار ابن اثیر
تاریخی میباشد که آنرا عبرة اولی الابصار نامیده و دیگر تاریخ دولت اتابکان موصل
و دیگر تحفة العجایب و طرفة الغرائب و دیگر کتاب الجامع الکبیر فی علم البیان و دیگر
کتاب الجهاد و کتاب کامل را چنانکه در حبیب السیر تصریح شده نجم الدین منشی بفارسی ترجمه
کرده است و انشائی بلیغ آورده فوت صاحب کامل در شعبان سال ششصد و سی هجری اتفاق افتاده

نگارنده از این تاریخ نسخه صحیح دارد

ابن حوقل

ابو القاسم محمد حوقلی بغدادی از مشاهیر علمای مائه چهارم هجریست با آل حمدان معاصر و معاشر
بوده و در جغرافیا و علم مسالک و ممالک از اساتید و اهل تصنیف است و علما را بکتابی که او
در این فن پرداخته اعتمادی عظیم است و هرکس در این اثر جلیل امعان نظر نماید میداند که این مرد

از تصنیف

از تصنیف این کتاب بملت اسلامیه خدمتی بزرگ نموده نام ابن حوقل بواسطهٔ این اثر در دنیا
دوام و بقاء همیشه یافته است و این کتاب را باسم سیف الدولهٔ حمدانی نوشته و در دیباچه از
القاب و معالی آن پادشاه بزرگوار سطری چند قلم آورده است عمدهٔ استنادش بمشاهدات و
معاینات خود در طی اسفار و طول رحلات میباشد و در همه جا مسافتهای مابین بلاد را
منزل بمنزل معین کرده و تاریخ شروع بجهانگردی و هامون نوردی از مرکز دار
السلام بغداد پنجشنبه هفتم رمضان المبارک از سال سیصد و سی و یکست و از کتاب ابو عبد الله
جیهانی که وزیر امیر خراسان و از فلاسفهٔ دوران بوده و کتاب ابن خردادبه که هر دو از
تصانیف مشهورهٔ مسلمین در علم جغرافی میباشند در مبادی این کتاب نام برده است
بنده نگارنده نسخهٔ او را که در یکهزار و هشتصد و هفتاد و دو میلادی در مطبعهٔ
بریل از شهر لیدن محروسه بنهایت اهتمام مطبوع افتاده است تملک دارد

ابن المقفع

نامش عبد الله است در سخن و بلاغت با وی مثل میزنند رسائل بدیعه و عبارات عجیبه از آثار
قلمیهٔ او مأثور است اصلاً از اهل فارس و مجوسی مذهب بوده عیسی بن علی عم سفاح خلیفه
نخستین از بنی العباس او را مسلمان ساخت و ابن مقفع منشی عیسی و از خواص اصحابش بود
از هیثم بن عدی حکایت است که گفته ابن مقفع نزد عیسی بن علی آمد و گفت حب اسلام بر دل
من داخل شده میخواهم بدست تو مسلمانی گیرم عیسی گفت باید اینکار در حضور بزرگان
و سرهنگان جیش صورت پذیرد بامداد ساختهٔ این سعادت بوده باش ابن مقفع آنجا
تا شامگاه سفرهٔ عیسی گستردند او نیز بنشست و مشغول شد اما باز بر آیین زردشتیان در حال
غذا خوردن زمزمه همی کرد عیسی با او گفت تو بر عزم اسلامی و باز زمزمهٔ مجوس همی کنی
گفت نهاد الا بر خویش ندارم که شبی بر من بگذرد در حالتی که هیچ دین نباشم چون مسلمانی
من بفردا افتاد امشب را با دین دیرین بپایم پس علی الصباح عیسی کلمهٔ اسلام تلقین فرمود
و ابن مقفع علی الرؤس دین حنیف تلقی نمود جاحظ میگفته است ابن مقفع و مطیع بن
ایاس و یحیی بن زیاد هر سه در دین خود متهم بودند برخی گفته اند عجب است که جاحظ خود را
فراموش فرموده که اتهامش با نحلال عقیده و فساد طریقه مثل آن سه است از مهدی بن منصور
خلیفه مروی است که گفته هیچ کتابی در زندقه نیافتم الا آنکه بیخ و ریشهٔ آن از ابن مقفع بود

ابو ریحان

محمد بن احمد البیرونی در اصناف علوم و فنون
ریاضی وحید عصر و زمان خود بلکه آرایش
قرون و اعصار بوده گویند اصلش از سلالهٔ
بیرون از توابع سند است در خوارزم به
تحصیل علوم و معارف پرداخته در تمام سال
یکروز که روز مهرگان باشد دست از اینکار
میکشید بر حسب موقر انعقادی مشغول
میشد در سیر و تواریخ مسلم و در فلسفه
و هندسه بر جمله اقران مقدم در معقول
و منقول و مصنوع و محسوس سرآمد بود در
رسم اشکال فلکی و نقوش انجم و ابداع صنایع
علمیه دستی کبیر و آثار جغرافی مؤید
در غزنه و بلخ و جوزجان رصدخانهها
بنا کرده و رنج سفر بسیار کشیده از جمله
چهل سال در هندوستان بوده مدتی هم در
ری اقامت داشته دیری در خدمت شمس المعالی
قابوس با مکانتی عظیم بسر میبرد و کتاب آثار
الباقیه را بنام او نگاشته بعد از اتمام این
کتاب بخوارزم رفته بدون کار دیگر در آستانهٔ مأمون
خوارزمشاه رحل اقامت انداخت
و منتهای احترام و توقیر را از آن پادشاه
دیده از آنجا سلطان محمود غزنوی او را
طلبیده و بجایزهٔ حکم صحیحی از تاریخ فتح یکند
اما طوری بر انداخته که اسبی یا د
و سیله بصلهٔ حکم صحیح دیگر شتابه او را
در حبس داشت بعد از آن بعنایات نوازش
نواخت تیر اندازهای ابو ریحان با آن بخود در
رفت چون مأمون شاه مقتول شد غزنه را
اختیار کرده مشغول تألیف شد همین که
سلطان محمود در گذشت و دولت بسلطان
مسعود گشت عطایای وافره در بارهٔ ابو
ریحان مبذول داشت و او قانون
مسعودی را بپاداش آن عطایا باسم آن پادشاه
نوشت سلطان مسعود یکبار نقرهٔ خالص
حمل فیلی کرده جایزه را بدو فرستاد وی قبول
نکرد مناظرات ابو ریحان با شیخ الرئیس
مشهور است و ترجمه‌اش در نامهٔ دانشوران
مبسوطاً مسطور مصنفاتش بسیار میباشد
و آنچه دیده میشود آثار الباقیه عن القرون الخالیه
و قانون مسعودی و کتاب تفهیم و کتاب استیعاب
فی صنعة الاسطرلاب است و فاتش در سال
چهار صد و سی و اند هجری اتفاق افتاده
نقشهای جغرافیائی که هم اکنون بر آن
اصول رسم کنند او وضع کرده است

۱۳

از آثار ابن مقفع ترجمهٔ کلیله و دمنه است از پهلوی بتازی در کتاب نامهٔ دانشوران تفصیل حال
و کیفیت قتل ابن مقفع مشروح است که کشته شد تا و بحکم منصور بدست سفیان نوادهٔ مهلب ابن ابی
صفره بقول عمرو بن شبه صاحب کتاب تاریخ بصره در یکصد و چهل و دو یا سه و بقول ابو المظفر یوسف
واعظ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در یکصد و چهل و پنج بوقوع پیوست

ابو الفداء

صاحب تاریخ (المختصر فی اخبار البشر) الملک المؤید اسمعیل صاحب حماة الکردی از ملوک
شام است از اعلام اسلام بعد از مأمون خلیفه میگویند بفضل و علم وی از پادشاهان
کسی نرسید در فنون ریاضیه و معرفت جغرافیا و علم تاریخ و صناعت طب و کافهٔ ادبیات
از رجال عصر خویش بود در علم طب کتابی نوشته و در مسالک و ممالک تقویم البلدان
پرداخته و این کتاب در اروپا بخط نسخ بطبع رسانیده اند با همه اختصار بفواید بیشمار مشتمل است
نژاد این مرد بزرگ با نجم الدین ایوب پدر سلطان صلاح الدین می پیوندد و شرح احوال وی از
فوات الوفیات و از مطاوی تاریخ مذکور که از عیون تألیفات او است در ممالک عثمانیه بطبع رسید
و ابن الوردی بر آن ذیل نگاشته باید خواند نگارنده از آثار این پادشاه بزرگوار تاریخ مختصر و تقویم
البلدان را دارا است فوتش بین شصت و هفتصد و سی و دو هجری افتاده است ابن نباته
معروف که از جرایه خواران و راتبه داران او بوده در مرثیه اش چنین سروده

ما للندی لا یلبی صوت داعیه — اظن ان ابن شادی قام ناعیه
ما للرجاء قد استدت مذاهبه — ما للزمان قد اسودت نواحیه
نعی المؤید ناعیه فیا اسفی — للغیث کیف غدت عنا غوادیه
کان المدیح له عرس بدولته — فاحسن الله للشعر العزا فیه
یا آل ایوب صبرا ان ارثکم — من اسم ایوب صبرا کان ینجیه
هی المنایا علی الاقوام دائرة — کل سیأتیه منها دور ساقیه

اصطخری

ابو اسحق ابرهیم بن محمد اصلش از مردم اصطخر فارس است لیکن در محلهٔ کرخ از دار السلام بغداد
می نشسته وی از جملهٔ مصنفین اسلام است در علم جغرافی و معرفت مسالک و ممالک کتابی
در این فن شریف نوشته که صحیح اعتبار و نصاب اعتماد واقع است عمدهٔ تعویل و اتکال اصطخری

در کتاب

در کتاب مسالک الممالک بر کتاب صور الاقالیم است بتالیف شیخ ابو زید احمد بن سهل بلخی بنده
نگارنده از کتاب مسالک الممالک اصطخری نسخهٔ را بطبع بریل از شهر لیدن در تحت تصرف
و تملک دارد

المقدسی

عالم ادیب و مورخ و محدث است سمت او را چنین تعیین کرده اند که شمس الدین ابو عبد الله
محمد بن احمد بن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری اشخص از رحالین و سیاحین
اهل اسلام است نظیر و قریب العصر بل معاصر با ابن حوقل و مسعودی و از فرط تجربه در معرفت
اقالیم و بلدان و امصار و ممالک کتابی در علم جغرافی تصنیف کرده است که از اجل مصنفات
این فن بشمار آید جملهٔ مطالبش ما بین عیان و مشاهده و بین نقل از ثقات و عدول دائر است
اگر در سخنی اعتقاد راسخ و طمانینهٔ صادق بهم نرسانیده باشد بسوق کلام اشعار مینماید
و موضوع این کتاب ممالک اسلامیه است و از دیار خارج جز شاذ و نادری که مسکن گروهی از
مسلمین در آن باشد چیزی یاد نمیکند مقارن اظهار این اثر و عرض این هنر سلطنت و خلافت
در اقلیم عراق بالطائع لله عبد الکریم عباسی بوده است و در ملک مصر بالعزیز بالله
نزار فاطمی بتاریخ سیصد و هفتاد و پنج و این کتاب مستطاب مسمی بنام احسن التقاسیم
فی معرفة الاقالیم میباشد و بنده را نسخهٔ ایست از آن بطبع حروف مطبعهٔ بریل از شهر لیدن

حافظ ابرو

اسم او لطف الله است در ملک هرات از مادر زاده و در خطهٔ همدان بر مسند کمال و فضل
قدم نهاده است فنی که بیشتر بدان اشتهار یافته علم تاریخ است و صناعت انشاء در این
فرد و هنر مقامی منیع و رتبهٔ رفیع داشته و او از افاضل دوران امیر تیمور گورکان است و
بتشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شده و از عهد سلطنت میرزا شاهرخشاه گورکان نیز قریب
بیست و هشت سال در یافته است و از مشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو با ایشان سمت معاصرت
بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شرف الدین علی یزدیست صاحب تاریخ ظفرنامه و دیگر
امیر نور الدین شاه نعمة الله ولی پیشوا طائفهٔ نعمت اللهیه از درا ویش و دیگر خواجه محمد مشهور
بپارسا صاحب کتاب فصل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بود و دیگر امیر قاسم
انوار صوفی مشهور و عارف معروف که شهرتش شرق و غرب را فرو گرفته بوده است و دیگر امیر شاهی

شاعر مشهور سبزواری

و در تسمیه حافظ مذکور بابرو بعضی میگویند که ابروی پیوسته خوشنمائی بیانی داشته است
بحدیکه اسباب شهرت او گردید و بآن عضو ممتاز در میان مردم موسوم و معلوم شده چنانکه یکی
از امرای عثمانیه بنظر این جهت بعنوان قره قاش مشهور گردیده است و ظن بعضی آنکه مشار الیه
از اهل خراسان بوده همانا اصلا از اهالی ابر خراسان که در حدود بخارا است بوده و ابری
بابرو تحریف یافته و علی ای حال اینکه او را بلقب حافظ میخوانده اند یکی از دو جهت بوده است یا
قرآن مجید را از بر داشته و یا یکصد هزار حدیث حفظ نموده بوده چه این لقب در اصطلاح مسلمین
بیکی از این دو معنی اطلاق میگردد و مخصوصا مصطلح علماء فن حدیث است که دانا و دارای متن
و سند یکصد هزار خبر را حافظ و دانا و دارای سیصد هزار خبر را حاکم و ضابط جمیع اخبار را
متنا و سندا و رجالا حجة میگویند باری از حافظ ابرو نشانی که موجب خلود او در عالم شده است
کتاب زبدة التواریخ بایسنغری است که مقبول افاضل جهان و مطبوع مورخین تمام کره ارض
افتاده حاجی خلیفه قسطنطینی در کشف الظنون میگوید زبدة التواریخ بزبان فارسی تالیف
ملا نور الدین لطف الله هروی بن عبد الله است که بحافظ ابرو اشتهار دارد و در سال هشتصد و
سی و چهار فوت شده و اینکتاب را برای بایسنغر میرزا تالیف کرده است و آنرا بر حوادث جمیع عالم
و وقایع احوال بنی آدم در ربع مسکون علی التفصیل مشتمل قرار داده و زمان تاریخ این
کتاب از آغاز خلیقت تا سال هشتصد و بیست و نه از هجرت و غیاث الدین بن همام الدین
مشهور بخوندمیر در تاریخ حبیب السیر خلاصه از احوال ممدوح و مآل حافظ ابرو مذکور
داشته میگوید

مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر
ارباب جمع و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته
بتحصیل نمود حضرت صاحبقران کورکان را نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار بود
و همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضای خاطرش میگماشت و جناب مولوی
بعد از فوت آنحضرت بملازمت سده سنیه شاهرخ شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده
صفات میرزا بایسنغر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری که مشتمل است
بر وقایع و حوادث عالم و حکایت احوال و اوضاع بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود

ومعظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل اجمال تا شهور سنهٔ هشتصد و بیست و نه هجری در آن کتاب افادت انتساب درج فرموده   چو حافظ سخن را بدینجا رساند   سپهرش بساط سخن برفشاند
تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دو مصراع این بیت که نوشته میشود کورا

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال   وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود

نگارنده میگوید که از کتاب زبدة التواریخ بایسنغری نسخهٔ کامل در نظر قاصر الکاتب رسیده و مصنف علی الله مقامه در آن نامهٔ بلاغت علامه کلام را بابن عبارت افتتاح نموده است که

آغاز کتاب داستانها   مجموع فذلک بیانها

حمد و ثنا و آفرین مالک الملکی را تواند بود که انشاء موجودات لمعهٔ از اشعهٔ انوار قدرت او است ومن العجب که مفتتح خطبهٔ کتاب مستطاب جامع التواریخ تصنیف صاحب اجل وزیر بی‌نظیر خواجه رشید الدین همدانی علیه الرحمه نیز عین افتتاح مسطور است

صاحب بهجة التواریخ

شکر الله ابن شهاب الدین احمد رومی است و این تاریخ را در هشتصد و شصت و یک هجری پرداخته و در جملهٔ موضوعات تاریخیه عقد ابواب کرده است فاضل قسطنطینی در کشف الظنون میگوید بهجة التواریخ را بر سیزده باب مبوب نموده ۱ در بدو خلق ۲ در انبیا علیهم السلام ۳ در نسب نبی صلعم ۴ در مولد آنحضرت ۵ در اولاد و ازواج آن بزرگوار ۶ در عشرهٔ مبشره ۷ در کبار صحابه ۸ در ائمهٔ اربعه ۹ در مشایخ ۱۰ در حکماء ۱۱ در ملوک عجم ۱۲ در بنی امیه و بنی عباس ۱۳ در آل عثمان واین تاریخ خود فارسی است اما در عهد سلطان سلیمان خان شاعری ترک فارس تخلص آنرا بلغت بومی آن قیصر رومی ترجمانی کرده و تقدیم نموده است

صاحب تاریخ جعفری

از این شخص نامی جز در کتاب کشف الظنون تاکنون ندیده‌ایم و آنچه در این تالیف از تاریخ جعفری نقل کرده‌ایم بتوسط روایت دیگرانست حاجی خلیفه در ذیل تواریخ واسط میگوید و تاریخ السید جعفر بن محمد بن الحسن المعروف بالجعفری از اینجا مستفاد میشود که این تاریخ ملک واسط است و صاحب آن جعفر بن محمد است و معلوم میشود که این شخص با آنکه در موضوع مخصوص تالیف کرده ولی سخن را نسبت بسلاطین سلف و اخبار مستطرده نیز تعمیم داده

صاحب تجارب الامم

ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از خازن ری بوده در عموم علوم خصوصاً حکمت
عملیه جز شیخ ابو علی سینا نظیر نداشت گروهی از علما که از جمله ایشان میرداماد است در حق
وی دعوی تشیع نموده اند خلاصه از شرح احوالش آنست که در اوایل عمر بتوجهات دستور
معظم ابو محمد مهلبی وزیر معز الدوله دیلمی تربیت یافت و با ابن العمید و پسرش ابو الفتح ذو
الکفایتین اختصاص بهم رسانید چون ابو الفتح بفرمان عضد الدوله بهلاکت رسید
ابو علی باستان آن سلطان هنر دوست شتافت و منصب خزانه داری در حق وی مبذول شد
و در آن روزگار بتالیف کتاب تجارب الامم پرداخت و آن از وقایع عالم تا سنه هجریه
سیصد و هفتاد و دو که سال فوت عضد الدوله است بیش نیست اما از نفایس تواریخ است
و بر فواید حزم و عواقب افراط و تفریط احاطتی تمام دارد بعضی از معاصرین در کتاب خود
نوشته اند ابو علی در اصفهان مدفون است و اکنون قبر وی در محله خواجو مشهور است
و برخی گفته اند در مراجعت از دربار خوارزمشاه در بیابان از تشنگی هلاک شد در هر حال
وفاتش در سنه چهارصد و بیست هجری افتاده و از معمرین عصر خود بوده از کتب وی یکی
کتاب الطهاره است که خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه از زبان تازی بفارسی نقل کرده
و باخلاق ناصری مشهور است دیگر جاویدان خرد است که آن تصنیف شریف را
باسلوب جاویدان خرد هوشنگ نوشته و کتاب آداب الفرس و العرب و کتاب ترتیب
السعاده و کتاب السیاسة و کتاب ندیم الفرید و کتاب الفوز الاکبر
و کتاب الفوز الاصغر که زیاده بر سیصد هزار بیت است و کتاب مختار الاشعار
و کتاب مجموعة الخواطر ابن مسکویه تمام عمر خود را بعزت و کامرانی گذرانید و پیوسته
با سلاطین و صدور و وزرا محشور بوده است رحمة الله علیه (نقل از نامهٔ دانشوران)

نگارنده را نسخه عتیق از
کتاب الطهاره و نسخهٔ جدید
الاستکتاب از تجارب الامم
و قطعهٔ طبع فرنگ هم از
تجارب در تحت تملک است

صاحب حبیب السیر

غیاث الدین بن همام الدین است و بلقب خوندمیر اشتهار دارد و خاوندشاه مشهور
بلقب میرخوند صاحب روضة الصفا جد مادری اوست و غیاث الدین در ثلث اول مائه
عاشره هجریه که عهد ظهور شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه میباشد از معارف اهل خبر
بشمار میامده و در هرات بوده و کتابهای بسیار مفید در تاریخ تالیف نموده از آنجمله است

خلاصه

خلاصة الاخبار که نگارنده نسخهٔ عتیق از آن دارد واحوال ملک هرات ورجال آن در خلاصة
الاخبار بقلم آمده ودیگر مآثر الملوک که تألیفی است لطیف مجموعهٔ مشتمل بر ابنیه و آثار
سلاطین و وزرا و کلمات و حکم و تجارب ایشان از این کتاب نیز نسخهٔ در نزد نگارنده هست خاتمه
دیباچه را بنام امیر علیشیر نوائی آراسته ودیگر تاریخ الوزراء که دستور الوزراء نیز
میخوانند از این تصنیف خوندمیر نیز نسخه نگارنده استکتاب نموده ودیگر حبیب السیر
که از فرط اعتبار واشتهار حاجت بتعریف نیست این تاریخ را فی الحقیقه از روضة الصفا تلخیص
کرده است و از احوال رجال واخبار اوائل قرن عاشر هجری که انقراض کورکانیان ومعاصر
ایشان وظهور سلسلهٔ صفویه وما یلحق بذلک است فوائدی بر آن افزوده واصل شروع را ذکر حبیب
السیر بحسب اشارهٔ میر محمد حسینی امیر خراسان کرده است وچون کشته شد ودورمش خان از
قبل شاه اسمعیل فرمان گذار خراسان گردید این تألیف را بنام خواجه حبیب الله ساوجی وزیر
مملکت هرات از جانب شاه اسمعیل ختم نموده واز این جهت او را حبیب السیر نام نهاد تا نهصد و
بیست و هفت هجری اخبار سنوات را مذکور ساخته از امتیازات عمدهٔ حبیب السیر بیان احوال
طبقات رجال معاصرین سلاطین است بین التفصیل والاجمال از جامعیت این تألیف مستفاد
میشود که اسباب و مآخذ و آثار و مداول خوندمیر بجد وفور بوده است این کتاب را در ایران
و بمبئی بطبع رسانیده اند ونگارنده در نسخهٔ خویش برسم علماء اروپا فهرستی از اعلام رجال
و بلدان و کتب اضافه نموده است و زیاده از دویست و پنجاه تومان باین صرف مفید رسانیده
اکنون هر مطلب را میخواهد فی الفور میگشاید و این اختراع از فوائد جلیله مردم مغرب زمین است
اختتام حبیب السیر را که مشتمل است بر عجائب و نوادر غالبا افراز کرده وجداگانه نویسانده اند
نگارنده چندین نسخه از اختتام بالخصوص مالک است در فوت خوندمیر حاجی خلیفه میگوید توفی بعد
سنة ثلثین وتسعمائة

صاحب روضة الصفا

محمد خاوندشاهی مشهور بامیرخوند از معاصرین سلطان حسین میرزای بایقراست و در
دولت او اعتباری عظیم داشت وزیر دانش پرور امیر علیشیر نوائی را با او توجهات مخصوص بود
کتاب روضة الصفا را باسم او نوشته دخترزادهٔ او خوندمیر صاحب حبیب السیر در ترجمهٔ وی چنین
میگوید حضرت مخدومی امجدی امیرخوند از سایر اولاد اعاظم امیر خاوندشاه بملکه از اکثر علمای فضایل

پناه

پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی بتحصیل کمالات
نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند وفور وقوف آنحضرت
در فن تاریخ و صنعت انشاء بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت
آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات در درجه داشت که بیان بنان فصحاء توضیح
آن کما ینبغی از جمله محالات میشمارد تألیف کتاب افادت مآب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی
برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن و راقم
حروف نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردان میشمارد
سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید فی الغایت بوالعجبی

چه نسبت ذره را با مهر انور   نمی‌شاید خزف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم   همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم   بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این سخن آنکه اگر کلک سخن گذار در این مقام بیش از این در ذکر مکارم اخلاق
و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جو بنابر نسبت مذکور بخودستائی حمل نمایند
و گفتار این بیمقدار را داخل لاف و گزاف دانسته زبان باعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب
نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت ابوی مخدومی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع
و انزوا داشته و از اختلاط خلایق دامن همت در چیده مدت یکسال در کازرگاه روزگار
گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف میگردانیدند در ماه
رمضان سنه اثنی و تسعمائه بواسطه عرض مرض سوء القنیه از آنمقام بشهر مراجعت نموده
بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده روز دویم ذیقعده سنه ثلث و تسعمائه
از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت و
شش سالگی دست داد و دفن در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد انتهی

روضة الصفا را که هفت مجلد است در این عهد همایون بر حسب حکم شاهنشاه اسلام پناه
خلد الله سلطانه امیر الشعرا رضا قلیخان صاحب التألیفات و الآثار تذییل کرده و باضافه
اخبار چهار صد ساله در سه جلد دیگر آن اثر جلیل را تکمیل نمود مجلدات عشره را کاملا در دار
الخلافه طهران با اهتمامی تمام بطبع رسانیدند و انتشار دادند

طبری

صاحب

صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد است از مردم طبرستان
در آمل متولد شد بتاریخ دویست و بیست و چهار هجری در علم فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ
از ائمه هر چهار فن شمرده میشود و بالخصوص در فقاهت مشی جداگانه داشته خارج از چهار مذهب
و هیچیک از فقهاء اربعه اهل سنت و جماعت را تقلید نکرده است علماء حدیث و رواة اخبار
او را در نقل ثقه و صادق میدانند و میگویند تاریخ طبری اصح تواریخ است و اثبت آنها
ابو بکر خوارزمی شاعر کاتب خواهرزاده طبری بوده لهذا او نسبت به طبرخزی نیز میگویند که مرکب
است از طبری و خوارزمی اصل تاریخ طبری که بعربی است همانا در ایران نادره یافت میشود
و این فارسی که در دست مردم است ترجمه محمد بن بلعمی وزیر آل سامان میباشد و قطعه از اصل
تاریخ طبری را که فرنگان بدست آورده و بطبع رسانیده بودند نگارنده مشاهده کرده ممکن است
که تا کنون همه را یافته و مطبوع ساخته باشند این تاریخ از آثار بزرگ اسلام است حاجی
خلیفه میفرماید تاریخ امام ابو جعفر طبری از تواریخ مشهوره جامعه اخبار عالم است از اول
خلیقه شروع کرده و تا سیصد و نه ختم نموده و تاریخ الامم والملوک نامیده است ابن جوزی
گفته که طبری در ذکر وقایع و اخبار بسطی تمام داده و کتاب او در مجلدات بسیار پرداخته و
اینکه متداول و مشهور است خلاصه از آن مبسوط و مختصری از آن مطول میباشد و این
مختصر را بلعمی ترجمه نموده و در طبقات ابن سبکی مسطور است که ابن جریر با اصحاب خود گفت
هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الی وقتنا هذا گفتند کم قدره گفت انه ثلثون الف ورقة
گفتند هذا یفنی الاعمار قبل تمامه گفت انا لله و انا الیه راجعون ماتت الهمم پس باختصار
آن کوشیده تاریخ خود را نیز باندازه اختصار تفسیرش رسانید بالجمله فوت طبری در سیصد
و ده هجری ببغداد اتفاق افتاد قاضی ابن خلکان میگوید من در قرافه صغری از ملک مصر نزدیک
صفح مقطم قبری را دیدم که بر سنگی بالای سرش نوشته مکتوب بود هذا قبر ابن جریر الطبری مردم
که زیارتش میکردند چنین می پنداشتند که قبر طبری صاحب تاریخ است و بر خطا بودند چه
علی التحقیق و بلا شک و ریب طبری در بغداد مرده و بخاکش رفته

مسعودی مورخ

علی بن الحسین علیه الرحمة در میان اهل خبر بتحقیق و صحت روایت و تثبت تام ممتاز است از اواخر
مائه ثالثه هجریه و ثلث اول مائه رابعه را دریافته آثار جلیل القدر او بر جبهه روزگار نگاشته

و یادگار

و یادگار گذاشته از آنجمله است مروج الذهب و معادن الجوهر که در علم تاریخ و السنه ارباب خبر
مطویاتش هند و چین است و کتاب اخبار الزمان و من اباده الحدثان که گویند بجامعیت و جلالت
آن کمتر کتابی در تاریخ و احوال امم و اخبار عالم نوشته شده و کتاب الاوسط که هم در فن شریف
تاریخ است نفوس متیقظه و قلوب متفطنه پیوسته در انتظار دیدار این دو تصنیف بزرگوار میگذرانند
نگارنده در خلاصة الاثر خود دیده است که از اخبار الزمان مسعودی نقل نموده اگر بلا واسطه است
پس این کتاب تا مائه حادی عشر موجود بوده و شاید در ممالک مصر و شام و جزیرة العرب یافت شود
و دیگر کتاب البیان فی اسماء الائمه و کتاب الخوارج و کتاب المقالات فی اصول الدیانات
و کتاب الوسائل و الاستذکار بما مرّ فی سالف الاعصار و کتاب التاریخ فی اخبار الامم من العرب و العجم و
خزاین الملوک و سرّ العالمین و غیر ذلک و من العجب علماء شیعه مسعودی را از رجال خود میدانند
اگر چه آثارش حمل بر مسلک اهل سنت و جماعت در قالب تصنیف ریخته شده و از شواهد این دعوی
کتاب اثبات الوصیه لسیدنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که اهل رجال در فهرست
کتب او آورده اند و نسخه از آن فعلاً در تحت تملک علامه محدث حافظ عصر صاحب آثار و مصنفات
یگانه زمانه حاجی میرزا حسین طبرسی نوری شید الله تعالی شریعته باطالة عمره و اعلاء امره میباشد
شیخ ابو علی میگوید المسعودی هذا من اجلة العلماء الامامیه و یدل علیه ملاحظة اسامی کتبه و
مصنفاته و هو ظاهر النجاشی و العلامة و ابن داود و از کسانیکه بر تشیع وی تصریح کرده اند سید
رضی الدین علی بن موسی المشهور بابن طاوس میباشد در کتاب نجوم و سخن این بزرگوار برهان
قاطع است و حجت ساطع که او صاحب کرامات مشهوره و مقامات مأثوره و آثار عظیمه و کتب کریمه
که هر یک را آیتی جلیل میباید شمرد علی الخصوص کتاب مهمات فی صلاح المتعبد و تتمات مصباح
المتهجد که در ده مجلد آنرا ترتیب داده است و بعضی از مجلداتش در دست علماء زمان و نایاب شده
و علی الخصوص ایضاً کتاب کشف المحجة لثمرة المهجه که تصنیفی بنهایت نفیس و لطیف میباشد و
دو نسخه ممتاز از آن در تحت تصرف جناب مستطاب امین الاسلامی سلطان العلمائی حاجی میرزا محمود
قزوینی دام تائیده است و این زمان که وزارت انطباعات با نگارنده تعلق دارد این نسخه مبارک
بطبع رسید و انتشار یافت باری تشیع مسعودی منکری ندارد الا فاضل کرمانشاهانی آقا محمد علی جامع
مقامع الفضل صاحب خیرات میگوید مسعودی از ذریه عبد الله بن مسعود بود و او در سیصد و
چهل و شش جهان را بدرود نمود

یاقوت

یاقوت حموی

ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله رومی الجنس حموی المولد بغدادی الدار در کودکی از دیار
حماة اسیر گرفته شد و عسکر بن ابی نصر حموی تاجر او را در بغداد بخرید و بپرورد و چون یاقوت
بزرگ شد شطری از نحو و لغت بخواند و با مرهون مسافرت تجارت آغاز نهاد و غالب سفرهای
او بجزیرهٔ کیش و عمان بود تا بموجب بعضی وکراهتی عسکر تاجر او را آزاد کرد و از خود
دور ساخت یاقوت باجرت کتابت ما به المعاش تحصیل مینمود و از مطالعهٔ کتب منتسخه
فوائدی و اطلاعاتی بهمرسانید بعد از چندی عسکر بر سر ملاطفت آمده مال التجاره باوی
تسلیم کرده بعادت پیش او را بسفر کیش فرستاد و وقتیکه یاقوت از آن مسافرت باز گشت
عسکر مرده بود از مال التجاره و محصول آن سفر بضاعتی بهم رسانید و ورثه را بمالی راضی ساخت
و مشغول تجارت شد و در جمله کتاب میخرید و میفروخت بر دوام اشتغال بیادگار
آثار جاودانی گذاشت مثل کتاب معجم البلدان که از آثار بزرگ دولت اسلامیه است و کتاب
المشترک وضعا والمختلف صقعا و کتاب معجم الأدباء مؤلفات این هر سه تصنیف نسخه‌های
نفیس دارد و همکذا از مراصد الاطلاع که تلخیص معجم البلدان است نسخهٔ بطبع او وجود دارد
و از یاقوت کتب دیگر نیز نوشته اند که تاکنون ندیده‌ایم میگویند یاقوت
بمذهب خوارج مایل بود و این بسیار غریب است فوتش بنص
قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در ششصد و بیست و
شش در خانی که بظاهر مدینهٔ حلب بود
روی نموده است و از اثر صحابت
کامل در جزو کتب موقوفه
یاقوت وصیت
وی فرموده

٢٤٧

فهرست مطالب مسطورهٔ کتاب

فصل

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلیشاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و شش ماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس میمنت مانوس بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

دوشنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و چهار سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید عهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا حسینعلی میرزا یمین السلطنه تولد شب دوشنبه شانزدهم محرم الحرام سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد شب پنجشنبه هیجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۶

نوادههای سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۲

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه بانوی عظمی تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

نواب علیه عالیه قدرت السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۸

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا   نواب والا اعز الدوله عبد
الصمد میرزا   نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله   نواب علیه عزیز الدوله
نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا   نواب محمد هادی
میرزا   نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام
بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا
امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله
امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب
والا اعز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار سنه ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان   نواب
عماد الدوله بدیع الملک میرزا   نواب فرمانفرما سلطان حمید
میرزا امیر تومان   نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر
تومان   نواب محمد حسین میرزای امیر آخور   نواب ضیاء الدوله
انوشیروان میرزا امیر تومان   نواب حشمة الدوله عبد الله
میرزا امیر تومان   نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا
امیر تومان   نواب عمید الدوله کیومرث میرزا   نواب معز
الدوله اسمعیل میرزا   نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا
نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان   نواب
شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان   نواب نصرة
الدوله عبد الحسین میرزا امیر تومان   نواب سهام الملک
مهدیقلی میرزا   نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از نزال
اجودان مخصوص حضور مبارک   نواب امیرخان سردار وجیه الله میرزا
امیر تومان   نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان

نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون حکمران
نیشابور   نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا حاکم
سراب و گرمرود   نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم
ایضا نایب الایاله کرمان و ناظم سرحد بلوچستان و غیره
جعفرقلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا   سام میرزای شمس
الشعراء   حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا   عادلشاه میرزا
ولد مرحوم ایضا   محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا
حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا   حاجی فریدون
میرزا   حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه خلف مرحوم
امام ویردی میرزای کشیکچی باشی   اوکتای قاآن میرزا ولد مرحوم
حسنعلی میرزای شجاع السلطنه   حاجی محمد مهدی میرزا مؤید
السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله   عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا سرتیپ   حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا
میرزا   اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله   یعقوب میرزا
خلف مرحوم ظل السلطان   یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف
الملوک میرزا   امیرزاده مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله
سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا   جلال الدین میرزا ولد مرحوم
ایضا   امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا   سلطان ابراهیم
میرزا ولد مرحوم ایضا   سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم
ایضا   اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا   ایرج میرزا ولد مرحوم
ایضا   محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله   فضل الله
میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا   قربانعلی میرزا ولد مرحوم
ایضا   حاجی محمد طاهر میرزا   جلال الدین میرزا ولد مرحوم
شیخعلی میرزا   اکبر میرزا   محمد حسن میرزا پیشخدمت حضور
ولد مرحوم اعتضاد السلطنه   محمد محسن میرزا ولد مرحوم
اسد الله میرزا   حاجی سیف الملوک میرزا ولد حاجی جهاندار
میرزا   حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا   حاجی
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا   حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم
ایضا   اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا   اسد الله میرزا ولد
مرحوم ایضا   شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد علی میرزای
مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا   عبد المجید میرزا
ولد مرحوم جعفرخان میرزا   کامران میرزا ولد نواب

معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو
الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا مهدی
میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد
ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا لطفعلی میرزا ولد مرحوم
مؤید الدوله محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا
ولد مرحوم ایضا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد مرحوم
ایضا احمد میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا
مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضا افاشکور میرزا ولد مرحوم
ایضا کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا
عبد الله میرزای نظام العلماء ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبد الحسین میرزا
ولد ایضا عبد الوهاب میرزا پسر نواب حشمة السلطنه
محمد حسین میرزا پیشخدمت حضور همایون معروف بشاهزاده
حسین پسر نواب ایضا نواب علی بخش میرزا پسر مرحوم نظر الله
میرزای والی اسد الله میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا
سرهنگ توپخانه مسعود میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا
عباسقلی میرزا ولد ایضا اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو
میرزا ولد ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان الله
میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله عبد الرشید
میرزا ولد مرحوم عبد الله میرزای دارا قهرمان میرزا ولد
مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا

محمود میرزا ولد ایضا مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا
سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد ایضا غلامحسین
میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس
الاطباء محمد قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد
ایضا نصر الله میرزا ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا
اردشیر میرزا ولد مرحوم شاه قلی میرزا مرتضی قلی میرزا ولد
مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد علی میرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد مرحوم حاجی کیومرث
میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا
اسد الله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای ایلخانی
جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد
مرحوم ایضا سیفور میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی
میرزا محمود میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسین میرزا
ولد مرحوم ایضا شاهزاده میرزا ولد مرحوم حاجی
عباسقلی میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله
عبد الله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا فیض الله
میرزا ولد مرحوم ایضا

شاهزادگان و امرا و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک ـ ایلخانی قاجار ـ زیر حضور همایون هستند

امیرزادگان و غیره که بجز خوانین قاجار منظور ند

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا آجودان ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا عبد الحسین میرزا عیسی خان جلیلخان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان علاء خان علیخان محمد رضی خان محمودخان محمد حسینخان

طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلام حسینخان حاجی مصطفی خان محمد اسمعیل خان محمد قلیخان

طایفهٔ حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان رئیس و سرتیپ علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان عبد الله خان کاظمخان

طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ احمد خان رئیس نور الله خان محمد صادقخان علی محمد خان احمد خان نور محمد خان غلامرضا خان قربانخان محمد قاسمخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمد خان بهاء السلطنه محمد صادقخان شهاب الدوله حاجی حسینعلیخان محمد قاسمخان محمد خان ابو الحسنخان عباسقلیخان سرهنگ محمد خان سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندرخان سرتیپ محمد علیخان عبد الله خان

طایفهٔ عز الدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد رضاخان محمد کریمخان غلامحسینخان

طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام محمد حسنخان رئیس و سرتیپ امامقلیخان محمودخان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ علی محمد خان ولی محمد خان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهرخان حسینخان ولد حاجی چی باشی محمد رضاخان میرزا باقرخان میرزا محمد خان علیخان ناصرخان رضاخان ولد سیاح

طایفهٔ شاه بوداغلو

محمودخان رئیس و سرتیپ حاجی محمد زمانخان علی محمد خان احمدخان محمد اسمعیل خان

طایفهٔ قاجلو

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ محمد تقی آقا حاجی محمد خان ربیع

طایفهٔ خزینه دارلو

محمد قلیخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان عبد الحسینخان

طایفهٔ کرلو

محمد خان رئیس و سرتیپ محمد حسینخان نبی خان محمد علیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

تحویلدار و کیساول و غیره

فرج الله خان تحویلدار و سرهنگ امیرخان یساول باشی احمد خان نایب

سایر کیساولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دارالشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب اجل امیر الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دارالشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در سنهٔ ماضیه پارس ئیل الی حال اشخاصی که تازه بعضویت اینمجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است

نواب مؤیدالسلطنه حاجی محمد مهدی میرزا | جناب معتمد السلطنه میرزا ابراهیم مستوفی آذربایجان | جناب میرزا محمد حسین وقایع نگار | جناب حاجی معدل الملک | جناب میرزا رضای بنان الملک | جناب علیخان حکمران اردبیل و مشکین پسر مرحوم والی

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوارهٔ منصوره و پیادهٔ نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر

امیرالامراء العظام حسنخان آجودانباشی کل نظام امیرتومان

مجلس محاکمات وزارت جلیلهٔ عسکریه

نواب حاجی بهاء الدوله امیرتومان رئیس محاکمات عسکریه امیرالامراء العظام صمصام السلطنه امیرتومان کاظمخان میرپنج اول حاجی محمد حسنخان سرتیپ تل جناب میرزا ابوالقاسم علیخان سرتیپ افشار محمد علیخان سرتیپ احمد میرزا نایب آجودانباشی میرزا علی اکبر لشکرنویس نصرالله خان سرتیپ نوهٔ آصف الدوله کریمخان سرتیپ کنکرلو حسنخان سرتیپ توپخانه میرزا مسعودخان سرتیپ قره‌گوزلو کوهی آجودان مجلس میرزا کلبعلی منشی یوسفخان نایب آجودانباشی علی عسکرخان ایضا میرزا اسمعیل محرر

ارباب قلم دفتر لشکر

ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم

لشکرنویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکرنویسباشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر [illegible] حاجی میرزا احمد [illegible] وکیل لشکر جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف جناب میرزا علی معین لشکر میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا ابوالقاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبدالله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصرالله لاهیجانی حاجی میرزا حسن خان مستشار لشکر میرزا حسینعلی گروسی معتمد لشکر میرزا محمد لشکرنویس ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا نصرالله لشکرنویس حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبدالحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابوالقاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر صدیق لشکر میرزا جعفرخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا عبدالله خان نوری میرزا هاشمخان اعتماد لشکر پسر مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد حسین لشکرنویس ولد مرحوم میرزا یوسف میرزا علیرضا خان ولد مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا علی اصغر لشکرنویس میرزا سید تقیخان تفرشی میرزا علی اصغر خان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا تقیخان پسر

مرحوم

مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید
یوسف لشکرنویس میرزا حسنخان معاون
لشکر میرزا محمود لشکرنویس نوادهٔ جناب
جلالتمآب وزیر دفتر میرزا عباس لشکر
نویس و سررشته‌دار کل میرزا عبدالکریمخان
لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی
میرزا رضای پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته
دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکرنویس
میرزا حسین لشکرنویس میرزا سید جعفر
ولد مرحوم میرزا سید کاظم وزیر الدواب
حاجی میرزا عبدالکریم لواسانی میرزا سید
حسین پسر مرحوم میرزا شفیع مستوفی خزانه
میرزا سید ابراهیم میرزا زمان کردستانی
میرزا ابوالقاسمخان میرزا اسمعیل خان لشکر
نویس پسر مرحوم وزیر لشکر میرزا علیخان
منشی باشی وزارت لشکر و لشکرنویس
میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا
رفیعخان قورخانه میرزا نصرالله لشکرنویس
سررشته‌دار سابق مخزن میرزا محمد ولد
مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا محمد
ولد میرزا عبدالحمید لشکرنویس حاجی میرزا
حسنخان برادرزادهٔ مشیر لشکر میرزا فرج
خان لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا محمد
حسین نوری میرزا محمدخان لشکرنویس
فراهانی میرزا مصطفی لشکرنویس ولد
جناب وکیل لشکر

سررشته‌داران و محررین دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا
علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکرنویس
میرزا حبیب‌الله ولد میرزا احمد نوری میرزا
علینقی تفرشی میرزا سید احمد تفرشی
حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف
قاجار نویس میرزا لطفعلیخان سررشته‌دار

پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع
لواسانی میرزا اسمعیل کتابچه‌نویس
میرزا محمد علی نوری میرزا محمود میرزا
رحمة‌الله نهاوندی میرزا اسمعیل خان
تفرشی میرزا حبیب‌الله میرزا حسنخان
میرزا فرج‌الله سررشته‌دار میرزا سید
علینقی میرزا صادق میرزا فتح‌الله
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی
میرزا اسمعیل میرزا حسن تفرشی میرزا
حسینخان پسر معاون لشکر میرزا عبدالحسین
میرزا محمد کرکانی ولد مرحوم میرزا جعفر
میرزا اسمعیل طهرانی سررشته‌دار میرزا
یوسف سررشته‌دار تفرشی

سررشته‌داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته‌دار میرزا علی سررشته‌دار
میرزا سید تقی میرزا اسمعیل میرزا علی
میرزا مصطفی میرزا علی میرزا آقا سررشته‌دار
توپچیان نظام جدید میرزا حسن ولد مرحوم
میرزا هادی

قورخانه

میرزا نصرالله سررشته‌دار میرزا اشرف
سررشته‌دار میرزا ولیقلی سررشته‌دار
میرزا اسدالله سررشته‌دار میرزا علی اکبر
سررشته‌دار میرزا آقای آشتیانی

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته‌دار

ادارهٔ دارالانشاء و زراجنك

جناب فخامت نصاب میرزا محمدخان دبیر لشکر
و رئیس دارالانشاء نظام و غیر نظام میرزا
عیسی خان منشی باشی کل نظام میرزا
ابوالحسن منشی میرزا کلبعلی میرزا محمود
خان منشی مخصوص میرزا هدایت‌الله
میرزا مهدیخان نوادهٔ قایم مقام میرزا

محمدخان کرکانی میرزا کاظمخان میرزا
محمد قلی ولد حاجی میرزا عبدالکریم لشکرنویس

غربان دفتر لشکر

میرزا مهدی غرب باشی میرزا علی اکبر میرزا
جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضا
میرزا حسین میرزا مختار میرزا محمد قلی
میرزا آقا

مأمورین ولایات
آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام میرزا
سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی ایضاً
ایضاً حاجی میرزا کاظم خان مؤتمن لشکر
میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد
میرزا موسی خان لشکرنویس حاجی
میرزا ابوالحسن لشکرنویس گرکانی

سررشته‌داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
میرزا زین‌العابدین میرزا ابراهیم ولد
حاجی میرزا یوسف میرزا نقی میرزا ابراهیم
گودان میرزا عبدالله سررشته‌دار
میرزا محمود سررشته‌دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا
عبدالحسینخان میرزا احمد میرزا صادق
میرزا مصطفی منشی

خراسان
ارض اقدس

جناب میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویس باشی
خراسان میرزا احمدخان لشکرنویس
ولد میرزا سید محمد

سررشته‌داران

میرزا یوسف میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا

میرزا لطفعلیخان لشکرنویسباشی فارس

میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان وغیره

میرزا محمدعلیخان لشکرنویس میرزا محمد لشکرنویس میرزا ابوتراب سررشته‌دار

لرستان وبروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا هدایت‌الله خان سررشته‌دار

عربستان

میرزا آقای سررشته‌دار

سمنان ودامغان

میرزا سید محمدعلی سررشته‌دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته‌دار مامور لشکرنویسی عراق

خمسه

میرزا علی سررشته‌دار برادر معتمد لشکر

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

مازندران

میرزا علیرضای لشکرنویس میرزا جعفر سررشته‌دار

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح‌الله پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمدعلیخان ناصر لشکر مامور کرمان

میرزا صادقخان لشکرنویس ولد میرزا محمدعلیخان

میرزا عبدالله سررشته‌دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکرنویس

ملایر وتویسرکان ونهاوند وگلپایگان وغیره

میرزا محمدقلی لشکرنویس میرزا محسنخان سررشته‌دار پسر مشارالیه

اطباء وجراحان نظام

میرزا لقمان رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا فرج‌الله سررشته‌دار الاطباء میرزا شیخعلی سراج الاطباء

اطباء وجراحان حاضر رکاب

ومامورین ولایات صد وپنجاه وشش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان وآنهائیکه سمت وزارت دارند)

جناب جلالتماب امیرنظام کارگزار کل مملکت آذربایجان جناب جلالتماب معین الملک نواب والا جهانسوز میرزا امیرتومان حکمران شاهرود وبسطام نواب والا معتمد الدوله والی مملکت فارس نواب والا فرمانفرما والی مملکت کرمان وبلوچستان نواب والا ضیاء الدوله نواب والا مؤید الدوله نواب حشمة الدوله نواب حاجی بهاء الدوله رئیس مجلس محاکمات عسکریه نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب امیرخان سردار نواب حاجی حسام السلطنه نواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا نواب محمد میرزا

(سایرین)

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان جلالت عظام تولید بعضی اشکالات میکرد واسباب زحمت وگفتگو میشد لهذا چندان رعایت ترتیب نشد

امیرالامرا العظام سلیمانخان صاحب اختیار امیرالامراء العظام رحمت‌الله خان ساری اصلان امیرالامرا العظام ساعدالدوله سردار فوج عراق امیرالامرا العظام نصرالملک امیرالامراء العظام حسام الملک امیرتومان والی کرمانشاهان امیرالامراء العظام عزیزالسلطان امیرالامراء العظام نظام الدوله محمدابراهیمخان نوری امیرالامرا العظام شجاع السلطنه جناب جلالتماب اعتضاد الملک امیرالامرا العظام سیف السلطنه امیرالامراء العظام احتشام السلطنه حکمران خمسه امیرالامراء العظام میرزا محمدعلیخان معین نظام امیرتومان امیرالامرا العظام حاجی شهاب الملک امیرالامراء العظام یار محمدخان سهام الدوله حاکم بجنورد امیرالامرا العظام میرعلیخان حشمت الملک امیر قاین امیرالامرا العظام محمدباقرخان عماد الملک وکیل طبس امیرالامرا العظام حاجی حسام الدوله مامور آذربایجان امیرالامرا العظام آقاخان امیرتومان امیرالامراء العظام حاجی صمصام الملک امیرالامراء العظام ولیخان نصرالسلطنه امیرتومان امیرالامراء العظام صمصام السلطنه امیرتومان رئیس مدرسه مبارکه نظامی ناصری امیرالامرا العظام نصرالله خان امیرتومان عمید السلطنه

ایضا امرائیکه دارای امتیاز وقنشان وحمایل امیرتومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان جناب جلالتماب نظام السلطنه جناب

جلالت نصاب کنت دومنت فرت نظم الملک وزیر اداره پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و سواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال اجودان حضور همایون حسینقلیخان قاجار قوانلو عبدالحسینخان جناب محمدخان والی مامور آذربایجان میرزا علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه عزیز الله میرزای ظفر السلطنه جناب مشیر الدوله میرزا یوسفخان عبدالحسینخان افشار حاجی حسینقلیخان برادر سالار اصلان نواب جلال السلطنه محمد میرزا میرزا زکیخان عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه محمد قاسمخان صاحب جمع علی محمدخان برادر جناب حاجی امین السلطنه جناب نریمانخان وزیر مختار مقیم وینه حاجی عطاء الله خان محمد علیخان ولد مرحوم اقبال السلطنه امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه محمود میرزا سرتیپ اول حاجی آقا غلامعلی سرتیپ اول میرزا حسینخان سهام السلطنه محمد علیخان پسر خازن الملک نصرالله خان تلگرافچی مخصوص حضور همایون اعتماد الحرم حاجی سرورخان آغاباشی آغا بهرامخان میرزا ابوترابخان نایب اول اداره پلیس محمد حسنخان پیشخدمت حاکم کاشان اسکندرخان افغان میرزا محمدخان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول غلامعلیخان سرتیپ اول پسر نظام الدوله جعفرقلیخان ولد مرحوم قنبرعلیخان سعد الدوله عالمشاه میرزا فتح الله خان ناظم دیوانخانه میرزا سید عبدالکریمخان پیشخدمت خاصه محمد باقرخان سرتیپ سابق فوج سیم شقاقی ابوطالبخان پسر مرحوم صارم الملک شاطرباشی

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده اند)

میرزا احمدخان مستشار الوزاره خارجه محمد علیخان آردلباشی سرتیپ دویم میرزا حسنخان پسر مرحوم سهام السلطنه میرزا اسدالله خان ولد عطاء الله خان میرزا حسنخان رئیس پستخانه آذربایجان محمد حسنخان شجاع الملک ولد مرحوم عبد القادرخان شجاع الملک محمد علی میرزا میرزا جوادخان میر سلیمانخان صارم السلطنه سرتیپ دویم میرزا حسنخان ولد میرزا محسن مستوفی سرتیپ دویم محمد حسین میرزا سرتیپ دویم میرزا اسمعیل ولد صحاف باشی سرتیپ دویم میرزا عباس خان سرتیپ دویم بهولخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان محمد علیخان ولد مرحوم مهدیقلیخان امیر الامراء

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و افواج نوشته شده اند)

دارا میرزا کامران میرزا مرتضی قلی میرزا ژنرال اجودان حضور همایون عین الملک میرزا محمدخان سرتیپ پسر مرحوم صدر اعظم میرزا سید محمدخان سرتیپ سرهنگ سابق فوج بهادران اسمعیلخان ولد مرحوم محبعلیخان ماکوئی علینقیخان سرتیپ خارج از فوج ایلات مهدیخان جهانبکلو خانباباخان پسر صاحب اختیار میرزا علیخان افشار حیدرقلیخان هرائی علیقلیخان پسر مرحوم حاجی بهاء الملک عباسقلیخان هرائی عباسقلیخان پیشکوهی مهدی خان قاجار سیف الله خان لاریجانی میرزا نصرالله خان مهندس علیرضاخان ژنرال اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله مصطفی قلیخان ولد مرحوم ایضا محمد تقیخان حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعد الدوله محمودخان میرزا عبدالکریمخان حاجی محمد حسنخان زند محمد حسنخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان محمد حسنخان ولد مرحوم ایضا مرتضی قلی آقای سرتیپ خارج از فوج پنجم شقاقی کریمداد خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ سواره افشار میرزا مرتضی خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین البرز عبدالعلیخان ولد سعد السلطنه علیخان ولد مرحوم نظام الدوله نصرالله خان ماکوئی حبیب الله خان ولد ابوالفتحخان ایلخانی اسدالله خان آقاخان ولد مرحوم سلیمانخان امیرتومان فرج الله خان طالش مرتضی قلیخان سمنانی سرتیپ سیم میرزا سید علی اصغر کاشانی سرتیپ سیم میرزا مسعودخان فیروزکوهی علی اکبرخان اصفهانی سرتیپ سیم احمد میرزا ولد مرحوم حاجی محمد میرزا سرتیپ سیم میرزا غلامعلیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه قاسمخان کرگسی محمدخان افشار میرزا حسینخان سرحددار امان الله خان پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی مرتضی خان رئیس تلگرافخانه استراباد آغا سلطانخواجه حاجی شیخ محمد جعفر معتمد التجار آقا جیدخان

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلیخان ولد مرحوم امین نظام عبدالعلیخان
ولد مرحوم ایضا حسینعلی میرزا جمشیدخان
ولد حاجی اردشیرخان علیخان ولد مرحوم
علی اکبرخان سرتیپ رحمت الله خان شقاقی
میرزا بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام
کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا
ولد مرحوم حاجی بزرگخان علینقلیخان شقاقی
محبخان ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان
کاظمخان شقاقی اسدالله خان ماکوئی
امیر اصلانخان میرزا بی سرهنگ علینقیخان علی اکبر
خان برادر مشارالیه عباسقلیخان ولد
مصطفی قلیخان جهان بیگلو فتح الله میرزا
محمد کاظم میرزا ولد عالمشاه میرزا زین
العابدینخان احمدخان عبدالله خان ولد
مرحوم جعفرخان ابوالحسنخان محمدخان برادر
فرج الله خان حسینقلیخان سرهنگ سابق
فوج هفتم شقاقی مهدیخان افشار عبد
العلیخان حسینعلیخان هرانی ولد مرحوم
فضلعلیخان ابراهیمخان لاریجانی حسنخان
افشار اسدآبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمد حسنخان دوبرن علینقلیخان
کمره غلامرضاخان مافی مرتضی قلیخان ولد
مرحوم حاجی بهاء الملک اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعدالدوله آقاخان سرهنگ
ولد مرحوم مهدیقلیخان دنبلی آغا کمال خواجه
حسنخان برادر مرحوم علیخان قراف میرزا
علی اکبر زین العابدین میرزا فتح الله خان
قراگوزلو حسنخان نواده جناب صاحبدیوان
حسین آقای افشار محمدخان درجزینی
میرزا محمد قلیخان ولد مرحوم میرزا غفارخان
کردستانی اکبرخان پسر مرحوم محمدخان امیر تومان
یحیی خان پسر نصرالله خان عمید السلطنه
اسمعیل خان ولد مرحوم محمدخان امیر تومان

نایبان اجودانباشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب اجودان
باشی علی اکبرخان نایب اجودانباشی
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا احمد
میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا احمد میرزا
خلف مرحوم کیقباد میرزا ارسلان میرزا
سلطان مجید میرزا مصطفی قلیخان خلف مرحوم
منوچهرخان میرزا علی آقا اسدالله خان
دنبلی ناصرقلیخان میرزا یوسفخان
میرزا فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رستمخان کرجی سلطان
احمد میرزا علی اکبرخان نواده مرحوم فضلعلیخان
جعفرقلیخان قاجار محمد حسینخان
نواده مرحوم حاجی هادیخان جهان بیگلو
جعفرخان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان
سرهنگ محمد حسینخان پسر جمشیدخان
نشمونخان هادیخان زرندی میرزا
عبدالله خان نائینی محمد آقا باقرخان
نواده نائینی محمد علیخان محمد علیخان
پسر مرحوم رضاقلیخان نایب ایشیک آقاسی
باشی قزوینی غلامرضاخان بسطامی
فهرملخان سید حسنخان فیروزکوهی
سید حسینخان ایضا حسنخان ولد مرحوم
علینقلیخان میرزا عیسی خان ولد مرحوم
عبدالرسولخان بیوکخان افشار
مهدیخان ایضا محمد علیخان ولد
هاشمخان سیف الله خان ولد ایضا
میرزا احمدخان ولد مرحوم حاجی شجاع
الملک نجفقلیخان عبدالعلیخان
افشار داودخان ولد محمد علیخان
سرتیپ جلال الدین میرزا ولد مرحوم
عمادالدوله میرزا حسنخان امیرخان
آقالرخان پسر جبرئیلخان مسیحی علی اکبرخان
ولد مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنگ
اسکندرخان حسینخان ولد شکرالله خان

علی آقا ولد محمود آقا اسمعیلخان بسطامی
مرتضی قلیخان کمره رحمت الله خان برادر
مرحوم دبیرالملک مصطفی قلیخان قاجار
محمد علیخان کرندی غلامحسینخان ولد
مرحوم محمد علیخان سقزی قاسمخان
ملایری مصطفی قلیخان کرمانشاهانی
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان
محمدخان صاین قلعه محمد حسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی میرزا
فضل الله خان فیروزکوهی میرزا
تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی
غلامحسین میرزا اسدالله خان تفرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک
نقیخان کرمانی حسین آقا ولد علی بیک
افشار محمد قلیخان پسر بشیرالدوله
سلیمانخان نایب اجودانباشی ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان رضاقلیخان باغمیشه
اسمعیلخان بادکوبه علیخان زنگنه
عباس آقا ولد مرحوم بهاء الدین آقا
جعفرقلی بیک زنگنه محمد یوسفخان
هرانی عزیز محمدخان ایضا جعفر
قلیخان هرانی محمدخان رجبخان
گودرزی خسروخان خمسه شکرالله
خان ایضا مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ دنبلی عباسقلی بیک ولد
مرحوم جعفرقلی بیک لطفعلیخان
شکرالله خان ولد مرحوم اسمعیل خان
جهانبیگلو رضاقلیخان ولد ایضا

معلمین

ایرانی

کریمخان سرتیپ سیم علی اشرفخان سرتیپ دویم میرزا عبدالوهابخان سرهنگ علیخان قاجار محمد علیخان عبدالحسین میرزا سرهنگ محمود میرزا مصطفی بیك میرزا اسد الله میرزا محمد علی میرزا اسحق معلم میرزا محمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

ژنرال اندره مسیو لمر موزیکانچی باشی ژنرال واگنرخان مسیو لاگورس مسیو مرل جنرال استوداخ معلم پیاده نظام کپیتن کروس معلم پیاده نظام کپیتن کانزلر معلم پیاده نظام مسیو گبار موزیکانچی باشی پیاده نظام مسیو ودل نایب اول شاسور آدف

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی

یکصد و شصت و نه نفر سرهنگ ده نفر نایب سرهنگ که در جزء آنها یاور اول است ده نفر یاور دویم پانزده نفر سلطان چهل و هفت نفر نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم هفده نفر وکیل باشی و ثبات دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمد حسن میرزا سرتیپ

مترجمین

میرزا محمد علی سرتیپ

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظام موسوم بمدرسهٔ ناصری

صاحبمنصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

صاحبمنصبان

امیر الامراء العظام میرزا کریمخان مقیم صاحب السلطنه امیر تومان رئیس مدرسه

لشکرنویس

در ادارهٔ جناب جلالتمآب نظام الملك مرتضی قلیخان سرتیپ سیم ناظم میرزا علی اصغرخان سرتیپ سیم آجودان احمد میرزا سرتیپ سیم کتابدار جناب شیخ احمد قاضی پیشنماز میرزا هدایت منشی

معلمین ایرانی

دوازده نفر

معلمین فرنگی

مسیو بروشنك سرتیپ معلم علم توپخانه مسیو گبار سرتیپ معلم موزیك دکتر مرل معلم زبان فرانسه مسیو موش معلم تیراندازی

شاگردان

صد و هفتاد نفر مهندس پانزده نفر توپخانه سی نفر پیاده نظام چهل نفر زبان فرانسه و غیره پانزده نفر طبیب پانزده نفر موزیك پنجاه و پنج نفر شاطر و عملجات ده نفر

توپخانهٔ مبارکه

بریاست امیر الامراء العظام امین نظام رئیس توپخانه

عدهٔ نفرات کل توپخانه

شش هزار و چهار صد و هشتاد و هفت نفر

رؤساء

امیر الامراء العظام امین نظام رئیس کل توپخانهٔ مبارکه

اشخاصی که در کلیهٔ توپخانه مشغول و دخیل خدمتند پنج نفر

میرزا هاشمخان اعتماد لشکر لشکرنویس توپخانه میرزا اسمعیلخان لجو باشی

توپخانه جنرال بروشنك خان معلم جنرال واگنرخان معلم میرزا ابراهیمخان سرتیپ قورخانه و رئیس میدان و معلم پیر مرحوم میرزا علی اکبرخان آجودانباشی

نفرات افواج و طوایف

ششهزار و یکصد و چهارده نفر

پیشخدمتان و اطبا و ارباب قلم و اصناف و سرایداران و موزیکانچیان و شیپورچیان سیصد و شصت و شش نفر

تشخیص افواج توپخانه

کلیهٔ توپخانه صورت بسته شده است از دو تومان تومان اول عبارتست از افواج و طوایف آذربایجان است که دوازده فوج است که بترتیب فوجی و تومانی که می نوشته میشود

افواج آذربایجان

از بابت تومان اول سه هزار و پنجاه و هفت نفر فوج بهادران بهارلو جمعی محمد تقیخان سرتیپ ولد مرحوم اللهویردیخان امیر تومان رئیس سابق توپخانه دویست و شصت و هفت نفر فوج اول بهارلو جمعی غلامحسینخان ولد مرحوم صفر علیخان سرتیپ دویست و پنجاه و پنج نفر فوج اول افشار جمعی خسروخان نصرالله بیك سرتیپ صادقخان دویست و پنجاه و یکنفر فوج دویم تبریزی و اردبیلی جمعی حاجی شکورخان معتمد نظام سرتیپ اول سیصد و هفتاد و هشت نفر فوج سیم ادونقی جمعی حاجی میرزا فرج خان سرتیپ دویم دویست و شصت و نه نفر فوج چهارم مرندی جمعی میرزا شفیعخان مؤتمن نظام سرتیپ اول دویست و پنجاه و چهار فوج پنجم خوئی سرتیپ محمد حسینخان صد و هشتاد و هشت نفر

فوج بهادران افشار جمعی حسینقلیخان نصرالله ... سیصد و پنجاه و ... دویست و ...

فوج ششم لک جمعی نواب نصرة الدوله صد
ونود و هشت نفر
فوج هفتم شقاقی جمعی عسکرخان سرتیپ
دویست و چهل و سه نفر فوج هشتم
خلخالی جمعی میرزا فتح الله خان سرتیپ اول
دویست و پنجاه نفر فوج مخبران مقدم
جمعی بیوکخان سرتیپ دویست و چهل و هشت نفر

افواج عراقی از بابت تومان دویم

سه هزار و دویست و پنجاه و هفت نفر
فوج خمسه جمعی مرتضی قلیخان پسر امین نظام
دویست و بیست و هشت نفر فوج اول
و دویم خرقانی جمعی اصلانخان سرتیپ اول
پانصد و سی نفر فوج جدید خمسه و بن
کرمانشاهانی و شراینی جمعی میرزا اسمعیل خان
اجودانباشی دویست و چهل نفر
فوج قزوینی جمعی علی اکبرخان سرتیپ دویست
و چهل نفر فوج افشار بکشلو جمعی جناب
عبد الله خان والی صد و شصت و هشت نفر
فوج گروسی جمعی علیرضاخان سرتیپ دویست
و پنجاه نفر فوج همدانی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملک سرتیپ اول یکصد و چهل نفر
توپچیان قراکوزلو جمعی عماد السلطنه حسین
قلیمیرزا یکصد و پنج نفر توپچیان نهاوندی
جمعی محمد علیمیرزای سرهنگ یکصد و شصت
و سه نفر توپچیان مهندس ملایری
جمعی سیف الله خان سرتیپ و قلعه بیگی
یکصد و پنجاه و چهار نفر توپچیان جدید
طرح اطریشی با انضمام صاحبمنصبان یکصد
و هشتاد و دو نفر توپچیان اصفهانی
یکصد و بیست و پنج نفر توپچیان شیرازی
و بوالوردی جمعی حاجی عبد الحسینخان سرتیپ
اول یکصد و پنجاه نفر توپچیان بسطامی
جمعی عباس میرزای سرهنگ یکصد و بیست نفر
توپچیان انزلیچی و اشرفی جمعی میرزا محمد خان

سرتیپ هفتاد و شش نفر
توپچیان نذندی بسرهنگی آقاخان سی و
شش نفر

تشخیص صاحبمنصبان و تابین

از شش هزار و چهارصد و هشتاد و هفت نفر

عده نفرات موجودی توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر ارباب
مناصب هستند
از رؤسا و سرکردگان و صاحبمنصبان
و ارباب قلم و اطباء که از قرار تفصیل ذیل
تشخیص داده میشوند باقی که پنج هزار و
نهصد و نوزده نفرند تابین و غیره
هستند از اینقرار از

توپچی با انضمام وکیل و سرجوقه

پنج هزار و هفتصد و چهل و دو نفر

موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

اصناف

از حداد و نجار و سراج و خیاط بیست
و سه نفر

سرایدار و سقا

بیست و هفت نفر

مستمری بگیر

از اولاد صاحبمنصبان متوفای توپخانه
چهل و هفت نفر

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین رکاب مبارک و مامورین
سرحدات و متوقفین و مرخصین خانه

سرتیپان اول و دویم و سیم

سی و دو نفر
جناب امیر الامرا العظام حاجی شهاب
الملک امیر توپخانه حاجی شکورخان سرتیپ اول
و معتمد نظام اصلانخان سرتیپ
اول شهاب نظام حاجی میرزا فرج خان

سرتیپ دویم خسروخان نصر الدوله
سرتیپ اول میرزا شفیعخان مؤتمن نظام
سرتیپ اول میرزا فتح الله خان سرتیپ
اول حاجی عبد الحسینخان سرتیپ اول
محمد تقیخان سرتیپ دویم حسینقلیمیرزا
عماد السلطنه سرتیپ دویم سیف الله
خان قلعه بیگی سرتیپ مرتضی قلیخان
سرتیپ توپخانه خمسه پسر امیر الامراء
العظام امین نظام ابوطالبخان سرتیپ
دویم صادقخان سرتیپ افشار
عسکرخان سرتیپ شقاقی محمد حسنخان
سرتیپ خرقانی بیوکخان سرتیپ مقدم
علیرضاخان سرتیپ گروسی حسینقلی
خان ضیاء الملک سرتیپ اول همدانی قهرمان
میرزای سرتیپ پسر نواب والا عز الدوله
عبد الحسین میرزای سرتیپ پسر مرحوم
محسن میرزای امیر آخور حسنخان سرتیپ
اسمعیل خان سرتیپ حسینخان سرتیپ
برادرزاده جناب وزیر نظام حسنخان
سرهنگ ادونقی تیمورخان سرهنگ
علی اکبرخان سرتیپ قزوینی محمد آقای
سرتیپ محسنخان سرتیپ امیرخان
سرتیپ موزیکانچیان احمدخان سرتیپ
کرمانی میرزا محمد خان سرتیپ پسر
ملک الاطباء

سرهنگان

پنجاه و نه نفر
اسد الله میرزای سرهنگ محمد علی
میرزای سرهنگ سیف الدین میرزای
سرهنگ بهارلو غلامحسینخان سرهنگ
بهارلو حبیب الله خان سرهنگ افشار
محمد علیخان سرهنگ فوج اول افشار
ابو القاسمخان سرهنگ تبریزی
میرزین العابدینخان سرهنگ اردبیلی

فتحعلیخان

فتحعلیخان سرهنگ خوئی محمد صادقخان
سرهنگ پسر مرحوم وزیر نظام آقاخان
سرهنگ شقاقی پاشاخان سرهنگ
شقاقی حاجی علی اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح الله خان سرهنگ خلخالی
پاشاخان خلخالی فرج الله خان سرهنگ
طالش حسینخان سرهنگ حسنخان
سرهنگ توپخانه طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری اسدالله خان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی محمد علیخان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی میرزا باقرخان سرهنگ پسر
مهندس باشی میرزا حسینخان سرهنگ
مامور بخوبلداری توپخانه خراسان
رضاخان سرهنگ مامور بخوبلداری توپخانه
ایروانی حسنخان سرهنگ پسر مرحوم احمد
خان عمید الملک میرزا رضاخان سرهنگ
امان الله خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمد باقرخان سرهنگ محمد ولیخان
سرهنگ مصطفی خان ولد امیر الامراء
العظام امین نظام عباس میرزای سرهنگ
یوسفخان سرهنگ خمسه کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدوله محمد ناصرخان لله
حاجی شهاب الملک علیخان سرهنگ
افشار حسینقلیخان سرهنگ اورنقی
هاشمخان سرتیپ قاجار خانباباخان
سرهنگ ولد مرحوم حاجی قنبر علیخان سعد
الدوله غلامحسینخان سرهنگ شکاکی
محمد باقرخان سرهنگ یوسف میرزای
سرهنگ خمسه مظفرخان سرهنگ
کروسی ذبیح الله خان سرتیپ شیرازی
مستعفی خان سرهنگ بوانوردی
فرج الله خان سرهنگ علینقی خان کروسی
قلیخان همدانی محمد صالحخان محمد
ناصرخان قاجار سلطانحسین میرزای

سرهنگ پیشوچی حسن رضاخان سرهنگ
کرمانی آقاخان سرهنگ زرندی
قاسمخان سرهنگ مامور ذخیره میرزا
مهدیخان سرهنگ مامور اصفهان
حاجی حضرتقلی خان سرهنگ مامور
بخوبلداری توپخانه فارس میرزا غلام
حسینخان سرهنگ مامور اصفهان
میرزا سید جواد سرهنگ مامور اصفهان
محسن میرزای همدانی

نایبان اجودانباشی

پانزده نفر

میرزا حسینخان نایب اول اجودانباشی
عبدالحسین میرزا پسر مرحوم معز الدوله
سلطان مجید میرزا میرزا نجات الله خان
میرزا سید علیخان علی اکبرخان
نجفقلیخان یوسفخان کروسی میرزا
علیخان مصطفی قلیخان همدانی
اسمعیل خان ملایری فضل الله میرزا
حاجی عبدالله خان میرزا آقاخان کرمانی

یاوران اول قدیم

نود و پنج نفر

حسینخان یاور اول هاشمخان یاور اول
بهارلو محمد علیخان یاور اول فوج
بهادران افشار حبیب الله خان یاور
اول باقرخان یاور اول حاجی عزیزخان
یاور اول قلیخان یاور اول اورنقی
میرزا غفارخان سرهنگ جانمحمد خان
یاور اول اورنقی حسینخان یاور اول
اورنقی محمد علی بیک یاور اول قرهندی
عبادالله خان یاور اول شقاقی شکرالله
خان یاور اول کرمانشاهانی حسینخان
یاور اول کروسی میرزا عبدالله خان
یاور اول پسر امیر الامراء العظام رئیس
اصطبل توپخانه فریدون میرزا یاور اول

میر مصطفی خان یاور اول نصرالله
خان یاور اول تبریزی حاجی یوسف
بیک یاور فتحعلی بیک یاور اول تبریزی
سید ولی بیک یاور اول مرندی جعفرقلیخان
سرهنگ گرگری حمزه خان سرهنگ مرندی
آقاجانخان یاور اول شقاقی علی عسکر
آقای یاور اول صادقخان یاور اول خوئی
سلیمانخان یاور اول مقدم رضاخان
سرهنگ مهندس طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری میرزا ابراهیم یاور اول طرح اطریشی
محمدخان یاور اول ایضا یوسفخان یاور
اول مقدم علیخان یاور اول عبد الباقی
خان یاور اول قزوینی غلامحسینخان یاور
اول قزوینی روح الله میرزا یاور اول
محمد صادقخان یاور اول یحیی خان یاور
اول افشار بکشلو محمد حسینخان یاور اول
قزوینی مرتضی قلیخان یاور اول خرقانی
میرزا فتح الله خان یاور اول طرح جدید اطریشی حیدر
خان یاور اول سلیمانخان یاور اول
مهندس ملایری اسدالله خان یاور اول
میرزا احمدخان یاور اول محمد آقا یاور
دوم بهارلو میرزا علیخان سرهنگ
یوسف بیک یاور دوم بهارلو باقرخان
یاور افشار پاشاخان یاور افشار
علینقیخان یاور افشار جعفر آقا یاور
افشار عبدالعلیخان یاور افشار
میرزا نورالله یاور افشار اسمعیل بیک
یاور تبریزی جهانگیرخان یاور اردبیلی
میرزا ذکیخان یاور مرندی سید مهدی بیک
یاور مرندی کلبعلیخان یاور خوئی
غلامعلیخان یاور خوئی احمدخان یاور
خوئی حیدرخان یاور خوئی حاجی
آقابیک یاور خوئی آقابیک یاور لک
غلامحسینخان یاور شقاقی میرزا

یوسفخان

یوسفخان یاور خلخالی صادقخان یاور
مقدم شریفخان یاور خمسه علینقی
میرزا یاور خمسه خسرو میرزا یاور خمسه
محمد علی بیک یاور خمسه میرزا حسینخان
یاور قزوینی میرزا حسن یاور قزوینی
اسمعیلخان یاور دویم قزوینی مصطفی
خان یاور افشار بکشلو ولیخان یاور خرقانی
خدادادخان یاور نهاوندی نوراللهخان
یاور خرقانی آقاخان یاور نهاوندی
ابراهیمخان یاور مهندس ملایری عبدالله
خان یاور شیرازی حیدرقلیخان یاور شیرازی
میرزا سید حسین یاور میرزا ابوالفتحخان
یاور میرزا غلامحسین یاور علی اکبرخان
یاور میرزا سید علینقی یاور محمد طاهر
میرزا یاور میرزا صادق یاور گیلانی علی
اکبرخان یاور تنکابنی فریدون بیک یاور
میرزا علی اکبر یاور طرح جدید اطریشی میرزا
نجفقلی یاور طرح جدید اطریشی میرزا محمد
یاور طرح جدید معلم مدرسهٔ ناصری میرزا
محمد علیخان یاور طرح جدید اطریشی عبد
العلیخان یاور سلیمان میرزا یاور دو معلم
توپچیان کوچک

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا هاشمخان
اعتماد لشکر برات نویس توپخانه میرزا
اسمعیل سررشته دار دفتر توپخانه میرزا
علی سررشته دار میرزا سید تقی سررشته دار
میرزا نصرالله لشکرنویس میرزا علی سر
رشته دار توپچیان خلخالی میرزا نعیجان
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته دار
مازندرانی میرزا محمد علیخان سررشته دار
میرزا عباس مشرف میرزا احمد آقا سررشته دار

میرزا حسن سررشته دار میرزا مصطفی
ایضا میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا
سررشته دار توپچیان اطریشی میرزا
غلامرضا سررشته دار میرزا عیسی
ایضا میرزا مهدی مشرف میرزا حسین ایضا
میرزا ابوالقاسم ایضا میرزا محمد رضا ایضا
میرزا سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا
میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله ایضا
میرزا بزرگخان ایضا میرزا اسمعیل ایضا
میرزا آقاخان سیلاخوری میرزا
جعفر عزب دفتر

اطباء و جراحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا محمد حسین طبیب فوج زند میرزا محمد
حسین طبیب اشتیانی مامور خراسان
میرزا عبدالله طبیب مامور آذربایجان
میرزا حسن طبیب مامور فارس ابوالفتح
میرزای طبیب میرزا محمد طبیب میرزا
غلامرضا طبیب میرزا حسن جراح
سید عباس جراح مامور خراسان
میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

اجزاء دارالشفاء جدید ناصری توپخانه

پانزده نفر

میرزا زین العابدین طبیب میرزا ابوالقاسم
طبیب معین تنظیمات دارالشفاء میرزا
کاظم جراح میرزا بابای دواساز ناظر
نفر پرستار چهار نفر آشپز و رخت
شوی دو نفر فراش و قراول چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و اجودان و نایب و غیره که
در تمام افواج توپخانه هستند سیصد
و نه نفر

ادارهٔ اصطبل توپخانه

بریاست و امیرآخوری امیرالامراء العظام
محمد حسینخان پیشخدمت مخصوص خصوص همایون

حاضر رکاب مبارک

میرزا علیرضا لشکرنویس و برات نویس اصطبل
میرزا حسنخان امیرآخور میرزا علینقی
سررشته دار میرزا محمود مشرف
یحیی خان نایب اول حسن بیک نایب اول
علیخان نایب و تحویلدار کاظمخان نایب
و بیطارباشی استاد حاجی علی نعلبند
باشی نعلبند و اختهچی شش نفر
جلودار چهارده نفر

سایر ولایات

خمسه

محمد ابراهیمخان ریش سفید و تحویلدار
باباخان نایب اول فتح اللهخان نایب اول
حاجی تقیخان نایب اول نظرعلیخان نایب
اول نایب دویم هشت نفر جلودار
شانزده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول حسنخان نایب
دویم جلودار شش نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقا باباخان
نایب اول غلامعلی بیک تحویلدار هادی
بیک نایب دویم جلودار هشت نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول علیخان و نور
اللهخان نایب دویم جلودار شش نفر

ساوه

عنایت الله بیک نایب دویم عنایت الله
بیک نایب دویم زین العابدین بیک
تحویلدار جلودار دو نفر

ولایات و سرحدات آذربایجان

جلیلخان سرهنگ و امیر آخور نایب دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان و قاین و سیستان

محمدمهدیخان رئیس رشیدخان نایب
اول موسیخان نایب اول نایب دویم
دو نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم نفر
جلودار دو نفر

شیراز

عنایت الله بیک نایب اول جلودار پنجنفر

عربستان

رمضان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

لرستان

آقاخان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اول جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول جلودار دو نفر

قورخانهٔ مبارکه

ابو الحسن امیر الامراء العظام معین نظام
امیر تومان

هفتصد و هفت نفر

حاضر رکاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

معارف

دویست و پانزده نفر
جناب نخامت نصاب جهانگیرخان وزیر صنایع
امیر تومان وزیر قورخانه
میرزا حبیب الله لشکرنویس و مستوفی

سرتیپان و غیره

عبدالله خان سرتیپ زین العابدینخان
سرتیپ پسر جناب وزیر بقایا میرزا
حسینخان غلامحسینخان سیو بین
معلم میکانیک قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی
میرزا محسن میر رفیعخان شیخعلیخان
میرزا حسینخان میرزا سید حسین
مصطفیخان نایب اجودانباشی میرزا
مهدی نایب اجودانباشی حسینخان
قزوینی نصیرخان قزوینی نایب
اجودانباشی محمدطاهرخان و موسی
خان نوادههای مرحوم صدر اعظم
سید علی اصغرخان سرهنگ یوسفخان
نایب اجودانباشی

لشکرنویس و سررشته‌دار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف میرزا
نصرالله میرزا ولیقلی میرزا اسدالله
میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا عبد
الرحیم نقاشباشی میرزا عبدالرحیمخان
طبیب میرزا مهدی ساعتساز

یاوران

نصرالله بیک سرهنگ و تحویلدار انبار
فالسفر میرزا ابو القاسم یاور اول و
تحویلدار حاصل انبارکار نوروزعلیخان
یاور و تحویلدار قورخانه توپ و غیره
شهبازخان یاور و تحویلدار انبار تفنگ
حاجی عبدالله بیک یاور و مباشر کارخانه
سراجی طهماسب بیک یاور و مباشر کار
خانهٔ چاشنی‌سازی عابدین بیک
یاور و مباشر کارخانجات مهران بیک
علی اکبر سلطان مباشر کارخانه طرفه‌سازی
سلطان

سید درویش مباشر کارخانهٔ کلوله‌تراشی و
سوهانکاری میرزا احمد یاور اول و مباشر
دباغخانهٔ همدان سید کاظم یاور اول
مباشر کارخانهٔ طبل و شیپورسازی
آقا سید حسین یاور مباشر کارخانهٔ اسباب
مرقعی موزیکان کاظمخان سرهنگ
و مباشر کارخانهٔ دیجنه‌گری عبد
الحسینخان یاور اول مباشر کارخانهٔ
فشنگ کاغذی حسن بیک یاور و مباشر
کارخانهٔ فشنگ کاغذی میرزا محمد بیک
یاور و مباشر کارخانجات نجار اما موردی
بیک یاور مامور کرمانشاهان حاجی
ابوطالبخان یاور اول محمدعلیخان یاور
مامور عربستان میرزا بیک یاور مامور
خمسه محمدعلیخان یاور مامور قزوین
حاجی اسمعیل یاور میرزا ابو القاسم یاور
مهدیخان یاور محمدعلیخان یاور
میرزا علی اکبر یاور میرزا محمدخان نوری
استاد میرزا محمد نجارباشی رئیس کارخانجات نجاری

سلطان

سه نفر

اصناف صنعتکار

یکصد و بیست و چهار نفر
تفنگ‌ساز و پره‌اختکر و قنداق‌ساز پانزده
نفر ریخته‌گر دوازده نفر توپ‌ریز
پنجنفر سراج بیست نفر دواتگر ده نفر
سوهانکار ده نفر چاشنی‌ساز هفده
نفر نجار ده نفر حداد ده نفر نقاش
پنجنفر کلوله‌ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانهٔ فشنگ
فلزی بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسیو سپتو معلم میکانیک
طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه

سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست و سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ سی و نه نفر

معارف بیست و یکنفر سایر هیجده نفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر معارف

هفت نفر سایر ده نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر سلطان نفر

سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر نایب نفر

قورخانه چی دو نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک پنجاه نفر معارف هفده

نفر سایر سی و سه نفر

بروجرد و عربستان

ده نفر

بروجرد جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر

عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ سی و سه نفر معارف

هفت نفر سایر شانزده نفر

کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور سی و هشت نفر معارف

چهارده نفر سایر بیست و سه نفر

کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان بیست و هشت نفر

معارف هفت نفر سایر بیست و یکنفر

کردستان

جمعی غلامحسینخان یاور اول شانزده نفر

معارف پنجنفر سایر یازده نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک نایب چهار نفر نایب

نفر قورخانه چی سه نفر

قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانه چی نفر

یزد

جمعی عبدالوهابخان سلطان شش نفر

سلطان نفر سایر پنجنفر

زنبورکخانه مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و رئیس

قراسوران دار الخلافه عبدالحسینخان

سرهنگ علیمحمد بیک یاور اول

اسمعیلخان یاور دویم

موزیکانچیان

صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان سرتیپ

نواده مرحوم خانباباخان سردار کل

محمد علیخان سرهنگ موزیکانچی صف

علیخان سرهنگ غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

ارنکه و رودباری

دسته

لورائی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان قزاقخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری

دسته

موزیکانچیان فوج خرقانی

دسته

موزیکانچیان فوج بهادران

دسته

موزیکانچیان فوج ششم اقبال

دسته

موزیکانچیان فوج قزوین

دسته

موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو

دسته

موزیکانچیان فوج فدوی

افواج قاهره

فوج بهادران نمره (۱)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان

فوج اول خاصه نمره (۲)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان بسرتیپی

حاجی نقد علیخان سرتیپ دویم

فوج ششم اقبال نمره (۳)

ابوالجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی یوسفخان

سرتیپ پنجم

فوج دویم نصرت نمره (۵)

محمد علیخان سرتیپ

فوج دویم خاصه نمره (۶)

ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة الدوله

امیرتومان

فوج چهارم تبریزی نمره

احمدخان سرتیپ

فوج امیریه نمره (۸)

جمعی لطفعلیخان سرتیپ حاجی محمد خان

سرتیپ عبدالحسینخان سرهنگ

فوج مخبران نمره (۹)

ابوالجمعی شجاع السلطنه سرهنگی میرزا حسنخان

فوج پنجم

فوج پنجم شقاقی نمره (٩)

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان بسرتیپی علیقلیخان سرتیپ

فوج هفتم شقاقی نمره (١٠)

جمعی شجاع السلطنه بسرتیپی تقیخان سرتیپ اول

فوج ششم شقاقی نمره (١١)

ابوابجمعی عبد الحسین میرزای نصرة الدوله امیر تومان بسرتیپی اسد الله خان سرتیپ

فوج قهرمانیه نمره (١٢)

ابوابجمعی عزیز الله میرزا ظفر السلطنه بسرهنگی رضاخان سرهنگ

فوج پنجم ایلات نمره (١٣)

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان رحیمخان سرتیپ

فوج مخته قاپو نمره (١٤)

ابوابجمعی نصرة الدوله علینقیخان سرتیپ

فوج اردبیل و مشکین نمره (١٥)

بسرتیپی محمد ولیخان قاجار

فوج هفتم خلخالی نمره (١٦)

عزیز الله میرزا ظفر السلطنه

فوج مظفر مراغه نمره (١٧)

ابوابجمعی حاجی قلیخان

فوج سیم مراغه نمره (١٨)

ابوابجمعی فتح الله خان سرتیپ اول

فوج چهارم جدید مراغه نمره (١٩)

ابوابجمعی فضلعلیخان سرتیپ

فوج هفتم افشار نمره (٢٠)

ابوابجمعی خسروخان سرتیپ

فوج هشتم افشار نمره (٢١)

ابوابجمعی لطفعلیخان سرتیپ

فوج جدید افشار نمره (٢٢)

ابوابجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار پسر مرحوم حاجی بهاء الملک

فوج نهم خوئی نمره (٢٣)

ابوابجمعی حیدرخان سرتیپ

فوج بهادران خوئی نمره (٢٤)

حیدرخان سرتیپ دویم

فوج مخبران ماکوئی نمره (٢٥)

بهلول پاشاخان سرتیپ محمد پاشاخان سرتیپ

فوج مخصوص

نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ

نمره (٢٦)

ابوابجمعی میرزا محمد علیخان معین نظام امیر تومان بسرتیپی تقیخان

فوج اول طهران نمره (٢٧)

ابوابجمعی امیرخان سردار امیر تومان

فوج مخبران زرندی نمره (٢٨)

جمعی محمد حسینخان سرتیپ

فوج بهادران قوماوندی نمره (٢٩)

علینقیخان سرتیپ اول حاجی محمد حسینخان سرهنگ

فوج دویم خلج ساوه نمره (٣٠)

سیف السلطنه امیر تومان

فوج مخبران درجزینی نمره (٣١)

ابوابجمعی سیف السلطنه بسرهنگی فضل الله خان

فوج ششم قلیم خمسه نمره (٣٢)

ابوابجمعی مظفر الدوله

فوج دویم خمسه نمره (٣٣)

جمعی علاء الدوله

فوج کرهسی نمره (٣٤)

جمعی جناب جلالتماب امیر نظام بسرتیپی عبد الحسینخان

فوج مخبران کردستان نمره (٣٥)

جمعی محمد علیخان سرتیپ ظفر الملک

فوج اول قلیم قزوین نمره (٣٦)

ابوابجمعی نصر الملک امیر تومان بسرتیپی میرزا نبیخان هدایت الله خان سرهنگ

فوج دویم جدید ایضاً نمره (٣٧)

نصر الملک امیر تومان بسرتیپی مصطفی خان

فوج سیم افشار بکشلو نمره (٣٨)

ابوابجمعی حسنخان اجودانباشی کل بسرهنگی علیخان پسر مرحوم حاجی اسد الله خان

فوج ششم خرقانی نمره (٣٩)

ابوابجمعی اجودانباشی بسرهنگی محمد علیخان

فوج بهادران حشمت نمره (٤٠)

ابوابجمعی اعتصام الدوله محمد باقرخان

فوج هفتم عرب و عجم نمره (٤١)

ابوابجمعی محمد اسمعیلخان سرتیپ

فوج مخبران فیروزکوهی نمره (٤٢)

ابوابجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیر تومان بسرهنگی مصطفی خان

فوج هفتم سواد کوه نمره (٤٣)

ابوابجمعی جناب مستطاب امیر السلطان بسرتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول

فوج سیم لاریجانی نمره (٤٤)

ابوابجمعی میرزا عبد الله خان میرپنجه پیشخدمت همایونی و حاکم مازندران بقصد نفری

فوج سیم تنکابنی نمره (٤٥)

ساعد الدوله امیر تومان ولیخان نصر السلطنه امیر تومان

فوج سیم بندپی نمره (٤٦)

ابوابجمعی میرزا علیخان برادر مرحوم عبد الحسینخان

افواج ثلثه هزار جریب نمره (٤٧)

ابوابجمعی نجفقلیخان سرتیپ

نمره (٤٨)

ابوابجمعی لطفعلیخان سرهنگ

نمره (۴۹)
ابوابجمعی محمدخان سرهنگ
فوج بهادران فراهان نمره (۵۰)
ابوابجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج برچلو نمره (۵۱)
محمد خان سرتیپ
فوج مخبران کزازی نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذوالفقار خان سرتیپ
فوج ششم سربندی نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج اول خلج قم نمره (۵۴)
بسرتیپی
فوج چهارم کمره نمره (۵۵)
جمعی نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه
فوج پنجم گلپایگان نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنگ
فوج ششم سه دهی نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی نمره (۵۸)
بسرتیپی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی نمره (۵۹)
جمعی محمد علیمیرزا بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان
فوج ششم قراگوزلو نمره (۶۰)
ابوابجمعی حسام الملک امیر تومان
بسرهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو نمره (۶۱)
ابوابجمعی حسام الملک
فوج بهادران فدوی نمره (۶۲)
ابوابجمعی جناب عبدالله خان سرتیپ اول ساعدالسلطنه
فوج مخبران قراگوزلو نمره (۶۳)
ابوابجمعی جناب ناصرالملک بسرتیپی مهدیخان
فوج دویم ملایری نمره (۶۴)
ابوابجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج دویم نهاوندی نمره (۶۵)
ابوابجمعی معین نظام بسرتیپی علی اکبرخان اصفهانی
فوج سیلاخوری نمره (۶۶)
جمعی ساعدالدوله بسرهنگی مصطفی خان
فوج چهارم زنگنه نمره (۶۷)
ظهیرالملک سرتیپ اول محمدحسینخان سرتیپ سیم
فوج اول کرندی نمره (۶۸)
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان سرهنگ
فوج بهادران قلعه زنجیری نمره (۶۹)
بسرهنگی حسینخان
فوج سیم کلهر نمره (۷۰)
جمعی محمد کاظمخان سرتیپ نصرالله خان سرهنگ
فوج لرستان نمره (۷۱)
ابوابجمعی حسینقلی خان والی بسرهنگی غلامرضاخان
فوج اول امرائی نمره (۷۲)
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج بهادران قرائی نمره (۷۳)
جمعی علینقیخان سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی نمره (۷۴)
بسرتیپی محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قائینی نمره (۷۵)
ابوابجمعی حشمة الملک بسرهنگی حاجی پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا نمره (۷۶)
جمعی حشمة الملک بسرهنگی حیدرقلیخان
فوج هفتم قدیم کرمانی نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی نمره (۷۸)
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی نمره (۷۹)
بسرتیپی زین العابدین خان

سواره

آذربایجان

دسته
افشار صاین قلعه ابوابجمعی حیدرخان سرتیپ

دسته
افشار ارومی ابوابجمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان

دسته
قزاق آذربایجان از عوض دسته اردبیل ومشکین ابوابجمعی نصرة الدوله

دسته
چهاردولی ابوابجمعی نوروزخان بسرتیپی حسینقلیخان سرتیپ

دسته
چلبیانلو ابوابجمعی رحیمخان سرتیپ دویم

دسته
شقاقی جمعی جلیخان

دسته
اینانلو جمعی صارم الملک

دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ

دسته
حاجی علیلو بسرکردگی رستمخان

دسته
قراسوران راه قراجه داغ جمعی عباسعلی بیک

دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده

دسته

قراسوران ازشق وآستارا جمعی امین الوزاره

دسته

ربیکانلو جمعی یوسفعلیخان

دسته

جدید شقاقی جمعی عباسخان

دسته

قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان

دسته

بکانی جمعی اسفندیارخان

دسته

مقدم جمعی صمدخان

دسته

مکری عزت الله خان

سرکردگان غلام نصرت

میرهدایتخان میرزازین العابدین خان

علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای

برهنك اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی

غلامان مشهدی

دسته

جمعی ابوالفتح خان

دسته

جمعی حاجی فضل الله خان

دسته

جمعی حاجی فرامرزخان

دسته

قوچانی جمعی شجاع الدوله

دسته

بجنوردی جمعی سهام الدوله یارمحمدخان

امیرتومان

دسته

سواره کوکلان جمعی سهام الدوله

دسته

قاینی وسیستانی جمعی حشمة الملك

امیرتومان

دسته

طبسی جمعی عمادالملك

دسته

درجز جمعی محمدعلیخان

دسته

هزاره جمعی اسمعیلخان سرتیپ

بسرکردگی محمدعظیمخان

دسته جات

تیموری وجمشیدی

دسته

تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملك

دسته

تیموری جمعی میرعطاء الله خان

دسته

جمشیدی جمعی ذوالفقارخان وحاجی

محمدامین سرکرده

دسته جات

جمعی نواب حاجی محمدمیرزای سرتیپ اول

دسته

مردودانی

دسته

مروی بسرکردگی ابوالسیفخان ومحمد

شریفخان

دسته

مروی جمعی صید رضابیك

دسته

مروی جمعی قربانعلی بیك

دسته

اردلان جمعی علامحسنخان سرکرده

دسته

قراسوران جمعی غلامرضاخان ونصرالله خان

دسته قرایی

انزانی

دسته چوکلانی جمعی علامحسنخان سرکرده

جمعی محمدخان سرکرده

دسته

نیشابوری ابوالحجمعی باقرخان سرتیپ

دسته

عمارلو جمعی محمدرضاخان سرکرده

دسته

سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان

دسته

علیمحمدخان سرتیپ

زعفرانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسانی

دسته

قاینی وخوافی جمعی حشمة الملك

دسته

عمله قراول مخصوص یکصد وسی وپنج نفر

استرآبادی وغیره

پیاده استرآبادی

دسته

جمعی میرعلینقیخان سرتیپ ازبابت

سواره فندرسکی

دسته

جمعی علیمحمدخان سرتیپ ازبابت سواره

کتول

دسته

جمعی عبدالصمدخان سرتیپ ازبابت

سواره مقصودلو

دسته

تمسکین جمعی محمدخان سرکرده

دسته

ساوری جمعی علیخان

دسته

شاهکوهی جمعی محمدعلیخان

دسته

سدن رستاقی جمعی محمدقلیخان

دسته

انزانی جمعی محمد علیخان

دسته

بلوچ حاجی لر جمعی علی اصغر بیک

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای
قاجار

دسته

کلبعلیخان ریش سفید طایفه جعفربای

دسته

ایلکلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای سالارخان

دسته

قوشیه خان آتابای ایلکلدی خان جعفربای

دسته

امیرخان آتابای ملاقربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان

دسته

سواره ترکمن یموت و کوکلان جمعی حسین
قلیخان یوزباشی

دسته

نردینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کوه داری و بسطامی

ابوالجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمودخان سرکرده

شیخ الجیان بیه

ابوالجمعی

سواره وجمازه بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکرده عرب بسطام

سواره وجمازه سوار نرماشیری

ودبسکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سواره سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره وجمازه سوار خبیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

از بابت سواره کرکان رود و ماسالی
جمعی نصرالله خان سرتیپ اول

مازندرانی

از بابت سواره کرد و ترک وغیره ابوالجمعی
میرزا عبدالله خان پیشخدمت و سرتیپ
اول میرزا ابوالحسن شرف

سرکردگان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا
صفیخان ایضا موسی خان جهانبیکلو
اسدالله خان ایضا محمدخان ایضا
حسینخان کرایلی ذوالفقارخان ایضا
حسنخان اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان
علی اکبرخان سرتیپ اول یزدانقلیخان
سرکرده نعمت الله خان حسینخان
فتح الله خان

سواره عبدالملکی

ابوالجمعی عبدالله خان بسرکردگی
عسکرخان

عراقی

جماعت زرینکر

ابوالجمعی ساری اصلان امیرتومان
علیقلیخان سرتیپ مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان
جهانشاه خان سرتیپ اول

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جماعت عرب بازرجستان

جمعی میرزا حسینخان سهام السلطنه سرتیپ اول
میرزا حسنخان سرتیپ دویم

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار امیرتومان بسرکردگی
محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو

عزیزالله خان صارم الملک امیرتومان
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول

جماعت شاهسون بغدادی

امید علیخان سرکرده اکبرخان سرتیپ
اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون حروبران

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان
آقاجانخان سرتیپ غلامعلیخان سرهنگ
محمد حسینخان ایضا غلامرضاخان سرکرده
ولیمحمدخان ایضا

جماعت شاهسون قورت بیگلو

ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد حاجی
حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوالجمعی حاجی احمدخان سرتیپ

جماعت خرقانی

ابوالجمعی اجودانباشی کل حسنخان امیرتومان
علینقیخان سرکرده

جماعت بیرانوند

جمعی ابدالخان سرهنگ برادر مرحوم
حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان
رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی

جمعی حسنخان سرتیپ میرزا رضای طبیب

جماعت کرد بچه

که مشغول خدمت قراسورانی دار الخلافه

هستند جمعی عزیز الله خان صارم الملک

امیر تومان بسرکردگی خانبابا خان

جماعت هداوند

ابواجمعی جناب مستطاب امیر السلطان

بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسوار

که مشغول خدمت قراسورانی دار الخلافه

هستند جمعی صارم الملک

سواره جدید اصفهان

ابواجمعی محمد علیمیرزا

جماعت ایلات قزوین

ابواجمعی میرزا محمدخان سرتیپ اول

جماعت قراچورلوی خوار

ابواجمعی جناب مستطاب امیر السلطان

بسرکردگی صفرعلیخان

جماعت افشار بکشلو

ابواجمعی اجودانباشی کل بسرکردگی

کاظمخان

جماعت چگنی

ابواجمعی عزیز السلطان بسرهنگی

صادقخان

جماعت احمدوند و بهتوئی

ابواجمعی محمد حسینخان

جماعت کلیائی

جمعی اسمعیل خان سرکرده

سواره کرزه بر لرستانی

جمعی حسینخان سرکرده

جماعت نانکلی کرمانشاهان

بسرکردگی

جماعت یار احمدی

بسرتیپی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری

جمعی محمد حسنخان سرتیپ و قوام الملک

جماعت سنجابی

جمعی علی اکبرخان سرهنگ

جماعت فیلی

جمعی کریمخان سرکرده

سواره جدید کرمانشاهانی

جمعی عزیزخان سرکرده

جماعت بختیاری

دارابخان سرکرده

پیاده

خراسانی

شمخالچیان

ابواجمعی حشمة الملک

جزایرچیان سرخسی

جمعی حشمة الملک بسرکردگی اشخاص مفصله

غلامحسینخان سرکرده عزیز محمدخان

میرعباسخان سرتیپ یوسف بیک

استرابادی

دسته فندرسکی

جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دسته کتول

جمعی علی محمدخان سرکرده

دسته معصوملو

جمعی عبدالصمدخان سرکرده

دسته استراباد و رستاقی

جمعی فتحعلیخان سرکرده

دسته بالا شاهکوهی

جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده

دسته پائین شاهکوهی

جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته سدن رستاقی

جمعی محمد قلیخان سرکرده

دسته انزانی

تفنگچیان

جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته عشکنی

جمعی محمد قاسمخان سرکرده

دسته ساوری

دسته جمعی جعفر قلیخان دسته جمعی

حاجی آقا رضا

دسته لیوانی و سیل سپر

جمعی اسدالله خان سرکرده

دسته بلوچ

علی اکبر بیک

دسته جات کیلانی

دسته سالیانی

جمعی میر یوسفخان سرکرده

سوار اسالمی

ابواجمعی نصرالله خان سرتیپ اول

بسرهنگی الله یارخان

دسته انزانی

جمعی جبار قلیخان سرکرده

دسته شفتی

جمعی نعمة الله خان ایضا

مازندرانی

جماعت کلباد و غیره

جمعی میرزا محمدخان سرتیپ لطفعلیخان

سرکرده محمد مهدیخان سرکرده طایفه

عمرانلو

جماعت طالش

بسرکردگی علی اکبرخان

جماعت بکشی

بسرکردگی علی اکبرخان

جماعت اشرفی

بسرکردگی عباسقلیخان

کرمانی

تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکرده

تفنگچیان نخعی و نزاوره
اسمعیلخان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطام
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان بعاری
دارانخان سرکرده
تفنگچیان کوهک و چاهبار و سفندک
ملک بهادر سرکرده
عراقی از بابت پیادهٔ بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ
ادارهٔ افواج طرح اطریش
و سوارهٔ طرح قزاق
افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که برقرار هستند

رژیمان اول
از بابت پیاده نظام
رژیمان دویم
از بابت پیاده نظام
شاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد
ژنی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپهای تازه پر اطریشی
فوج
موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره
ادارهٔ قزاقیه
بریاست پلکنیک گوزنین کادا وایف

فوج اول
ابوالجمعی حسنخان امیرتومان
آجودانباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم
بسرتیپی حسنخان قبه
موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام و سواره و توپخانه
وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر
ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام

بریاست جناب فخامت نصاب عبدالله خان والی

میرزا رضای البرز مستوفی حاجی شیخ جعفر معتمد التجار تحویلدار خزانهٔ نظام و اجزاء مشارالیه میرزا جعفر نفرشی منشی خزانهٔ نظام میرزا شفیع نفرشی سررشته دار ایضاً

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافه الباهره وغیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیله دار الخلافه

جناب جلالت نصاب میرزا عیسی وزیر دار الخلافه الباهره

اجزاء دایرهٔ حکومت از قرار تفصیل

میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیرکبیر
میرزا حسن سرهنگ کلانتر میرزا جعفر
منشی نفرشی میرزا شفیع سررشته دار
میرزا سید محمد علی نفرشی مستوفی حضرت والا
میرزا علی اصغر ساوجی میرزا صادق مشرف

نایب محمود نایب و فراشخانه سایر
نواب فراشخانه ده نفر
نواب بلوکات دار الخلافه
میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و شهریار
وغار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب
بلوک ساوجبلاغ تقیخان ذکر نایب بلوک

نایب قصبهٔ اشتهارد میرزا سید احمد نفرشی
نایب شمیرانات و لواسان
علمای اعلام دار الخلافه
جناب مستطاب آقا میرزا زین العابدین
امام جمعه جناب آقای صدر العلماء میرزا
محمد باقر جناب آقا میرزا حسن آشتیانی

جناب

جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید علی اکبر تفرشی جناب آقا سید محمد رضا جناب آقا سید عبدالله بهبهانی جناب آقا شیخ جعفر سلطان العلماء جناب آقا میرزا احمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی جناب آقا علی اکبر جناب شیخ محمد حسن شریعتمدار جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امرا و خوانین و رجال معاف

دارالخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنها که اسم شان در دوایر دولتی ذکر شده از قرار سنه ماضیه

جناب میرزا محمد خان نظام العلما جناب امیر الامرا العظام امیر دوست محمد خان معیر الممالک امیر الامرا العظام اعتماد الدوله امیر الامراء العظام معتمد الملک وله جناب اشرف مشیر الدوله نواب امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه نواب امیرزاده عباس میرزا نایب الایاله حکمران ولایت قم نواب فتحعلیخان سپهسالار امیر الامرا العظام خانباباخان ولد ظهیر الدوله جناب میرزا احمد خان نصیر الدوله جناب محمود خان ملک الشعراء بدایع نگار جناب حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیل خان کشیر الدوله میرزا محمد خان غلامحسینخان والیخان حاجی محمد حسینخان محمود خان محمد خان ولد مرحوم احمد خان نوائی محمد حسنخان ولد ایضا حاجی محمد حسینخان معتمد الوزاره ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا. محمد ولیخان ابوالقاسم خان پیشخدمت نوادهٔ زینت الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی هادیخان ولد ایضا محمد خان محمد جعفر خان

حسنخان هدایت الله خان علی اکبر خان نجفقلیخان محمد باقر خان امان الله خان

وزارت نظمیه و پلیس دارالخلافه

جناب جلالت نصاب نظم الملک کنت دو منت فورت امیر تومان وزیر نظمیه

میرزا ابوتراب خان سرتیپ اول سوشف وزارت جلیله نظمیه میرزا سید یوسف مستشار اول سرتیپ دوم رئیس اطاق محاکمات وزارت جلیله نظمیه عباسقلیخان سرتیپ و مستشار کدخدای محله دولت حسنخان سرتیپ دوم غر شهر میرزا سید احمد سرهنگ کدخدای محله بازار میرزا آقا خان سرهنگ کدخدای محله عودلاجان مشاق کل پلیس حاجی میرزا محمد علیخان سرهنگ کدخدای محله چاله میدان میرزا عبدالغنی خان سرهنگ کدخدای محله سنگلج میرزا محمد علیخان سرهنگ مستشار و مدیر دفترخانه منشی باشی وزارت نظمیه و مرتب کننده راپورتهای واقعات مختلفه شهری رئیس مخزن ملبوس و اسلحه پلیس میرزا ربیعخان سرهنگ رئیس مجلس استنطاق و مواظب و مسئول مجلس میرزا علیخان نایب سرهنگ پیشخدمت باشی رئیس مامورین وزارت نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ مامور مخصوص وزیر نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ رئیس سواران وزارت نظمیه حسینقلیخان نایب سرهنگ اجزای اطاق محاکمات میرزا علی اکبر خان نایب سرهنگ مواظب و رئیس مستحفظ مجلس وزارت نظمیه میرزا محمد آقا منشی و دفتردار مسروقات شهر میرزا نجفعلی منشی اطاق محاکمات و مواظب دفتر داخلی و جزء خانه مقصرین از دزد وغیره میرزا حسینخان نایب سرهنگ نایب اول محله دولت هاشمخان نایب سرهنگ نایب اول محله سنگلج میرزا علینقیخان نایب اول محله چاله میدان میرزا جعفر خان

نایب اول محله بازار میرزا حسن نایب اول محله عودلاجان میرزا محمد علیخان نایب اول بازار میرزا محمود خان رئیس اجزای کربشی شهر

اداره احتسابیه دارالخلافه

در تحت اداره جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون

محمد تقیخان احتساب الملک پیشخدمت حضور رئیس اداره احتسابیه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هفتاد نفر نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی میرزا عباس مشرف احتساب غلامرضا بیک نایب میرزا محمد حسین نایب حسین بیک نایب حاجی محمد نایب سایر نواب و صاحبمنصبان بیست و پنج نفر فراش و عمله طویله و سقاو سایر دویست و چهل نفر

اسامی کارگذاران و عمله جات

مخصوص دربخانه نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دام الله اقباله العالی جناب مشیر العلما حاجی ملا باشی جناب جلالتمآب میرزا عیسی وزیر دارالخلافه جناب مشیر خلوت همایون کارگذار مخصوص دربخانه حضرت والا نایب السلطنه جناب عبدالله خان والی لقمان الملک میرزا لقمان حکیمباشی نظام امیر الامراء العظام معین نظام وزیر قورخانه و رئیس مخزن تدارکات عسکریه امیر تومان عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم مخصوص حاجی میرزا عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمت باشی نصرالله خان قهوه‌چی باشی اکبر خان ناظر میرزا سید حسین ساوجی طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ و تفنگدار باشی محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه باقی اجزاء از قرار سنه ماضیه است

ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اشرف اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیله داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب آقا میرزا هدایت الله وزیر دفترخانه مبارکه جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانه مبارکه استیفاء و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصه دائره وزارت اعظم

جناب جلالت نصاب دبیر الملک وزیر رسائل خاصه

جناب میرزا رضاقلیخان منشی اول و منشی مخصوص رسائل دولتی

جناب آقا میرزا سید احمد منشی باشی وزارت اعظم

جناب مهندس الممالک میرزا نظام جنرال اجودان مخصوص حضور همایون مأمور بخدمت وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبد الکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفا
مستوفیان عظام

مستوفیان عظام که بخطاب جنابی افتخار یافته اند

اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار معدلتمدار همایون یا مأمور ولایات یا ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالت نصاب میرزا حسین نایب مستوفی الممالک رئیس مجلس تحقیق دفترخانه مبارکه جناب میرزا عیسی وزیر دار الخلافه جناب میرزا محمود وزیر محاسب خزانه عامره و

ضابط اسناد خرج کل ممالک محروسه جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصه جات جناب میرزا محمد علیخان معاون الملک جناب میرزا محمد اقبال الملک والی کردستان جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا محمد ولی سراج الدوله محاسب مازندران و دار النظاره

جناب مؤتمن الملک ولد جناب جلالتمآب صاحبدیوان مأمور خراسان

جناب میرزا محمود مستوفی و محاسب مملکت خراسان

جناب میرزا محمد حسین وقایع نگار جزو اعضای دار الشورای کبری

جناب میرزا محمد حسین محاسب خزانه مبارکه نظام و سررشته دار کل جناب میرزا

سید مصطفی حسام السادات مستوفی
وظایف جناب میرزا شفیعخان مستشار
الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب
میرزا حسن وزیر دومحرمخانه مبارکه و
محاسب کرمان و کلپایکان جناب میرزا
علی اکبر مستوفی مخصوص و موزه مبارکه
جناب حاجی میرزا محمد پسر مرحوم حاجی
میرزا نصر الله محاسب دار السلطنه اصفهان
جناب میرزا هدایة الله لسان الملک
جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک
جناب میرزا محمد تقی
منشی الملک جناب میرزا علی محمد مؤتمن السلطنه
مامور بپیشکاری مملکت خراسان
جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی اول منشی
رسائل خاصه دولتی در اداره وزارت
اعظم جناب میرزا رضای بیان الملک نزد
جناب جلالتماب صاحبدیوان جناب میرزا
رضا قلیخان سراج الملک متصدی خدمات
حضرت والا ظل السلطان جناب میرزا
شفیعخان صدر دیوانخانه عدلیه اعظم
جناب میرزا رضای بنان الملک جزو اعضای
مجلس دربار اعظم

مستوفیان عظام که در دفتر

خانه مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه
نویسی دارند

میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف
محاسب لرستان و طالقان جناب میرزا فضل الله
خان نزد جناب مستطاب اشرف اجل امین
السلطان وزیر اعظم میرزا علی ولد مرحوم
قوام الدوله محاسب انبار دیوانی و غله ولایات
میرزا علی ولد جناب جلالتماب وزیر دفتر
محاسب استراباد و برات نویس مدرسه
دار الفنون و تلگرافخانه و مریضخانه
میرزا ابو القاسم ولد مرحوم میرزا اسد الله
محاسب کاشان میرزا جواد نواده جناب
جلالتماب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان
و گیلان و خوار میرزا محمد علیخان پسر جناب
میرزا محمود وزیر محاسب مملکت فارس
میرزا حسن پسر مرحوم وزیر لشکر محاسب
دار السلطنه قزوین میرزا علی نوری
محاسب ولایت بروجرد میرزا جعفر پسر
مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب عراق
میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله
محاسب کردستان و ساوه وغیره میرزا
علیرضا ولد جناب میرزا محمود وزیر میرزا
ربیع برات نویس سرکار اقدس عظام
و خادمان حرم جلالت و اغایان سرکاری
میرزا یزدگخان نایب جناب جلالتماب حاجی
امین السلطنه و مباشر صندوقخانه و
رختدارخانه میرزا حسینخان نوری برات
نویس عمله اختساب و اداره پلیس میرزا
محمد رضا مستوفی محاسب ملایر و تویسرکان
میرزا زکی برات نویس عمله ایشیکخانه و
رباب طرب میرزا علی محمد خان برات نویس
ارباب قلم و تفنگدارخانه مبارکه و شاطران
سرکاری وغیره میرزا محمد امین دفتر محاسب خمسه
و برات نویس عمله خلوت همایونی میرزا
علی ولد جناب میرزا محمد حسین مستوفی
محاسب نطنز و جوشقان و کنکاور و
سدآباد میرزا محمد مستوفی قم و فیروزکوه
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح مستوفی
محاسب عربستان میرزا فتح الله ولد
مرحوم قایم مقام محاسب همدان میرزا
محمد ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شاهرود
و بسطام میرزا رفیع محاسب گروس و کره رود
میرزا شفیع نزد جناب جلالتماب وزیر
دفتر میرزا حسینعلی محاسب نهاوند
میرزا طاهر کاشانی محاسب سمنان و دامغان
میرزا حسینخان برات نویس کل بنائی ممالک
محروسه میرزا عبد الحسین طهرانی برات نویس
مجوسین میرزا محمود خان ولد جناب
معاون الملک محاسب زین دوز و رختدارخانه
میرزا احمد خان ولد ایضا محاسب صرف جیب
و فراشخانه و برات نویس باغات دیوانی
میرزا اکبر خان ولد میرزا فضل الله خان محاسب
اصطبل توپخانه و برات نویس کل قراولان
میرزا سید مهدی پسر مرحوم میرزا سید کاظم
وزیر دواب برات نویس عمله آبدارخانه و شربت
خانه وغیره میرزا سید احمد پسر مرحوم وزیر دواب
برات نویس عمله اصطبل خاصه و ایلچی جیبات
میرزا شفیع نواده مرحوم صاحبدیوان
محاسب دماوند میرزا محمود ولد مرحوم
میرزا سید کاظم برات نویس عمله کالسکخانه
مبارکه

مستوفیان عظام که در دفتر

خانه مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا رضای معین السلطنه میرزا محمد خان
ولد جناب جلالتماب وزیر دفتر حاجی میرزا
سید حسین تفرشی میرزا رضا پسر مرحوم
میرزا زین العابدین البرز میرزا علی محمد خان
پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام میرزا عباس
قلیخان سپهر مستشار الوزاره و نایب
وزارت خارجه میرزا سید علی ولد جناب
میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص جناب میرزا محمد خان
تبریزی وکیل مملکت آذربایجان میرزا حسینخان
ولد جناب معتمد السلطنه میرزا علی محمد خان
نایب اول وزارت انطباعات نزد جناب
جلالتماب اعتماد السلطنه میرزا محمد حسین
فروغی رئیس دار الترجمه و دار الطباعه خاصه
دولتی نزد جناب جلالتماب اعتماد السلطنه
میرزا محمود خان ولد مرحوم قایم مقام جزو اعضای

دربار معدلت مدار اعظم حاجی میرزا اشرف
برادرزاده مرحوم حاجی میرزا شفیع شیرازی
میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدراعظم نزد
جناب جلالتماب امین الدوله میرزا هاشمخان
امین دربار نزد جناب جلالتماب امین الدوله
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا موسی نایب گیلانی
میرزا باقر ولد جناب میرزا رضا صدیق الدوله
میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضاقلی میرزا
شکرالله نواده مرحوم نصیر الملک میرزا محمود
ولد جناب سراج الدوله میرزا محمد علیخان
پسر مرحوم وکیل لشکر میرزا علیرضای تفرشی
میرزا محسن وکیل نواب والا حاجی حسام السلطنه
میرزا کاظمخان امین العداله میرزا فرج الله خان
مأمور پیشکاری عرضحال نشد میرزا منصورخان
ولد میرزا طاهر کاشانی میرزا سید علی ولد
مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا
سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم جزو
لجزء دیوانخانه عدلیه میرزا خلیل خان وزیر
دربخانه مبارکه میرزا عبد العلی ولد مرحوم
میرزا مهدی آشتی میرزا طاهر برادرزاده
مرحوم مجد الاشراف میرزا ابو القاسمخان
نوری حاکم سابق ملایر میرزا جعفرخان پسر
مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسنعلیخان پسر
مرحوم میرزا نظرعلی حکیمباشی میرزا رضا
خان نواده مرحوم ضیاء الملک حاجی میرزا
محمدخان نزد جناب جلالتماب حاجی امین
السلطنه میرزا آقا وکیل نواب والا فرمانفرما
میرزا ابو الحسنخان پسر میرزا زکی نوری
میرزا کریم برادرزاده جناب صدیق الدوله
میرزا محمود ولد مرحوم حاجی میرزا محمدحسین
خوانه میرزا علی ولد مرحوم ایضا میرزا
علی اصغرخان ولد مرحوم ایضا میرزا سلیم
خان کاشانی نزد جناب جلالتماب مخبر الدوله
میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک میرزا

نبی خان پسر مرحوم میرزا فتح الله لشکر
نویس باشی میرزا سید احمد برادرزاده
مرحوم معین الملک میرزا حسینخان ولد
میرزا رضای معین السلطنه میرزا مهدیخان
ولد ایضا میرزا باقرخان ولد ایضا
میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان امین
العداله میرزا عباسقلی ولد مرحوم میرزا
طاهر کرکانی میرزا محمود ولد جناب حاجی
میرزا عباسقلی میرزا اسمعیل خان ولد
میرزا رضاقلیخان میرزا علی ولد مرحوم
میرزا یوسف آشتیانی میرزا عبد الرحمن
آشتیانی میرزا عبد الغنی آشتیانی
میرزا محمدحسین نزد جناب جلالتماب
قوام الدوله میرزا محمود نزد جناب
جلالتماب قوام الدوله میرزا سید علی
نزد جناب معاون الملک میرزا حسینخان
ولد مرحوم مهندسباشی میرزا فتح الله
گیلانی میرزا تقیخان ولد مرحوم میرزا
محمدحسین بلور میرزا عبد الوهابخان
نزد جناب جلالتماب نایب مستوفی الممالک
میرزا محمدعلی همشیره زاده مرحوم میرزا موسی
وزیر لشکر میرزا سید محسن تفرشی
میرزا بدیع ولد میرزا علی نوری میرزا هادی
پیشخانه میرزا اسمعیل خان نزد جناب
مجد الملک میرزا سید حسین نزد جناب
مجد الملک میرزا حسنخان کاشانی نزد
جناب امین خلوت میرزا محمدخان ولد
مرحوم میرزا ابو القاسم وزیر سابق عراق
میرزا محمدحسین رئیس الکتاب میرزا
عباس پسر مرحوم منشی الممالک میرزا محمد
حسین مهردربار میرزا جعفر نزد جناب
جلالتماب نایب مستوفی الممالک حاجی میرزا
رضاخان تحویلدار وجوه کرک میرزا
غلامحسینخان پسر مرحوم میرزا اسد الله

خان وزیر نظام میرزا جوادخان افشار
میرزا محمدقلی ولد مرحوم میرزا نصر الله فراهانی
میرزا هادیخان نزد نواب والا رکن الدوله
میرزا تقیخان نزد نواب والا رکن الدوله
میرزا علیرضا سبزواری میرزا نصر الله خان
نزد جناب جلالتماب مستوفی الممالک
میرزا اسمعیل خان نزد جناب میرزا حسن وزیر
میرزا غلامعلیخان ولد میرزا حسینعلی
مستوفی نهاوند میرزا سید رضاخان
پیشکار سابق لرستان میرزا سید علی
ولد مرحوم میرزا فتح الله مستجاب الدعوه
میرزا صادق نزد جناب جلالتماب مجد الدوله
حاجی میرزا محمدخان میرزا ابو القاسم
تفرشی نویسنده دربخانه

هستوفیان عظام که مأمور بولایات شدند

میرزا احمد علاء الدوله مأمور خمسه
میرزا حسنخان گیلانی مأمور کرمانشاهان
میرزا حسنخان آشتیانی نایب الحکومه
سابق بروجرد مأمور کرمانشاهان
میرزا مصطفی خان پسر مرحوم قوام الدوله
مأمور فارس میرزا محمدخان نزد جناب
اعتضاد الملک میرزا مرتضی قلیخان نایینی
نایب الحکومه سابق نایین حاجی میرزا
علیخان پیشکار گیلان میرزا اسمعیل خان
معتمد دیوان مأمور کرمانشاهان میرزا
علینقی که سابق نزد جناب جلالتماب عضد
الملک بود مأمور سمنان میرزا سلیمان که سابق
نزد جناب جلالتماب عضد الملک بود مأمور
خراسان میرزا مصطفی آشتیانی مأمور
سبزوار میرزا رضاقلیخان مأمور پیشکار
بوشهر میرزا علی اکبرخان ترشیزی مأمور
خراسان میرزا علی اکبرخان پیشکار سابق
مراغه مأمور آذربایجان

سررشته داران و عزب دفترخانه

مبارکه

مبارکه استیفا و غیره
سررشته داران دفترخانهٔ مبارکه

میرزا اسدالله سررشته دار سرکارات عظام
و اغایان سرکاری میرزا اسدالله سررشته دار
دفتر جناب جلالتماب مستوفی الممالک
میرزا عبدالجواد سررشته دار دفتر مجلس تحقیق
دفترخانه مبارکه نزد جناب نایب مستوفی
الممالک میرزا احمد سررشته دار که سابق نزد
مرحوم مغفور میرزا نصرالله مستوفی بود میرزا سید
محمد سررشته دار با بقلم و تفنگدارخانه
مبارکه و غیره میرزا محمود سررشته دار اسیر
مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه
میرزا فرج الله سررشته دار اذربایجان نزد
جناب معتمد السلطنه میرزا اسلیمانخان
سررشته دار دفتر جناب جلالتماب وزیر دفتر
میرزا مصطفی کرکانی نزد جناب میرزا شفیعخان
مستشار الملک میرزا عبدالله سررشته دار
مازندران و دار النظاره نزد جناب سراج
الدوله میرزا علی سررشته دار همدانی
میرزا سید محمد علی نزد جناب جلالتماب نایب
مستوفی الممالک میرزا حسین کرکانی سر
رشته دار فارس نزد جناب میرزا محمود وزیر

میرزا صادق سررشته دار خمسه و عمله
خلوت همایونی میرزا صادق کرکانی نزد
جناب میرزا محمود وزیر میرزا عنایت الله
سررشته دار قزوین میرزا علیرضای
تفرشی سررشته دار مملکت خراسان نزد
جناب میرزا محمود مستوفی میرزا رضای
کیلانی نزد جناب جلالتماب حاجی امین
السلطنه میرزا محمد علی سررشته دار عراق
و کردستان و ساوه و غیره میرزا رضای
آشتیانی نزد جناب میرزا ابراهیم معتمد
السلطنه میرزا عبدالله ساوجی نزد
جناب صاعد الدوله میرزا بزرگ تفرشی
سررشته دار اداره پلیس و احتساب
میرزا محمد علی سررشته دار بروجرد
میرزا اسدالله پسر مرحوم میرزا حسن
عزب دفتر میرزا محمود نواده مرحوم
ناظم الملک مشغول تحریر محاسبات
شاهرود و بسطام

عزبان دفترخانه مبارکه و غیره

میرزا علی اکبر عزب باشی

سایس

میرزا ابراهیم میرزا علیخان میرزا
فتح الله میرزا علی محمد پسر مرحوم میرزا
محمد تقی میرزا اقای اصفهانی میرزا
محسن میرزا فضل الله میرزا محمد
میرزا احمد میرزا اقای اشتیانی میرزا
محمد علی ناظم مجلس تحقیق میرزا محمد
ولد میرزا حسن میرزا حسین ولد ایضاً
میرزا مطلب کتباولی میرزا اغا محسن
ولد میرزا ابراهیم

نایبان و غیره

نایبان

میرزا عباسقلی اقا علی اکبر اقا حسن

یوزباشیان

مشهدی احمد مشهدی کریم

فراشان

بیست نفر

اداره حکومتها و ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نوّاب مستطاب اشرف امجد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید عهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نوّاب اشرف والا اعتضاد السّلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان

حکام جزء آذربایجان از قرار صورتی که از طرف وزارت اعظمی رسیده است

مراغه امیرزاده اماموقلی میرزا **ارومیه** امیر الامراء العظام حسام الدوله امیر تومان **اردبیل و مشکین** جناب علیخان پیشخدمت حضور **خوی و سلماس**

خلخال امیرزاده عزیز الله میرزا ظفر السّلطنه

قاکو عمدة الامراء العظام اقبال السّلطنه **ساوجبلاغ**

فرخ خان **قراجه داغ** امیرزاده سلطان مجید میرزا امیرآخور حضرت ولیعهد

اصفهان و یزد و عراق و غیره

نوّاب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزادهٔ معظم ظلّ السّلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و عراق و محلات ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه

جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار

یزد

نوّاب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد

حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار

عراق و محلات

مظفر الملک نایب الحکومه

خراسان و سیستان

جناب جلالتمآب اجل صاحبدیوان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی آستانهٔ مقدسهٔ رضویه

نوّاب والا معین الدوله نایب الایاله جناب مؤتمن السّلطنه پیشکار مالیهٔ خراسان

حکام ولایات خراسان

طبس

امیر الامراء العظام حاجی عماد الملک امیر تومان و وکیل طبس

(قاین) امیر الامراء العظام حشمة الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان

(قوچان) امیر الامراء العظام شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان

بجنورد امیر الامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد **سبزوار** جناب میرزا حسینخان مؤتمن الملک حکمران سبزوار **خواف** علیمردان خان نصرة الملک

سرخس امیرزاده خسرو میرزا حکمران

کلات محمد مهدیخان

ترشیز اسد الله خان پسر مرحوم محمد خان والی

تربت حیدرقلیخان

شاهرود و بسطام نوّاب والا شاهزاده جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان حکمران

فارس

نوّاب والا معتمد الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس

حاجی نصیر الملک پیشکار قوام الملک ناظم ایلات خمسه و کلاه دوز و بسیعه و غیره

بوشهر

جناب جلالتمآب نظام السّلطنه حکمران بندر بوشهر و سایر بنادر و مدیر گمرکات فارس و اصفهان

کرمان و بلوچستان

نوّاب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان

نوّاب حشمة السّلطنه نایب الایاله کرمان و حکمران بلوچستان و بم و نرماشیر

استرآباد و گرگان

امیر الامراء العظام نصرة السّلطنه امیر تومان حکمران استرآباد و گرگان و ترکمان

گیلان و طوالش

نوّاب والا مؤید الدوله امیر تومان والی گیلان و طوالش

میرزا علیخان مستوفی پیشکار

عربستان

جناب جلالتمآب حاجی شهاب الملک امیر تومان والی عربستان

میرزا فرج الله خان مستوفی پیشکار

لرستان و بروجرد

نوّاب والا امیرخان سردار امیر تومان والی لرستان و بروجرد

لرستان امیرزاده نصرة الله خان پسر امیرخان سردار نایب الحکومه

بروجرد امیرزاده آقا سردار نایب الحکومه

کردستان

جناب جلالتماب اقبال الملک والی کردستان

کرمانشاهان

جناب جلالتماب حسام الملک امیر تومان والی کرمانشاهان و سرحددار عراقین

اجزاء حکومت از قرار یکه صورت داده اند

میرزا احمدخان مستوفی کیل دیوان نایب الحکومه میرزا بابا فرهخان پسر ذوالریاستین رئیس دیوانخانه میرزا اسمعیل خان معتمد دیوان مستوفی پیشکار

مازندران

عمدة الامراء العظام میرزا عبدالله خان امیر پنجه والی مازندران

ملایر و تویسرکان و نهاوند

جناب امیر الامراء العظام محمد تقیخان حکمران ولایات ثلث

ملایر عبدالله خان سرتیپ نایب الحکومه

نهاوند حاجی مسعود میرزا نایب الحکومه

تویسرکان میرزا احمد مستوفی نایب الحکومه

همدان

نواب اشرف والا شاهزاده عز الدوله والی ولایت همدان

نواب عماد السلطنه سرتیپ نایب الحکومه

کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان

میرزا افضل الله پیشکار

قم

نواب امیرزاده نایب الایاله عباس میرزا حکمران قم

میرزا رضاخان پیشکار

خمسه

امیر الامراء العظام احتشام السلطنه امیر تومان حکمران

جناب میرزا احمد مستوفی پیشکار

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ اول حکمران

کلپایکان و خوانسار و کمره

جناب جلالتماب حکیم الممالک حکمران کلپایکان و خوانسار و کمره

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان قاجار پسر جناب مستطاب عضد الملک حکمران

امیرزاده یحیی میرزا نایب الایاله نایب الحکومه

گروس

عمدة الامراء العظام علیرضاخان سرتیپ حکمران گروس

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام حسنخان آجودانباشی کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت امیر الامراء العظام میرزا کریمخان صمصام السلطنه حکمران فیروزکوه

دماوند

عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسنخان سرهنگ پسر جناب ساعد الدوله نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانبابا خان پسر جناب صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا اللهیار نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب معتز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم

مختارخان حکمران زاویهٔ مقدسه

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت حاجی مصطفی قلیخان میرشکار

بحیرهٔ شهریار

محمد اسمعیل بیک نایب الحکومه

وزارت جلیلهٔ عالیه و دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت عالیه و دربار اعظم موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان وجود مسعود همایون ریاست اردوی همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی خواجه سرایان صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه دار النظارهٔ اطبای خاصهٔ فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهدیهٔ و منصور غلامان ناصری فراشخانهٔ مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه اصطبل خاصه زینبدارخانهٔ مبارکه کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرک نقارخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک خالصهٔ طهران غله و لابات انبار گندم معمارخانه و قنات ایلات طهران ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پزخانهٔ دار الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جناب جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایونی و منشی حضور مبارک و رئیس تفنگدارانِ خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو اعضای مجلس دربار اعظم و حکمران گیلانات و خوانسار و کمره و مضافات جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان خازن کتبخانهٔ مبارکه جناب محمد حسینخان محقق

سایر

جناب امیر الامراء العظام جلال الملک جعفر قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله نواب الامیر الدوله سلطانحسین میرزا حکمران نیشابور و سبزوار ولایت و مضافات جناب منشی خلوت محمد حسینخان پیشخدمت و فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ جناب محمد ابراهیمخان میرزا مهدیخان اجودان مخصوص میرزا عبد الله خان میرپنجه حکمران مازندران جبار خان آقا میرزا احمد خان کروسی سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول مدیر باغات مبارکهٔ دولتی محمد کریمخان پیشخدمت سرتیپ اول محمد تقیخان احتساب الملک رئیس احتساب دار الخلافه میرزا سید عبد الکریمخان سرتیپ احمد خان سرتیپ اول فخر الملک ابو الحسنخان سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیپ اول صدیق خلوت محمد ابراهیمخان محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا امیرزاده آقا مسیح امیرزاده محمد حسین میرزا پسر نواب حشمت السلطنه امیرزاده تیمور میرزا حسنخان حسینخان امیرزاده منوچهر میرزا میرزا سید محمد خان سرتیپ میرزا اکبرخان پیشخدمت و غیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

محمد صادقخان فراشخلوت آقا سلیمان ده باشی تحویلدار خلوت همایونی میرزا آقاخان فراشخلوت میرزا هدایتخان فراشخلوت آقا صادق آقا سید علی سرپرده بصندوقخانهٔ مبارکه

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله مهدیقلیخان خوانسالار

اجزاء

امیر الامراء العظام علی اکبرخان پیشخدمت سرتیپ اول و نایب النظاره حاجی میرزا محمد رضا میرزا محمد صادق مشرف و سایر نویسندگان چهار نفر حاجی محمد ابراهیم تحویلدار نقد و جنس کارخانه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکاء شربتدارباشی حاجی میرزا محمد نایب شربتخانه سایر هفت نفر آقا محمد حسین چراغچی باشی سایر علمجات دوازده نفر

چوبخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبچی باشی سایر یازده نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی سایر بیست و سه نفر

تحویلخانه و وکیل خرج خانه

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل وکیل خرج سایر چهارده نفر

سایر جملهٔ دار النظاره چهل و هشت نفر

ادارهٔ آبدارخانهٔ مبارکه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم مفتخر باعتماد الحضره آقا مرتضی خان نایب آبدارخانهٔ مبارکه حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان سرتیپ اول سعد السلطنه میرزا ابو القاسمخان نایب میرزا غلامحسین سرچشمه دار میرزا لطیف سرچشمه دار آقا جبلی

عملهٔ آبدارخانه پانزده نفر عملهٔ شربتخانه
سی و هفت نفر

قهوه‌خانهٔ مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی باشی امین همایون
آقاجبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه
صندوقدار و جامه‌دارخاصه و خازن
مخزن تدارکات عسکریهٔ دولت علیه
میرزا بزرگخان مستوفی مباشر صندوقخانه
و رختدارخانهٔ مبارکه

نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت مخصوص مبارک
نقاشان نقاشخانهٔ مبارکه چهار نفر

تفنگدار از خاصه

از قرار سنهٔ ماضیه
جناب جلالتمآب غلامحسینخان امین خلوت
منشی حضور و رئیس خلوت همایونی رئیس
تفنگداران خاصه رضاقلیخان پسر مرحوم
سهرابخان میرزا ابوالفتح‌خان طالش
حاجی عیسیخان مرندی مصطفی قلیخان
اسمعیلخان قزوینی قهرمانخان تالشی
حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا
باقرخان محمدکریمخان حاکم ابوالکف
عیسیخان شقاقی هادیخان نوائی
فتح الله خان پسر مرحوم قهرمانخان
محمدخان گرجی فیض الله خان کرمانشاهانی
شاه ملکخان علی اکبرخان کردستانی
شجاعقلیخان جعفرقلی بیک مراغی
اسدالله خان ابهری عبدالله‌خان
قراچه‌داغی رضا آقای کلاوتی
نصیرخان شیرازی اصلانخان
جهان بیگلو باقی تفنگداران
خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

از قرار سنهٔ ماضیه
جناب امیرالامراء العظام عبدالله خان
امیرتومان و کشیکچی باشی
جناب جلالتمآب وکیل لشکر
عمدة الامراء العظام حبیب الله خان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول و
غلام پیشخدمت باشی

غلام پیشخدمتان

یکصد و شصت و چهار نفر
شاهزادگان شانزده نفر
خوانین و آقایان قاجار بیست و دو نفر
سایر خوانین یکصد و بیست و
شش نفر

سرتیپان اول و دویم

عباسقلیخان طهماسبقلیخان
حیدرقلیخان عزت الله خان سرتیپ اول الله‌قلیخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دویم دارند
موسیخان کلبعلیخان باباخان
منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند
عبدالله‌خان باقرخان علی اصغرخان
محمدحسنخان سعدالله خان محمد
ابراهیمخان محمداسمعیلخان
یوزباشی علی اکبرخان

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان
شهبازخان تقیخان امیراصلانخان

نایبان

سی نفر سایر غلامان نهصد و پنجاه نفر

ایشیک‌خانهٔ مبارکه

صد و پنجاه و هشت نفر
جناب امیرالامراء العظام ظهیرالدوله
ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیرالامراء العظام محمدناصرخان خانان
محمدخان بهاء السلطنه قورچی‌باشی ملکباشی
محمدامینخان جارچی باشی نواب والا
حسینقلیخان ناظم التولیه نایب ایشیک
آقاسی باشی محمدتقیخان قاجار
اسدالله خان قاجار جعفرقلیخان
قاجار حسینخان قاجار ابوالفتح‌خان
قاجار علی‌محمدخان و مرتضی قلیخان
ورثهٔ مرحوم مصطفی خان قاجار
علیخان قاجار محمدحسنخان غلام
حسینخان عباسقلیخان مستشار
ایشیکخانهٔ مبارکه محمدخان نوائی
میرزا سید هاشم محمدعلیخان گروسی
میرزا حسینقلیخان سررشته‌دار
علیخان دنبلی غلامعلیخان اشرفی
محمدرحیمخان

نایبان جارچی و ایشیکخانهٔ مبارکه

و نایبان جارچی خانه
علیخان دنبلی موسیخان دنبلی
حاجی مهدیقلیخان قاجار میرزا مهدی
نوری میرزا عبدالحسینخان نوری
میرزا محمدتقی نوری میرزا داودخان
نوری آقاخان قاجار محمدآقای ایروانی
حسنخان قاجار عباسقلیخان قاجار
محمدخان دنبلی رضاخان دنبلی
خسروخان بروجردی احمدخان نوائی
اسدالله خان نوائی حسینخان نوائی
موسیخان نوائی اصغرخان دنبلی
کریمخان دنبلی سلیمان آقای قاجار
کریم آقای قاجار یحیی‌خان نوائی
حسینعلیخان حسنخان نوائی
امامقلیخان نوائی کریمخان زنگنه
محمدحسینخان زنگنه عباسقلیخان زنگنه

عبدالرزاق خان رضا قلیخان
حبیب الله خان غلامحسینخان ایروانی
یوسفخان حسنخان میرزا حبیب الله
میرزا مهدی مرتضی قلیخان میرزا عنایت
الله میرزا عبدالکریم عباسقلیخان
ماکوئی محمد اسمعیلخان عباسقلیخان
قراچورلو عباسقلیخان قافلانی
میرزا نصرالله خداوندلو هادیخان
کجوری میرزا رضا محمد حسینخان زنگنه
محمد تقیخان زنگنه حاجی علیخان
رسولخان نایب جارچی باشی
میرزا ابوالحسنخان غلامحسینخان
میرزا حسن علی بیک
یساولان و جارچیان هفتاد و
هشت نفر میرزا نصرالله خان پیشخدمت
باشی وزارت تشریفات پیشخدمتان
وزارت تشریفات ده نفر
محمود خان یساول باشی سرهنگ
یساولان ادارهٔ ایشیکخانهٔ مبارکه
و جارچیان شصت و شش نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و اشکخانهٔ مبارکه

ابوالحسن امیرالامراء العظام حاجی
حسینعلیخان حاجب الدوله

فراشخانه

سررشته دار و غیره
میرزا آقای تبریزی سررشته دار
میرزا سید جعفر تفرشی مشرف انبار
میرزا رضای تفرشی برات نویس
میرزا حسن تفرشی مشرف انبار
میرزا علی اکبر ولد میرزا آقا حسین آقا

نایبان

درجهٔ اول

موسیخان ولیخان آقا شیر محمد قزوینی
ابوالقاسمخان طهرانی آقا علی اکبر قزوینی

محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر
محمد تقی بیک حاجی محمد تقی بیک
میرزا محمد تقی قمی میرزا عباسقلی
قمی آقا رضا قلی قزوینی میرزا عبد
الحمید تفرشی میرزا عباس قمی

درجهٔ دوم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا محمد نوری
آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی
محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد
یحیی خان

درجهٔ سیم

احمدخان میرزا عباد تبریزی
حسنخان علی آقای سمنانی غلام
حسینخان شیرازی مصطفی خان کاشانی
میرزا احمد ملایری ابراهیمخان
ابوالقاسمخان نصرالله بیک تبریزی
محمود خان خداداد خان آقا حسن
محمد هادی بیک محمد آقا بیک تبریزی
میرزا آقا مازندرانی میرزا علی نوری
یحیی خان معصوم علی بیک تفرشی اسدالله
خان میرزا محمد حسین حسن آقا تبریزی
احمد خان ولد فرج الله خان

سرایدارخانه

حسینعلیخان سرایدارباشی رضا خان
نایب سرایدارخانه آقا یوسف تبریزی
آقا نجف انجدانی آقا محمد تبریزی
علی محمد خان میرزا آقا میرزا حسین
مشرف میرزا اسدالله آقا حسن
حسن آقا میرزا اسدالله ایضا
میرزا باقر ولد ایضا

قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی باشی حسینخان
نایب ولد ایضا حاجی اسفندیار نایب
پهلوان ابراهیم یزدی نایب

چراغخانه

محمد حسین بیک چراغچی باشی آقا محمد علی
محمد حسن بیک نایب

خیاطخانه

حاجی محمد خیاط باشی میرزا آقا نایب
سید مهدی نایب مشهدی محمود مهرباشی
حاجی اسمعیل میرغضب باشی

کشیکخانه

محمد رحیمخان کشیکچی باشی عباسخان
قاجار ابوالقاسمخان قاجار
خانبابا خان سرهنگ میرزا حسین
مشرف یوسفخان قاجار نبیخان قاجار
میرزا محمود مازندرانی حاجی عبدالله
خان قاجار یحیی بیک طهرانی
رضا بیک قزوینی

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه
وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی
معتمد السلطان محمد باقر خان ادیب الملک
نایب و مدیر کل باغات و عمارات دیوانی
حاجی میرزا حسین ممیز محمد باقر بیک
باغبان باشی میرزا مهدی سررشته دار
کل باغات و قنوات دولتی میرزا
عبدالمجید خان نایب و نشان سپه
باغبانان و سرایداران کل باغات
مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

اطبای خاصه فرنگی و غیره

جناب فخامت نصاب دکتر طولوزان حکیم باشی
حضور دکتر فوریه حکیم مخصوص
دکتر محمد حسنخان بکتر عماد الاطباء
مسیو هبینه خان دندان ساز

ایرانی

جناب

جناب فیلسوف الدوله آقا میرزا کاظم جناب سلطان الحکما میرزا ابو القاسم

شیخ الاطبّاء میرزا حسینعلی فخر الاطبّاء میرزا عبد الوهاب رئیس الاطبّاء میرزا علی دکتر مؤتمن الاطبّاء میرزا زین العابدینخان کاشانی. لقمان الملک حکیمباشی کل نظام شمس الاطبّاء میرزا نصر الله تنکابنی میرزا کمال الدین ملک الاطبّاء شمس المعالی میرزا سید علی حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطبّاء

خواجه سرایان

اعتماد الحرم حاجی آغا سرور خان خواجه باشی سر نقیب اوّل آغا بهرام خان سر نقیب اوّل آغا علی رضا خان آغا محراب آغا رضا خان حاجی آغا اسمعیل آغا سید اسمعیل عزیز الله خان آغا فتح الله آغا میرزا احمد خان اوده باشی آغا نور آغا فرج

اطاق موزهٔ مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی مستوفی نایب ایضا آقا محمد نایب آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین الملک میرزا افضل الله خان مستوفی اوّل شیخ مرتضی ناظم خزانه تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار میرزا آغا محسن تحویلدار خزانه مبارکه حاجی محمد رضا خان تحویلدار گمرک پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا اسد الله خان سررشته دار میرزا محمود سررشته دار میرزا سید عبد الله سررشته دار آقا سید جواد محصل وجوه خزانه آقا علی صرّاف

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج دواخوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ ابو الحسنخان سرهنگ میرزا سید یوسف لشکرنویس میرزا سید باقر سررشته دار

ادارهٔ چراغهای خیابانها و دواتی

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ میرزا عباس مشرف میرزا سید حسین

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کتابچی قانون نویس مدیر گمرک دار الخلافهٔ طهران محمد تقیخان معزّ الملک مدیر گمرک آذربایجان میرزا آقا ناظم میران پسر معزّ الملک میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر خان نایب اوّل وزارت امور خارجه و مترجم ولد مرحوم ایضا گمرک فارس و بنادر جزو عمل حکومت در اداره جناب نظام السلطنه حکمران بنادر است فتح الله خان بیگلربیگی مدیر گمرک خراسان و گیلان و مازندران از بابت مباشرین و مأمورین گمرک سایر ولایات محروسه صورت جدید نداده اند

ادارهٔ غلات دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین الملک اجزاء و مأمورین ادارهٔ غلات چون تغییر پذیرند لهذا ثبت نشد

ادارهٔ حکومت و تولیت زاویهٔ

مقدسهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین الملک خازن مهر مقدس جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه محمد رضا خان نایب الحکومه آقا سید حسن فرّاشباشی حاجی میرزا عبد الکریم صدر الحفّاظ میرزا حبیب الله کلیددار میرزا عبد الحسین سرکشیک میرزا باقر سرکشیک. میرزا کاظم مستوفی میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین سررشته دار خدّام بیست و پنج نفر قرّاء بیست نفر گلابدار پانزده نفر مؤذّن و چراغچی پانزده نفر

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار جناب معاون الملک مستوفی صرف جیب جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی مدیر وسائل خطّ خراسان و سیستان آقا سلیمان خان دهباشی پیر ناظم خلوت و غیره

ادارهٔ غلامان مهدیه و منصور

و فوج دو تیم خمسه ابو الجمع امیر الامراء العظام علاء الدوله امیر تومان نهصد و هفتاد و یک نفر

غلامان مهدیه

چهارصد و شصت و یک نفر

ارباب قلم

جناب جلالتمآب وکیل لشکر میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا سید علی

سرتیپان

حاجی حسینخان سرتیپ دوم نواب عبد
الحسین میرزا میرزا اقیخان فتح الله خان
بیوکخان جهانگیرخان علینقیخان
ایرج میرزا زین العابدینخان
عباسقلیخان

سرهنگان

نصیب آقا میرزا ابراهیم حسینقلیخان
مصطفی قلیخان زین العابدین خان
نعمت اللهخان منوچهر میرزا باقرخان
یحیی خان پسر مرحوم سپهدار
شاهسوارخان

سایر

یاور ده نفر نایب سیزده نفر
پنجاه باشی سیزده نفر غلام چهار
صد نفر

غلامان منصور

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دوم محبعلیخان
ایضاً حاجی لطفعلیخان آقاخان
میرزا احمدخان شعبانعلیخان
اسدالله خان اسمعیلخان ایضاً

سرهنگان

حاجی خان احمد آقاخان یوسفخان
میرزا باقرخان غلامحسینخان
کلبعلیخان خدامرادخان مرتضیخان

سایر

چهارصد و هشتاد نفر

فوج دوم خمسه

بسرتیپی حاجی رستمخان سرتیپ
میرزا حاجی آقا مشرف

سایر

هشتصد و دو نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

وشتران کلافی بریاست جناب
امیرالامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع
و پیشخدمت خاصه همایونی میرزا
علینقی مشرف شترخانه نادری میرزا
علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا
مشرف شترخانه کلافی عباسعلی بیک
تحویلدار جوادبیک نایب شترخانه
نصیربیک نایب ایضاً کاظمخان
قاطرچی باشی سایر علیخان از
نایب و اردو غیره و باشی و قاطرچی
و ساربان یکهزار و پانصد نفر

جبّه خانه مبارکه

بریاست امیرالامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع حاجی میرزا محمد علی مشرف
موسی خان نایب محمد باقربیک
انباردار سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

از قرار سنه ماضیه
دویست و هشتاد و دو نفر
نواب محمد حسین میرزا امیر آخور

نویسنده

میرزا رضاقلی سررشته دار میرزا
نصرالله حاجی میرزا احمد مشرف
هیزده نفر

نایبان

امیرزاده رشیدخان میرزا
حاجی نایب مرادخان آقاخان
محمدخان غلامرضاخان میرزا سید
عبدالله کریم بیک حبیب الله بیک
محمدعلی بیک حاجی محمد آقا مهر
مهدیخان محمد قاسم بیک
عباسقلی بیک قربانعلی بیک
حیدرقلیخان آقا جعفر محمد حسن بیک
نایب و تحویلدار نقدینه دخان بیک
یحیی بیک جلیلخان بیک محمد بیک

عباسقلی بیک افراسیاب بیک

سایر

دویست و سی نفر
عزیزالله بیک بیطار سوقاپچی سی نفر
محمدمهدی بیک نعلبند باشی
نایب نفر شاگرد دو نفر
جلودار یکصد و بیست و دو نفر
مهتر و چابکسوار یکصد و هفت نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قرقچی باشی قوشچی ده نفر

زنبورکخانه مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان
پیشخدمت خاصه فرمانفرمای زنبورکخانه مبارکه

اجزاء

از قرار سنه ماضیه

کالسکه خانه مبارکه

بریاست لطف الله خان شجاع الملک
پیشخدمت خاصه
میرزا علیرضا سررشته دار میرزا
یعقوب مشرف کربلائی حسینخان
انباردار محمد اسمعیل بیک یاور
اسمعیل بیک عباسقلی بیک
علی احمد بیک حاجی اسمعیل نایب
هادی بیک نایب بدرخان نایب
محمد کاظم بیک سرکشیک آقا سید
علی اکبر کشیک محمد حسن بیک
نایب سرکشیک آقا سید یوسف
نایب سرکشیک زین العابدین بیک
یساول مشهدی جعفر یساول
صغربیک یساول حاجی بابا بیک
یساول و ناموس اهل طرب علی بیک
تحویلدار نقدینه اصناف
دوازده نفر

عمله‌جات اصطبل کالسکه‌خانه

رضاقلی بیک نایب میرزا محمد بیک
ولد رفیع بیک نایب عباس بیک
نایب ابوالقاسم بیک مباشر جنس
علی زمان بیک سئیس نجفقلی بیک
سئیس محمدرضا بیک انباردار جنس
جلودار بیست و پنج نفر نعلبند
دو نفر کالسکه‌چی یکصد نفر
مهتر هفتاد نفر

شاطرخانهٔ مبارکه

بریاست جناب امیرالامراء العظام
بشیرالملک فضل‌الله خان شاطرباشی

مشرف و نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب
محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک
نایب میرزا ابراهیم نایب

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست جناب امیرالامراء العظام
محمدقاسم خان صاحبجمع و سرتیپ اول

سوارهٔ بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار
یکصد نفر

سوارهٔ دوئرن

آقاجانخان سرتیپ دوم محمودخان
سرهنگ میرزا رحمة‌الله سررشته‌دار
سایر صاحبمنصب و سوار نهصد
نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول
میرزا احمدقلی سررشته‌دار محمدعلیخان
سرهنگ سایر صاحبمنصب و
سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه‌وند

علی اکبرخان سرتیپ اول میرزا اسدالله
مشرف حسنخان سرهنگ
نعمت‌الله خان سرهنگ سایر
صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف‌الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحبمنصب و سواره
دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب و سواره یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا علیرضا
مشرف صاحبمنصب و سواره
یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران راه قزوین

جمعی محمدباقرخان سعدالسلطنه
سرتیپ اول بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب
و سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی
میرزا حسن سررشته‌دار میرزا ربیع
مشرف مباشر و عمله‌جات از
قپاندار و فراش وغیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دارالخلافه

بایلخانی گری جناب امیرالامراء العظام
محمدقاسم خان صاحبجمع
ایل شاهسون دوئرن ایل
شاهسون افشار ایل خواجه‌وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو
ایل هداوند ایل قشقائی
ایل اوریات ایل بختیاری
ایل کاوناز ایل البیکائی عرب میش‌مست
عرب سمنانی عرب پشت‌کوهی
عرب کلکو عرب متفرقه

ادارهٔ معمارخانه و فخارخانه

میرزا حسینخان مستوفی صنیع‌الملک
حاجی حسینعلیخان معمارباشی کل
استاد حسین خان صنیع لشکر معمار
نظام محمدتقیخان مباشر فخارخانه
حاجی میرزا سید ابوطالب سررشته‌دار
میرزا علی اکبر سررشته‌دار
میرزا غلامحسین سررشته‌دار
میرزا آقا مشرف میرزا حبیب
مشرف حاجی قاسم کدخدای فخارخانه
آقا مهدی نایب معمارخانه

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده به
محمدباقرخان سعدالسلطنه
سرتیپ عمله‌جات یکصد و
هشتاد نفر

راه شوسهٔ قم

و آنکه از جهتین راه شوسهٔ عربستان

راه افجه و نور و فیروزکوه و آمل

سپرده بحاجی محمدحسن امین دارالضرب

میرشکار و اتباع

از قرار سنه ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار
علیخان سرتیپ ولد میرشکار نایب اول
غلامحسینخان ولد ایضا
صادقخان جهانگیرخان
امیر اصلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنج
نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف
و اوقاف ممالک محروسه

وظایف

دفتر استیفاء

جناب حسام السادات مستوفی وظایف
میرزا علی اصغر سررشته‌دار گرکانی
میرزا ابویوسف سررشته‌دار

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره
میرزا سید حسین مستوفی و منشی
میرزا سید یوسف میرزا محمد خان اجودان
میرزا آغا محسن عرب قزوینی سررشته‌دار

وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی ملا
عبدالله قاضی میرزا حسینخان منشی
میرزا علی محمد ثبات آقا کوچک خان

مأمورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی
اصفهان جناب حاجی بنان الملک
بروجرد رضا قلیخان
خراسان میرزا عبدالله خان
عربستان میرزا هدایت خان
کردستان میرزا کریم
کرمانشاهان میرزا عبدالرحیمخان
یزد محمد حسینخان عراق کزاز فراهان
میرزا حسینخان کمره و گلپایگان و خوانسار
میرزا حسینخان لرستان رضا قلیخان استراباد
میرزا علی اشرفخان ترشیز کرمان میرزا حسینخان
سمنان و دامغان میرزا آقا شاهرود و بسطام میرزا علی
مازندران میرزا سید عبدالله گیلان میرزا
مجدالدین خوار میرزا مهتاب خمسه
میرزا محمد علیخان ساوه و زرند میرزا احمد
قم میرزا افضل الله کاشان
میرزا مهدی خان قزوین میرزا
عباسخان گروس میرزا فرج الله
ملایر و تویسرکان میرزا شفیعخان
فارس حاجی میرزا علی مجد الحکما
همدان میرزا حسن

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دارالشورای کبری

اجزاء وزارت پست

معتمد السلطان میرزا احمد خان پیشخدمت
خاصه رئیس کل میرزا مطلب خان
مستشار تحویلدار کل مسیو سمینو
سکرتر جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره

اجزاء دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا علی مقوم
میرزا اسمعیل سررشته‌دار میرزا محمد
محرر میرزا علی محاسب

دارالانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی
میرزا حسن منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا افضل الله انسپکتر میرزا سید
محمد علی دفتردار

اجزاء پستخانه دارالخلافه

میرزا هادی مستوفی و نایب الریاسه
عبدالعلیخان ناظم میرزا محمد علی
امین تذکره و دفتردار ملتمسه امانات
میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی ولایات

اطاق امانات

میرزا افضل الله تحویلدار میرزا آقا
و میرزا قاسم معین فراش دو نفر

اطاق واردات

میرزا اسدالله تحویلدار میرزا رضا
و میرزا نصرالله معین فراش نفر

اطاق نوشتجات سفارشی

اسدالله خان تحویلدار میرزا آقا معین
شاهزاده محمد میرزا معین میرزا داود
حافظ قبوضات و ملتمسه

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابویوسف تحویلدار

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمد علی

اطاق تجزیه نوشتجات

علی اکبر خان میرزا ابوطالب

عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه‌چی شانزده نفر

غلامخانه

از نایب و غلام هشت نفر

اجزاء پست شمیران

و چاپاران فرنگیها هفت نفر

خط آذربایجان

قزوین خانبابا خان رئیس ابوالحسنخان
ناظم میرزا اصغر فراش نفر
هیدج میرزا علی رئیس فراش نفر
زنجان میرزا محمد علی رئیس میرزا نصر
میانج مهدیخان رئیس فراش نفر
خلخال آقا علی رئیس فراش نفر

تبریز

تبریز میرزا احسنخان رئیس میرزا محمود خان
مباشر امانات میرزا مهدیخان مباشر
سفارشی میرزا حسن محصول الدار پاکت
میرزا جعفر دفتردار غلامان و فراش شش نفر
مرند رئیس نفر فراش نفر
جلفا میرزا اغا محسین رئیس فراش نفر
شبستر میرزا علینقی رئیس فراش نفر
خوی میرزا تقی رئیس فراش نفر
سلماس میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر
ارومی میرزا ابوالقاسم رئیس فراش نفر
مراغه میرزا اغا محسین رئیس فراش نفر
ساوجبلاغ میرزا علینقی رئیس فراش نفر
سراب میرزا تقی رئیس فراش نفر
اردبیل میرزا احمد رئیس فراش نفر
استارا میرزا حسن رئیس فراش نفر
میاندوآب میرزا اغا محسین رئیس فراش نفر
بایزید رئیس نفر فراش نفر

خط گیلان

منجیل میرزا شفیع رئیس فراش نفر
رشت میرزا عبدالوهابخان رئیس میرزا نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
انزلی میرزا موسیخان رئیس کرجی بان نفر
عمله کرجی شش نفر لاهیجان میرزا
عبدالحمید رئیس غلام و فراش دو نفر
لنگرود حیدرخان رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان میرزا افضل الله رئیس فراش نفر
دامغان میرزا احمد رئیس فراش نفر
شاهرود حسنعلیمیرزا رئیس
فراش و غلام سه نفر سبزوار
میرزا اسمعیل رئیس نویسنده و فراش دو نفر
نیشابور میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
خراسان حاجی میرزا ابوالقاسمخان
سررشته رئیس میرزا اوحد فرد دار سه نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
تربت میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

ترشیز میرزا محمد حسن رئیس فراش نفر
گناباد آقا علی رئیس فراش نفر
تون میرزا احمد رئیس فراش نفر
طبس میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
قوچان میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر
بجنورد میرزا احمد رئیس فراش نفر
بشرویه میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

خط مازندران

ساری حسنخان رئیس غلام و فراش دو نفر
(بارفروش) میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
اشرف میرزا مصطفی رئیس فراش و غلام دو نفر
آمل میرزا علی اکبر رئیس فراش و غلام دو نفر
بندرجز میرزا باقر رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
محلات میرزا اسید هاشم رئیس
فراش و غلام دو نفر
کاشان میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
فراش و غلام دو نفر
عراق میرزا اگرگین خان رئیس فراش
و غلام دو نفر
اشتهارد میرزا رضا رئیس فراش و غلام دو نفر
تفرش میرزا غیاث رئیس فراش و غلام دو نفر
اردستان میرزا اسید عیسی رئیس فراش نفر
اصفهان میرزا اسرکینخان رئیس میرزا اکبر
ناظم رئیس جلفا نفر فراش نفر
شیراز میرزا علیرضاخان سررشته رئیس
میرزا اغا محسین ناظم نفر غلام و فراش
چهار نفر قاصد آباده شش نفر
کازرون میرزا محمد علی رئیس فراش و
قاصد بوشهر دو نفر
بوشهر میرزا عبدالرضا رئیس فراش
و کرجی بان چهار نفر
فسا و داراب میرزا محمد خان رئیس فسا
میرزا کوچک رئیس داراب فراش فسا
نفر فراش داراب نفر
بهبهان و نیریز رئیس بهبهان میرزا عبدالله خان

رئیس نیریز میرزا محمدخان فراش
بهبهان نفر فراش نیریز نفر

خط یزد و کرمان

نائین میرزا اسید احمد رئیس فراش نفر
اردکان میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر
یزد میرزا علیخان رئیس میرزا علی اکبر
نویسنده فراش نفر غلام چهار نفر
رفسنجان میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
سیرجان میرزا عبدالوهاب رئیس فراش نفر
اناز میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
بندرعباس میرزا فضل الله رئیس فراش نفر
لار میرزا محمد رحیم رئیس فراش نفر
گلپایگان حاجی میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر
نراق میرزا جواد رئیس فراش نفر

خط همدان

زرق میرزا محمد علی رئیس فراش نفر
توران میرزا علینقی رئیس فراش نفر
ساوه میرزا احمد رئیس فراش نفر
همدان میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد
نویسنده فراش دو نفر غلام دو نفر
کردستان میرزا آقاخان رئیس میرزا نفر
غلام و فراش دو نفر
گروس میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
بروجرد رضا قلیخان رئیس فراش و غلام دو نفر
کرمانشاهان حاجی میرزا ابراهیمخان
رئیس فراش و غلام دو نفر
خانقین میرزا محمود رئیس فراش و غلام دو نفر
کنگاور میرزا موسی رئیس فراش و غلام دو نفر
نهاوند میرزا عبدالغنی رئیس فراش نفر
تویسرکان شاهزاده اکبر میرزا
رئیس فراش نفر
ملایر رئیس نفر فراش نفر
خرم آباد شاهزاده علیمحمد میرزا رئیس
فراش نفر
دزفول میرزا کاظمخان رئیس فراش نفر
شوشتر میرزا محمدخان رئیس فراش و غلام دو نفر

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

اداره علمیه مدرسه مبارکه دارالفنون رؤسا و غیره

جناب جلالتمآب نصاب نیرالملک امیرتومان رئیس مدرسه مبارکه محمد حسین خان سرتیپ اول ناظم مدرسه مبارکه علیخان سرتیپ اول انسپکتور ژنرال ناظم علوم محمدتقی میرزا سرتیپ دوم آجودان مدرسه مبارکه میرزا محمد حسین مستوفی رئیس الکتاب میرزا جعفرخان ناظر میرزا عبدالوهابخان سرهنگ میرزا محمدتقی سررشته دار اسدالله خان کتابدار میرزا مهدی منشی

معلمین ایرانی

جناب سلطان الحکماء معلم طب ایرانی میرزا محمد کاظم معلم کل طبیعی دارای نشان شیر و خورشید میرزا ابوالحسنخان رئیس مریضخانه معلم طب فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی سرتیپ معلم زبان فرانسه ملا محمد صادق معلم فارسی و مقدمات عربی جناب حاجی نجم الملک معلم کل علوم ریاضی و سرتیپ اول و ممتحن علوم مدارس دولتی میرزا علی دکتر رئیس الاطباء معلم طب فرنگی میرزا علیخان قاجار معلم طب ایرانی جناب میرزا حسن ادیب معلم علوم ادبیه و عربی

معلمین ریاضی

سلیمانخان سرهنگ معلم ریاضی میرزا محمود منجم باشی معلم ریاضی میرزا اسمعیل خان معلم ریاضی علیخان قاجار معلم ریاضی اسدالله خان قاجار معلم ریاضی

معلمین فرنگی

بزوسکی خان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول مسیو لمر سرتیپ اول معلم کل موزیک مسیو ووبلیه معلم معدن دارای نشان شیر و خورشید مدرسخان سرتیپ اول معلم زبان روسی دکتر بازیل معلم طب فرنگی و زبان انگلیسی مسیو فلر معلم توپخانه سرتیپ مسیو ورث سرتیپ معلم پیاده نظام یوسفخان پسر مسیو ریشاردخان معلم زبان فرانسه

صاحبمنصبان حاضر خدمت

امیرزاده محمد حسن میرزا مهندس سرتیپ علیخان مهندس سرتیپ عباسقلیخان مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ محمد حسنخان قاجار سرتیپ مهندس محمد حسین میرزا مهندس میرزا احمدخان مهندس سرهنگ زین العابدین میرزا مهندس

مترجمین

میرزا خلیل سرتیپ مترجم و معلم طب میرزا رضاخان سرهنگ کاظمخان مترجم پیاده

نقاشان

پنجنفر

متعلمین مدرسه

مهندسین نظامی و معدنی دو نفر اطباء چهل و پنجنفر توپخانه سی و چهار نفر پیاده نظام چهل و یکنفر اطباء ناموری هجده نفر مخصوصین زبان ده نفر شاگردان مقدماتی و عربی چهل و هفت نفر موزیکانچیان بزرگان نامور حاضر چهل و پنجنفر موزیکانچیان جدید چهارده نفر موزیکانچیان مخصوص آقای عزیز السلطان نایب الصباحان و متعلمین مجانی شصت و هفت نفر

عکاسخانه و باسمه خانه و دواخانه مدرسه مبارکه

امیرزاده عبدالله میرزا سرتیپ مدیر عکاسخانه حبیب الله میرزا عکاس شاگرد پنجنفر میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و عمله جات شش نفر

دواخانه مرکزی

مسیو شودین مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

فراشخانه مدرسه

غلامحسین بیک نایب خانباباده باشی سرایدار نفر فراش ده نفر

دارالنظاره مدرسه

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر شربتدار دو نفر ایاقچی دو نفر آشپز دو نفر

اجزاء حفظ الصحه دارالخلافه الباهره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص دکتر کامیوسن پیر مامور صحیه دولت عثمانی دکتر بازیل معلم طب مدرسه

اجزاء مجلس مرکزی

جناب نیرالملک جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء میرزا محمد کاظم معلم طبیعی میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطباء آقا میرزا علی رئیس الاطباء حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء آقا میرزا عبدالکریم حکیمباشی میرزا ابوالحسنخان سرتیپ و رئیس مریضخانه میرزا نصرالله شمس الاطباء میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء میرزا عبدالله میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا سید محمد ناظم الاطباء نظام میرزا نصرت سرهنگ حکیم مریضخانه میرزا نصیر دواسازباشی نظام میرزا عبدالوهابخان سرهنگ میرزا تقی سررشته دار

حافظ الصحه ولایات خطه آذربایجان

تبریز

سیف الاطباء

قزوین

میرزا باقر

زنجان حاجی میرزا رضا
رشت حاجی میرزا سید جعفر
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه حیدر میرزا
گروس میرزا سید خلیل
کردستان میرزا احمد
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
همدان میرزا اسمعیل

خط خراسان و مازندران

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان
استراباد میرزا ابو القاسم
مازندران میرزا علی اکبر
بندر جز میرزا ابو القاسم

خط فارس و کرمان

قم میرزا علی اکبرخان صدر الحکماء
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
شیراز حاجی میرزا جعفر
بوشهر آقا سید عبد الرضا
کرمان میرزا عبد الرضاخان
یزد میرزا مرتضی

لرستان و عربستان

میرزا مصطفی خان سرتیپ
ملایر میرزا احمد حسین

مریضخانهٔ دولتی

میرزا ابو الحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیب
میرزا نصرت تونجلتی سرهنگ طبیب
سه نفر مباشر نفر میرزا فرهاد
دواساز میرزا سید ابوتراب طبیب مقیم
مریضخانه سایر اطباء سه نفر
ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار دو نفر
پرستار شش نفر حمامی و دلاک دو نفر
رختشوی دو نفر

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ تبریز

احمدخان سرتیپ رئیس محمد جعفرخان
صدر الحکماء معلم طب و طبیعی مدرسه
نجفقلیخان سرتیپ معلم توپخانهٔ تبریز
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا
علیخان سرهنگ معلم زبان فرانسه
حاجی ملا عبد الله معلم عربی نویسنده
نفر شاگردان داخله بیست و پنجنفر
شاگردان خارجی بیست و پنجنفر
فراشان شش نفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر
علوم و تلگراف

اجزاء دار الخلافهٔ طهران

صاحبمنصبان

جناب فخامت نصاب مخبر الملک رئیس کل
نواب نصر الله خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص
محمد رضاخان سرتیپ تحویلدار آقاخان
سرتیپ قاجار میرزا اسمعیلخان مستوفی
محمد مهدی میرزا سرتیپ ناظم نواب شاهزاده میرزا
مهدیقلیخان سرهنگ میرزا عبد الوهاب
منشی باشی خلیل میرزا سرهنگ
عباس میرزا سرهنگ میرزا اسمعیلخان سرهنگ
(اجزاء خارجه پنج نفر) مسیو شارل
سرتیپ مستشار و دفتردار خارجه
میرزا ارسس خان سرهنگ سایر اجزاء
هشتاد نفر پیشخدمت و فراش بیست
و دو نفر

سایر ولایات

چهارصد و سی و هفت نفر

قم چهار نفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی نفر فراش دو نفر

کاشان پنجنفر میرزا احمدخان رئیس
تلگرافچی نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نائین

بیست و دو نفر محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی ده نفر نویسنده دو نفر
غلام سه نفر پنجنفر فراشان چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون

هفده نفر خلیل میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر نویسنده دو نفر
فراش سه نفر غلام شش نفر

ابوشهر چهار نفر عبد العلی میرزا
سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه

یازده نفر میرزا هدایت الله خان
سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام شش نفر

کرمان و رفسنجان و انار

چهارده نفر میرزا احمدخان سرهنگ
رئیس تلگرافچی چهار نفر غلام
شش نفر فراش سه نفر

خط آذربایجان و گیلان

یکصد و چهار نفر

قزوین هشت نفر محمد مهدی میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش سه نفر غلام طرف رشت دو نفر

زنجان چهار نفر اکبر میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر

گیلان از بابت شهر رشت و انزلی
و منجیل و لاهیجان و رودسر و خرم آباد
سی و دو نفر عبد الجواد میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی نه نفر
نویسنده نفر غلامان شش نقطه
یازده نفر فراشان شش نفر

شهر تبریز شانزده نفر میرزا
فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
تلگرافچی پنجنفر نویسنده سه نفر
غلام دو نفر فراش پنجنفر

ولایات جزو آذربایجان چهل و چهار نفر

مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام و فراش دو نفر

خوی سه نفر میرزا سید جواد خان
سرهنگ رئیس غلام دو نفر
سلماس هشت نفر عباسقلیخان سرتیپ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر غلام پنجنفر
ارومیه سه نفر میرزا حسینخان سرهنگ
رئیس نویسنده نفر غلام نفر
کوکان سه نفر میرزا آقا خان
رئیس غلام دو نفر
مراغه چهار نفر ابوالفتح خان
سرتیپ رئیس غلام دو نفر فراش نفر
میاندواب سه نفر تلگرافچی نفر
غلام دو نفر
ساوجبلاغ سه نفر تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
میانج سه نفر تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
سراب و نمین پنجنفر تلگرافچی دو نفر
غلام دو نفر فراش نفر
اردبیل پنجنفر میرزا اسمعیلخان
سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر غلام دو
نفر فراش نفر

خط خانقین و عربستان

یکصد و سی و دو نفر
خانآباد سه نفر تلگرافچی نفر غلام دو نفر
نوبران سه نفر تلگرافچی نفر
غلام دو نفر ذرق سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر
اسدآباد چهار نفر همدان
کنگاور سه نفر سیزده نفر
کرمانشاهان دوازده نفر
محمدصفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
چهار نفر نویسنده نفر غلام سه
نفر فراش سه نفر
سرحدات ده نفر
کرند سه نفر سرپل دو نفر
قصر شیرین سه نفر خانقین دو نفر

کردستان و گروس دوازده نفر
میرزا احمد خان سرتیپ رئیس تلگرافچی
چهار نفر غلام پنجنفر فراش دو نفر
گروس چهار نفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
ملایر هفت نفر میرزا سید
ابوالقاسمخان رئیس تلگرافچی نفر
نویسنده نفر غلام سه نفر فراش نفر
عراق و داهجرد نصرالله خان سرتیپ
تلگرافچی چهار نفر غلام و فراش هفت نفر
بروجرد و درازان چهارده نفر
میرزا احمد علیخان سرتیپ اعتضاد طهران
میرزا طاهرخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی چهار نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر
نهاوند سه نفر محمدحسن میرزا رئیس
غلام نفر فراش نفر
خرمآبادی ده نفر محمدجعفر میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی سه نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر
عربستان هفده نفر
دزفول پنجنفر تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام نفر
شوشتر شش نفر رئیس
میرزا آقاخان یاور غلام دو نفر
تلگرافچی نفر فراش دو نفر
بندر ناصریه شش نفر
مأمورین سیم کشتی دو نفر
میرزا حبیب الله خان سرتیپ میرزا
موسی خان سرهنگ
محمره میرزا جعفرخان سرهنگ

خط خراسان و مازندران

یکصد و بیست و سه نفر
ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر

ایوانکیف سه نفر تلگرافچی
نفر غلام دو نفر
خوار تلگرافچی نفر غلام دو نفر
فیروزکوه تلگرافچی نفر غلام دو نفر
دامغان تلگرافچی نفر غلام دو نفر
سمنان شش نفر حاجی باباخان
رئیس تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر
شاهرود و میاندشت و باس
سیزده نفر میرزا عبدالحسین خان
سرهنگ رئیس تلگرافچی چهار نفر
غلام هفت نفر فراش نفر
سبزوار و فریبان نه نفر
اسحق میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر
نیشابور پنجنفر میرزا حسینخان
سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
غلام دو نفر فراش نفر
مشهد مقدس هجده نفر
علی اصغرخان سرتیپ رئیس سرهنگ
و تلگرافچی چهار نفر نویسنده نفر
غلام هفت نفر فراش پنجنفر
ولایات جزو مشهد بیست و هشت نفر
قوچان پنجنفر
چناران سه نفر
بجنورد چهار نفر درجز
چهار نفر سرخس پنجنفر
بغبغو سه نفر کلات چهار نفر
استرآباد و مازندران سی و سه نفر
استرآباد و آق قلعه نه نفر مرتضی خان
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر
مازندران از بابت ساری
و بارفروش و بندرجز و مشهدسر
بیست و چهار نفر حبیب الله میرزا
سرهنگ رئیس تلگرافچی پنجنفر
غلام یازده نفر فراش هفت نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی وغیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل

باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان مستوفی سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره وغیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی مدیر دار الترجمه و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی وغیره

پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیله جنگ

بانعون ترمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان

میرزا ماد و وسخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی

مسیو اوانس خان مترجم زبان فرانسه و انکلیسی

میرزا ابکار مترجم زبان روسی میرزا یوسف خان پسر مرحوم

مسیو بشارخان مترجم و معلم زبان فرانسه

ایرانی وغیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی

میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارف خان منشی و مترجم ترکی عثمانی مترجم روزنامهای هندوستان

میرزا جعفر قراجه داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی

میرزا محمد صادق منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الصناعه دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمه مبارکه

میرزا موسی خان سرهنگ نقاشباشی وزارت انطباعات

میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سالنامه وغیره میرزا زین العابدین

خوشنویس قزوینی نویسندهٔ روزنامهٔ شرف

میرزا اسد الله منشی دار الطباعه

میرزا ابو یوسف مباشر نظم ناسخ خانهای شهر دار الخلافه

میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعهٔ دولتی ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه

استاد محمد اسمعیل صحاف دار الطباعه میرزا آغا نایب فراشان دار الطباعه محمد حسن بیک نایب ایضاً

صفر علی بیک یوزباشی سایر فراشان و کارگرها بیست و شش نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و ناسخ خانهای آذربایجان بریاست امیرزاده عباس قلی میرزا محرر یکنفر فراش دو نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ منطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ

میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتب مستطاب نامهٔ دانشوران ناصری

جناب علامی میرزا ابو الفضل ساوجی

جناب آقا شیخ مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی

میرزا غلامحسین خان ادیب مترجم و منشی شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقا میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی کتابدار محرر دو نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

از قراریست که در ذیل وزارت دربار اعظم نگارش و ضبط شده است حاجت بتکرار نیست

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافهٔ الباهره

از قراریست که در ذیل حکومت جلیلهٔ دار الخلافه نوشته شده است حاجت بتکرار نیست

وزارت جلیله عدلیه اعظم و وزارت تجارت از قرار ضابطه مشروحه

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیه اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسه

مجالس و اجزاء وزارت جلیله عدلیه اعظم

که به پنج مجلس منقسم میشود

اعضاء و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام حاجی محمد خان اعتماد الملک نواب نادر میرزا حاجی عباسقلیخان قاجار حاجی میرزا علیخان رئیس حاجی میرزا محمد علیخان مستوفی خانبابا خان مستشار میرزا سید کاظم مستوفی مدیر نظامات عامه که در صحابت پست از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان مستوفی برادر جناب سراج الملک میرزا ابراهیمخان نواده مرحوم وزیر نظام غلامحسینخان پسر میرزا اسد الله خان سرتیپ میرزا اسمعیلخان منشی باشی میرزا احمد خان مستوفی میرزا سید محمد علی میرزا محمد حسین منشی

مجلس جناب میرزا شفیع صدر دیوانخانه

و مستوفی دیوان اعلی که اغلب امور ملکی و شرعیات با نجام رجوع است فتح الله خان سرتیپ و ل ناظر دیوانخانه متصدی عرایض سواره میرزا عبد الرحیم شیخ الاسلام قاضی دیوانخانه میرزا محمد حسین نوری عبد الله خان سرتیپ غلامان نواب محمد حسن میرزا نواب سیف الله میرزا میرزا ابو القاسم رحیمخان میرزا ابراهیمخان میرزا محمد علی منشی حاجی محمد رضا خان ممیز کل دیوانخانه میرزا محمد حسین منشی نوائی میرزا محمود خان میرزا علیخان منشی نواده علینقیخان اجودانباشی میرزا سید مهدی منشی قزوینی میرزا سید محمد علی منشی میرزا اسد الله نائینی میرزا مرادخان ثبات میرزا ابو القاسم ثبات میرزا اسد الله ثبات

مجلس میرزا کاظمخان امیر العدالة و مستوفی دیوان اعلی

نواب سلطانحسین میرزا میرزا حسینخان مستوفی میرزا محمد خان منشی میرزا اشرفعلیخان منشی میرزا جعفر محرر میرزا احمد ثبات

مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزاره

ولد مرحوم احمد خان عمید الملک حسینقلی میرزا ولد مرحوم علینقی میرزا نواب عبد الصمد خان ولد مرحوم مؤید الدوله میرزا محمد حسین منشی میرزا ابوطالب منشی میرزا عبد الحسین منشی میرزا حسین نفرشی

مجلس میرزا باقرخان

نواب منوچهر میرزا میرزا ابو یوسف منشی میرزا آقاخان منشی میرزا محمود ثبات

مجلس محمد رحیمخان

برادر مرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله میرزا ابراهیم منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مأمورین وزارت جلیله عدلیه اعظم

پنجاه و دو نفر

عبد الله خان سرتیپ

غلام سی نفر

میرزا محمد و میرزا علی نایبان فراشخانه مبارکه

فراش سرکاری

بیست نفر

وزارت جلیله تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

اعضاء و اجزاء مجلس تجارت که در هر هفته دو روز که یکشنبه و چهارشنبه باشد در مجلس حاضر میشوند

سلیمانخان رئیس مجلس ملک التجار ممالک محروسه آقا محمد امین ارباب آقا عبد الباقی ارباب حاجی علی اکبر تاجر شیرازی حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستان ناظم التجار حاجی محمد حسین کاشانی آقا سید محمود آقا سید آقا

اجزاء مجلس تجارت که همه روزه در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت هستند

سلیمانخان رئیس اسمعیلخان سرتیپ میرزا ابو یوسفخان مدیر میرزا سید ابراهیم منشی میرزا آقا منشی میرزا محمد علی فرداد

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک میرزا محمد رضا حافظ مهر مهر آثار مبارک

محمد اکبر میرزا خان حامل مهر مبارک آقا میرزا رضا

سر رشته دار و محرر بن مشتمل فراشان و قراولان و ساير اجزاء مهر مبارک پانزده نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیهٔ ایران.

جناب جلالتمآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت امور خارجه

نایبان وزارت خارجه

سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه جناب مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه معتمد الوزاره مستوفی وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه و مستوفی دیوان اعلی حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا محمد علیخان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبد الحسینخان نایب وزارت خارجه

ادارات وزارت خارجه بر ترتیب حروف تهجی

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتضاد الملک میرزا ... خان نایب وزارت خارجه میرزا ... خان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت ایطالی

با میرزا کاظمخان البرز سرتیپ دویم و نایب اول وزارت خارجه

ادارهٔ ترجمه خطوط و رمز

با جناب مفتاح الملک میرزا محمودخان نایب اول وزارت خارجه بارون نرمان مترجم اول وزارت خارجه میرزا مسعودخان منشی رموز میرزا داودخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ تشریفات

با مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرتیپ اول و مهماندار سفرا میرزا صادقخان سرتیپ مجیب السفرا میرزا هادیخان منشی اول وزارت خارجه

ادارهٔ کل تذکرهٔ ممالک محروسه

با میرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه مدیر کل میرزا رضیخان سرتیپ ناظم تذکرهٔ اتباعات وزارت خارجه میرزا عبد الله منشی میرزا محمد سررشته دار مهر کنندهٔ تذکره دو نفر

ادارهٔ ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی میرزا اسد الله خان میرزا سید عبد الله

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با جناب مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان سرتیپ منشی اول وزارت خارجه میرزا حسنخان منشی میرزا شفیع خان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ میرزا ابراهیمخان منشی اول وزارت خارجه میرزا خلیل منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای دول غیر همجوار

با حاجی میرزا حسنخان سرتیپ نایب وزارت خارجه میرزا احمد نوادهٔ مرحوم بدایع نگار منشی وزارت خارجه میرزا حسین منشی میرزا رضا منشی

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با نقشهٔ الملک حاجی میرزا محمد علی نایب اول وزارت خارجه میرزا ابو القاسم منشی وزارت خارجه

ادارهٔ محاسبات

با معتمد الوزاره میرزا علی محسنخان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیعخان دفتردار میرزا اسد الله سررشته دار میرزا علی اکبر عرب جعفر

ادارهٔ نامجات و فرامین و انشاء و غیره

با میرزا شکر الله خان نامه نگار نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان منشی اول وزارت خارجه میرزا نصر الله خان راقم فرامین و منشی وزارت خارجه

صاحبمنصبان سابق وزارت خارجه

جناب جلالتمآب معین الملک امیر تومان جناب ناظم الملک میرزا اسمعیلخان کارگزار خارجهٔ سابق خراسان و سیستان جناب حاجی میرزا نجفعلیخان وزیر مقیم سابق مصر حاجی میرزا زمانخان میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه اعتماد الوزاره میرزا معصومخان سرتیپ اول و نایب اول

وزارت خارجه میرزا ابوالقاسمخان
فوق نایب وزارت خارجه حاجی میرزا
سید مرتضی نایب وزارت خارجه حاجی
میرزا محمد حسین ملک الکتاب حاجی
میرزا عبدالله خان کارگزار سابق
بنادر فارس میرزا عباسخان سرتیپ
کارپرداز سابق حاجی ترخان میرزا
مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
علی اکبرخان سرتیپ کارپرداز سابق
باطوم میرزا جهانگیرخان سرتیپ معاون
کارگزاری خارجه سابق خراسان
و سیستان میرزا حسینخان سرتیپ
کارگزار خارجه سابق همدان
میرزا علیخان کارگزار خارجه سابق
بندرعباس میرزا حسنخان نایب
سابق سفارت وینه

کارگزارها و مأمورین ولایات

آذربایجان

جناب میرزا جوادخان مستشارالدوله
کارگزار خارجه آذربایجان حاجی
محمد صادقخان سرتیپ حاجی میرزا
معصومخان میرزا اسمعیلخان میرزا
غلامعلیخان سرتیپ میرزا مهدیخان
سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ
میرزا محمودخان
میرزا سعیدخان میرزا رضاخان سرهنگ
ساطورخان سرهنگ مترجم میرزا محمدخان
سرهنگ ناظم دفتر میرزا هاشمخان
میرزا ابوالقاسم اجودان میرزا جواد
اجودان علیخان اجودان

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات
آذربایجان میرزا اسمعیلخان امین
تذکره تبریز میرزا احمدخان امین تذکره

کارگزاری خراسان و سیستان

مشهد مقدس

نایب جناب میرزا زین العابدینخان نایب الوزاره
میرزا حسینخان سرتیپ نایب اول کارگزاری
میرزا ابوالقاسمخان سرتیپ نایب اول
کارگزاری میرزا علیخان میرزا ابراهیم خان
امین تذکره میرزا اسمعیلخان سرهنگ
حاجی حسنخان سرهنگ میرزا علیخان
اجودان وزارت خارجه

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه
میرزا کاظم امین تذکره بجنورد
میرزا حسین امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگزار میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری خارجه

دره جز و کلات

میرزا اسدالله خان سرتیپ کارگزار

استرآباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگزار

مازندران

میرزا احمدخان پسر جناب حاجی میرزا عباسقلی
کارگزار میرزا موسیخان وقایع نگار
میرزا علیرضاخان میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری فیروزخان نایب
هادیخان نایب

بندر جز

حاجی میرزا طاهر سرحددار علی اکبرخان
امین تذکره شکرالله خان نویسنده

کارگزاری فارس

جناب حاجی معزالملک کارگزار خارجه
فارس حاجی رضا علیخان وکیل نایب
اول کارگزاری خارجه میرزا
رحیمخان نایب کارگزاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگزار

بندرعباس

محمد ابراهیمخان کارگزار

محمره

میرزا جوادخان کارگزار

کارگزاری گیلان

میرزا علی اکبرخان سرتیپ کارگزار
خارجه گیلان میرزا حسنخان پسر
میرزا علی اکبرخان نایب کارگزاری
میرزا نجم منشی کارگزاری
میرزا اسمعیل منشی

اداره تذکره گیلان

میرزا امان الله خان امین تذکره گیلان

کارگزاری کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگزار خارجه
کرمانشاهان میرزا نصرالله خان نایب
کارگزاری میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری

ذهاب

علی اکبرخان سرحددار

لرستان و بروجرد

میرزا آقاخان سرتیپ

کردستان

عبدالله خان کارگزار میرزا
علیخان امین تذکره

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگزار
عبدالرحیمخان نایب کارگزاری

کاشان

میرزا افضل الله خان وزیر کارگزار

کرمان

میرزا حبیب الله خان سرپرست
زردشتی و هنود و غیره
ملا کیخسرو کلانتر ملا گشتاسب
ریش سفید میرزا بهرام ریش سفید

سفراء و مأمورین دولت علیه در ممالک خارجه بترتیب حروف تهجی

دولت اطریش

جناب فخامت نصاب نریمانخان امیرتومان وزیرمختار و ایلچی مخصوص

دولت المان

جناب اجلالت نصاب میرزا رضاخان امیرتومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو هرمان کیدکا جنرال قونسول

دولت انکلیس

جناب علاء السلطنه وزیر مختار و ایلچی مخصوص

بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسین خان جنرال قونسول آقا عبدالحسین ملک التجار حاجی محمد علی معتمد التجار

کلکته

رستمجی قونسول

حیدرآباد

آقا محمد علی شوشتری

بیرمان

حاجی میرزا احمد

امارت بلغارستان

حاجی میرزا رضی خان آژان دیپلوماتیک

دولت روس

جناب جلالتمآب علاء الملک میرزا محمودخان امیرتومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا اسحق خان شارژدافر میرزا فتح الله خان نایب سفارت

تفلیس و سایر خاک روسیه

معین الوزاره جنرال قونسول میرزا محمد فرداد جبارخان وین قونسول میرزا بابابیک وین قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا اسد محمدخان جنرال قونسول

دولت عثمانی

جناب جلالتمآب ناظم الدوله میرزا اسدالله خان سفیر کبیر میرزا احسنخان شارژدافر میرزا اسمعیل خان نایب اول حاجی میرزا عبدالحسین نایب اول میرزا حسینخان جنرال قونسول

میرزا باقرخان منشی اول میرزا سید حسین میرزا هاشمخان منشی دوم میرزا اسعدخان

مصر

میرزا علینقیخان جنرال قونسول حنا بهنان ترجمان اول

ارض روم

میرزا احسنخان جنرال قونسول

طرابزن

محمد تقیخان سرتیپ جنرال قونسول

شام

میرزا علی اکبرخان کارپرداز

وان

میرزا حسینخان کارپرداز

جده

میرزا هاشمخان کارپرداز

حکاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

بیروت

حسنخان کارپرداز

اسکندریه

میرزا محمودخان کارپرداز

حلب

میرزا عبدالله خان کارپرداز

ازمیر

امهالنخان کارپرداز

طنطنه

سلیم غشامی کارپرداز

عراق عرب

حاجی میرزا نجفعلیخان جنرال قونسول میرزا طهماسبعلی نایب اول حسن افندی کاتب ترکی حاجی میرزا ابوالقاسمخان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضاخان کارپرداز سلیمانیه عباس آقا کارپرداز

نجف اشرف میرزا اسمعیل نایب
کربلای معلی محمد اسمعیلخان نایب
کاظمین ع نصرالله بیک
بیت المقدس میرزا هادی
خانقین عباسخان
مندلیج میرزا ابوطالب
دیاربکر میرزا اسمعیل
مسیب احمد بیک
عماره علی بیک
نیموات حسین بیک
یعقوبیه یوسفخان
حله حاجی عباسعلی
انطاکیه موسی بیک

دولت فرانسه

جناب فخامت نصاب نظرآقا امیرتومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو موزلیه حکیم سفارت

بردو مسیو کادواسو قونسول
مارسیل مسیو مینیه
هاور مسیو ادبنه

سفرای دول متحابه مقیم دربار دولت علیه ایران

مقیم دربار دولت علیه دولا ثابت ممالک محروسه بر ترتیب حروف هجی.

سفارت دولت اطازونی

جناب مسیو ترکن هتبل وزیر مقیم میرزا ابوالقاسم منشی

بوشهر ملکم قونسول

سفارت دولت اطریش

جناب جلالتمآب مسیو دشنی وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو کوسکی نایب اول

سفارت دولت المان

جناب جلالتمآب بارون شنک فون شواین برگ وزیر مختار و ایلچی مخصوص دکتر دوزن مترجم حاجی میرزا رضاخان منشی اول

سفارت دولت انکلیس

جناب جلالتمآب سرهنری درومند ولف وزیر مختار و ایلچی مخصوص مستر هاپوت کنزدی نایب اول سفارت جنرال کردون آتشه نظامی مستر بکس ابراانسید نایب دویم سفارت مستر سیدنی چرچیل نایب دوم شرقی مستر والتر تونلی نایب سوم حسنعلیخان نواب معاون پولتیکی مستر فرانس کروویس قونسول دکتر اودلنک طبیب موقتی مستر هنری نواره محاسب عباسقلیخان منشی مترجم میرزا زین العابدین منشی اول حاجی میرزا حسن منشی دوم

تبریز

کلنل استیوارت جنرال قونسول

مشهد مقدس

جنرال مکلین جنرال قونسول

شیراز

حیدرعلیخان نواب

بنادر فارس

میجر ظابت جنرال قونسول

مستر جارج وکس ویس قونسول

محمره

مستر ویلیم مکنزی اول

اصفهان

مستر آقانور

کرمانشاهان

حاجی حسنخان بهادر وکیل الدوله

استراباد

محمد تقی آقا

همدان

آقا سید حسین

رشت

میرزا جعفر منشی قونسولگری

سفارت دولت ایطالی

جناب مسیو لکنت دوناتو وزیر مقیم

میرزا طاطاوس خان منشی

سفارت دولت بلژیک

جناب مسیو بارو وندربو وزیر مقیم میرزا اسمعیل منشی و مترجم

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب مسیو بوتیسف وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو اشپیتر نایب اول مسیو گریکروویچ مترجم اول مسیو اشتریت مترجم دوم مسیو ولف آتشه میرزا مهدیخان منشی اول میرزا ابوالقاسمخان منشی دوم

تبریز

مسیو پطروف جنرال قونسول کنیازد ایبژا نایب مسیو چرکاوسکی مترجم

مشهد مقدس

مسیو ولاصوف جنرال قونسول مسیو موستیکوف نایب مسیو سدلر آتشه

استراباد

مسیو کاخانفسکی قونسول مسیو لوتیکی نایب و مترجم

رشت

مسیو ناچیطوف قونسول مسیو پپر نایب و مترجم

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خلیل خالد بیک افندی سفیر کبیر عرفان بیک مستشار احسان حسنی بیک نایب اول سرکیس افندی نایب دوم میرزا حسنخان شوکت منشی اول ظاهر افندی آتشه

تبریز

علی بهجت بیک باش شهبندر

میرزا حاجی آقا منشی

ساوجبلاغ

طوما افندی شهبندر

ارومیه

مسیو دنار وکیل شهبندر

کردستان

بهاء الدین بیک باش شهبندر

منشی بیک نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم شهبندر

میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

حاجی محمد حسین منشی

سفارت دولت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو ادی بر مترجم اول مسیو مال پرتوی دفتردار مترجم دوم مسیو نیکلا مترجم سوم میرزا ابراهیم منشی اول

تبریز

مسیو برنه جنرال قونسول

مسیو ز کفربه دفتردار و مترجم میرزا احمد خان منشی

بوشهر

مسیو بیات قونسول

حاجی میرزا حسین نایب قونسول

سفارت دولت هلاند

جناب مسیو کنوبل شارژدفر

بوشهر

مسیو کوئن وگ قونسول

ممالک خارجه

اروپ

دولت استریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده و لیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنه ۱۸۶۳ میسحی متولد شده است پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارند جمعیت از قرار دو سال قبل تقریباً هشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفونس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ میسحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریباً سی و سه کرور و چهار صد و چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

جمعیت کلیتاً از قرار سنه ۱۸۸۵ نود و سه کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنج نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اوّلا باد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوئی سنش شصت و پنج سال شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوئی لئوپلد اگوست سنش سی و سه سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) تولدش در ۱۷ اوریل ۱۸۴۸ چون مریض است زمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوئی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژون ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش نه سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و سه سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و هشت سال پای تخت استوت کارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش پنجاه سال وزیر اعظم لرد سالزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حول و حوش از قرار تحدید سنه ۱۸۹۰ بعلاوهٔ سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و هشتاد و سه هزار و نهصد و پنجاه و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره پانصد و نود کرور و یکصد و نود و سه هزار و نهصد و بیست و دو نفر مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان مارکی دلانسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و شش سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و دو سال وزیر اعظم مسیو کریسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ شصت و یک کرور و چهار صد و چهل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و شش سال پای تخت بروسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ دوازده کرور و نود و سه هزار و هفتصد و نود و هشت نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۶۳ میلادی متولد شد ولیعهد لوئی فیلیپ تولدش در سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت تقریباً در اروپ نه کرور و یک صد و هفتاد و دو هزار نفر

بیست و سه کرور و یکصد و یکهزار و سیصد و چهل و هفت نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال الازنا پای تخت سان سالوادر جمعیت یک کرور و یک صد و شصت و سه هزار و ششصد و سیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریگز پای تخت سان ژوزه جمعیت در سنه ۱۸۸۹ دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر و بعلاوه هندیهای غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت دو کرور و چهار صد و شصت هزار و هفده نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت دویست و هشتاد و دو هزار و هشتصد و چهل و پنج نفر و بعلاوه سی هزار نفر هم هندی غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کومایاگا

ینکی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری پلله گرینی پای تخت بوئنس آیرس جمعیت شش کرور و دویست و سه هزار و هفتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلوریس جمعیت نه کرور و چهار هزار و ششصد و پنجاه و یکنفر پای تخت کیتو

جمهوری اوروگه

رئیس جمهوری (هررا ای اوبس) پای تخت منت ویدو جمعیت ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری جنرال دافنسکا پای تخت ریوژانیرو جمعیت موافق سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر بعلاوه ششصد هزار نفر هم هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آرس پای تخت چوکیساکا جمعیت اهالی دو کرور و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد نفر هندیهای وحشی دویست و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت اسمپسیون جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۶ سیصد و بیست و نه هزار و ششصد و هشتاد و هشت نفر بعلاوه شصت هزار نفر هندی نیم متمدن و هشتاد هزار نفر هندی وحشی و پانزده هزار نفر هم از اهالی خارجه در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

چون در این اواخر انقلابی در جمهوری شیلی رخ داده است حالتش بدرستی معلوم نیست

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری دفائل نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول متحده کولمبی شش کرور و چهار صد و سه هزار و پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری (دای مونددو آندوئده پالسیو) پای تخت کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی و هشت هزار و نهصد و بیست و دو نفر

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده پای تخت انولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن دومنک جمعیت چهار صد و هفتاد هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری هیپولیت پای تخت پرانس پرنس جمعیت نهصد و شصت هزار نفر

اعتذار

خدمت رجال عظام و آقایان ذوی العز و الاحترام
مطالعه کنندگان کتاب سالنامه اعتذار از زحمت
عرض میدهد اگر در طی مطالعه اوراق سالنامه
ترك با اختلاف یا تقدیم و تأخیر بدون حقوق سزاوار
در اسامی و القاب و عنوانات ملاحظه فرمایند
که مرضی طبعشان نباشد امید است که از
اداره انطباعات رنجشی حاصل نفرمایند
زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس و مدیر هر اداره
باین اداره رسیده است بعینها نگارش یافته و
تغییری در آن از اداره نشده است و از هر اداره هم
که صورت اسامی جدید باوجود چند کرت خواهش
و مطالبه و اظهار نرسیده است اسامی آن اداره
یا مطابق سنوات ماضیه نوشته شده یا از
جهت دفع ایراد و اعتراض و تفصی از اشتباه و
خبط ترك اسامی اجزاء شده و همینقدر نگارش
یافته است که مطابق سنه ماضیه است
امید است که این عذر پذیرفته آید که غیر از این
گزیری نبوده است

هو الله تعالی شأنه

جلد اول کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان

از مصنفات جلیله جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار الترجمه و غیرها دام اقباله العالی

سنه ۱۳۰۸ هجری